

ریاض الحیدر الشریعہ

در ترجمہ

بانوان دانشمند شیعہ

تالیف

آقا کی شیخ فریح .. محلاتی

خازن الکتاب سنہ ۱۳۸۵

بازار اطالیہ نمر ۱

ریاض الحیدر الشریعہ

۱

دارالکتب  
الاسلامیہ

# رِیَا حَیْرِ الشَّرِیْعَةِ

در ترجمه

دانشمندان بانوان شیعه

جلد اول

شرح زندگانی سیده نسوان

تالیف

آقای شیخ فریح... محلاتی

حق طبع محفوظ است برای مؤلف  
ناشر

دارالکتب الاسلامیه

شیخ محمد اخوندی

بازار سلطانی طهران



## بسم الله الرحمن الرحيم

حمید یجد و نناء بی عدد مختص ذات پاکی است که از یک مشت خاک چنین گوهر پاک من ذکر و انشی آفریده و تاج و لقد کر منابر تارک ایشان نهاده و بقدرت کامله خود در مشیمه امهات صورت نبات را جمال معنی داده و از صدف ارجام در منشور (۱) و گوهر ربات الخدور میرون آورده و از قطره آبی که از اصلاب مردان و ترائب (۲) زنان در ظلمات ثلاث چکیده از آن ریاحین الشریعة (۳) و خیرات حسان (۴) و اعلام النساء (۵) رویانیده و در نهاد آنان از کمال و علم و معرفت چندان ودیعه نهاده تا اینکه (مشاهیر النساء ۶) و تذکرة الخواتین (۷) نقل مجلس (۸) گردیده و از (ثمرات اوراق ۹) معارفشان کتابها تنظیم شده و از دودمان رسالت بتول عذراء و زینب کبری پروریده که هزاران مریم و آسیه و ساره و هاجر خدمت گذاری ایشان را بجان و دل خریده و خاندان نظم و عرفان ایجاد صدها رابعه و خنساء بنموده و از ینبوع فیض نامتناهیش بسیاری از ربات حبال را در فنون علم و معارف اشیای معارف و مشایخ نموده و ابواب حکمت و ادب بر روی عقایف و عقایل گشوده و مستوره عصمت از آن طلب کرده معصومه نامی گشته و جاریه بزم آرائی و دلربائی خواسته محبوبه گرامی گشته ملکه تیر ابر تخت ملوک نامداری نشانیده و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانیده تا بدانند که امر امر او است و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان و عظمتش نسبت بمردان و زنان یکسان.

---

(۱) نام کتابی است تألیف زینب فواز عربی است (۲) استخوان سینه (۳) نام همین کتات است (۴) نام کتاب صنیع الملك است در سه جلد نازک بخط درشت فارسی که در ترجمه زنان است (۵) نام کتابی است تألیف رضا کماله مصری در مصر بافت عربی طبع شده است در سه جلد (۶) تألیف محمد ذهنی افندی که بر بی نوشته است مختصر است (۷) تألیف شاه جهان بیگم فارسی مختصر مطبوع و در او اغلاط و اشتباهات بسیار است (۸) نام کتابی است در ادبیات (۹) نام کتاب ابن الحجة العموی است

پس از حمد خداوند یکتا درود نامحدود و سلام غیر معدود برسید انبیاء و  
و مرسلین محمد محمود و بر آل طیین او تاروز موعود باد البتہ سلام و صلوة سزاوار  
این مسند نشین قاب قوسین او ادنی است که زنانرا از تحت اسارت و ذلت و مسکنت  
زمان جاهلیت نجات بخشیده و حقوق آنها را کما هو حقہ ادا فرموده تا آنکہ در زیر  
مقنعه زمامداریا کردند و در فهم حقایق مساعی جمیلہ بتقدیم رسانیدند و در حل  
غوامض تحقیقات انیقہ فرمودند لشکر شکستہ اند کشور گرفته اند بر تخت حکمرانی  
نشسته اند صدکارها کردند صدراہا رفته اند تأسیس مساجدہا و مدارسہا کردند تألیف  
کتابہا و رسالہا نمودند مسالك طریقت و کافل بیچارگان باکمال ہمت شدند .

تومرد رهی واقف راه باش ز حال زنان نیز آگاہ باش

و بعد چنین گوید بنده شرمندہ ذبیح اللہ بن محمد علی بن علی اکبر بن اسماعیل  
المحلاتی تجاوز اللہ عن سیئاتہ فی الحاضر و الاتی کہ چون کتاب (کشف الغرور) در  
طہران بطبع رسید و مطبوع طباع گردید و چون پارہ از حالات زنان نیکو سیرت و شمع  
از حال زنان زشت طبعیت را در آنجا تذکر داده بودم در این فکر افتادم کہ ترجمہ  
جمعی از دانشمندان بانوان شیعہ را جمع آوری بنمایم . باین عدم اسباب و قلة اطلاع و  
عدم طول باع ولی از آنجائیکہ کتابرا ہمت تألیف میکند نہ اسباب قدم در این میدان  
نہادم در حالیکہ خود را از فرسان این میدان نمیدانم ولی در مثلہا گفته اند .

بلبل بیاغ و جغد بویرانہ تاختہ ہر کس بقدر ہمت خود خانہ ساختہ

و دانشمندان در این موضوع کتابہا بقالب تألیف ریختہ اند و حقیر خوشہ چین  
خرمن آنان ہستم و زحمات آنانرا تقدیر مینمایم و بمصدق شعر ابن مالک .

و هو لسبق حائز تفضیلا مستوجبا ثنائی الجمیلا

ولی قراء محترم بعد از امعان نظر در این اوراق خواهند دانست کہ ترک الاول  
للاخر، چہ بسیار از تراجم در این اوراق دیدہ میشود کہ در کتب مؤلفہ در این باب  
وجود ندارد و چون عمدہ غرض اصلی و مقصد کلی از تألیف این کتاب تمسک بذیل  
عنایت آل عصمت و توسل بخاندان نبوت و رسالت است افتتاح این کتاب بنام نامی واسم



گرامی بانوی عظمی فاطمة زهرا سلام الله عليها خواهد بود و دو جلد این کتاب متعلق بآن عصمت کبری است کما اینکه جلد سوم متعلق بامیرزاده عرب علیا مخدیره زینب وامهات مؤمنین وامهات ائمه معصومین و بنات آل طه و یس خواهد بود و مجلدات دیگر متعلق بسائر دانشمندان بانوان شیعه است و نامیدم آنرا (بریا حین الشریعة) در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه و نسئل الله التوفیق و علیه تتوکل و به الاعتصام)

### تنبیه

چون در این جلد از عاشر بحار و جلد فاطمیه ناسخ التواریخ و کتاب خصایص فاطمیه مرحوم آخوند ملا محمد باقر کجوری طهرانی بسیار نقل میشود برای هر یک رمزی طلباللاختصار قرار میدهم «ر» رمز عاشر بهار «نا» رمز ناسخ التواریخ «یص» رمز خصایص فاطمیه و سائر مصادر را بنام و نشان ذکر خواهیم کرد و از مطالعه کنندگان گرامی امید وارم که از راه لطف و مرحمت بر این ناچیز خرده نگیرند.

و عین الرضاعن کل عیب کلیلة کما ان عین السخط تبدی المساویا و علماء اعلام در حالات صدیقه کبری فاطمة زهراء سلام الله عليها کتابها نوشته اند حتی چند کتاب از علماء اهل سنت در نظر داریم که در ولادت و شئون خاصه این مخدومه دو جهان در قلم آوردند شکر الله مساعیهم الجمیله ولی دریا را کیل نتوان کردن و آفتاب را نتوان پیمودن و این حقیر ابتدا بکنیهای آن مخدومه مینمایم نظر باینکه این کتاب بایستی بترتیب حروف بوده باشد اگر چه مراعات این قسمت در فهرست خواهد بود انشاء الله

### ((ام ایها))

یکی از کنیههای معروفه فاطمة زهراء سلام الله عليها این کنیه است (یص) در مقابل الطالبین از حضرت صادق علیه السلام بدین گونه روایت است آن فاطمة تکنی ام ایها و در (کشف الغمة) بدین عبارت است ان النبی کان یحبها و یکنیها بام ایها و در قمره اخیره دو چیز علاوه است یکی محبت حضرت رسول است که فاطمه

رادوست میداشت و یکی تعیین این کنیه است از آنجناب پس از بابت محبت بآن حضرت او را بدین کنیه میخواند و اگر صاحب طبع لطیف و ذوق منیف فی الجملة دقت کند میداند که خواندن آن نموده را بدین کنیه بعد از ذکر کلمه یحیها دلالت واضحه بر کثرت محبت آنجناب میکند )

و در فارسی ام بمعنی مادر است و هاء اینها راجع بفاطمه است یعنی مادر پدرش و این قفیه معلوم است که بطریق حقیقت نیست بلکه بطریق مجاز است بناء علی هذا بایستی معنی مناسبی بدست آورد و دانستی که اولام بمعنی مادر است و ثانیاً ام در نزد اهل لغت بمعنی قصد است هنگامیکه بفتح همزه قرائت شود مثل اینکه میگوئی أم فلان فلانا ای قصده و بضم اصل هر چیز را گویند و اصل ام امه بوده است فلذا جمع ان امهات میآید و امهات در مردم و امات در بهائم مستعمل است و گاه تاء میآورند و یا امت لاتفعلی گویند چنانکه یا بابت افعال در قرآن است و امام هم از این ماده مشتق است چون مقصود خلق و پیشرو انسان است و فی التفسیر در معنی و کل شیئی احصیناه فسی امام مبین فرمودند هو الکتاب ) و انها لبامام مبین هو الطريق و الامام بالفتح هو القدام و آنچه کثیر الاستعمال است و از آن غالباً اراده میکنند همان اصل را میخوانند از آن جمله ام الجیش است که اسم است از برای رایت عظمی که در قلب لشکر مرجع و ملجأ برای عساکر است قیس بن حطیم گفت .

نصبنا امنا حتی ائذ عروا و صار القوم بعد الفهم شالالا

و جاده اعظم را ام الطريق گویند و فاتحته الکتاب را ام الکتاب گویند و منکه را ام القری و شرا برا ام نامند چون سبب از برای گناهان دیگر است و ام الدماغ کمافی تفسیر مجمع البیان مقدم را گویند و هر چیزیکه مقدم است و جامع او را ام الرأس گویند و ام الدماغ هم برای آنکه مجمع حواس و مشاعر است و زمین را هم ام گویند برای آنکه اصل انسان از اوست و رجوعش هم بسوی او است کما قال الله تعالی جل شأنه الم نجعل الارض کفاتا حیاء و امواتا ) و قال منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى و امیة بن الصلت گفته .

فالارض معقلنا وكانت امانا  
ففيها مقابرنا و منها نولد  
و رآيس قومرا ام القوم خوانند و ماهية را ام الوجود گویند چون مظهر وجود  
است و عناصر اربعة را امهات میخوانند برای تولید موالید ثلاثه و ثمره درخت را نیز  
ام گویند چون مقصد و مقصود است شاعر گوید .

گر نبودی میل امید نمر	کی نشاندی باغبان بیخ نمر
پس بمعنی ان شجر درمیوه زاد	گر بصورت از نمر بودش ولاد
گر بصورت من ز آدم زاده ام	پس بمعنی جدجد افتاده ام
زین سبب فرموده است آن ذوفنون	رمز نحن الآخرون السابقون

لان المقصود من الشجر هو الثمر و اول الفكر آخر العمل پس از تذکره این  
عبارات مصطلحه و الفاظ مستعمله چند وجه بنظر میرسد که جمع انها هم منافات ندارد.  
(اول) آنکه فاطمه (ع) زهراء ثمره شجره نبوت است و حاصل عمر حضرت  
رسالت است و فرزند مقصود پدر و مادر است و فاطمه زهراء (ع) مخصوصاً دختری بود  
که غرض اصلی و مقصد کلی رسول خدا ﷺ از وی بوجود آمد و فاطمه آن صدف  
دراری و لآلی عصمت که سماوات علویه و اراضین سفلیه از ایشان استوار و برقرار است  
مقصد و مقصود و میوه قلب مسعود رسول خدا ﷺ بود پس معنی ام ایها آنست که فاطمه  
« ع » اصل پیغمبر است و همان فرزند نیست که پیغمبر میخواست و مقصودش بود با آنچه  
از نتایج کریمه و فوائد عظیمه که بر وی از جهت فرزندی مترتب شده و از فضائل نفسانیه اش  
خواسته پس ام بمعنی مادر نیست در این مقام بلکه بمعنی قصد و اصل و مقصود و این  
معنی با مطابقة اراده لغوین بلکه اهل حدیث درست میآید و اگر بخواهیم مقصود را  
مطابقة باهریک از این الفاظ کنیم نیز صحیح است بواسطه ائمه معصومین علیهم السلام  
چنانچه اکرام رائج گفته شود بواسطه تقدم و مجموعیت توالد و تناسل ذریه طیبه اش  
وام الجیش برای آنکه پناه پیغمبر ﷺ و امت پیغمبر بوده است که از شکست و  
شکست فاخس بر اسلام و اسلامیان وارد میآید و اگر (ام القری) بناهند نیز صحیح است  
بواسطه ائمه معصومین (ع)

وقال بعض العرفاء ان فاطمة (ع) من بين الانوار الالهية بمنزلة الماهية وتلك الانوار فى مرتبة الوجود فهى الماهية الكلية والخزانة التى فيها الصور العلمية فهى ام لجميع الموجودات من البدايات والنهايات .

مشكوة نورالله جل جلاله	زيتونة عم الورى بر كاته
هى قطب دائرة الوجود ونقطته	لما تنزلت اكثرث كثراتها
هى احمد الثانى احمد عصرها	هى عنصر التوحيد فى بركاتها

(یص) وجه دوم در افواه والسنه بسیار شایع است پدر گاهی به پسرش ازراه رأفت ورحمت در مقام نصیحت میگوید پدر جان بابا جان و بدخترش میگوید نه نه جان مادر جان اینگونه الفاظ بین عرب و عجم شایع است مانند برادر جان ونظائر آن و این قسم عبارات و اصطلاحات از فرط محبت و کثرت شفقت و دوستی پدر بفرزند است پس بناء على ذلك معنى ام ایها بطریق حقیقت نیست بلکه عبارتی است که معمول بین پدران وفرزندان ازراه عطوفت میشود و ممکن است که حضرت اقدس نبوی هم این طور اراده فرموده باشد وفاطمه زهرا (ع) را بدین عبارت خوانده باشد یعنی ای مادر من تاحکایت کند از فرط محبتش بدخترش وعبارت حدیث که مذکور شد بحسبها ویکنیها بام ایها دلالت بر همین معنی ویان میکند .

(وجه سوم) چون آیه و افی هدایه النبى اولى بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امها تهم در مدینه نازل شد و زوجات رسول خدا ﷺ هر يك بکنیه ام المؤمنین مفتخر شدند و همگی امهات مؤمنین شدند فاطمه زهرا (ع) ازین تشریف برای خود شرف و مزیتی خواست پس سید مختار فاطمه را چون جان شیرین در بر کشید و بوسید و بوئید و بدین کینه اش خواند و نامید یعنی اگر زنهای من مادر های امت من هستند تو بالاتر از ایشانى قدرا ورتبة که مادر منى و مؤید مضمون آیه مسطوره نبی از نکاح و تزویج زوجات مطهره است كما قال الله تعالى و لآن تنکحوا از واجه من بعده ابداء و این فقره واضح است امویت زوجات طاهرات از برای مسلمین از جهت تعظیم و تشریف است نه از روی حقیقت و چنین است اختصاص این لفظ بفاطمه زهراء (ع) و

صاحب خصایص وجوه دیگری در معنی ام اییها ذکر فرموده چون در نظر حقیر جلوه نکرد از نقل آن خودداری نمودم .

### (( ۲ - ام اسماء ))

بنده احقر در جلد سوم تاریخ سامراء شرافت کنیه و لقب را تفصیل داده ام که کنیه از مفاخر عرب است و در اتمهای دیگر مرسوم و معمول نبوده و کنیه از کنایه است و آن اشاره است بنام انسان که از خواندن آن منتقل میشود بنام خود و عرب کنیه را در مقام تعظیم و تکریم شایع کرده استعمال مینمودند .

(یص) و آنچه مشهور است کنیه مصدر باب وام و ابن میشود مثل ابوالحسن وام کلثوم و ابن عباس و ابن حاجب بلکه مصدر میشود مانند بنت العنب و بنت الکرم و غیره و صدیقه کبری (ع) چند کنیه داشته است که بعضی مشهور بوده است مثل ام الحسن و ام المحسن و ام اییها و بعضی مشهور نبوده است مثل این کنیه ام اسماء چندانکه این کنیه را فقط مجلسی از کتاب ( معرفة الصحابة ) نقل کرده است و از آن عبارت معلوم است این کنیه را در اوائل ولادت و قبل از هجرت بر آن مخدره میخواندند و عرب این کنیه را تفال بخیر میدانست .

### (( ۳ - ام الهناء ))

این کنیه نیز غیر مشهور است از آن مخدره (ع) و مأخذ آن از روایات بنظر نرسیده است فقط مرحوم شیخ حرعاملی ره در منظومه اش فرموده .

و قدر و واکنیتها ام الهنا      ام الائمة الهداة الائمة

ام الحسین المجتبی ام الحسن      فاسمع الی جمع و تعداد حسن

و هنا بفتح هاء و نون مأخوذ از هنی است و عیش هنی آن خوشی و گوارا شدن معیشه و زندگانی است و تنهیه نیز از این باب است که در اعیاد و ایام سرور گفته می شود و لفظ هنیاً در آشامیدن آب در میان اعراب دعاء مخصوص است که رسم شده و

حدیث نزول جنم و آشامیدن خمسة طيبه عليهم السلام از آن و خطاب خداوند سبحان هنيئاً مرربا لك يا على بن ابي طالب در كتب مناقب مذکور است و مأخوذ از آیه کریمه فكلوه هنیأمریباً و هر امریکه در او زحمت نباشد میگویند هنی است و منه هنانی الطعام و لك المهنأ و این کنیه را از برای حضرت زهرا تفأل بخیر زده بودند یعنی همیشه زندگی و زندگانی این دختر بروزگار گوارا باد و فاطمه زهراء (ع) خود تمام عیش و راضیه مرضیه بود و اصل اصیل گوارائی و سازگاری است چه در دنیا و چه در عقبی و شوهر بزرگوارش در دار دنیا بدان نعمت موهوبه خدا را شاکر بود و در مدت موانست با کمال ملایمت و ملاطفت بایک دیگر مواحدت و سازگار برداشته از رواج لذائذ و روحانیه و حظوظ معنویه ربانیه هم که در کمال کمال بوده اند بهره مند میشدند و حضرت امیر فرمودند در این مدت که فاطمه (ع) بخانه من بود هیچگاه از او مکر و هسی ندیدم و هرگز مرا بغضب نیاورد و البته در صورت موافقت چقدر زندگانی سازگار است .

## (( ۴ - ام العلوم ))

این کینه را صاحب جنات الخلود در شمار کنیه های آنحضرت آورده و البته این کنیه دلالت بر زیادتی و کثرت علم آنمخدومه عظمی است و شکی نیست که آن آیه الله العظمی (ع) احاطه بتمام علوم عقلیه و ثقلیه داشت و این احاطه و اطلاع در زمره نسوان عالمیان مخصوص بایشان است بلکه علوم گذشته و آینده تماماً اغتراف از آن منبع علوم و سرچشمه معارف است و از سرتاپای وجود فاطمه دانش و دانائی تراوش کند و بیاید حدیث (عیون المعجزات) که آنمخدومه بحضرت امیر عرض کرد که اگر بخواهم از علوم اولین و آخرین ترا خبر میدهم .

## (( ۵ - ام الفضائل ))

(یص) این کنیه شریفه از کنیه سابقه جامع تر است چون داشتن علم يك فضیلتی است از فضائل نفسانیة فاطمه طاهره سلام الله علیها و فضائل و فواضل دیگرش را

کسی نتواند احصا بنماید و فضیلت جمع آن فضائل است و آن در برابر تقیصه است و بفارسی بمعنی فزونی است و امر آنه مفضالة علی قومها اذ اکانت لها فضائل زائده و فضائل فاطمة زهراء سلام الله علیها بر دو قسم است (یا تکوینی است یا تشریعی تکوینی ایضاً بر دو قسم است یا داخلی یا خارجی و معنی تکوینی این است که در تحت اختیار انسان نباشد و تشریعی یعنی بجعل شارع باشد و صدیقه کبری (ع) جامع جمیع آنها بنحو اکمل بود تکوینی داخلی جمال و نور زهراء سلام الله علیها از قوه تحریر و تقریر خارج است تکوینی خارجی اصالة و شرافت نسبش که دختر سید المرسلین و هم سر سید الوصیین و مادر دو سید شباب اهل الجنة و مادرش خدیجه کبری ام المؤمنین اول نساء القوم اسلاماً و کیفیت انعقاد نطفه زکیه اش در رحم خدیجه و تزویجش در آسمان و مزایا و خصایصی که بعد از این در محل خود بیاید .

(یص) و فضائل تشریعی آن آیت رحمت را نتوان احصا نمود فحسر عن ادراکها انسان عین کل عارف و قصر عن وصفها و احصائها السان کل محصٍ و وادف و الکل بضروب فضائلها معترفون و علی باب کعبة فواضلها معتكفون) تصاغرت انعظماً و تقاصرت العلماء و لکننت الخطباء و عجزت البلغاء و کلت الشعراء و تواضعت الارض و السماء عن وصف قدرها و جلاله شأنها

### قصیده عربیه

سقى الله أنفاسی من السلسل العذب      لانظم ابکاراً من اللؤلؤ الرطب  
بمدحت بنت المصطفی ینجلی کرب      و ان معا لیها لاسنی من الشهب

و فی مدحها القرآن بل سائر الكتب

فان لم تصدق ما اقول ولا تدری      فسل آیه القربی فسل آیه الاجر  
و سل آیه الود و سل لیلۃ القدر      و سل آیه الکون و سل سورة الدهر

و كانت لطفه المصطفی الروح بلجنب

هی الشمس خدراً و الاشعة سائر      بخدمتها حور الجنان تفاخر

لها جاریات مریم ثم هاجر  
 هی القطب قدرا و النساء دوائر  
 فشتان ما بین الدوائر و القطب ،  
 هی اللمعة البيضاء تجلت تکرما  
 هی الزهرة الزهرا فقرت و انما  
 هی الکوکب الدرّی فی افق السما  
 تضی لسکان السماوات کلما  
 تقوم بمحراب تناجی الی الرب  
 هی الآیة الکبری فکلت الی النہی  
 عقولہم ما یبلغون لمنتہی  
 مکارمہا العلیا و انالہم بہا  
 وکیوان علیہا لا علی من السہی  
 ففی فاطم حارت عقول ذوی اللب  
 فتباً لقوم احرقوا باب دارہا  
 و بعداً لقوم اسقطوا جنینہا  
 و سحقاً لقوم سودوا متونہا  
 و تعساً لقوم کسروا ضلع جنبہا  
 و فی وجهہا اثر من اللطم و الضرب  
 فلہفی علیہا حین ابدت عویلہا  
 بعو لہا ینسی الحمام ہدیہا  
 و کادت بان الراسیات تنزلہا  
 فما حال من تلقی مقودا کفیلہا  
 فوا عجباً من قسور قید للکلب  
 فاوقفت الافلاک من عظم دہشۃ  
 و اذ ہلت الاملاک من طول زفرۃ  
 تنا دیہم خلوا ابن عمی و مہجتی  
 و ان لم تجلوا عنہ اشکو بعولۃ  
 الی اللہ یا اہل الضلالة و الرب

## ((۶- ام الکتاب))

(یض) این کنیہ کریمۃ در دفاتر مضبوطہ محدثین از علماء بسیار مذکور است  
 و در تفاسیر عامہ و خاصہ از اسماء سورۃ مبارکۃ الحمد شمرده شدہ برای آنکہ اصل  
 قرآن است بلکہ اصل ہر کتاب از کتب سماویہ است و بقول بیضاوی مشتمل است بر  
 توحید و مبداء و معاد و قضا و قدر و اشتغال بخدمت و طاعت و طلب مکاشفات و مشاہدات  
 یا آنکہ این سورہ اشرف سورہای قرآنست چنانکہ ام القری مکہ معظمہ اشرف



بلدانست و هر دو معنی در حق جناب صدیقه طاهره سلام الله علیها جایز و جاری است از افضلیت و اشرافیت بما سوای خود از هر جهت و جامعیت و اشتمالش بر تمام علوم و معارف و در معنی ام القرآن گفته اند قرآن عوض هر چیزی است لیکن چیز دیگر عوض او نمیشود و بهمین طریق است فاطمه زهراء علیها سلام که گوهر یکتا و فرد بیهمتا است در سلسله نسوان عالی شأن و ادرا عوض و ماندنی نیست و سوره حمدراساس القرآن نامیدند از آنکه اول سوره قرآن است یا آنکه هشتم است بر اساس طاعات و عبادات و فی الحدیث اساس القرآن فاتحة الكتاب و اساس الفاتحة بسم الله الرحمن الرحیم . چون مریض شدی بر تو است باس قرآن تاباذن خدا شفایابی و فاطمه دین و بنیان ایمان است و صدف درر شمعانیه الهیه است و بولای او امراض باطنه و اوجاع ظاهره شفا میابد و ام مبدء که معظم اوجاع است در تحت فرمان او است و حدیث آن در باب اذکار فاطمه (ع) است و حضرت رسول ﷺ فرمود قسم بحق آن کسیکه جان من در قبضه قدرت او ست مانند این سوره در توریة و انجیل و زبور نیست و انها السبع المثانی و القرآن العظیم - و ابوالفتح در تفسیر خود روایت میکند : که یکصد و چهار کتاب از آسمان نازل شد تمام آنها را در چهار کتاب توریة و انجیل و زبور و قرآن جمع فرمود و آنچه در این چهار کتاب است در سوره مفصل جمع فرمود و آنچه در سوره مفصل است در سوره الحمد نهاد و هر که این سوره را بخواند چنان است که یکصد و چهار کتاب آسمانی خوانده . - این روسیاه عرض میکند قسم بخدای عالم و رسول او که بمانند فاطمه (ع) زنی در هیچ امتی نیامده و نخواهد آمد و این کنیه برای آنمخدره بالاینکه اسم این سوره شریفه است شرفی بزرگ است .

اثر طبع ادب فاضل

میرزا محمد طبرستانی متخلص بغافل

رسول را نبود نور چشم ، غیر بتول  
ندیده بود خدا را ، کسی بچشم رسول

خدا را نتوان دید جز بچشم رسول  
اگر بتول بچشم رسول نور نبود

ولی بدیده بود نور علت دیدن  
اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن  
اگر شفیع محشر نباشد او بر خلق  
غرض وجود تو بوده است علت خلقت  
مکونات وجودیه زوج و ترکیبند  
اگر وجود تو کفوی قبول می نمود  
ترا گرفت و جهان را طلاق گفت علی  
جزای آنکه ترا غصب حق شد از فدکی  
در این دوروزه عمر آقدر کشیدی رنج

محال باشد تفکیک علت از معلول  
بمهر فاطمه مرآت دل نما مصقول  
شفاعت همگیرا نمیکنند قبول  
و گرنه کشته آدم نداشتی محصول  
وجود توبه بساطت نمود جفت قبول  
نمود بود در اشیا نداشت راه عقول  
از آن شده است جهان بر هلاکت تو عجل  
خدا ت هر دو جهان را ز مهر داده بیژل  
که بوده ای بجهان از حیوة خویش ملول

### (سائر کنیه های فاطمه زهراء (ع))

(۷) ام الحسن ۸ ام الحسین (۹) ام المحسن (۱۰) ام ائمه المعصومین (۱۱) ام السبطین  
(۱۲) ام الريحانین (۱۳) ام الخیرة (۱۴) ام البررة (۱۵) ام الازهار (۱۶) ام الاخیار  
(۱۷) ام النجبا (۱۸) ام الانوار (۱۹) ام الاطهار (۲۰) ام الابرار . و وجه مناسبت این کنیه ها  
از خارج در کمال وضوح است و استعمال هر یک در نهایت شیوع و در زیارات و ادعیه و در  
افواه و السنة شیعة اثنا عشریه متداول و متداول است و مرحوم (مجلسی) طاب ثراه  
فرموده این بزرگواران را میتوان باوصاف و القابی که دوستان میدانند در مقام اعظام و  
اکرام بگویند مگر آنچه منافی باشد بانصوص خاصه ایشان پس فاطمه زهرا سلام الله  
علیها را مثلاً کسی میتواند در زیارت یاد مدح و ثناء بخواند ام الشمس الطالعة . ام الاقمار  
المنيرة ام النجوم الزاهرة ام النقباء المطهرین . ام الاصفیاء الطیبین . و هکذا بناء علی ذلك  
میتوان علاوه از کنیه های مذکوره هزاران القاب بقالب لفظ در آورد برای آنحضرت

### (القاب فاطمه زهراء (ع))

(بص) لقب جمع آن القاب است كما قال الله تعالى ولا تتنازروا بالقاب (و قد  
یکون علما من غیر نیز فلا یکون حراماً) و لقب بعد از کنیه ممدوح است و آن یا مشعر

بر مدح است یا ذم و نهی در آیه مسطوره اشاره بالقاب مذمومه است که مدعو از آن کراهت داشته باشد بواسطه مذمتی که در آنست و تناوب همان تلقیب است و اکرام و اعزاز مؤمن آنست که او را بنام نخوانند بلکه بقلب ممدوح او را خطاب کرده تعظیم نمایند و احترام کنند و کثرت اسماء و القاب از برای هر کس دلیل بر شرف و قدر و علو مقام اوست و هر لقب هم اشاره بوصف مخصوص مشهور آن موصوف است که از ذکر آن ، موصوف شناخته میشود و جناب صدیقه طاهره (ع) بواسطه شرافت ذات مقدسش و اوصاف ممدوحه اش در موارد عدیده باسم مبارك و لقب شریفی که حاکی از آن صفت خاصه است بلسان خدا و ملائکه و ائمه طاهرين خوانده شده و در بعضی از موارد يك معنى را بمبارات و الفاظ مختلفه آورده اند که کثرة الاسماء تدل علی شرافة المسمى . و در (کتاب مناقب) (و بحار) اسماء آنمخدره را چنین روایت کرده اند فاطمه ، بتول ، حصان ، حرة ، سيدة ، عذراء ، زهرا ، حوراء ، مبارکه ، طاهرة ، زکیه ، راضیه ، مرضیه ، محدثه ، حانیة ، صدیقه

( یص ) بعد از ذکر این اسماء گوید حقیر برای میمنت خواستم یکصدوسی و پنج لقب مطابق اسم مبارك آن مخدره نام برده باشم و بیست لقب از القاب که سادات القاب آن بزرگوار است شرح بدهم .  
بعد تعداد آن القاب را مینماید ولی بترتیب حروف نیست و حقیر دوست دارم که آن القاب را بترتیب حروف زینت این کتاب بگردانم :

امه الله	ام الائمة	بهجة الفؤاد
آية الله	بضعة رسول الله ﷺ	تفاحة الفردوس
انبة الصفوة	بقية النبوة	التقية
احدى الکبر	بيضاء بضة ، بتول	ثمرة النبوة
اع البريه	باكية العين	ثالثة الشمس والقمر
آية الله العظمى	برزخ النبوة والولاية	جمال الابهاء
ارومة العناصر		الجميلة الجلييلة

ظلال الله الممدود	ستر الله الكبرى	جرنومة المفاخر
العارفة بالاشياء	سيدة نساء الجنة	حجاب الله المرخي
عديلة مريم الكبرى	سيدة نساء هذه الامة	حاملة البلوى
عقيلة الرسالة	سيدة نساء الاولين و	الحبة النابتة
العالمه بما كان وما	الاخرين	الحبيبة المصطفى <small>صلى الله عليه وآله وسلم</small>
يكون	سيدة بنات آدم <small>عليها السلام</small>	حجة الله الكبرى
العابدة التقيّة	سفينة النجاة	حظيرة القدس
عين الحيوة	سماء الكواكب الدرية	الخيرة من الخير
عين الحجة	سلالة الفخر	خبها خير العمل
عروة الوثقى	شرف الأبناء	خامسة اهل العباء
عيبة العلم	شفيعه الامة	دعوة مستجابة
العفيفة	الشهيدة	درة التوحيد
عالية الهمة	الشمس المضيئة	الدرة المنضده
الغرة الغراء	صاحبة الجنة السامية	الذروة الشامخة
فلذة الكبد المصطفى	صفوة الشرف	الذريعة الشيعة
الفاضلة	صاحبة المصحف	ريحانة النبي
فخر الائمة	صلوة الوسطى	روح بين جنبى المصطفى
قلادة الوجود	صاحبة الاحزان الطويلة	ركن الدين
قرعة عين الخلائق	الصابرة في المحن	ربيبة المكرمة
القائنة	الصادقة في السر والعلن	الراضية المرضيه
القائنة	صدف الفخار	الرشيده
القدوة المسددة	العائمة فى النهار	زوجة ولى الله الاعظم
قرار القلب	ضامن الشفاعة	الزهراء
القائمة فى الليل	الطاهرة الميلاد	زجاجة الوحي
كلمة الله التامة	الطاهرة فى الافعال	زين الفواطم

كلمة التقوى	الممنوعة إرثها	النعمة الجليلية
الكوكب الدرّی	المظلومة	ناحاة الجسم
الكریمة فی النفقة	المتعوبة فی الدنيا	النبیلة
الكثیة	المیمنة	نور الانوار
الكلمة الطیبة	المعصومة	نجمة اكلیل النبوة
لیلة القدر	المنعوتة فی الانجیل	والدة الحجج
المزوجة فی الملاء الاعلا	الموصوفة بالبر و	ودیعة الرسول
المعروفة فی السماء	التبجیل	الولیة فی الاسلام
مبشرة الاولیاء	محترقة القلب	الوالهة الشكلا
مشكوة الانوار	معصبة الرأس	الوحیة الفریدة
معدن الحكمة	مهجة العالم	وسلالة الرضوان
المتهجدة	مكسورة الضلع	وعاء المعرفة
المضطهدة	مقتول الجنین	ولیة الله العظمی
المنهدة الركن	موطن الرحمة	هی الكونر
الامتحنة	نخبة ایها	وانها لاحدی الكبر
المغصوبة حقها	الناطقة بالشهادتین	ینبوع العلم
	عند الولادة	وینایع الحكمة

مخفی نماید که آنچه ضبط شد صد و چهل لقب است بعضی را حقیر تبدیل و اضافه نموده ام و احصای آن در عقده محالست .

گر گل عصمت ندیده ای و ندانی	رو بسوی گلستان عصمت داور
بضعة خیر الوری حبیبه یزدان	دختر بدرالدجی شفیعة محشر
فاطمه نام وز کیه نفس و فلك جاء	عرش مقام و فرشته خوی و ملك فر
شمسه طاق حیا كتیبة عفت	ضابطه كاف و نون نتیجة خلقت
واسطه كن فكان انجلیحة انوار	طیبة با وقار عصمت كبری

طاهره روز کار عفت اکبر

عالمه علم حق محدثه دهر

فخر سماواتیان و همسر حیدر

فاکبه اصطفی عزیز پیمر	دخت رسول انام ام ائمه
هست چنین دختری چنانش بابا	باید چنین زنی چنانش شوهر
مهر باید بمهر یابد پیوند	ماه بیاید بماء باشد همسر
ارفع آن آسمان کایش اختر	اعلی ان خانواده کایش خاتون
آباد آن حجله کایش بانو	احسن زان مادر کایش دختر
دختر اگر این بود نداشتی ایکاش	دایه امکان به بطن الا دختر
نخل امامت از او گرفت شکوفه	فرق ولایت از او رسید بافسر
زورق ایمان بوی شناخته ساحل	کشتی ایمان زوی فراشته لنگر
ملک نجاب زاهر اوست منظم	شهر شرافت بفضل اوست مسخر
جاء مؤبد بعون اوست مهیا	عزت و سرمد بنصر اوست همسر
آتش و باد آب و خاک و عالم و آدم	ملك و ملك جن و انس و کهرمهر
بر درش آنان کنند سجده دمداد	دربرش اینان برند سجده سراسر

(یص) پس از تعداد القاب مذکوره بیست لقب از القاب فاطمه زهراء را شرح میکند و حقیر خلاصه آنرا نقل میکنم :

## (بتول)

بتول از القاب باهره صدیقه طاهره است و مریم بنت عمران (ع) و بتول بمعنی بریدن و جدا کردن باشد و جمع بتول بتائل است و آن زنی است که بریده و جدا شده از زنهای دیگر و بتول نهالی است که از بن درخت بیرون آمده و از او مستغنی شده باشد و در آیه مبارکه است (و تبئله تبتیلاً) ان انتبال و انتقطاع از دنیا است برای خدا .

و در صراح اللغة گوید البتول هی العذراء المنقطعة من الازواج و يقال هی المنقطعة الى الله من الدنيا و هی نعت فاطمة بنت النبی ﷺ .

(وابن اثیر) در نهایت گفته سمیت فاطمة البتول لانتقطاعها عن نساء زمانها فضلا وديناً وحسباً وقيل لانتقطاعها عن الدنيا الى الله ودر (غريبن) گفته سمیت فاطمة بتولا لانها تبثلت عن النظر ودر کتاب (معانی الاخبار) و (کتاب علل الشرايع) و کتاب مصباح الانوار و کتاب بحار از امير المؤمنين عليه السلام روايت است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند که ما مکرر شنیده ایم که فرمودید مریم بتول است و فاطمه بتول چه معنی دارد فرمود هر زنیکه حیض نیند بتولست و حیض در دختران پیغمبران کراهت دارد و مرحوم مجلسی (ره) فرمود است انها منقطعة عن نساء زمانها بعدم رؤیة الدم و بهمین مضمون علماء سنت مانند احمد بن حنبل در فضائل (و حافظ) ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین و ابوصالح مؤذن در (اربعین) و ابن حجر مکی در صواعق المحرقة در ذیل آیه و لسوف يعطيك ربك فترضى از صحیح نسائی و سید علی شافعی در کتاب (مودة القربی) در باب حادی عشر از حضرت رسول خدا نقل کرده اند که فرمود انما سمیت فاطمة البتول لانها تبثلت من الحيض و النفاس لان ذلك يحسب في بنات الانبياء نقصان و نسائی در صحیح خود روايت کرده که رسول خدا فرمود (فاطمة حوراء آدمية لم تحض و لم تطمث) بالجمله اخباریکه در کتب فریقین در این خصوص رسیده قریب بتواتر و حد استفاضه است و مجال انکار نیست و حدیث (ان الله حرم النساء على علي عليه السلام مادامت فاطمة حية لانها لم تحض) شاهد مقصود است بناء على ذلك فاطمة بتول است یعنی منقطعه از رؤیة دم و منقطعه است از زنان از جهت فضل و دین و حسب (و قيل انها تبثلت كل ليلة مما ترجع بکراً و علاوه بر آنچه منظور میشود طهارت ایشان است از ارجاس و ادناس معنویه روحانية و الظاهر عنوان الباطن یعنی چنانکه از پلیدیهای ظاهره مریم و فاطمة طاهره منزّه و مہذبہ بودند بمفاد کریمه (ان الله اصطفاك وطهرک و اصطفاك على نساء العالمین) علاوه انقطاع انمخدرة از مطالب مذکوره عموماً خود دلالت دارد بر طهارت معنویه اش و جمعاً دلالت دارد بر عصمت و نگاه داری خداوند سبحان این دوزنرا از گناهان و انقطاع از خلق و توجه بخالق و این خود دلیل محکم دیگری است و آیه معظمی بر عصمت ایشان است

## ((۲- الطاهرة))

این لقب از اوصاف ذاتیه فاطمه زهرا علیها سلام است و مشتق از طهر بضم و آن پاکی از حیض است و طهارت بمعنی پاک شدن و اصل آن نظافت است و المظهر المنزه و الطهورین الماء و التراب و منه ( و انزلنا من السماء ماء طهوراً ) و صدوق در کتاب ( علل الشرایع ) و ( امالی ) از حضرت صادق روایت کرده که فرموده فاطمه را در نزد خداوند سبحان نه اسم است از آنجمله طاهره است و مرحوم ( کفعمی ) فرموده طاهر از اسماء الله است یعنی منزّه از اشیاء و امثال و اضداد و انداد و از صفات ممکنات و حالات مخلوقات از حدوث و زوال و سکون و انتقال و چون در این عالم اسماء الله را مظاهری است مظهر اسم طاهر فاطمه زهراست که در مخلوق ماندنی ندارد و از زنان دیگر ممتاز است و حضرت باقر علیه السلام میفرمود فاطمه را طاهره نامیدند لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفس و مارات یوماً قط حمرة و لانفاساً و معنی رفت در آیه شریفه ( و لارفت و لافسوق ) فحش گفتن است و در این حدیث اشاره است که فاطمه از اخلاق ذمیمه هم طاهره بوده علاوه بر ادناس ظاهری و متعلق طهارت یا طهارت ظاهر است از اخبات یا طهارت جوار حس است از معاصی یا طهارت نفس است از اخلاق زذبله و رذیه یا طهارت سر است از ما سوی الله و تمام این مراتب اربعه در آن طاهره مطهره بوجه کمال موجود بود صلوات الله علیها

(نعم ما قیل) موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است  
نخستین پاکی از احداث ارجاس دوم از شر نفس و شر و سواس  
سوم پاکی از اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است  
چهارم پاکی سر است از غیر که آنجا منتهی گردد بدان سیر

## ((۳- السیده))

(یص) آنمخدره یکی از القاب مبارکه اوسیده است و این لقب بزرگ جامع مکارم و محمد حمیده و معانی عدیده است و لفظ سیده یعنی رب و مالک و شریف و



قاضی و کریم و حلیم و رئیس و مقدم و مطاع و متحمل اذیت قوم آمده است و مشتق است این لفظ از سادیسود سیاده و جمع آن ساده و سادات و اسادات و سیاید من غیریاس است و اغلب استعمال باضافه و قید میشود مانند سید القوم و سید النیین و سید الوصین و سید اشباب اهل الجنة و سید السادات و سید الساجدین و در صورت اطلاق مخصوص بخداوند متعال است و قید و اضافه برای خلق است و در وصف حضرت یحیی علیه السلام ( انه كان سيداً وحوراً و نبياً من الصالحين ) مراد مطاع و مقدم بر مردم است و صاحب مجمع البیان در معنی سید فرموده مأخوذ از سواد است و سید القوم یعنی مالک السواد الاعظم و آن کسی که طاعت وی واجب است و در این زمان هر آنکه هاشمی و علوی و فاطمی باشد بلقب سید خوانده میشود و این وضع ثانوی است و هر مرد وزنی که در خانواده ریاست و مطاعیت داشته باشد سید و سیده او را میخوانند و فارسی آن درافواه و السنة فارسیان آقا و خانم است و در مصرستی زینب و سنی نفیسه و سنی سکینه معروف است و ست مخفف سیده است و فاطمة زهرا سلام الله علیها مالکة و شریفة و فاضلة و کریمه و صابرة و حلیمه و مطاعة و مقدسة و سیده بر زنان اولین و آخرین بود .

### (( ۴- سیده النساء ))

این لقب بزرگ مأخوذ است از حدیث شریفی که متفق علیه فریقین است که فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و در این لقب بالقب سابق فرق است چون که از لفظ سیده عموم مفهوم میشود و از سیده النساء خصوص و چون در لفظ سیده اطلاق مندرج است سیادتش اختصاص بزنان ندارد بلکه بر رجال هم سیادت دارد بخلاف این لفظ که اختصاص بزنان را میرساند و در اخبار و آثار غالباً فاطمه زهرا را باین لقب میخواندند و ابوبکر در قصه فدک بمخاطبه آنحضرت گفت و انت سیده امة ایك و الشجرة الطيبة و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فاطمة سیده نساء العالمین من - الاولین و الآخنین .

## (( ۵ - الحوراء ))

از القاب طیبہ فاطمہ زکیہ است و آن مشتق از حور است و جمع آن حور بضم است و حوران سیاهی چشم است تماماً کما فی قوله تعالی ( حور مقصورات فی الخیام ) و قوله تعالی ( و حور عین کامل اللؤلؤ المکنون جزاء بما كانوا یعملون ) آن حوریه - ایست که چشمهای آن سیاه و بخوبی و نیکی گشاده باشد و عین جمع عیناء است و هی الواسعة الحسنه العین و انهن خلقن من تسمیح الملائکة و در مجمع فرمود حوراء بفتح و مد آن شده سفیدی چشم است در سیاهی ، و چشم را احور گویند و حوراء را بنعت و صفت یاد کنند و چشم سیاه را بچشم آهو تشبیه نمایند و حور بمعنی رجوع و نقصان و سفیدی آمده است و احرار مصدر است و در وصف فاطمہ زهراء سلام الله علیها حوراء انسیه دیده شده است یعنی فاطمة حوریه بصورت انس است (ر) از رسول مختار روایت است فاطمہ حوراء انسیه او آدمیه لم تطمث و لم تحض یعنی انسیه ایست که صفت حوریه در اوست که آن صفت عدم رؤیة دم است .

از ابن عباس از رسول خدا مرویست در حدیث مبسوطی که فرموده فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التي بین جنبی و هی الحوراء الانسیة . و در خبر دیگر از اسماء بنت عمیس مرویست که رسول خدا ﷺ فرمود ان فاطمة خلقت حوریه فی صورة انسیة و در اخبار معراجیه است که آنجناب فرمود جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشتی بمن داد چون خوردم بزمین آدمم با خدیجه طاهره مواجهه کردم حامله شد بفاطمه زهراء ففاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة و اخبار در این باب بسیار است و در اوصاف حورا لعین مرویست که از تربت بهشت خلق شده اند بنورانیة و از وراء هفتاد حجاب ساقشان از لطافت نمایان است .

(یص) و در احادیث آل عصمت وارد است که حورالعین از نور وجود مقدس آنحضرت خلق شده اند .

و در خبر است چون حوریه راه می‌رود از خلخال پای او صدای تسبیح شنیده میشود و گردن بند او که از یاقوت است می‌خندد و از بند نعلین او که طلا است آواز تمجید می‌آید و بر هر یک هفتاد حله است که هر یک برنگی است و با هر یک هفتاد بوی خوش است که هر بوی برخلاف دیگریست.

و در ذیل آیه لایرون فیه شمساً و لازمهریراً از ابن عباس مرویست اهل بهشت در بهشت نوری مشاهده بنمایند چون نور آفتاب پس به رضوان می‌گویند خداوند سبحان فرمود در بهشت آفتابی نیست پس این روشنائی چیست رضوان گوید این نور آفتاب و ماه نیست بلکه فاطمه علیها سلام و علی علیها السلام در مقام خودشان خندیدند این نور دهان ایشان است.

### ((۶- العذر آء))

این لقب شریف از القاب مختصه فاطمه زهراء است در مجمع البحرین است  
عذراء بر وزن حمراء دختر باکره را گویند لان عذرتها باقیه

جفت حیدر سلیل پیغمبر	(نا) صدف گوهر شیر و شیر
شیر مردان برش چه نیم زنست	دختر مصطفی اگر چه زنست
بر او مرد نیم زن دانستند	زن اگر چند نیم مردانستند
زیست از مرد در جهان او فرد	شیر یزدانش گر نبودی مرد
عصمتش بانك بر فرشته زنبد	همتش ز اختران برشته کند
جز بیزدان نبند سلام عليك	در جهان بود از جهانش لیک
دو جهانش چه خاك و خاکستر	از جهان دیده بر جهان داور
آنکه رست از جهان فدك چه کند	آنکه جست از جهت فلک چه کند
گوهر پاك خواجه لولاك است	زین جهانی وزین جهان پاك است
مادری و پسر زیاده حشر	گوهری و صدف بیازده در

## ((۷- التقية))

(یص) این لقب اشرف القاب ام الائمة الاطیاب است و ان مأخوذ و مشتق از وقی یقی است و تقوی و تقاة و تقية از همین باب است و بمعنی وقایه است و اهل لغة گفته اند تقی در اصل وقی بوده است و او بدل بتا شده است و وقایه پرهیز کردن است علی ای حال تقی کسیکه از خدا بترسد و خدا را حاضر داند و از گناهان اجتناب و احتراز نماید و معانی و هراتی برای تقوی ایراد کرده اند از تائین و صالحین و متقین و صدیقین و تمام مراتب تقوی در این آیه شریفه است که میفرماید (ومن يطع الله ورسوله و يخش الله و يتق الله فاولئك هم الفائزون) پس هر فردیکه بدین اوصاف موصوف شد تقی است و هر زن تقیه است و فاطمة زهرا سلام الله علیها خود کلمة تقوی است و از زمره نسوان عالمیان زنی آن خوف و خشية و اطاعت و امتثال اوامر را بمانند وی نداشته و بعضی از عارفین گفته اند خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده است و آن کلمه تقوی است.

## ((۸- الحرة))

این لقب مأثور و از القاب نبیلة آنه خدره عصمت است و معنی حره زن آزاد است و معنی امه کنیز است در مجمع کویده الحرة خلاف الامه و در ا فواه مذکور است العبد یقرع بالعصا و الحری کیفیه الاشارة بازدر تعریف حره گفته اند: الحرة حر و ان مسه - الضر و العبد عبد و ان البسته الدر و در شرع رب است :

تمسك ان ظفرت بود حر لان الحر في الدنيا قليل

و جمع حره حرائر است علی غیر قیاس از آنکه جمع حره باید حرر باشد مثل غرفه و غرف، و تحریر رقبه بمعنی آزاد کردن است و خاك و ریگی که خالص باشد و مخلوط بچیزی نباشد آنرا نیز حر مینامند و در تفسیر اهل البيت آیه انی نذرت لك ما فی بطنی محرراً بدین گونه معنی شده یعنی مخلصاً لك و مقررأ لعبادتك و حرائر بیض و صف زنان سفید اندام و آزاد است و یکی از معانی حره کریمه است و جناب

فاطمه زهرا سیده الحرائر و کریمه الاطیاب و الانساب بود و معنی این وصف که آزادی است از بندگی خالص و کنیزی مخصوص است که در راه پروردگار خود کرده و از آن بر زنان جهان سیادت و شرافت یافته و بیاید حدیث ، انظروا الی امتی سیده امائی کیف اقبلت بقلبها علی عبادتی ترعد فرائضها من خیفتی یعنی عموم زنان دنیا کنیزند و فاطمه سیده ایشان و صاحب اختیار و حکمران بر ایشان است و فاطمه این سیادت و برتری را از کنیزی و بندگی بخدا تحصیل فرموده و کمال و شرف او در این نسبت است که فی الحقیقه فاطمه را امة الله و کنیز خدا بخوانند چنانکه حضرت رسول همین مسئلت از حضرت احدیت نمود که او را عبدالله بنامند که کافی لی فخراً ان اكون لك عبداً چون شریف اسماء دیگر در تلوا این لقب مبارك است و بمقتضای کریمه فاعبدوا الله مخلصین اخلاص در عبادات شرط کلی است بلکه عبادت بدون خلوص فاسد است و حره ان زنی است که عمل وی خالص باشد و در جهان زنی نیامد و نخواهد آمد که عملش در خلوص هم ترازو با فاطمه زهراء (ع) بشود .

## (( ۹ - الحصان ))

این لقب شریف از انقباب علیه ان عصمت کبری است و مشتق منه ان معلوم است و الاحسان زن خواستن مرد است و هو المحض بالفتح و هر زن شوهر دار محصنه است و حصان بفتح و حصاء زنی است که پارسائی او ظاهر باشد وزن غفیفه و کریمه و آزاد را گویند و در ( مجمع البحرين ) فرمود المحصنات المؤمنات ای الحرائر الغفیفات و المحصنة بفتح الصاد المعروفة بالغة كانت ذات زوج اولم تكن مجملا در قرآن مجید احسان بچهار معنی تفسیر شده است اول عصمت است لقوله تعالی ( احصنت فرجها و نفخنا فیها من روحنا ) دویم ازدواج لقوله تعالی ( و المحصنات من النساء ) سوم حریت است كقوله تعالی ( من لم یستطع منكم طولا ان ینكح المحصنات ) چهارم اسلام است كقوله تعالی ( فاذا احصن فان ایتن بفاحشة ) و آیه را چنین معنی کرده اند كه هر يك از شما ها استطاعت مالی ندارد برای گرفتن زن آزادی كنیز بخواند كه مؤانده سبکتر است و نفقه اش کمتر

و کمال این مراتب در فاطمه زهرا (ع) موجود و نفس قدسیه اش از اتصاف بملکات و اختصاص باعلا درجه فضائل و کمالات از تمام زنان دنیا معین و معین است و كذلك بنات طاهرات و بنین مطهرین او بتمام کمال و کمال تمام موصوف بودند و در حق مردان ایشان است

لقد علمت قریش عند فخر	بانا نحن اجودهم حصانا
و اکثرهم دروعا سایغات	وامضاهم اذا طعنوا سنانا
وار فہم عن الضراء فہم	وايہم اذا نطقوا لسانا

### ( ۱۰ = الحانیة )

لقبی است مبارك و از مختصات حضرت فاطمه زهراست (ع) و ان مشتق از حنیی یخنو بمعنی عطوفت و شفقت است گویند حنت المرائة علی ولدها ای عطفت و اشفقت ولم تتزوج بعد ایہم و در مجمع میفرماید ومنه المرأة الحانیة و حنین ناله و آواز ناکه است و ترجیع صوت او است از برای بچہ اش و حنان بتخفیف رحمة است و بتشدید ذو رحمة و حنان باشد دید از اسماء پروردگار است یعنی اقبال میفرماید بسوی کسی که از او اعراض میکند و این رحمتی است از بی رحمت دیگر و این صفت در مخلوق ظهور در امہات دارد کہ هر قدر فرزندان از ایشان اعراض بنمایند مهر و محبت مادری اقبال و مہیج توجبات او است و صدیقة کبری (ع) عطوفت و رؤفت و مہربانیش نسبت بشوہر و فرزندان و پدر بزرگوارش بنان بیان از وصف آن عاجز و قاصر است و دورہ حیوة آنمخدرہ شاهد صدق مدعا است

### ( ۱۱ = الزہر آء )

از القاب مشہورۃ جناب فاطمه زهراست و این لقب در السنہ شیعه امامیہ بسیار شایع و اشتہار دارد و در کتب اخبار ائمه اطہار (ع) این لقب بسیار ستوده شدہ و چہ قدر شریف و مبارک است و حروف اصلی آن ثلاثی است زهراست و زہور روشن شدن آتش

وبالا گرفتن است و زهره بضم اول و سکون ثانی اسم ستاره است و زهره بفتح اول و ثانی شکوفه را گویند و بسکون بمعنی سفیدی است و منه رجل ازهرای ایبض مشرق الوجه و ام الا زهار کنیه مبارکه صدیقه کبری است ، و مراد از ازاها رانمه اطهار (ع) باشند و زهره بفتح دای و سکون هاء بمعنی زینت و بهجت است فی قوله تعالی و لاتمدن عینک الی مامتعنابه ازواجاً زهرة الحیوة الدنیا بالجمله زهر و زهور بمعنی روشنائی و درخشندگی و صفای لون و تلالوه آمده است

و علی مافی (المصباح) سفید روشن را گویند زهر الرجل ای ایبض وجهه و جمع و مفرد آن زهر و زهرة است چون تمر و تمرة

بالجمله این لقب نبیل و وصف جمیل غالباً در زیارات و دعوات ملازم اسم سامی آن عصمت کبری است یعنی ائمه هدی علیهم السلام خوش داشته اند باوصاف کثیره دیگر آن مخدره آنجنابرا بفاطمه زهرا بخوانند برای کثرت وقایعی که راجع باین اسم مبارک است و علل عدیده که دارد

منها صدوق در کتاب علل الشرایع از جابر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال نمودند چرا فاطمه را زهرانا میدند حضرت فرمودند چون خداوند سبحان او را از نور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائی داد اهل آسمان و زمین را بطوریکه پوشید نوروی چشمهای ملائکه را که همگی پرو افتادند و خدا را سجده کردند و عرض کردند ای پروردگار ما این چه نور است نداریسید این نورست از نور من که در آسمان او را ساکن نمودم و از عظمت خودم او را خلق کردم و بیرون میآورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم و آن پیغمبر را بر هر پیغمبری تفضیل میدهم و از این نو ، ائمه را برین میآورم که با هر من قیام نمایند و بحق من هدایت یابند و ایشانرا خلفای خودم در زمین قرار میدهم این خلاصه حدیث بود

و منها ایضاً صدوق در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردند چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود هر وقت در محراب عبادت می ایستاد نور روی او از برای اهل آسمانها روشنائی میداد چنانکه نور ستارها از برای اهل زمین

و منها از ابوهاشم جعفری منقولست که سؤال کردم از صاحب عسکر علیه السلام که چرا فاطمه زهرا نامیده اند فرمود نور روی او از برای امیرالمؤمنین در اول روز مانند آفتاب و در ظهر مانند ماه و در آخر روز وقت غروب مانند کوكب دري می درخشید .

و منها از حسن بن زید روایت است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه رادر بهشت قبه ایست از یاقوت سرخ ارتفاع آن درهواه یکسال است و معلق است بقدرت خدا از بالا علاقه ندارد که او رانگاه دارد و بستونی استوار و برقرار نیست و او را یکصد هزار دراست و بر هر دري هزار ملك ایستاده اهل بهشت اورا میبینند چنانکه اهل زمین کوكب دري را در افق آسمان و میگویند این قبه زهرا یه فاطمه است

و منها در اواخر حدیث طویلی از ابن عباس روایت کند که خداوند متعال نور فاطمه زهرا را در قندیلی قرار داد و آن را در گوشواره عرش آویخت پس آسمان های هفت گانه و زمین ها همگی روشن شدند از این جهت او را زهرا نامیدند و ملائکه خداوند متعال را تسبیح میکردند ( و تمام حدیث بعد از این بیاید .

و منها از علل الشرایع از ابان بن تغلب منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که چرا فاطمه را زهرا گویند فرمود برای آنکه در اول روز برای حضرت علی ابن ابی طالب روشنائی میداد و نور سفیدی از محراب عبادتش بخانهای مدینه میتابید که دیوارهای مدینه سفید میشد مردم خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف میشدند و جهت را میپرسیدند حضرت میفرمود این نور محراب عبادت زهرا است حضرت امیر چون میآمد میدید آنها قاعده فی محرابها تاصلی والنور ساطع من محرابها و وجهها چون ظهر میشد نور زردی ساطع میشد که دیوارهای مدینه زرد میشد چون غروب میشد نور سرخی می دیدند که دیوارها تمام سرخ میشد بهمان طریق مردم مدینه میآمدند و سؤال میکردند پس میدانسته اند آن نور زرد و سرخ از جبین حضرت صدیقه طاهر است و در حدیث معتبر است که آن انوار ساطعه لامعه جمیعا بجناب سیدالشهداء منتقل شد و در ائمه طاهرين قرار گرفت.



ایضاً و این علل مذکوره در تسمیه فاطمه بزهره باهمدیگر منافی نیست و تمام آنها صحیح است و جمع آنها ممکن کسیکه در بدو ایجاد نور مبارکش با آسمانها و زمین هایتابد و آنچه هست در این عالم بالا و پست از او روشن بماند و از نور موفور السوروش قبه زهر آئینه بدان اوصاف و رفعت خلق شود بعید نیست در این عالم ملک انوار وجودیه اش صبح و ظهر و شام بر اهل مدینه عموماً تابنده و درخشنده باشد و بر حضرت امیر علی نحو الخصوص آفتاب و ماه و کوکب در می نماید و خود بدیهی است آنچه را امیر المؤمنین علیه السلام بنظر ولایت و محبت مشاهده میفرمود و جناب فاطمه را بدیده ظاهر و باطن میدید و غیر از دیده دیگران بوده است و بجلوهای آنمخدره در اوقات خاصه برای آن بزرگوار بنحوی اختصاص داشت و بر اهل مدینه بنحودیکر بعبارة اخری حضرت امیر آفتاب و ماه و ستاره را بحقایقها مشاهده میفرمود و دیگران ضوء و شعاع آفتاب و غیره را و شاید جمعی از آن انوار بی بهره بودند و استعداد لقای انوار فاطمیه را نداشته اند و لهم اعین لایبصرون بها و انهم عن اقرارهم لمحجوبون و وجه اینکه انوار باهره آنمخدره عصمت بالوان مختلفه درخشنده بود و برنگ بیاض و صفره و حمرة جلوه مینمود شاید اشاره بر اختلاف حالات آن طاهره مظهره بوده که در حال رجاء و امیدواری و نائل شدن بفیوضات رحمت حضرت باری برنگ بیاض جلوه مینمود و در حال خوف و وحشت برنگ صفره فروزنده بود چون از ادای تکلیف باری فراغت حاصل مینمود حال نشاط و انبساط و سرور که از قبولی اعمال و توفیق بعبادات حاصل میشد و آن لازمه سرخی چهره و رخسار است .

یا آنکه بمصدق حدیثیکه وارد شده است انکشر عقیق سفید از نور روی رسول خدا است و انکشر عقیق سرخ از نور روی امیر المؤمنین است و انکشر عقیق زرد از نور روی فاطمه زهرا است و این سه قسم از نور باین سه رنگ حکایت از نور نبوت و ولایت میکنند و نور نبوت عین رحمت بوده که علامت آن بیاض است و نور ولایت که مظهر غضب بود اثران سرخی است و نور زرد حقیقت عصمت است که واسطه بین رحمت و غضب است و مشعر بر برزخیت و جامعیت است و آن مخدره صلوٰة وسطی و واقفه بین

مبدأی مشرق نبوت و منتهای مغرب ولایت است ( و هی الشمس المضيئة من جهة النبوة والابوة والقمر المنير من جهته الولاية والامامة والکوکب الدرئی الذي یوقد من شجرة مباركة زيتونة یکاد زيت علمها یضيئ الاملاک والافلاک من الثرى الى الثريا ) خلاصه کلام آنکه ابن جلوه رفیعہ دلالت دارد کہ آن سیدہ جهان دراین عالم امکان مرآة مجلوه خاتم پیغمبران و جناب امیر مؤمنان بوده پیوستہ بمدد غیبی مفیض الخیر والبر و منزل البرکات والرحمات از جهت یمناى رسالت و جهة يسراي ولایت افاضات بلانهایات در هر صباح و مساء بر آن ذات اقدس و جسد مطهر عصمت کبری میفرمود و از آن مخدره بدیگران ترشح و تراوش میگرد تا علو قدر و سمو مقام و رفعت شأن او بر عالمیان ظاهر گردد

## ( ۲۱ - المنصورة )

( یص ) از احادیث صحیحہ معلوم است کہ حضرت فاطمہ را در آسمانها منصوره میخواندند و نصر بمعنی اعانت است یقال نصره ای عاونہ و انتصار بمعنی انتقام است و در این مقام معنی منصوره بفارسی یاری کرده شده است و ناصر و معین و یاری کننده وی خداست و در کریمہ مبارکہ ( و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً ) مراد از منصور حجة بن الحسن عجل الله فرجه میباشد و در کتاب معانی الاخبار از امام صادق مرویست کہ رسول خدا ﷺ فرمود در شب معراج سببی بمن داد برادرم جبرئیل چه-ون شکافتم نوری از او ساطع شد جبرئیل عرض کرد چرا از این سیب میل نمیفرمائی پس بخورید و یممی نداشته باشید کہ این نور منصوره است در آسمان و در زمین فاطمہ است پس گفتم ای حبیب من چرا او در آسمان منصوره و در زمین فاطمہ است عرض کرد فاطمہ نا میدند از آنکه شیعیان خود را از آتش نجات میدعد و دشمنان خود را از دوستی خود دور دارد و در آسمان منصوره نامیده شده است برای این است کہ دوستان خود را اعانت میکنند و مانع از دخول آتش میشود و این است قول خداوند سبحان ( و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء و هو العزيز الرحيم ) و این بشارتی است روحانی و تکریمی است رحمانی

واظهاری از جلالت قدر آن مستوره کبری است و تسلیه ایست از انتقام اعادی آن  
 بزرگوار و این آیه مبارکه درسوره روم است و مرثده و بشارتی است در غلبه رومیان  
 بر فارسیان و اصحاب حضرت رسول را در آن خصوص حکایاتی است گویا مقصود از این  
 حدیث شریف این است که فاطمه زهرا یاری کرده شد است از جهت دوستانش و بعبارة  
 اخری نصرت دوستان فاطمه نصرت فاطمه است بناء علی ذلك معنی منصوره لازمه معنی  
 فاطمه است که آن نجات از آتش است و کدام نصرت و اعانت بالاتر است از اینکه دوست  
 کسی بجهت او از آتش ابدی خلاص شود و نجات یابد و غالب بردشمن خود گردد  
 و استشهاد باین آیه در مقام تأویل است و خلاصه آن بر حسب ظاهر است که حضرت  
 فاطمه نصر الله است و از این نصر که منصوره است هر کس را می خواهد یاری میکند  
 و هر کس را می خواهد خواری می دهد و در تأویل روایت فرموده اند نصر فاطمه لمحبیها

ای گرلمی دخت سالارام	لوح محفوظ خدای ذوالنعم
همسروهم خوابه حبلمتین	ماه برج عروۃ الوثقی دین
ازتو جسته سکه عصمت و رواج	عصمت بگرفته از عفت خراج
باوجود چون تو زن در احترام	دیگر از مردان نباید بردنام
کوه مس را میکند کان طلا	خاک پای فضا ات چون کیمیا
آبروی مریم از خاک درت	ساره و هاجر بخدمت بردرت
گرتوئی زن ای سرافراز زمن	کاش مردان جهان بودند زن
کرده حق نام کرامت فاطمه	ملک هستی راز جودت قائمه
ذات تو اسباب ایجاد وجود	خاطرت آینه غیب و شهود
سر مکنون خدای ... اکبری	جفت حیدر دختر پیغمبری
قلب تو ای قلزم مجد و شرف	شدر ای یازده کوکب صدف
قامت ای سر و بستان صفا	پای تاسر نخل توحید خدا
آنچه قدرت داشت ذات کردگار	جمله را بردست در ذات بکار
بیش از این منی بوصفت دسترس	گر بود در خانه کس یک حرف بس

## (۱۳- الصدیقه الکبری)

این لقب شریف معظمی است که خداوند متعال در قرآن مریم (ع) را بدان خوانده و ستوده است فی قوله تعالی (ما المسیح بن مریم الارسل قد خلت من قبله الرسل واهمه صدیقه الایه) و رسول خدا ﷺ فاطمه زهرا را صدیقه خواند بروایت ابی بصیر در امالی از حضرت صادق علیه السلام بعد از ذکر مهریه فاطمه (ع) فرمود و هی صدیقه الکبری و بهادارت القرون الاولی و صدیق از صیغ مبالغه است یعنی بسیار راست گو و فاطمه زهرا نفس صدق است و کافی است شهادت عایشه باین معنی که علماء سنت هم نقل کرده اند که عایشه میگفت ندیدم زنیرا که راست گو تر از فاطمه باشد مگر پدرش رسول خدا ﷺ و اهل سنت این روایت را معتبر میدانند مع ذلك در مطالبه حق ثابت خود پدر عایشه قول آن صدیقه را تصدیق ننمودند و تصدیق عایشه بصدق قول حضرت فاطمه منافسی است باتکذیب قولی و فعلی پدرش ابو بکر در ادعای فدک باضمیمه تصدیق سید الصدیقین امیر المؤمنین علیه السلام و جمعی از اصدقاء این خانواده، و معنی و بهادارت القرون الاولی که در حدیث مذکور شد این است که تمام انبیاء قرون گذشته امت خود را امر بمعرفت و شناسائی فاطمه مینمودند و بمقامات فاطمه ایشانرا اعلام مینمودند و بعبارت روشن تر سعادت و شقاوت اهل هر زمانی از تولی و تبری صدیقه کبری استوار و دوستی آن بزرگوار مناظره دار دین انبیای هر زمانی بوده است چون دوران زمین و آسمان بوجود ایشان است .

### بیت

هی عندالله اعظم شأناً	☆	و بهادر فی القرون رحاها
هی و الله آیه لرسول الله	☆	بل رحمة بها اهداها
هی مشکوة عصمة علق	☆	من سماء الوجود مثل زکاه
هی و الله کوثر قد اعدت	☆	لینها و کل من والاها
هی جبل لكل معتمص	☆	عروة الله التي وثقاها

هی عین الحیوة فی ظلمات	✱	وحیوة القلوب من جدواها
هی بعد النبی اقرب من	✱	ینتمیه علی زوی قرباها
هی عین الاله کیف لها	✱	اعین فی غطاها یغشاها
هی بنت النبی و بضعتها	✱	و علی بیته یکن سکنها
هل یکن فی الوجود منها شییه	✱	قل ابوها و بعلها و لداها

## ( ۱۴ - الزکیة )

(یص) این لقب مبارک نیز دلالت بر طهارت ذات کثیر البرکات حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها میکند و از صفات خاصه معصومین است و در بعضی نسخ زاکیه است و الجمع اولی و فرق بین زکیه و زاکیه را چنین گفته اند که زاکیه هرگز گناه نکرده و زکیه کسی است که گناه کند و آمرزیده شود فلذا در بعضی نسخ زاکیه ضبط شده است که عبارة اخراى طاهره است و فرق بین طاهره و زاکیه این است که آنچه از جانب حق است و موهوبی و قذفی و خلقی و فطری است که فطره الله التی فطر الناس علیها آن معنی طاهره است و آنچه راجع بخلق است سعی و اجتهاد و کوشش لازم دارد و کسبی است که مجاهده بنماید که نفس او پاک بماند و همیشه زاکیه باشد و اگر گناه کرد و توبه کرد زکیه میشود و در قرآن مجید از زبان روح الامین در قصه مریم (ع) خبر میدهد ( لاهب لک غلاما زکیا ) یعنی آمده ام بتو غلامی بدهم که از گناهان پاک و پاکیزه باشد تذکیه در لغه بمعنی تطهیر است و زکوة چون مظهر اموالست باین اسم موسوم گردید و اهل تفسیر در ذیل آیه کریمه قد افلح من زکیها فرمودند تزکیه تطهیر از اخلاق ذمیمه است که ناشی از غضب و بخل و حسد و حب جاه و حب دنیا و کبر و عجب است پس هر که این امراض را با اعمال صالحه معالجه کرد البته نفس او مطهر و مزکی است و در قرآن لفظ زکیه صاف یاد شده است در خطاب حضرت موسی بجناب خضر که فرمود اقتلت نفسا زکیة معنی زکیه در این آیه همان زاکیه است که مرادف طاهره است یعنی کسیکه پاکست از جنایت نباید موجب قتل بشود و زاکیه بمعنی ناهیه هم آمده

است و منه زکی الزرع ای نما و حصل فیہ نمو کثیر و برکة ، و منه و صلوات زاکیه ای نامیه و ممکن است که فاطمه زهرا رازکیه خواندند از برای نماه آن چسد عنصری وجته حسیه اش که بر خلاف اجساد دیگران بوده کما ستعرف فی محله و سادات جنان وقتی که قناده فاطمه را بام المؤمنین دادند عرض کردند خذیها طاهره مطهره زکیه میمونه و این وصف راجع بطهارت از خبائث ظاهره است بواسطه قرینه حالیه و اگر در مقامی این لقب بدون قرینه ذکر شود عموم دارد و طهارت معنویه را هم میفهماند.

### ( ۱۵ = الراضیة )

( یص ) این لقب عالی حکایت از رضای آنحضرت میکند و عالم رضوان اکبر است و از برای هر کس بطریق کمال جز برای معصومین یافت نمیشود که حق تعالی خبر داده درسوره ( غاشیه ) وجوه یومئذ ناعمة لسیعها راضیه فی جنة عالیہ ) چون نفس راضیه فردای قیامت در عیشه مرضیه است و علامت نفسی راضیه آنست سخط نکند بچیزی که خداوند از برای او مقدر کرده است و از برای خود راضی بعمل قلیل نشود و این مضمون حدیث است که در مجمع نقل شده است من رضی بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل و من رضی بالیسیر من الحلال خفت مؤنته و تنعم أهله و بصره الله داء الدنيا و دوائها و اخرجه منها سالما الى دار السلام . ( والراضی الذی لا یسخط بما قدر علیه و لا رضی لنفسه بالقلیل ) . اکنون بدانکه نفس بعد از اینکه مطمئن شد زمان رجوع الى الحق و خروج از علایق بدن و توجه بعالم قدس راضیه و مرضیه است و این رضا از اطمینان او است که در نفس وی سپرده شده است و اطمینان در تلو مقام ایقان است که از ترقی ملکات حقّه یافته است و معنی اطمینان آنست که آنچه در آخرت بوی عنایت میشود در دنیا همانرا بالمشاهده کان میبیند یعنی عالم شهود و کشف او در دنیا و آخرت بربك نهج است و این است معنی لو کشف الغطا ما از ددت یقیناً و این لقب شریف کمال تمجید است برای فاطمه (ع) و این صفت رضا هم بنحو کمال در آن حبیبه ذوالجلال ظهور یافت بلکه با رضای خدا و رسول متحد گردید و مغایرت از میان رفت و از اینروست که

حضرت رسول ﷺ میفرمود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من و از این حدیث و نظائر آن مرحوم مجلسی تمسک جسته بعصمت فاطمه زهرا علیه السلام بلکه آیه و لسوف یعطیک ربک فترضی برای رضای حضرت زهرا (ع) است ملخص شأن نزولش این بود که روزی رسول خدا ﷺ ملاحظه فرمودند که فاطمه گلیمی از پالان شتر بردوش افکنده و نشسته آسیا میکند پس آنجناب گریست و فرمود تجرعی مرارة الدنيا لاجل حلاوة الآخرة پس جبرئیل نازل شد و این آیه مبارکه فوق را آورد .

بابی من تكون خالصة \* عن میولات نفسها و هوها  
 بابی من بكل مشتهیات \* اقلعت كالجبال - مرساها  
 بابی ثم اسرتی ثم اهلی \* ثم مالی و ما سواها فداها  
 بابی فاطم شفیعة حشر \* بابی من بحکمها شفاها  
 بابی فاطم وقد فطمت \* باسمها نار حشرها و لظاها  
 بابی کفها علی تعالی \* هولولم یکن و من اکفاها

### (۱۶ = المرضیة)

(یص) این لقب مبارک اگر چه در روایت و اوصاف نفس مطمئنه در ذکر حکیم در تلوا رضیه است ولیکن اشرف واقوی است از رضیه ، باین بیان مجمل که نیشابوری در تفسیر خود گفته رضیه کسی است که از مقدرات کائنات و احکام جاریه که از خداوند بر او میرسد کمال رضایت داشته باشد اما رضیه کسیست که عند الله مرضیه باشد ، در فقره اولی رضایت از بنده است و در فقره ثانیه از حق و منافع رضایت حق است از بعد چون بنده از خدای خود در رضی است خداوند هم از او رضی است چنانکه گویند رضی الله عنه و رضی عنه (و در مجمع البحرین) فرمود الراضیة وهی التي رضیت بما لو تیت والمرضیة هی التي رضی عنها بعبارة اخرى از برای نفس پنبیح مرتبه است نفس اماره نفس لواحه که در قرآن مذکور است ان النفس لامارة بالسوء و لا اقسام بالنفس اللوامة اول تابع

هواست و آمر بسوء است دویم ملامت میکند خود را و اذعان بتقصیر خود دارد اگر چه احسان کند و سوم از مراتب نفس مطمئنه است و هی الامنه و چهارم راضیه و پنجم مرضیه است و جمعی نفس ملهمه قائل شدند و گویا مأخوذ از فالهمها فجورها و تقواها است و اگر نفس مطمئنه فاطمه علیها السلام راضیه من الله نبود مرضیه عند الله نمی شد و بدین لقب اختصاص نمی یافت مانند نفوس مطمئنه ائمه معصومین (ع) خصوص جناب سیدالشهداء که آیه مبارکه یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه در شأن ایشان مأول است و تلك الثمرة من هذه الشجرة کما ان الواحد من العشرة و در تفسیر اهل بیت از حضرت صادق علیه السلام مرویست النفس المطمئنه الی محمد صلی الله علیه و آله و الراضیه بالثواب و ادخلی فی عبادي ای محمد و اهل بیه علیهم السلام

### (۱۷ = المبارکة)

(یص) و المبارکة هی ذات برکة فی العلوم الربانیة و الفضائل النفسانیة و الکمالات الشریفة و الکرامات المنیفة و این لقب معظم بیان از خیرات کثیره و برکات و فیرة می کند که از آن منبع عصمت کبری و رحمت عظمی بما سوی الله رسیده و میرسد و برکات دو قسم است قسمی ظاهر و قسمی باطن و هر دو قسم از برکات پنجو کمال در آن مرآت صفات ذوالجلال ظاهر و هویدا بوده است و آیه فی لیلہ مبارکة تأویلش بدان ذات مقدس است که ام البرکات و منافع خیریه و کلیات امور دنیویه و اخرویه عالمیان از ایشان ظاهر شده و معنی شجرة مبارکه بدان حضرت بازگشت دارد

- |                          |   |                          |
|--------------------------|---|--------------------------|
| آنها خیرة النساء جميعاً  | ✽ | ولها الفضل من جميع نساها |
| ما ارادت من الدنية شیئا  | ✽ | فابی الله عاجلا فی عطاها |
| اثبتت نفسها بزهد و قالت  | ✽ | فی الصباح لیحمدن سراها   |
| انما الحور اشرفت من قصور | ✽ | بعیون حوراء حتی تراها    |
| و حسان الجنان مشرفة      | ✽ | حین تضحك بهن من حسناتها  |
| اهل بیت النبی سفینة نوح  | ✽ | من اتی اهل بیه لنجها     |



هی بنت النبی و بضعتها و علی بیتہ یکن سکنها

## (۱۸ = النوریه)

(یص) این لقب شریف نورانی درالسنه وافواه ملائکه وسکان سماوات علویه مشهور ومعروف بوده است مانند منصوره وعلامه مجلسی این لقب را درعداد القاب آن مکرمه بشمار آورده بدین عبارت و یقال لها فی السماء النوریه السماویه وخود ظاهر است انوار الهیه بکلیاتها ازعالم اعلی است وبرسکنه آسمانها نماینده وهویداست مع هذا ازجنس وسنخ بشرزنی بزبان ایشان بدین نام نامیده شود وبدین وصف معروف ومشهور باشد دلیل است بر عظمت ذات مقدس ونورانیة حقیقت با شرافتش ونور از اسماء الله است وفي الدعاء نور السماوات والارض ای منورهما ومدبرهما بحکمة بالغة ودر تعریف نور مذکور است والنور کیفیة ظاهرة بنفسها مظهره لغيرها وایضاً در تعریف نور گفته اند آن کیفیتی است که آنرا باصره ادراک میکند واز اومبصرات ادراک میشود مانند فیضان اشراق آفتاب وهما بر اجرام کثیفه که محازی او هستند ونور خلاف ظلمت و جمع آن انوار وباب تفعیلش تنویر است ووجود شریف نبی وولی در غالب آیات قرآن ودراخبار بسیار تعبیر بنور شده است بواسطه آیات باهره ودلالات ظاهرة ایشان واغلب از معنی نور برای خدا وائمه هدی (ع) هدایت ودالات اراده شده چنانکه در تفسیر آیه نور در کتب تفاسیر مذکور است و این معنی جامع تر و روشن تر است برای اینکه در ظلمات کافه بریات از نور استناره جویند وهدایت یابند واز وجدان و فروزش آن بمقصود خودشان نائل واصل شوند و کریمه و بیدی الله لنوره من یشاهد صادقی است و معنی ظهور نور از برای غیر همان معنی هدایت ودالات است وحديث شریف قنديل نوري يابى که آن دلیل است بر مراد وبرهانی درعلة تسمیه آنمخدره بنوریه السماویه .

## (۱۹- المريم الكبرى)

(یص) جناب اقدس نبوي مکرر باقسم مؤکد فرمود در باره فاطمه زهرا سلام

الله علیها واللهی المریم الکبریٰ بآنکه درامم سالفه زنانی پارسا بودند و از اهل طاعت و تقوی بشمار میرفته اند و در قرآن مجید از آنها تمجید شده حضرت رسول آنمخدره را بهیحیک قرین فرموده جز مریم (ع) که از همه نسوان منتخبة و منتخبة بود و بصفه عصمت موصوفة و بر تمام آنها سیادت و سروری و برتری داشت پس خداوند سبحان او را بطهارت ذیل و عفت نفس و صفای اصطفأ ستوده و فرد کامل از نسوان جهانیان قرار داد و جناب ختمی مآب فاطمه را اکبر و اکرم از مریم دانسته و فرموده است مانند مریم است بلکه فرموده خود مریم است و بزرگ و افضل و اشرف و اجلی و اقوی از مریم و سیده زنان اولین و آخرین است

## ( ۲۰ - المحدثه )

( یص ) از اعظم و افضل القاب اطیاب ام الائمة الانجاب محدثه بفتح دال است و این درجه سامیه و رتبه نامیه بعد از مقام نبوت و امامت مخصوص او است و محدثه اسم مفعولست یعنی حدیث کرده شده لابد محدثه محدثی را لازم است و نبی و وصی و فاطمه با جبرئیل حدیث میگفته اند و می شنیدند سخنان او را و در مجمع البحرین در معنی محدثین فرموده یحدثهم الملائكة و فیهم جبرئیل من غیر معاینه )

و در کافی و بصائر الدرجات از حضرت صادق در وصف محدث فرمود آواز ملک را میشوند و او را نمی بیند راوی عرض کرد اصلحك الله چگونه میداند آواز ملک است فرمود بوی سکینه و وقاری عطا میشود که از آن میداند محدث ملک است ، علی ای حال این لقب نبیل که مکرر بزبان رسول خدا و ائمه هدی (ع) جاری شده بر لقبهای دیگر مزیت دارد و از کمال علم آن مخدره خبر میدهد و حدیث مصحف فاطمه خود کافی بمقصود است و یک جزء حدیث مروی در کافی در باب مصحف فاطمه بدین گونه است در روایت حماد بن عثمان که حضرت صادق علیه السلام فرمود ( فارسل الیها ملکا یسلی عنها و یحدثها فاشکت ذلك الی امیر المؤمنین فقال لها اذا أَحَسَّتْ بِذَلِكَ و سمعت الصوت قولى لى فاعلمته بذلك فجعل امیر المؤمنین یکتب كلما سمع حتى اثبتت من ذلك مصحفا قال ثم قال اما انه لیس

فیه شیئی من الحرام والحلال ولیکن فیه علم هایکون) و در حدیث (بصائر) تصریح باسم جبرئیل دارد بدین گونه (و کان جبرئیل یأتیها فیحسن عزایها علی اییها و یطیب نفسها و ینبخرها عن اییها و مکانه و ینبخرها بما یکون بعد هافی ذرتیها و کان علی ﷺ ینکتب ذلک فہذا مصحف فاطمہ (ع)

و در (علل الشرایع) از حضرت صادق ﷺ مرویست کہ فرمود فاطمہ را محدثہ نامیدند برای اینکہ ملائکہ از آسمان بروی نازل شدہ ندامی کردند و اراچنانکہ مریم راندا می کردند و میگفتہ اند یا فاطمہ ان الله اصطفاك وطهرک واصطفاك علی نساء العالمین پس فاطمہ با ایشان حدیث میکرد و ایشان با فاطمہ حدیث می کردند حتی شبی آنمخدرہ از ملائکہ سؤال کرد آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست عرض کردند مریم افضل زنان عالم خود بود و خداوند سبحان ترا سیدہ زنان عالم او عالم خود بلکہ سیدہ زنان اولین و آخرین قرار دادہ است و همین مضمون را طبری امامی در کتاب دلائل الامامہ آورده و فاطمہ زہرا همچنانکہ محدثہ بفتح بود محدثہ بکسر هم بود در رحم مادر تکلم می کرد و برای مادرش حدیث مینمود .

بضعة المصطفی عقیلة وحی	کایہا الہا او حا ها
شجر اثمرت بواحدة	واکتفت من ثمارها احداها
ثمر واحد وفيه ثمار	انما الصيد کلها فی فراها
ام آل الرسول عصبتهم	ھی لا زلاہالم یکن آل طہ
انزل الله فی زمان قليل	مصحفا کاملا بروح حواها
ذقت من اول الرضاع علوما	من اییها وذقها من شفاها
ولقد قلت انها علمت	آخر الکائنات من مبداءها
کیف قالت لبعلها فاسئلن	کل ما قدیری و ما لایراها
کل من یجتنی ثمار علوم	انا ها اماها و ها مجتتاها

این بیست لقب کہ در اینجا بنحو ایجاز شرح داده شدہ و صاحب ناسخ در القاب آنمخدرہ چنین آورده است اقتفا بمناقب اہلن شهر آشوب نموده گوید اما اسماء و القاب

آنحضرت فاطمه البتول الحصان الحرة السيدة العذراء الحوراء المباركة الطاهرة الزكية الراضية المرضية المحدثه مريم الكبرى الصديقة الكبرى ودر آسمان حضرتش را النورية السماوية الحانية كويند الصديقة بالاقوال و المباركة بالاحوال الطاهرة بالافعال الزكية بالعدالة والمرضية بالمقالة والراضية بالدلالة المحدثه بالشفقة الحرة بالنفقة والسيدة بالصدقة البتول فى الزمان الزهراء بالاحسان النورية بالشهادة السماوية فى العبادة الحانية بالزهادة العذراء بالولادة الزاهدة الصفية العابدة المرضية المرضية المتهجدة الشريفة القاتنة العفيفة سيدة السنوان وحبیبة حبیب الرحمن المتحجیه عن خزان الجنان نعمة النبوة ام الائمة زهرة فؤاد شفیع الامة الزهراء المحترمة الغرة المحترمة المكربة تحت قبة الخضراء الانسية الحوراء وآرثة سيد الانبياء قرينة سيد الاوصياء راحة روح المصطفى حاملة البلوى من غير جزع ولا شكوى صاحبة شجرة طوبى ومن انزل فى شأنها وزوجها واولادها هل اتى المنعوتة فى الانجيل الموصوفة بالبر والتبجيل ذرة صاحب الوحي والتنزيل جدها الخليل مادحها الجليل خادمها جبرئیل

جده سادات اعلى رتبه مفتاح نجات      افتخار طيبين بانوى قصر طبيبات

زبده نسوان مهين بانوي خيل طاهرات      آنكه غير ازوى نباشد در تمام ممكنات

دخت دلبندي روح ولى ام الامام

ماه برقع دار خورشيد رخ زيباى او      پرده دارى آفتاب از پرتو سيمى او

لؤلؤ درياى وحدت گوهر والاى او      گر على بن ابى طالب بند همتاى او

بوديكتا چون خدا قل و دل خير الكلام

بوالبشر اندر نتاج خود نيابد دختری      فخر دارد از چنين دختر چه حوامادرى

فلك مستورى نخواهد يافت چون اولنگرى      آنكه برسا دات دنيا جمله دارد برتري

از بناى خلقت امكان الى يوم القيام

خلقت آباى علو يرا وجود او سبب      امهات سفلى از ادراك فيض منتجب

از ميان دفتر اشيا است فردى منتجب      از جلال و جاه و قرب و عزت و اصل نسب

وز كمال و عزت و تفضيل اجلال مقام

شخص وی کز ماسوی باشد وجودی بی مثال      شد محل مهبط نور ظهور لایزال  
داد زنجیر نبوت با      ولایت اتصال      گشت طالع زان فروغ مشرق عین کمال  
یازده خورشید تابان یازده ماه تمام

فخر مریم بود زیك عیسی      با فردا بشر      یازده عیسی شد از زهرا بعالم جلوه گر  
کزدم هر يك دو صد عیسی ز لطف داد گر      موسم احیای موتی زندگی گیرد ز سر  
روز انشاء لحوم و وقت ایجاد عظام

دریم عفت هزاران همچو مریم رامعین      ساره اندر خاک ساری قصر قدرش رامکین  
هاجر اندر خرمن شرم عفافش خوشه چین      رفته صف النعالمش آسیه با آستین  
از ظهور جاه و عزت و زو فور احترام

حضرت ام الائمه فاطمه رکن وجود      مصدر خلقت زلال منبع بحرو جود  
معنی عصمت کمال رحمت حی و دود      علت اشیاء غرض از هستی بود نبود  
ذخرا بناء مکرم فخر آباء عظام

با چنین قدر و مکان و رفعت و جاه جلال      ایدریغ از کوکب عمرش که از فرط مالال  
همچو مهر افتاد اندر عقده راس زوال      در جوانی از جهان بنمود روی ارتحال  
جانب دار بقا از صدمه قوم ظلام

بعد باب کما باب خویش با اندوه رنج      روز عمر خویش را سر برد تا هفتاد و پنج  
لیک هر روزش چه سالی بود از رنج شکنج      ناله عجل وفاتی داشت با صد سوز رنج  
زندگانی گشت بر حان عزیزوی حرام

گشت ناقلب وی از داغ پیغمبر شعله ور      از نسیم راحت دنیا نشد خرم دگر  
هر نفس میزد غمی از نو قلبش نیست      با وجود آنکه پیغمبر زقرآن بیشتر  
داشت اندر احترامش وقت رحلت اهتمام

چون به بستر او فتاد آن سرو گلزار محن      کرد روی عذرخواهی با جناب بوالحسن  
کای پسر عمن کن بجل از مر حمت تقصیر من      الفراق ای مونس جان وقت آن شد از بدن  
مرغ روحم پرزند در روضه دارالسلام

پس حسن را در بغل بگرفت با حال فکار \* گریه بر حال حسین بنمود چون ابر بهار  
از برای زینب و کلثوم قلب داغ دار \* از برای کربلا بگریست قدری زار زار  
پس سپرد اطفال خود را بر پسرعم گرام

بادل پر خون ز جور محنت آباد جهان \* مرغ روحش بال بگشود از جهان سوی جنان  
شد بخاک تیره در شب نازنین جسمش نهان \* بردارث ماتم وی زینب بسی خانمان  
از وطن در کوفه و از کوفه ویران بشام

## در اسم فاطمه زهرا (ع) و اسرار این نام مبارک

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرین فرمود فطم بروزن کرم طفلی را  
گویند که از شیر بریده و جدا شود و جمع آن فطم بضم تین است لیکن این جمع قلیل  
الاستعمال است و فطام بمعنی قطع و بریدن و جدا کردن است و فطم بمعنی لازم و متعدی  
هر دو آمده است و فاطمه هم طفلی را گویند که از شیر گرفته شود و آن بمعنی مفظومه  
است و مخفی نماید که این اسم گرامی قبل از اسلام نیز متداول بوده و نه، زن از جدات  
رسول خدا ﷺ اسم آنها فاطمه بوده و نه زن عاتکه نام بوده از جدات آنحضرت  
و در مدح رسول خدا ﷺ گفته اند

یا بن الطواهر والزواکی      یا بن الفواطم والعواتک

و در قاموس گویند در لغته فطم بیست نفر فاطمه نام در زمان اصحاب رسول خدا  
ﷺ بوده و این بیست نفر غیر از فواطم تسعه است که از جمله آنها فاطمه مادر  
خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر و فاطمه بنت حمزه بودند و این اسم  
شریف را میمون و مبارک میدانسته اند و فاطمه زهرا (ع) اول زنی است که در اسلام  
متولد شده است و اول زنی است که موسوم به فاطمه گردیده در اسلام و اول زنی است که در  
خورد سالی بمدینه طبعه هجرت نمود در ملازمت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه بنت اسد  
و فاطمه بنت زبیر و اسم و رسم آن مکرمه فواطم سابقا تر ازینت داد و نبوت عصمتش  
اثبات عفت امهاتش فرمود و چنانکه در این امت فاطمه نام در هر خانه سبب از برای

از دیاد رحمت و اکثار برکت است و ائمه هدی (ع) مخصوصاً سفارش مینمودند که فاطمه نام را محترم بدارند و با وادیت نرسانند و در وجه تسمیه آن مخدره باین نام گفته اند که چون ام المؤمنین خدیجه مادرش فاطمه بود میل داشت آن مخدره را باین اسم بخواند و بعضی گفته اند چون رسول خدا مادرش از دنیا رفت و کفالت آن حضرت بعهد فاطمه بنت اسد بود چون فاطمه متولد شد خواست رسول خدا فاطمه بنت اسد را مسرور بنماید آن مخدره را فاطمه نامید ولی روایت (بحار) این است که ملکی از طرف علی اعلی مأمور شد که بر زبان معجز بیان آن حضرت جاری بنماید این اسم را پس فرمود این دختر را فاطمه نام بگذارید و بر حسب روایات آتیه فاطمه قبل از ولادت بیچند سال باین اسم موسوم بود ولی دو وجه مذکور باروایات معتبره جمع آن ممکن است که بمیل خاطر خدیجه واحه - رام فاطمه بنت اسد آن مخدره را باین اسم موسوم نمودند قبل از فرمان خداوند سبحان

## بیان ده وجه در معنی اسم فاطمه ع

اول از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود سمیت فاطمه لا تقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دنیا و حسباً یعنی فاطمه نامیده شد بجهت اینکه از زنان زمان خود منقطع بود و جدا بود بواسطه فضل و دین و حسب و البته آنچه مفید است فضل و دین و شرف و حسب است .

۲ (ر) سمیت فاطمه لا تقطاعها عن فواطم التسعه چون آنها در کفر متولد شدند و فاطمه ولیده اسلام است

۳ و در علل الشرایع از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که چون فاطمه متولد شد (اوحی الله عز وجل الى ملك وقال له انطلق الى محمد وقل له سمها فاطمة فسمها فاطمة ثم قال اني فطمتك بالعلم و فطمتك عن الطمث پس حضرت باقر علیه السلام فرمود واللّه لقد فطمها الله تعالی بالعلم وعن الطمث بالميثاق) در این حدیث چهار مطلب است اول ملکی اسم فاطمه را بر زبان پیغمبر جاری فرمود دوم فطام فاطمه بالعلم سوم فطامش از طمث چهارم کلام امام علیه السلام که بقسم

خبر از وقوع قول حضرت رسول داده باضمیمه میثاق ومعنی فطام بعلم یعنی ترا شیر دادم تا بی نیاز شدی و ترا بسبب علم از جهل جدا کردم و این بیان کنایه است که فاطمه در بادی فطرت بعلوم ربانیه عالمه بوده است

۴ (ر) از حضرت صادق مرویست که فرمود ( افتدیری ای شئی تفسیر فاطمه قال لا قال (ع) فطمت عن الشر ) یعنی از شر بدیها بریده و جدا شده و اگر لازم نباشد فطمت یعنی فاطمه خود را از همه شرور دور نمود

۵ (ر) (قال النبی ﷺ سمیت فاطمه فاطمه لفظها عن الدنيا ولذاتها وشهواتها یعنی بجهت انقطاع وانقطاع او از دنیا و لذات و شهوات آن او را فاطمه نامیدند کانه از وقتیکه آن ملک نازل شد و او را فاطمه خواند دنیا را نخواست و اعراض از ماسوی الله کرد ، ومن المهدالی للحدروی دلش بسوی آخرت و پروردگارش بود چون محبت دنیا از دلش بریده شده بود مالک محبت حق شد و از این جهت در دنیا با آنهمه قدرت و کمال کرامت در آزمان قلیل بانهایت سختی و عسرت گذرانید

۶ در علل الشرایع از عبدالله محض پسر حسن مشی از حضرت سجاد علیه السلام حدیثی آورده است که حاصلش این است عبدالله سؤال کرد چرا فاطمه را فاطمه نامیدند فرمود چون فاطمه متولد شد و خلافت و امامت را در دوزیه او خداوند متعال قرار داد فیهذا سمیت فاطمه لانها فطمت طمهم

۷ (ر) رسول خدا ﷺ در حق فاطمه (ع) فرمود من عرفها حق معرفتها ادرك ليلة القدر وانما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن كنه معرفتها وفي خبر آخر انما سمیت فاطمه لان اعدائها فطموا عن حبها

(بص) معرفت فاطمه زهرا دو قسم است اول معرفت اسم و حسب و نسب و جمله قلیله از حالاتش و این قسم از معرفت از این حدیث معلوم است که رسول ﷺ دست فاطمه را گرفت و فرمود (من عرفها فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة بضعة مني وروحي التي بين جنبي الحديث) آجنب در این تعریف خواسته است اتحاد خود را با فاطمه زهرا که دلالت بر کمال فضل و شرف او میکند مردم بفهماند یعنی فاطمه را بدین گونه



بشناسید و او را چون روحی در قالب و قلب من بدانید و این قسم از معرفت نتیجه اش این است که باروح و قلب و پاره تن پیغمبر باید مردم عمل بنمایند آنچه بای پیغمبر عمل میکردند و حرمت جان پیغمبر حرمت پیغمبر است و احترام جزء اعظم احترام کل است .

**و قسم دوم معرفت بگنه و حقیقت و احاطه تامه بتمام مقامات و کمالات و فضائل و فواضل اوست و این قسم از معرفت برای احدی حاصل نمیشود و حدیث (وهی الصدیقة الكبرى و علی معرفتها دارت القرون الاولى) همان معرفة اجمالية است و عجز انسان از ادراک هر شیئی و شخصی بواسطه کثرت اوصاف و آیات اوست و هر قدر اوصاف موصوف زیادتر است موصوف قدر و شأنش در انظار عظیم تر مینماید و چون انسان ناقص بواسطه فقدان آن مقامات عالیه در مقام دانی و سافل است بمقام عالی نرسد و نتواند او را بشناسد پس چگونه ما حقیقت نبوت را میتوانیم بشناسیم مانند اسم اعظم و لیلۃ القدر و ساعت مستجابۀ**

۸ (ر) قال الباقر علیه السلام (انما سمیت فاطمة بنت محمد الطاهره لطهارتها عن کل دنس و طهارتها من کل رفت و مارات یوما حمرة و لافاساً) در معنی طاهره و بتول اشاره باین معنی شد و این عبارت اخرای فطمت عن الطمث است و رفت بمعنی فحش است و این دو طهارت اشاره بپاکی فاطمه زهرا است از پلیدیهای ظاهر و باطن و تعدد ذکر طهارت بر حسب تعدد و اختلاف متعلق است از آنکه دنس و رفت صریح است بادناس ظاهره و ارجاس باطنه مانند تعدد ذکر اصطفا در حق مریم (ع)

۹ (یص) از علل الشرایع از محمد بن مسلم نقلی روایت کرده که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود حضرت فاطمه زهرا (ع) بر درجه پنجم وقفه دارد و در آن روز بین هر دو چشم هر مرد مؤمن و کافر نوشته میشود هذا مؤمن هذا کافر و دوستار فاطمه که کنا هکار است بین دو چشم او نوشته میشود هذا محب پس دوستار گناهکار را بسوی آتش میبرند آنگاه فاطمه در مقابل خود عرض میکند (الهی و سیدی سمیتنی فاطمة و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدك الحق و انت لا تخلف الميعاد) حق تعالی

میفرماید راست میگوئی ای فاطمه من ترا فاطمه نامیدم و دوستان و ذریه ترا از آتش جهنم جدا کرده ام و وعده من حق است اینکه امر کردم آنها را بسوی آتش برای اینکه در حق آنها شفاعت بنمائی شفاعت کن که من شفاعت ترا قبول مینمایم تا ملائکه و انبیاء و اهل موقف بدانند در نزد من مکان و منزلت ترا پس هر کس بر پیشانی او محب نوشته است او را شفاعت بنماید

(بص) و خرگوشی در شرف النبوه و کلمی نسابه از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت از حضرت رسول سؤال نمود که آیا میدانی فاطمه را چرا فاطمه نامیده شد آنجناب عرض کرد از برای چه فرمود لانها فاطمت هی و شیعتها من النار

۱۰ (سمیت فاطمه بهذا الاسم لانها فاطمت و تبلت عن النظیر) یعنی فاطمه زهرا (ع) از مثل و مانند خود مفضومه و منقطعه شده، و این وجوه ده گانه همه بیان مصداق و با هم متنافی نیست یعنی فاطمه بهم این شئون متصفه است و همه این فضائل از خصائص اوست (فسمی جان من خصیبا عظم الفضائل و میزها عن خلقه با کرم خصائل و شرفها و رفیع قدرها و اکرامها و اکثر نسلها و جمیع کل حال من احوالها آیه باهره و کل طور من اطوارها معجزة ظاهرة)

- |                         |   |                         |
|-------------------------|---|-------------------------|
| ولو كان النساء بمثل هذى | ✱ | لفضلت النساء على الرجال |
| ای قبله مقبلان عالم     | ✱ | ای روح جهان و جان عالم  |
| ای سیده نساء جنت        | ✱ | وی مهتر دختران عالم     |
| ای علت خلقت خلایق       | ✱ | معلول تو انس جان عالم   |
| ای سر حدیث کنت کتراً    | ✱ | از خلقت مردمان عالم     |
| احمد ز تو افتخار دارد   | ✱ | بر جمله پیمبران عالم    |
| در دهر نژاد و هم نژاید  | ✱ | دختر چه تو مادران عالم  |
| از مثل تو زن سز دهر دان | ✱ | نمازند همه زنان عالم    |

## (ابداع نور فیض ظهور حضرت زهراء ع)

(یص) در ابداع نور فاطمی چهار قسم روایت است از پاره اخبار و آثار معلوم میشود که نور فاطمه علاحد مستقلاً خلق شده و از بعض اخبار معلوم میشود از نور پیغمبر وَاللَّهُ عَلَيْهِ خلق شده و از چند حدیث معتبر ظاهر است که از نور پیغمبر وَاللَّهُ عَلَيْهِ و حضرت امیر برانگیخته شده و از حدیث علل بر روایت معاذ بن جبل و حدیث خصال و معانی الاخبار مرویست که نور پیغمبر و حضرت امیر و حسین معایش از هفت هزار سال خلق شدند و ترتیب در این حدیث منظور نیست .

قسم اول در روایت انس بن مالک چنین است (ثم ان الله خلق الظلمة بالدرجة فارس لها في سحائب البصر فقالت الملائكة مبعوح قدوس ربنا منذ عرفنا هذه الاشياء ما راينا سوء فبحرمتهم الاكشفت ما نزل بنا فهناك خلق الله تعالى قناديل الرحمة وعلقها علي سرادق العرش فقالت الملائكة اليهنا لمن هذه الفضيلة وهذه الانوار فقال هذا نور امتي فاطمة الزهراء فلذلك سميت امتي الزهراء لان السماوات والارضين بنورها زهرت وهي ابنة نبي و زوجة وصيه )

و این حدیث را مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و طبرسی و صاحب کشف الغمة باسانید خود از فضل بن شاذان از موسی بن جعفر روایت کرده اند و کذا در جلد ۷ - و ۱۰ - بحار و ریاض الجنان و مناقب نیست ظهور نور آنمخدره در آسمانها با قدمت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش و این اظهار و ازهار یکی از جلوات آن سیده کائنات بوده وجود مقدس فاطمی جلوه از جلوات محمدی است و ایضاً از قسم اولست روایت معانی الاخبار از سید ابراری (قال وَاللَّهُ عَلَيْهِ خلق الله نور فاطمة قبل ان يخلق الارض والسماوات فقال بعض الناس يا نبي الله فليست هي انسية فقال فاطمة حورا انسية قال خلقها الله عز وجل من نوره قبل ان يخلق آدم اذ كانت الارواح فلما خلق الله عز وجل آدم غرقت علي آدم قيل يا نبي الله فابن كانت فاطمة قال كانت في حقة تحت ساق العرش قالوا يا نبي الله فابن كان طعامها قال التسميح والتهليل والتمجيد فلما خلق الله عز وجل آدم واخر جنى من

صلبه واحب الله ان يخرجها من صلبی فجعلها فاحقة فی الجنة واتانی بها جبرئیل الخ (آنچه در لقب منصوره سبق ذکر یافت

وجلوات آن نور فاطمی تجلیات خاصته داشته گاهی در ساق عرش گاهی در آسمانها هریک بنحو خاص ونهج مخصوص و گاهی در بهشت در نظر آدم و حواء بصورت جاریه حسنه و گاهی در حقه نور و گاهی در قنديل مجبویه و مستوره و گاهی در سیب و رطب وانگور بهشتی و این از خصائص آن مخدیره است

قسم دوم دسته اخباریست که دلالت دارد آن مخدیره از نور رسول خدا خلق شده است و از نقل همه آنها عذر میخوانم چون آن روایات را در جلد سوم (تاریخ سامره) در نصوص امامت امام علی النقی (ع) کاهلا ایراد کرده ام در اینجا از کتاب مقتضب الاثرین یک حدیث را مینویسم سلمان فارسی از رسول خدا ﷺ روایت مینماید که آنحضرت فرمود خداوند مرا از صفوه نور خود خلق فرمود و مرا با طاعت خود خواند پس اطاعت کردم خدا را پس از نور من نور علی را خلق کرد و او را با طاعت خود خواند و علی او را اطاعت کرد آنگاه از نور من و علی فاطمه (ع) را خلق نمود و او را دعوت بطاعت خود فرمود اجابت کرد آنگاه از نور من و علی و فاطمه نور حسن و حسین را خلق کرد و ایشانرا بطاعت خود خواند اجابت کردند پس ما را به پنج اسم یکی از اسماء خود یاد کرد خدا جمود است و من محمد خدا عالی است و ابن عم من علی است خدا فاطر است و این است فاطمه و از برای خدا احسان است و این است دو فرزند من حسن و حسین پس خلق کرد از نور مانه نفر از ائمه طاهرین را و ایشانرا بطاعت خود دعوت کرد الحدیث

قسم سوم (ر) اخباریست که انوار خمسة از یک چشمه باشند محل حاجت آن روایات یکی این است که رسول خدا بمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود ای عمو من و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک چشمه ایم و ما را خداوند خلق فرمود و قتی که آسمان و زمین و بهشت و دوزخ نبود و ما بودیم و تسبیح خدا را میگردیم در وقتیکه تقدیس و تسبیح کننده نبود خداوند متعال خواست صنعت و خلقت خود را ظاهر کند شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق کرد پس نور عرش از نور من است و نور من از نور اله است و من از عرش افضل می

باشم پس شکافت از نور علی بن ابی طالب و خلق کرد از آن ملائکه را پس نور ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملائکه است پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از او آسمان و زمین را و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه افضل است از آسمانها و زمینها پس از نور امام حسن آفتاب و ماه را خلق کرد و نور حسن از نور خداست و او افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور حسین را و از آن بهشت و حور العین را خلق کرد پس نور جنت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و الحسین افضل من الجنة و الحور العین آنگاه در این حدیث ذکر فرموده ظهور ظلمت و خلقت قنبدیل را که سابقاً باوا اشاره شد و نیز از غرائب علو حق این است که خوارزمی حنفی در مناقب خود روایتی ذکر کرده که تمام آن را در تاریخ سامراء بالفاظها ایراد کرده ام محل شاهد در اینجا این است که خداوند متعال در شب معراج بر رسول خدا ﷺ خطاب میکند (یا محمدانی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من نوری الخبر)

قسم چهارم خبری که نور فاطمه از نور رسول خداست صاحب کشف الغمة و دیگران سند را بموسی بن جعفر میرسانند که آنحضرت فرمود خداوند از نوری که اختراع کرده بود و از نور عظمت او بود نور محمد را خلق کرد و همان نور لاهوتیه است که از برای موسی بن عمران در طور سینا تجلی کرد و آنجناب طاققت نیارود و آن کوه قرار نگرفت و حضرت موسی غش کرد پس آن نور را دو قسمت فرمود یکی پیغمبر شد و یکی امیر المؤمنین علیه السلام و از نور خود غیر از این دو نفر را خلق نکرد و بقدرت خود هر دو را از برای خود آفرید و برگزید و بر ایشان از نفس خود دمید و این دو بزرگوار را بصورتشان مصور داشت و علمش را در ایشان بودیت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خود را بدیشان آموخت و بر آن آگاه فرمود پس قرار داد یکی را بمنزل نفس و دیگری را بمنزل روح ظاهرشان بشریه است و باطنشان لاهوتیه پس بظاهر بشریت جلوه کردند و تا مردم طاققت دیداران آفتاب درخشان و ماه تابان را داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد صلی الله علیه و آله نور فاطمه را و از نور فاطمه نور حسن و حسین را مانند اقتباس نور چراغ

از دیگری آنگاه این انوار از صلیبی بصلبی و از بطنی بیطنی و از رحمی برحمی نقل شد الخ  
 کیف کان نور جناب فاطمة بالانفراد یا الزنور جناب رسول خدا ﷺ یا الزنور  
 آنحضرت و امیر المؤمنین یا الزنور پروردگار همه یک نوع واحدند و از یک مصدر و مبدء  
 ابداع و انشاء شده اند و از یک منشأ و محل مشتق گردیده اند لیکن بر حسب وقت و زمان  
 حکمت معلومه و استعداد قابل این مستوره ام الفضائل بذاتها و حقیقتها در ملکوت اعلی  
 و عالم بالاتجلیات خاصته داشته و از هر تجلی باسم و لقبی خوانده میشد است  
 اثر طبع سید محمد گلپایگانی ابن العلامة الفقیه السید جمال مدظله

شعت فلا الشمس تحکیها ولا القمر \* زهراء من نوزها الانوار تزدهر  
 بنت الخلود لها الاجيال خاشعة \* ام الزمان اليها تنتهی العصر  
 روح الحیوة فلو لا قدس عنصرها \* لم تأتلف بیننا الارواح والصور  
 سمت عن الافق لاروح ولا ملک \* وفاقت الارض لاجن ولا بشر  
 ماعاب مفخرها التانیث ان بها \* علي الرجال نساء الدهر تفتخر  
 مجبولة من جلال الله طینتها \* یرف لطفها علیها الصون والخفر  
 سر النبوة معنی الوحي قد نزلت \* فی بیت عظمتها الآیات والصور  
 حوت خصال رسول الله اجمعها \* لولا الرسالة ساوی اصلها الثمر  
 قل للذی راح یرحی فضلها حسداً \* وجه الحقیقة انا لیس تستتر  
 اتقرن النور بالظلمة من سفه \* ما انت فی القول الا کاذب اشر  
 بنت النبی الذی لولا هدایتہ \* ما کان للحق لا عین ولا اثر  
 هی التي ورت حقاً مفاخره \* والعطریه الذی فی الورد مدخر  
 تزوجت فی السما بالمرتضی فزهت \* بها الجنان احتقلا وانطفی السقر  
 قف یا یراعی<sup>(۱)</sup> عن مدیح البتول فقی \* مدیحها تهتف الالواح والزیر  
 وارجع لتختبر التاريخ من بناء \* قد فاجعتنا به الانباء والسير  
 هل اسقط القوم ضرباً حملها فموت \* تأن مما بها والد مع منهمر  
 وهل کما قیل قادو بعلمها فقدت \* وراه نادبة والضلع منکسر

ان كان حقا فان القوم قد مرقوا \* من دينهم و بحكم الله قد كفر وا

## (( اعتقاد نطفه طاهره فاطمه زهراء ع ))

(یص) آنچه از بحار الانوار منقول شده است در این موضوع از شش قسم خارج نیست .

اول بروایت معتبر مرویست که نطفه طاهره فاطمه از سیب بهشتی که در زمین تناول نمود ( فقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اتاني جبرئيل عليه السلام بتفاحة من تفاح الجنة فاكلتها فحولت ماء في صلبی ثم وافت خديجة فحملت بفاطمة وانا اشم منها رائحة الجنة )  
روایت دیگر در لقب منصوره گذشت و دیگر روایت سدید صیرفی بهمین مضمون است .

دوم از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که حضرت رسول بسیار فاطمه را می بوسید عایشه انکار کرد آن جناب فرمود چون من بآسمان رفتم داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی آورد و از میوه های طوبی چیده بمن داد پس خوردم از آن و در بهشت من قرار گرفت چون بزمین آمدم با خدیجه مواجهه کردم حامله شد بفاطمه پس هر وقت او را میبوسم بوی درخت طوبی از وی استشمام میکنم و در این حدیث معین نشده است که نمره شجره طوبی چه بوده است .

سوم منقول از علل الشرایع از ابن عباس روایت است که عایشه بر رسول خدا ﷺ داخل شد و او میبوسید فاطمه را عرض کرد تا چند فاطمه را میبوسی آیا او را بسیار دوست داری فرمود و الله اگر بدانی دوستی مراد دوستی خود ترا باو زیاد مینمائی من چون بمعراج رفتم بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت میکائیل اقامه گفت پس بمن گفته اند نزدیک بیای محمد گفتم چگونه مقدم شوم و تو در برابر منی جبرئیل گفت خداوند انبیاء مرسلین را بر هالاکه مقررین تفضیل داده و ترا خاصه پس نزدیک آمدم با اهل آسمان چهارم نماز گذاردم تا اینکه میفرماید جبرئیل دست مرا گرفت داخل بهشت کرد پس خرمائی در برابر خود دیدم که از کره نرم تر و از بوی مشک خوشبو تر

واز غسل شیرین تربود از آن گرفته تناول نمود پس در صلب من نطفه شد چون هبوط بزمین نمودم با خدیجه مواجهه کردم پس بفاطمه حامله شد ازین جهت فاطمه حوراء انسیه است چون من مشتاق بوی بهشت میشوم بوی آنرا از فاطمه میشنوم و در این روایت تناول رطب در بهشت بوده

و در کتاب (فضائل السادات) در فصل پنجم از کتاب مناقب خوارزمی نقل کند که جبرئیل در شب جمعه بیست چهارم ماه رمضان طبقی از خرماى بهشتی آورد الخ و در این روایت اکل رطب در زمین بوده

چهارم روایت تفسیر فرات بن ابراهیم که مسنداً از امام صادق نقل میفرماید که: خلقت فاطمه از سیب بهشتی که بساعرق جبرئیل و پرهای زیر بال<sup>۱</sup> او است بوده

و در (یص) این روایت را نقل کرده و بیانی هم فرموده ولی عقول اوساط مرد<sup>۲</sup> بلکه فضلاء از درك معانی این حدیث راجل و عاجز است

پنجم (ر) حدیثی است که در علم فاطمه بیاید که آنمخدره از میوه درخت بهشتی است دیگر در روایت ذکر اسم درخت و میوه را نمیفرماید

ششم (ر) حدیث خرما و انگور است و حاصل آن حدیث این است که روزی رسول خدا ﷺ در ابطح نشسته بود با جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عمار یاسر و منذر بن ضحاح و حمزه و عباس و ابوبکر و عمر ناگاه جبرئیل نازل شد بصورت اصلی خود و بالهای خود را کشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آنحضرت را که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و امر مینماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن پس آنحضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت و روزها را روزه میداشت و شبها تا صبح عبادت میکرد عمار را بسوی خدیجه فرستاد و گفت بگوای خدیجه نیامدن من بسوی تو از کراهت و عداوت نیست ولیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبر در حق خود مگر نیکی و بد رستیکه حق تعالی بتو مباحات میکند هر روز چند مرتبه باملا<sup>۳</sup>تکه، تو باید هر شب در خانه خود را ببندی و در رخت خواب خود



بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد میباشم تا مدت وعده الهی منتقضی شود و خدیجه هر روز چند مرتبه از مفارقت آنحضرت میگريست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی تر اسلام میرساند و میفرماید مهیا شو برای تحفه و کرامت من پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبعی آورد که دستمالی از سندس بهشت بر روی آن پوشیده بودند و در پیش آنحضرت گذاشت و گفت پرورگار تو میفرماید امشب باین طعام افطار کن و حضرت امیر المؤمنین گفت که هر شب چون هنگام افطار آنحضرت میشد مرا امر مینمود که در را بگشایم که هر که خواهد بیاید با آنحضرت افطار بنماید در آنشب مرا فرمود که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل بشود که این طعام بر غیر من حرام است پس چون اراده افطار نمود و طبق را گشود در میان آن طبق از میوه های بهشت يك خوشه خرما و يك خوشه انگور و جامی از آب بهشت بود پس از آن میوها آنقدر تناول فرمود تا سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد و جبرئیل از ابرق بهشت آب بردست مبارکش ریخت و میکائیل دستش را شست و اسرافیل دستش را بادستمال بهشت پاک کرد و طعام باقی مانده با ظرفها بآسمان بالا رفت چون حضرت برخاست که مشغول نماز بشود جبرئیل گفت که در این وقت ترانماز جائز نیست باید الحال بمنزل خدیجه روی و با او نزدیکی بنمایی که حق تعالی میخواهد در این شب از نسل تو ذریه طیبه خلق فرماید پس آنحضرت متوجه خانه خدیجه شد و خدیجه گفت که من بانهائی الفت گرفته بودم و چون شب میشد درها را میبستم و پرده ها را میآویختم و نماز خود را میکردم و در جامه خواب خود میخوابیدم و چراغ را خاموش میکردم در آنشب در میان خواب و بیداری بودم که صدای در خانه را شنیدم پرسیدم کیست که میکوبد در را که بغیر از محمد دیگر را روانیست کوبیدن آن در حضرت فرمود که منم محمد چون صدای فرح افزای آنحضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آنحضرت آن بود که چون اراده خوابیدن مینمود آب میطلبید و تجدید وضو میکرد و دور کعبه نماز بجامی آورد و داخل رختخواب میشد و در آن شب مبارک سحر هیچيك از اینها را نکرد و تا داخل رختخواب شد دست مرا گرفت بر رختخواب خود برد

و چون از مواعقه فارغ شد من نور فاطمه را در شکم خود یافتم و آخر حدیث باین عبارت است (انه اخذ بعضدی واقعندی فی فراشه و داعبنی و مازحنی و کان یبنی وینه ما یکنون بین المراءة وعلها فلا والذی سمک السماء وانبع الماء ما تباعد عنی النبی ﷺ حتی احسست بثقل فاطمه فی بطنی

(یص) پس نطفه طاهره آنمخدره از سیب بهشتی در بهشت بانضمام عرق جبرئیل و عرق آن سیب و زغب جبرئیل و رطب بهشتی در بهشت و میوه یکی از درختهای بهشتی و میوه درخت طوبی و خرما و انگور و آب بهشتی منعقد شد و جمع این اخبار منافی نیست و بعد ازین بیان میشود در ولادت حضرت فاطمه که پس از معراج سه سال بود و بعد نیست آنجناب در شب معراج سیب و رطب و میوه دیگر از بهشت میل فرموده باشد و پس از مراجعت از معراج اگر امار رسول الله مرتبه دیگر جبرئیل بزمین آورده تقدیم نمود است بجهت میل و شوقی که آنجناب پس از معراج در خوردن میوه بهشتی داشته و معراج هم متعدد بوده و یک مرتبه آن ممکن است بعد از ریاضت چهل روز برای انجام مقدمات همین نطفه طاهره باسمان تشریف برده و از میوه های نام برده تناول فرموده بهمان تفصیل مذکور و بعد از هیوط بزمین در شب دیگر وقت افطار جبرئیل هدیه نام برده را آورده باشد غرض این اخبار باهم تنافی ندارند آنانکه بصیر باخبار آل عصمت میباشند ممکن است از مشرب صافی خودشان این اخبار را جمع نمایند خصوص حدیث اخیر که دلالت بر عظمت قدر و مکنات فاطمه زهراء میکند قدری تأمل و نظر در اولا لازم است

اولا جلوه جبرئیل بصورت اصلیه اش در نظر مهرانور پیغمدر آنروز با آنکه در روز مبعث نیز مریست در کوه حرا بصورت اصلیه جلوه نمود بمقاد ( و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی) دفعه دیگر هم در شب معراج در مقام خود بخلقه اصلیه خود را جلوه داد و این جلوه دلیل است بر عظمت مأموریتش و اعظام این امر جلیل که انعقاد نطفه طاهره آنمخدره مطهر بوده است

ثانیاً تعبد بصیام ایام و قیام لیالی در چهل شبانه روز و عزلت از خلق با دوری از فراش خدیجه دلیل بر شرف این اربعین و تشیید و اکثار شوق و میل طبعی خدیجه و آنجناب

است، و ببارت اخری بر حسب لوازم بشریت و مقتضیات طبیعت این تبعید تقویت در تعقید آن نطفه زکیه نمود خصوص در ایام مرتاضه آنجناب مکسر شهوات و مکدر لذات بمراقبت ریاضت مستعد قبول هدیه سماویه و عطیه علویه ساخت تا در تودیع آن و دیعه الهیه پس از ریاضت نفسانیه قصور و فتوری واقع نشود

(و ثالثاً) این گونه ریاضت و دوری از هر گونه نهمت و شهوت، کرامت و مکرمتی است برای حامل و محمول و اظهاری است در انتظار وصول بمأمول و کددام مقصود و مأمول اشرف و افضل در نزد حضرت رسول از قدوم بهجت لزوم فاطمه بتول بوده که سالها میخواست این نمره را از این شجره به بیند

(رابعاً) آمدن این سه ملک مقرب خصوص اسرافیل که هرگز بزمین نیامده بود مگر دفعه واحده با آن تشریفات خاصه از سندس و ابریق و دستمال بهشتی و خوشه انگور و خرما و آب بهشتی در طبق باز کرامتی دیگر از برای پیغمبر است و اکرامی از برای فاطمه که برای او ان عطایا و هدایا را بزرگان ملاء اعلا تقدیم نمودند و بخدمت گذاری و ابلاغ این بشارت عظمی مفتخر و مباهی شدند.

(خامساً) نماز نکردن حضرت رسول در آن شب و تعجیل در امر مضاجعت اهمیت این امر را میرساند که مبدا در انجاح مراد داخل و قصوری واقع شود و در امر پروردگار تعلل و مسامحه روی دهد کانه تعجیل در این عمل برای تنجیز امر پروردگار بود

(و سادساً) تعدد ثمرات بهشتی از سیب و خرما و انگور و غیره برای آنار خاصه است که در هر یک خداوند سبحان قرارداد داده که از خوردن آنها فردا فرد اثر مخصوصی از ملکات کریمه در نطفه ظاهر میشود.

(و سابعاً) اثر حمل خدیجه در همان زمان مشاهده کردن برخلاف رسوم زنان دیگر خصیصه ای است عظمی و دلیل بر حیوة آن نطفه مبارکه است و چون از دار حیوان آمده بود در بدایت و نهایت آن از جهت حیوة مغایرت و مبایت نداشت و در حدیث است بعد از يك شبانه روز مانند امام در رحم مادرش میدید و میشنید

رهراء فاطمة بتول قدست \* القابها و تکرمت اسمائها

و بساق عرش الله قبل رجودها \* کتب اسمها و تصورت سیماها  
( الله زوجها علیافی السماء \* و بها الملا نك كلهم شهدائها )

فاطمه آن بضعه رسول گرامی \* فاطمه آن بی قرینه زوجه حیدر  
فاطمه آن دختری که مادر کیتی \* تابابد دختری چنین نزاید دیگر  
ای بملاحت بدیل احمد مرسل \* وی بفصاحت عدیل حیدر صفر  
جده سادات مادر حسینی \* از همه خلقتش گزیده خالق اکبر  
شافعه محشری و بانوی جنت \* دخت رسول لستنی و حبیبه داور  
پیشتر از خلق خاک آدم حوا \* نور ترا آفرید حضرت داور  
نام تو باشد بساق عرش نوشته \* عرش زنام تو یافت زینت و زیور  
گشت منور جهان بنور جمالت \* نور خدائی است از جبین تو ظاهر  
جلوه ای از حسن تو است هر جهان ناب \* بر توی از نور تو است زهره اهر  
باز بوی تو برده تحفه بگلزار \* گشت ازین روی گل لطیف و معطر  
گر بچمن بگندری بعزم تماشا \* دیده گذاردیم ز شرم تو عنبر  
خازن جنت تراست خادم در گاه \* کیسوی حوران تراست ریشه معجر  
خادمه در گه تو حضرت مریم \* جاریه مطبخ تو ساره و هاجر  
رفته بهر بامداد حضرت جبرئیل \* خاک در آستانه تو بشهر  
من زتنا کویت چگونه زنم دم \* زانکه خدای احد تراست ثناگر

( تو میل انبیاء عظام و امام صالحه بنور فاطمه ع )

اول عیاشی در تفسیر خود از عبدالرحمن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که  
فرمود خداوند و دود ذریه آدم را بروی عرضه داشت چون بر حضرت رسول گذشت دید  
آنجناب بر حضرت امیر المؤمنین تکیه داده و حضرت فاطمه زهرا را تالی اوست و دو  
فرزندش تالی مادرشان هستند پس خداوند فرمود ای آدم مبدا بدیده حسد برایشان  
بنگری که ترا از جوار خود دور و مهجور میگردانم چون به بهشت آمد و خسته

طیبه را در نظر خود ممثل یافت و عرض ولایت ایشان بروی شد تأملی کرد پس از بهشت بیرون شد و بدیشان توسل جست و عاقبت آمرزیده گشت و این است معنی آیه (فتلقى آدم من ربه كلمات) و این است آن کلمات که جبرئیل تلقین بحضرت آدم کرد و یا حمید بحق محمد ﷺ یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن یا ذا الاحسان بحق الحسين

دوم داستان کشتی نوح پیغمبر (ع) و پنج مسماریکه بنام رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسین که هریک را میگوید (فره و اشرق و انار) و مسمار بنام حسین علیها السلام علاوه از ظهور نور نداده اذم جوشید تفصیل آن در بحار و دیگر کتب مذکور و مشهور است و آدم ابوالبشر تجلیات نور فاطمه را در چند مورد مشاهده کرده و بایشان توسل جسته و حدیث رؤیت حضرت آدم و حواء جناب فاطمه را در بهشت که بر سریری نشسته و تاجی بر سر داشت و قلاده بر گردن و دو گوشواره در گوش و بیان جبرئیل از برای ایشان که تاج پدر این دختر و قلاده شوهر او و دو گوشواره دو فرزندان او و قول آدم ابوالبشر بجبرئیل (مالی اذا ذكرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی و اذا ذكرت الحسين تدمع عینی و ثنور زفرتی) دلیل واضحی است در توسل حضرت آدم بفاطمه (ع)

سوم لما خلق الله ابراهيم الخليل كشف الله عن بصره فنظر الي جانب العرش فرأى نوراً ساطعاً فقال الهی وسیدی ما هذا النور قال یا ابراهيم هذا محمد صفوتی فقال الهی وسیدی ارأی فی جانبہ نوراً آخر فقال یا ابراهيم هذا علی ناصری فقال الهی وسیدی ارأی فی جانبهما نوراً ثالثاً فقال یا ابراهيم هذه فاطمة تلی ابیها و بعلمها فطمت مجیها عن النار قال الهی وسیدی ارأی نورین بمیامن الانوار الثلاثة قال الله تعالی هذان الحسن والحسين یلیان اباهما وجدهما و بامهما قال یا الهی ارأی تسعة انوار احبوا بالخمسة الانوار قال یا ابراهيم هؤلاء الائمة من ولدکم الحدیث

و از این قبیل روایات درج ۱۰ بحار بسیار است

چهارم نام فاطمه در کتب سماویه در امالی صدوق از حضرت امام حسن روایت

است که یهودی از حضرت رسول از پنج چیز سؤال کرد که در توریة مکتوب است و حضرت موسی بقوم خود فرموده بعد از وی بان پنج چیز اقتدی بنمایند و بایشان توسل بفرمایند انجناب از ان یهودی عهد گرفت که اگر خبر دهد ایمان آورد پس فرمود اول چیزی که مکتوب شده در توریة طاب طاب است یعنی محمد رسول الله و در سطر دوم از توریة اسم وصی من ایلیاست و در سطر سوم و چهارم اسم دو سبط شبر و شبیر است و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمة سیدة نساء العالمین است این آیه را تلاوت فرمود (یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه والانجیل مبشرا بر رسول یأتی من بعدی اسمه احمد) الخبر

پنجم داستان کعب الاخبار در مجلس معویه که گفت ما وصف فاطمه را در کتب سماویه خوانده ایم و ان مشهور است و گفت دو جوجه اورا بدترین خلق خدا شهید خواهند کرد . الخ

ششم در کتب جاماسب از فاطمه زهراء تفسیر بشاه زنان شده است و همچنین در صحیفهای پیغمبران از آدم عليه السلام و شیت عليه السلام و ادیس و نوح عليه السلام و هود و حضرت ابراهیم و در توریة و زبور و انجیل و صف انمخدره هست و در موارد متعدده انبیا را بانوار اربعه و بنور فاطمة مخصوصاً توجه صحیح بوده

هفتم صدوق در اکمال الدین از عبد الله بن سلیمان نقل کند که در انجیل عیسی عليه السلام نام فاطمه مبارکه است و خبر فرزندان اورا میدهد

هشتم زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده است و قال ( قال رسول الله ﷺ الذين امر الله تعالى بمودتهم علي وفاطمة والحسن والحسين ) وقال النبي ﷺ فاطمة مهجة قلبي وزوجها قرّة عيني وولدها ثمرة فؤادي والاسم من ولدها امنام ربى حبا الممدود بين الناس وبين ربى فمن تمسك بهم نجى ومن تخلف عنهم فقد هلك والى جهنم سلك) وهذه الصفات من اعظم المناقب واعلاها واقوم المواهب الى ذروة الشرف واسناها .

نهم بس است در شرف قدر فاطمة عليها السلام توسل آباء مکرمین و اجداد مطهر بن جناب خاتم المرسلین با و در مهالك و احوال و نزول شدايد و بلاها چنانکه در شب انعقاد نطفة مبارکه امیر المؤمنین علیه السلام زلزله عظیم در مکه معظمة واقع شد که

سنگهای بزرگ از کوه ابوقبیس جدا شده از فراز بنشیب می افتاد و ان امتدادی یافت پس حضرت ابوطالب بر بلندی برآمد و گفت (الهی و سیدی اسئلك بالمحمدية المحموده وبالعلوۃ العالیة وبالفاطمیة البضیاء الاتفضلت علی اهل التهامة بالرحمة والرأفة) پس همان زمان زمین ساکن شد و مردم ان کلمات را حفظ کرده در شائد و بلاها میخواندند و جهت انرا نمی دانسته اند .

دهم از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام حدیث طولانی روایت کند که محل شاهدین است) در وقتیکه قریش و ابوجهل و مشرکین مکه معجزه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام را از رسول خدا خواسته اند از طوفان و سرد شدن آتش و آویختن کوه و خبر دادن از سرائر و ذخائر ایشان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله کفار را بچهار قسمت کرد و بقسم نانی امر کرد بصحرای مکه روند آتشی افروخته بینند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نمایند آن فرقه رفتند و مراجعت کردند و عرض کردند ما شهادت بر سالت تو میدهیم بآنکه رسول رب العالمین باشی پس عرضه داشتند چون ما بصحرای مکه رفتیم در اندک زمانی آسمان شکافته شد و جمرات آتش بر سر ما فرو میریخت و از زمین شعلهای آتش برآمده و منشق گردید بنحویکه زمین و آسمان تماماً مملو از آتش شد تا از حرارت نزدیک بود کوشتهای ما آب شود در این حال در هوا زنی ظاهر شد که مقنعه بر سر داشت که يك طرف آن را بسوی ما آویخته بود بنحویکه دستهای ما بوی میرسید پس منادی ندا کرد از آسمان که اگر نجات میخواهید به بعضی از ریشه های چادر این زن چنگ زنید پس ما چنین کردیم دیگر آتش بر ما دزیت نکرد تا بسلاطت باینجا رسیدیم حضرت فرمود شناختید ان زن که بود عرض کردند شناختیم فرمود دختر من فاطمه سیده نساء العالمین بود چون روز قیامت شود دوستان فاطمه برشتهای چادرش چنگ زنند و آنها را رفقا و هزار فقام و هزار فقام که هزار فقامی هزار هزار نفرند)

بالجمله غرض اشاره مختصری بود باین قسمت و الامتوسلین بفاطمه زهرا از حوصله حساب بیرون است و بعضی از آنها در باب حکایات بیاید

در هر صفتی اعظم اسماء الهی \* اندر فلك قدرت نبود همچو توماهی  
 عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی \* محتاج توایم از ره الطاف نکاهی  
 نه غیر تو حصنی و ملاذی و پناهی \* یا فاطمة الزهراء انابك نشکو  
 خورشید چه رویت بسما و بسمك نیست \* چون روی تو پیداست دیگر خود بلك چیست  
 از نور رخت کرده گدای ز تو شك نیست \* كرم نكر این هست کسی ز اهل خرد نیست  
 ای زاده انسان كه بخوبیت ملك نیست \* از فضل تو بر پا است بكونین هیا هو  
 صدیقه كبری گهر درج رسالت \* ام النجبا و اسطه عقد جلالت  
 بر چرخ الوهیت خورشید عدا لت \* اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت  
 نورش ازلی بود ز انوار الهی \* در جلوه گری بود ز آثار الهی  
 دو دیده او دیده دیدار الهی \* در باغ هدی میوه پر بار الهی

### ولادت فاطمة زهراء (ع)

والمختار فی ولادتها علیها السلام انها ولدت بعد البعثة بخمس سنین له عشر بقین من  
 جمادی الاخرة يوم الجمعة و شیخ حر عاملی صاحب وسائل در منظومه اش همین عقیده  
 را اختیار کرده چنانچه گوید

قد ولدت فاطمة الزهراء \* البضعة الزكية الحوراء  
 بمكة الغراء يوم الجمعة \* فی ملك یزدجرد مبدی السمعه  
 و ذاك قبل رجب بعشر \* و قیل قبله بنصف شهر  
 لخمسة من مبعث البنی \* المصطفی المكرم الزکی  
 و قدر وی مخالف ما قبله \* بخمسته و من رواه ابله

و مراد از قبل رجب بعشر بیستم جمادی الاخرة است که ده روز پیش از ماه رجب میشود  
 و سال ولاد ترا پنج سال بعد از نبوت تعیین فرموده و مخالف را در این قول ابله نامید است که  
 پنج سال قبل البعثة گفته و بین علماء سنت در سال ولادت انمخدره اختلاف بسیار است  
 و منافیات کلماتشان باهم دیگر بر ظاهر است و ما را احتیاج بنقل کلمات آنها نیست و



اهل البيت ادری بمافی البیت همان قول عبداللہ بن حسن است در حضور ہشام بن عبد الملك بکلبی نسابہ گفت کہ احوال مادر مرا از من سؤال کنید و احوال مادر کلبی را از او سؤال کنید و در این خصوص باید بفرزندان فاطمہ و اهل بیت و بزرگان این خانوادہ کرد کہ چہ فرمودہ اند و بر چہ عقیدہ بودہ اند تمام ائمہ معصومین علیہم السلام بنحو مذکور رفتہ اند و مکرر خبر دادہ اند کہ از عمر مبارک فاطمہ ہیجده سال و چیزی گذشتہ و اگر قولی در میان علماء شیعہ برخلاف است بملاحظات بودہ و ہمین اتفاق اهل البیت مدر کست متین از برای سال ولادتش و مارا طریقہ حقہ اما میں عجل کفایت است البتہ روز و ماہ و سال ولادۂ فاطمہ را از قول جناب امام حسین عجل قبول کردن اولی است از قبول حسن بصری و سفیان ثوری و خوب است اہل خلاف در این گونہ امور انصاف دادہ آنچه از خانوادہ فاطمہ بیرون آمد و چندان مخالف میل و مذہبشان نیست بیزیرند با آنکہ اقوال خود شان بقدری اختلاف دارد کہ نمیتوان وصف نمود مثل اینکہ جمعی از انها پنج سال قبل البعثہ کفہ اند و بعضی یک سال بعد از بعثت کفہ اند و بعضی کفہ اند پیش از نبوت بودہ قریش خانہ کعبہ را بنا میکردند و این اقوال سخیف و ضعیف است و محل اعتنا و اعتماد نیست و قول حق همان روایت کافی و مناقب و کشف الغمۃ و مصباح المتہجد است

## اثر طبع شیخ حبیب آل ابراہیم العاملی

### در ولادت زہراء (ع)

- |                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| اصبح الدھر ضاحک الدھر باسم *  | یوم میلاد بنت احمد فاطم    |
| ملاء العالمین نور سنا ہا *    | ای نور ملا سناہ العوالم    |
| زہرۂ فتحت بروض قریش *         | فی علا الدوحۃ الشریفۃ ہاشم |
| بسقت للسماء مجدأ و عزأ *      | وعلا وہی فی کماہ البراعم   |
| ان تسلنی ابنک عنہا فانی *     | ماانا الیوم عنک ذلک کاتم   |
| ہی احدی الاشباح الی قد تجلت * | یمنۃ العرش کالنجوم لآدم    |

\* حدوت من سماء الوجود تهادی  
 \* من اب سابق وام اصیل  
 \* من لدی المتبدا لآخر خاتم  
 \* و تعالت منا قبا و مکارم  
 \* و هی لولان الوسی علیاً  
 \* خیرة العرب كلها والا عاچم  
 \* کفو هالم یکن لفاطم کفو  
 \* ان عن کفو هالنساء عفا ثم  
 \* فتجلی الوحی المبین فوفی  
 \* مد حهاصادعا یشق الصلادم  
 \* یلزم المسلمین فرض ولاها  
 \* و جدیربان توالی الاعاظم  
 \* معلناً طهرها وانی لبنت  
 \* المصطفی المعجبی اقتراف المآثم  
 \* عصم الله فاطما و اباها  
 \* و بینها والمر ترضی بعل فاطم

الی ان ینوف ثلاثون بیتا

(یص) قصیده مولودیه )

\* ماه جمادی در آمد از در شادی  
 \* شاد شود هر دلی ز ماه جمادی  
 \* لیک نه اول که هست یکسر ماتم  
 \* بلکه مرا آخر است یکسر شادی  
 \* بهتر از اول بود جمادی آخر  
 \* حاضر البته بهتر است ز بادی  
 \* مبدأ اگر بر معاد کشت مقدم  
 \* قصد ز غایات بودنی ز مبادی  
 \* عالم امکان مگر بهشت برین شد  
 \* ماه جمادی مگر بهشت بزادی  
 \* رحمت حق بر تو باد و زاده پاکت  
 \* بهتر ازین زاده نیست پاک نهادی  
 \* ماه نخستین نهاد بر دل ما غم  
 \* لیک تو غم بردی و عیش نهادی  
 \* معدن هر گوهری و کلن زری نو  
 \* آری گوهر برون شود ز جمادی  
 \* گوهر تو اختر است زهره زهراء  
 \* انکه پیایش هزار زهره فتادی  
 \* نور جمالش برون شد از دل ظلمت  
 \* همه چه بیاض می و تیره سوادی  
 \* گر نه توئی آیتی ز آیه و اللیل  
 \* از چهر رخ از صبح و الضحی بکشدی  
 \* فاطمه آمد برون ز پرده عصمت  
 \* آنکه از او احمد است بر همه هادی  
 \* جوهر پاکش ز جان پاک پیمبر  
 \* آینه حق و رحمت متمادی

آنکه مدی پیشتر زعالم و آدم \* بود و نبود از وجود ایشان یادی  
 آنکه ز لطفش بهشت باشد خندان \* هم شده از مهر وی بشادی عادی  
 آنکه ز قهرش بسوی آتش دوزخ \* تا بقیامت روند جمله اعدای  
 گشته ز وی بر خلیل آزر گلشن \* هم ز وی هستی عادت یافت بیادی  
 مرده که دنیا است بعد از این همه رحمت \* هم پس از این رحمت است وعیش و ارادی  
 خوان عطای خداست بیحد و بی مر \* در خور هر خوان هزار گونه آبادی  
 از علل اربعه است علت غائی \* هین بهل از فاعلی و صوری و مادی  
 مریم کبری کنیز در که قدرت \* نامه آزدیش ز لطف تو دادی  
 فخر کند مریم ار تو با پسر او \* گوئی اگر گوئی انه من عبادی  
 در شب معراج نور تو بخدیجه \* داد پیمبر که ان هذا زادی  
 مریم کبری توئی و مادر کیتی \* کاورد از نفحه محمد زادی  
 آن پسر آورد این زجان پیمبر \* عیسی اثنی نمای نیک نژادی  
 بهر تو کفوی نیافرید خداوند \* جز علی مرتضی که آن بتو دادی  
 حق بسزای ظلامه که تو دیدی \* کرد پیا محشری و عدلی و دادی  
 فاطمیه من بغیر تو نشناسم \* هم تو شناسی مرا که نورفؤادی  
 مبداء ما از تو بود و بتو داریم \* روز قیامت که حکم ران معادی

### (خبر مفضل در ولادت فاطمه زهرا)

(یص) الحمد لله الذی اکمل نوره و اتم سروره و قال فی کتابه العزیز و تمت  
 کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته بالجملة فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از عام  
 الفیل بهل و پنج سال و چیزی از ولادت با سعادت پدرش در عهد سلطنت یزدجرد پادشاه  
 عجم در روز جمعه در یستم - ج - ۲ - در مکه معظمه در محل مبارکی از خدیجه  
 طاهره بنت خویلد متولد گردید و در آنوقت از هبوط آدم ابو البشرشش هزار دوست  
 سال و چیزی گذشته بود و از عمر امیر المؤمنین علیه السلام پانزده سال گذشته بود .

(د) مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند گوید من خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که ولادت فاطمه زهرا چگونه بوده است فرمود چون رسول خدا حضرت خدیجه را تزویج نمود زنهای مکه از خدیجه دوری مینمودند و بروی وارد نمی شدند و سلام نمی کردند و نمی گذاردند کسی بر او وارد بشود پس آنمخدره از تنهایی وحشت کرد و بر حضرت رسول هم می ترسید که مبادا صدمه به بیند از این جهت هم و غم زیادی بر او مستولی شد چون بفاطمه زهرا حامله شد باوی حدیث میگفت و او را امر بصبر میکرد و خدیجه این مطلب را از رسول خدا مخفی میداشت پس آنجناب روزی بر خدیجه وارد شدند با کسی سخن میگوید فرمود ای خدیجه با کدام کس سخن میگفتی خدیجه عرض کرد این چنین که در رحم من است مونس من است و با من حدیث میگوید فرمود ای خدیجه این جبرئیل است مرا مرزده میدهد که این چنین دختر است و آن نسل طاهره و میمونیه است و خداوند سبحان نسل مرا از وی قرار میدهد و از آن امامان میآورد که خلیفهای خدا در روی زمین بعد از انقضای وحی باشند پس خدیجه بفاطمه همین طریق بود تا زمان ولادتش نزدیک شد پس فرستاد نزد زنهای قریش که نزد من بیایید و مرا در اینکار اعانت کنید از آنکه زنات را در اینگونه امور اعانت کردن لازم است آنها در جواب پیغام دادند چون تو در قبول محمد نافرمانی ما کردی امر و خواهش ما را قبول نکردی و محمد یتیم را خواستی با آنکه یتیم ابوطالب علیه السلام بود و مالی نداشت ما هم از امر تو کناره می جوئیم و نزدیک تو نمیآئیم پس در این هنگام چهار زن گندم گویا از بنی هاشم بودند بروی وارد شدند چون خدیجه آنها را دید بفرع آمد یکی از آنها گفت ای خدیجه اندوهگین مباشی ما رسولهای پرورگار تو ایم بسوی تو و ما خواهرهای تو هستیم من ساره و این آسیه بنت مزاحم رفیقۀ تو هست در بهشت و این مریم دختر عمران است و این کلثم خواهر موسی ابن عمران است خداوند ما را فرستاده است تا ترا اعانت کنیم پس یکی بدست راست نشست و یکی بدست چپ و یکی در برابر و یکی در پشت سر خدیجه نشست پس فاطمه پاك و پاکیزه از رحم خدیجه بزمین آمد و چنان نوری از وی ظاهر شد که خانهای مکه را فرا گرفت و در شرق و غرب زمین موضعی نماند مگر اینکه آن نور در او داخل

گردید و روشن کرد پس ده حوریه آمدند هر کدام باطشتی از بهشت و ابریقی که در آن آب کوثر بود پس آن زنی که در برابر نشست بود آنرا گرفت و فاطمه را شست بآب کوثر و بیرون آورد دو پارچه سفید که سفید تر از شیر بود و خوشبو تر از مشک و عنبر و او را بیکی از این دو پارچه پیچید و دیگری را مقنعه کرد برای او پس از وی استنطاق کرد فاطمه شهادتین گفت و فرمود شهادت میدهم پدرم رسول خدا است و سید پیغمبران است و شوهرم سید اوصیا است و فرزندانم امامان اسباطند پس بهریک سلام کرد و اسم هر یک را برد پس آن زنان خندیدند این وقت جماعت حورالعین نزدیک آمدند و بشارت میدادند بعضی بعض دیگر را از اهل آسمانها هم یک دیگر را بولادت فاطمه بشارت دادند و در آسمان نور درخشنده ظاهر شد که ملائکه قبل از آن آن نور را ندیده بودند پس آن چهار زن بخدیجه گفتند بگیر او را که طاهره و مطهره و زکیه و میمونه است خداوند در او و نسل او برکت داده یعنی زیاد میشوند پس خدیجه او را فرحناک و شادان گرفت و پستان در زان او نهاد شیر جاری شد پس فاطمه ترقی و نمو میکرد در یک روز بقدریکه طفل در یک ماه و یک ماه بقدریکه در یک سال ( حدیث تمام شد )

در این حدیث ده بشارت است اول تکلم فاطمه زهراء (ع) در رحم مادر در ایام حمل بدفعات عدیده

دویم بشارت حضرت رسول ﷺ و حضور جبرئیل که وی دختری است و نسل پیغمبر از او است

سیم آمدن آن چهار زن محترمات که بهتر از ایشان دیده نشده بود و مزده دادند که ما رسولان پروردگاریم

چهارم شروق انوار فاطمیه در خانهای مکه و شرق و غرب عالم پنجم آمدن ده حوریه باطشت و ابریق و آب کوثر و پارچهای بهشتی که امتیازی داشته

ششم شهادتین گفتن آن مخدیره با ذکر اسمی ائمه معصومین و استبشاری با بردن نام هر یک

هفتم ظهور ان نور بدیع در اسمانها که مثل ان نور را ندیده بودند

هشتم بشارت دادن ملائکه يك دیگر را بولادت فاطمة (ع)

نهم خبر دادن ان زنان بطهارت ذات ملکوتی صفات انمخدومه و میمنت قدومش

و برکت نسل او

دهم نما و ترقی فاطمة برخلاف اطفال و سبجایای دیگر و از این بشارت بابرکات

معلوم شد آنچه در ولادت ائمه واقع شده در ولادت فاطمة (ع) واقع شده

باز یاده و جمله از این علامت را اهل سنت و جماعت در حق فاطمة نقل کرده اند حتی تکلم

کردنش را در رحم خدیجه و تمام این اوصاف اختصاص بمعصوم دارد و دیگر این حدیث

دلیل است بر افضلیت فاطمة بر آن چهار زن که سادات نسوان عالمیان بودند برای

آنکه مأمور بخدمت وی شدند و مخدوم از خادم افضل است و تمام این حدیث دلالت

دارد بر تمامیت انسانیت آن منبع عفاف و معدن عصمت و شرافتش بر سایر زنان اولین و

آخرین و احاطه علمش بر همه چیز و آنچه واقع شده و نشده و کمال توحید و عرفان او

« (یص) قصیده مولودیه »

اشرقت شمس احمد بضیا ها \* فاضلت بنور ها ما سواها

طلع الصبح بعد ما طلعت \* شمس آل الرسول من بطناها

شمس ام القرى وام ایها \* با بی امها و امی . . ایها

یا لشمس اذا تجلت بارض \* بدل الله بالنجوم حصاها

یا لشمس اذا افاضت قبورا \* قامت امواتها علی احیاءها

یا لشمس اذا تجلت لاعمت \* عین گل الوری بان لاتراها

یا لشمس تمینت کل یوم \* شمس افلاکها للثم ثراها

یا لشمس لا سfert من حجاب \* واخفت فی حجابها من حیاءها

قد تجلی لا له فیها بنور \* مثل ضوء النهار بل اجلاها

احمد الله ان شهر الجمادی \* قدمضی ما مضی وها اخرها

ولدت فاطم بمكة طهرا \* یا لنفس زکية زکاها

ماجت ارض الحجاز من شرف \* كمر وس تزلف فی مٹوا ها  
 فانارت بیوت مكّة بل \* فوق سبع الطباق نارت سناها  
 ان فيها مسرة لبدت \* فی سماء الوجود حتی هاها  
 ضحك المشعران و الركن و \* الحطیم لمیلادها و ماقدتلاها  
 وتلاّ لأجمالها فوق عرش \* و تعالی جلالها فی ذراها  
 بالبشری بمثل ما ولدت \* بالذات تقدست اسمهاها  
 بالبشری لامها من ولید \* عوضاً للذكور من ائناها  
 هی واللّه قد تقبلها \* ربها بالقبول ثم اصطفهاها  
 انست امها لوحدها \* حدثتها بیطنها من فاهها  
 جمع الله امهات بتول \* عند میلادها الى حواها  
 فتبنا درن مشفقات علیها \* مع سطل و كوثر فی اناها  
 ثم حفت بحولها باسمات \* مثل حف النجوم من جوزاها  
 وحدث ربها بحسن ثناء \* عجز الناس عن اداء ثناها  
 شهدت بالنبوة لایها \* وعلی بعلمها امام هدی ها  
 فتسمت بكل واحدة \* من بنیها و منهم سبطاها

## قصیده فارسیه

### اثر طبع جوهری

شنیده گوش دلم مزده از ولادت زهرا \* گشوده بلبل نطقم زبان بمدحت زهرا  
 فضای کعبه منور شد از فروغ جمالش \* صفا گرفت صفا از صفای صورت زهرا  
 بزیر ابر نهان شد ز شرم مهر درخشان \* طلوع کرد چه نور خدا ز طلعت زهرا  
 خدای اکبر و اعظم نکرده خلق بعالم \* ز نسل حضرت آدم زنی بشوکت زهرا  
 بجز خدیجه کبری که هست مظهر عصمت \* نژاده مادر دیگر زنی بعصمت زهرا  
 بخوان حدیث کسا و به بین که خالق یکتا \* نموده خلقت دنیا برای خلقت زهرا

فزون شد از همه زنها جلال مریم کبری \* جلال مریم جزئی است از جلالت زهراء  
 نهاده ساره سر بندگی بیای سریرش \* ستاده ها جرجون خادمان بخدمت زهراء  
 شراب کوثر يك رشحه ز آب دهانش \* درخت طوبی يك شاخه ز قامت زهراء  
 بساق عرش معلق چه شد سراج وجودش \* فروغ یافت دوعالم ز نور طلعت زهراء  
 چه اوست نور حق و حق دراو نموده تجلی \* بغیر حق نشناسد کی حقیقت زهراء  
 ولی چه سود که با این همه جلالت و شوکت \* زمانه بود مدام از پی اذیت زهراء  
 چنان بدرد مصیبت نمود صبر تحمل \* که صبر شد متعجیر ز صبر و تاق زهراء  
 برای گریه چه نیت الحزن مقام وی آمد \* گریست دیده هر مرد وزن بحالت زهراء  
 نشسته کرد یتیمی هنوز از مه رویش \* عدوز سیلی نیلی نمود صورت زهراء

### (اثر طبع حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی ره)

جوهره القدس من الكنز الخفی \* بدت فابدت عالیات الاحرف  
 وقد تجلی من سماء العظمة \* من عالم الاسماء اسمی کلمة  
 بل هی ام الکلمات المحکمة \* فی غیب ذاتها نکات مبہمة  
 ائمة ام العقول الغر بل \* ام ایها وهی علة العلل  
 روح النبی فی عظیم المنزلة \* وفی الکفاء کفو من لاکفوله  
 تبثت عن دنس الطبیعة \* فیالها من رتبة رفیعة  
 وجهها من الفصول العالیة \* علیه دارت القرون الخالیة  
 فی افق المجد هی الزهراء \* للشمس من زهرتها الضیاء  
 بل هی نور عالم الانوار \* ومطلع الشمس والاقمار  
 اشرفت العوالم العلویة \* من نور تلك الدرة البهیة  
 ما لکوکب الدر فی السماء \* من نور تلك الدرة البیضاء  
 هی البتول الطهر والعذراء \* کمریم الطهر و لاسواء  
 لانها سيدة النساء \* ومریم الکبری بلاخفاء



من بقدمها تشرفت منی \* ومن بها تدرك غاية المنی

## اثر طبع عنبری خراسانی

ز گلزار نبوت گلبنی بشکفت در امکان \* که ازوی نفعه وحدت وزیداندرم شام جان  
که بود آن گلبن خرم بیباغ سید خاتم \* که ازوی مصطفی هر دم شنیدی نکبت رحمان  
مبین صد یقه کبری امین معصومه عذراء \* درخشان زهره زهرایکانه بانوی دوران  
چه ذاتش در شهود آمد دو کیتی در نمود آمد \* ز نورش در سجود آمد زمین و گنبد گردون  
معطر شد بهشت ازوی جهان عنبر سرشت ازوی \* ید قدرت نوشت ازو، هزاران دفتر دیوان  
کمالش قدرت داور جلالش از همه برتر \* مثال وهه سرش حیدر جمالش مظهر یزدان

## (کفالت رسول اکرم از فاطمه زهرا)

کفالت بمعنی ضمانت است در مؤنه و قیام بامر. يقال کفله کفلا و کفولا فانا کافل اذا تکفلت مؤنه و کفیل فاطمه جناب رسوا خدا بود و چنانکه پیغمبر فاطمه را بنعمت ظاهره و حضانت صوریه تکلیفیه پرورش داد و تربیت فرمود همچنین باوصاف حسنه و صفات ممدوحه و نعمتهای معنویه و اغذیه روحانیه در آن ایام قلیله تأدیب و تربیت نمود و او را از زنان دیگر انتخاب کرد و بتمام ملکات کامله ییار است چنانچه مرغ دانه بدهان جوجاش میگذارد پیغمبر رحمت قوای وجود مقدس فاطمه را بانوار الهیه و فیوضات غیبیه قویه تقویت فرمود چون بمرتبه کمال رسانید از کفالت ظاهره و باطنه فراغت یافت فاطمه زهرا را از همه چیز کامل تر و بهر چیز جامع تر یافت و از این جهت خلقاً و خلقاً ذاتاً و صفه هدایا و سمتاً قولاً و فعلاً اشبه ناس بر رسول الله شد و این است معنی و انبیتها نباتا حسنوا کفالت حضرت ختمی مرتبت بفاطمه طاهره و ایضا این مطلب ببرهان واضح و عیان است که بعثت پیغمبران برای ارشاد و هدایت و اکمال بندگان است و جناب اقدس نبوی بدو قسم از دعوت مبعوث و مأمور گردید عام و خاص اما خاص برای اقربین و عشیره اش و عام برای عامه مردم و اقرب و الباقی باقرین بحضرت

رسول بر حسب نسبت و قرابت و قرب صوری و معنوی بجز دخترش فاطمه زهراء نبوده پس با آن استعداد قابل چگونه در اكمال و تکميل وی قصوری میرفت و پدر بر حسب محبت فطری هر آنچه اندوخته دارد و بهتر است از برای فرزند خود نگاه میدارد و در مقام حاجت باو میدهد و نفایس و قطایع خود را باو میسپارد و آنجناب از فاطمه عزیز تر فرزندی نداشت و در ابتدای وحی و بعثت و ابلاغ احکام نفیس ترین چیزها را که گوهر ایمان بود در مخزن وجود مقدس فرزند عزیزش نهاد و معارف و علوم را بوی تعلیم و تلقین نمود چون بعد از امیر المؤمنین فرد کامل از اقرین بود با صغرسن و چون استعداد فطری فاطمه را میدانست لهذا در این نه سال اهتمامی تمام به اكمال تربیت آنحضرت فرمود و لهذا اسماء میگفت فاطمه با اینکه بسن هشت سالگی بود (مارایت امرأة ادب منها) و عجب ترقوت عبادت او است که قال الراوی مارایت امرأة اعبد منها که پاهای مبارکش ورم کرده بود از کثرت عبادت و کمال انسان از این دو قوه عاقله است و عامله و فاطمه زهراء از جوهر عقل و عمل از همه زنان مزیت یافت چون بحجر کفالت و حضانت جناب امیر المؤمنین آمد و در حجله عصمت پنهان شد نهایت محرمیت بذخائر مکتومة و خزائن مکنونه علویه پیدا نمود و چیزی بروی پوشیده و پنهان نبود سلام الله علیها حال چگونه میتوان این زن را بزنان اولین و آخرین یا بمریم و سائرین قیاس نمود و او را در این عداد بشمار آورد

ایماه دوهفته اختر آوردی \* ای دریتیم گوهر آوردی

ای نور خدا زحیب عصمت \* یعنی زخدیچه دختر آوردی

گویا که نبود بهتر از دختر \* گری بود پسر تو بهتر آوردی

بنج بنج زین دختر پسر زای \* کزوی چه شیرشبر آوردی

از مرکز آسمان رفعت \* تابنده چه ماه انور آوردی

ای قطب وجود و اصل ایجاد \* بهتر تو ز مهر خاور آوردی

از نافه ناف خطه خاک \* يك توده ز مشک و عنبر آوردی

هستی دادی بکشتی امکان \* ای کشتی هستی لنگر آوردی

خود صادرا دلی و زاول	✱	یک صادر دیگر مصدر آوردی
از گلشن غیب و عالم قدس	✱	یک گلبن گل معطر آوردی
از شاخ درخت آفرینش	✱	از کشته خویشتن بر آوردی
هم تلخی کام ما از امروز	✱	بیرون کردی و شکر آوردی
عالم عرض است اندرین عالم	✱	از جوهر خویشجوهر آوردی
هم از پس پرده سر پنهان	✱	بیدا کردی و بکسر آوردی
جانی بجهان دوباره دادی	✱	یکباره روان دیگر آوردی
ای آینه خدا نمائی	✱	این آینه را تو مظهر آوردی
این تاج شفاعت است کامروز	✱	در قوس نزول باسر آوردی
بالاتر از آن مقام محمود	✱	بیت الحمدی تو برتر آوردی
مستوره خلق واسم اعظم	✱	بر لوح قضا مقدر آوردی
هم نور و جود فاطمی را	✱	در این عالم بیسکر آوردی
از میوه جنت این ودیعت را	✱	در مخزن صلب اطهر آوردی
هم جنت خلد را بدنیا...	✱	بر این صورت مصور آوردی
سهل است هزار و دروغلمان	✱	رضوان خدای اکبر آوردی
ای پادشه سریر لولاک	✱	بر فرق و جود افسر آوردی
برهان پیمبری است با تو	✱	یا آنکه چو خود پیمبری آوردی
هم نور مقدس الوهیت را	✱	بر دیده پاک حیدر آوردی
یک تاست علی و نیست هم تایش	✱	او را بعلی بر آوردی
دادی بعلی امانت را	✱	انرا که ز حی داور آوردی

### اثر طبع میرزا جواد تجلی

آنکه از جان من عزیزتر است	✱	در دلم هست و غایب از نظر است
تیرا اگر اوزند دلم هدف است	✱	تیغ اگر او کشد تنم سپر است

چشمکمی زد که فتنی نبود \* فتنه گفتم ترا بزیر سر است  
 دیده ام تا که نوك مژگانش \* میل دل بیشتر به نیشتر است  
 ضرر است ار که عشق مه رویان \* منفعتها بسی در این ضرر است  
 تاشدم دور از آن لب شیرین \* چون مکس دست حسرتم بسراست  
 اشک سرخم به بین و گونه زرد \* عاشقانرا علامت دیگر است  
 ای بت مه لقا که پیش قدت \* پست بالای سرو کاشمر است  
 پیش قد تو سر و پا بگل است \* نزد روی تواله خون جگر است  
 چشم دل باز کن بتا بنگر \* کافتاب وجود جلوه گراست  
 نخل رفعت که داورش بنشاند \* از شرافت به بین که بارور است  
 کرد شمسی طلوع کورا پای \* از شرافت تبارك قمر است  
 جلوه گر گشت طلعت زهرا \* آنکه نوری ز نور داد گراست  
 کهری داد حق بدر یتیم \* که بکنجینه داشت حی قدیم

### بند دوم

ای رخ انور تو مطلع نور \* نور سیمای تو تجلی طور  
 از بنایت جهان جان آباد \* وز ولایت سرای دل مأمور  
 فکر تو میبرد ملال و محن \* ذکر تو آورد نشاط و سرور  
 از تو انوار حق عیان گردید \* هر کجا بود ظلمتی شد نور  
 بود زخسار شاهد ازلی \* مدتی در حجاب جان مسطور  
 زیکه جلوه می تجلی کرد \* آمد آن جلوه در بروز و ظهور  
 تافت خورشید طلعت زهرا \* مقصد خلقت خدای غفور  
 گرچه رویش کسی ندید چسان \* طلعت آفتاب بیند کور  
 رفت از یاد هاجرو مریم \* تا که گردید فاطمه مشهور  
 سوره هل اتی علی الانسان \* آیه ان سعیکم مشکور

مدتی بود بحر فیض بخود \* پرورانیـد لؤلؤ منشور  
کردغواص قدرت آنکه غوص \* یافت گردید در تمام بحور  
يك صدف داد حق به پیغمبر \* که در او بود یازده گوهر

### بند سوم

شمس دین تا که نور گستر شد \* همه آفاق از او منور شد  
بحر تو چید پرز گوهر گشت \* چرخ تمجید پر ز اختر شد  
مکه شد رشك آسمان که در او \* مولد دختر پیمبر شد  
زهره آمد که بنگرد زهراء \* از خجالت خفیف و مضطر شد  
خود بخود گفت زره با خورشید \* کی تواند کجا برابر شد  
تا که این غم زدل کند بیرون \* رفت سر گرم چنک و مزمر شد  
پایه دین حق از این دختر \* گرچه بودی قوی قوی تر شد  
و چه دختر که بهر کسب ضیاء \* مهرش آمد مجاور در شد  
تافت تانور حضرت زهراء \* ذره این آفتاب خوار شد  
اصل میزان حق شناسیرا \* بدو کفه کشنده داور شد  
خواست بیند بکفه ای که علی است \* کس برابر توان بجیدر شد  
دیدم سنك حیدر کرار \* که نخواهد دیگر میسر شد  
کرد آنگاه خلقت زهراء \* آمدو با علی برابر شد  
مرتضی را کجا بدی همسر \* گر نه زهراش جفت و همسر شد  
همه کائنات را معلوم \* بس به پیرو جوان سراسر شد  
زن نیامد بر تبه چون زهرا \* مردم چون علی ولی خدا

### بند چهارم

ای تو بهتر زرتبه از مریم \* نور حق مادر دو عیسی دم

- درد حب تو بهتر از درمان \* زخم مهر تو خوشتر از مرحم  
گر بدی میکشید بهر ضیاء \* خاك پايت بچشم خود مریم  
ایكه بهترز مریمت خاندم \* سرش آن به عیان کنم دردم  
آنكه مریم از اورمیدی گفت \* من امین حقم زمن توهرم  
بهر خدمت بدر گهت میخواست \* اذن چون مردمان نامحرم  
خلقت هردو کون بهر تو شد \* چون توئی فخر عالم وآدم  
گر نبودى نبود شمس وقمر \* ور نبودى نبود لوح وقلم  
جفت حیدر حبیبه یزدان \* نور چشم پیمبر خاتم  
حادث خوانده اند من گویم \* شد حدوث تو باقدم همدم  
نقش بند وجود پاك ترا \* زدجه نقاش ذوالجلال قلم  
بسرا پای انورت ایزد \* زد سراپا صفات خویش رقم  
اینكه بینی سپهر مینا زد \* وین شب ورزاشهب وادهم  
بخیالی كه باز خواهد یافت \* چون توئیرا بعرصه عالم  
تاكه بر او كند همیشه جفا \* یاكه بر او كند همیشه ستم  
نفساند بدو بجز اندوه \* نچشاند باو بغیر از غم  
تا گرفتار سازدش بادرد \* مبتلى تاكه سازدش باله  
چهره اش راز كین كند نیلی \* خصم بیدین زاطمه سیلی

### بند پنجم

- داشت از بس غم گرفتاری \* جسته بود از حیات بیزاری  
هیجده ساله زندگانی کرد \* همه را باغم و گرفتاری  
کار او بود سال ومه افغان \* شغل او بود روز وشب زاری  
از پس رحلت پدر شب وروز \* خون دل شد ز دیده اش جاری  
نامدش هیچكس بدل جوئی \* نبش هیچكس بغمخواری

پس بیامد بآتش افروزی \* آنکه بودش بنا جفا کاری  
 آتشی بر فروخت کردوش \* تیره کرد این سپهر زنکاری  
 مدتی بر گذشت زهرارا \* بود دشمن پی دل آزاری  
 سوخت بادست خود در رحمت \* وه چه در باب فیض غفاری  
 بین زهراء در بدی حائل \* این طرف نوری آن طرف ناری  
 گردان نقطه حقیقت کرد \* تا توانست خصم پرکاری  
 پس براندرز کینه زد لکدی \* خورد بر جسم او که شد کاری  
 نه همین پهلوی بتول شکست \* قلب حیدر دل رسول شکست

### نمو فاطمه زهراء (ع)

(یص) نموفاطمه زهراء را ، نتوان بنماء جسدانی جسمانی برخلاف عادت مرسومه تعبیر نمود و اگر نه برخلاف اعتدال و اقتصاد که منافای کمال اجزاء و اعضایی انسانیه است در حق ایشان باید قائل شویم و احادیث و اخباریکه در شمائل صوریه و خصائل معنویه فاطمه دیده و خونده ایم بانهایت مشابهنی که فاطمه زهراء بشخص شریف بنوی داشته منافات دارد و تکلم انمخدره نیز در رحم خدیجه طاهره در دفعات عدیده بوده لیکن بعد از ولادت و حضور نسأ اربعه و حور العین همان اقرار شهادتین و اذعان بامامت ائمه معصومین در دفعه واحده بوده دیگر روایتی دیده نشده که دفعه دیگر سخن گفته باشد و اگر بوده حکمت در اختفاء ان شده چنانچه تکلم جناب عیسی و ائمه هدی نیز بهمین نحو بوده کانه دوام ان منافای باصلاح حال طبیعی عموم بندگان بوده پس مراد از نمو کامل بودن قوای عقلانی در حال صغر و رضاع بوده (وهی العاقله فی بدو الخلقه و الساجدة بعد الولادة) و تا اندازه ترقی جسمانی هم بوده

### ( هجرت فاطمه زهراء از مکه بمدینه )

(یص) هنگامیکه خدیجه (ع) از دنیا رحلت فرمود جناب فاطمه زهرا علیها السلام پنج ساله

بود و خواهرانش و فاطمه بنت اسد و جمعی از زنان بنی هاشم در خدمتش ملازم بودند و حضرت رسول ﷺ بدیشان توصیه فرمودند از تشرف حضورش، قصوری نورزند و از وی استعانت کنند و فاطمه را در مصیبت مادر بزرگوارش تسلیت دهند و انمخدره انس با کسی نمیگرفت جز حضرت رسول شب و روز خود را بمراحم آن پسر گوار مشغول مینمود حتی در صیام ایام و قیام لیالی مراقب و مواظبت فوق العاده میکرد و بر عبادات و طاعات اقبال و اهتمام چنان مینمود که زنان زمانش متحیر بودند که فاطمه با این صغر سن چگونه تحمل هشاق صعبه که خارج از عادت بشریه است مینماید و بعد از خدیجه سه سال دیگر انمخدره درمکه بود و در سن هشت سالگی بروایت اسماء از همه زنان عالمیان دانا تر بود و چون جناب ابوطالب بروایت مصباح در بیست ششم ماه رجب و خدیجه طاهره در ماه شعبان ده سال از بعثت گذشته رحلت فرمودند رسول خدا آن سال را عام الحزن نامید و بتفصیلیکه در رمضان خودش مذکور است انحضرت هجرت بمدینه فرمودند و چون بمدینه رسیدند ابواقاد لیشی را مکتوبی دادند که انرا بمکه به برد بحضرت امیر برساند که فاطمه زهراء را با فاطمه بنت اسد و ضبائه دختر زیر بن عبد المطلب و هر کس از مستضعفین از مسلمین می خواهند حرکت بنمایند بمدینه طیبه هجرت نمایند پس امیر مؤمنان برای فواطم ثلثه هودج بسته در خفا پنهانی بیرون آمدند و ایمن، پسر امین و ابواقدشترها را با سرعت میرا نندند و از خوف قریش شتایی از اندازه بیرون داشتند جناب امیر المومنین بایشان فرمودند یا ابا واقد ارفق بالنسوة فانهن القواریر و علی روایة قال ﷺ ارفق بالنسوة فانهن من الضعایف فقال ابو واقدانی اخاف ان یدرکنا الطالب فقال علی ﷺ اربع ظلمك فان رسول الله قال لی یا علی لن یصلوا من الذین قصدوا الیک بامر تکرهه و این بیت بخواند

لا شئ الا الله فارفع همکا \* یکفیک رب الناس ما اهمکا

اشاره است باینکه خداوند نگاه دارنده ماست و از ما کفایت میفرماید بیمی از قریش نداشته باش و در آن سفر بعضی گفته اند امین و فرزندش اسامه بن زید و عایشه و مادرش امرومان و اسماء ذات النطاقین و سوده بنت زمعه نیز همراه بوده چون بضجنان رسیدند



وازان منزل تا بمکه بیست چهار میل است و مخصوص بقبیله اسلم و هذیل و عامره است در آن حال بناگاه جناح غلام حارث بن امیه باهفت سوار بر سیدند جناح بحضرت بانك ز دو جسارت نمود که (یاغدار لا ابالك) آیامیخواهی این زنانرا نجات بدهی و از میان ما بیرون ببری آن حضرت فرمود اگر ببرم چه خواهد شد گفت ترا بسختی بر میگرددانم پس آنجناب مانند شیر خشمگین بر آشفت و در برابر هودجهای زنها بایستاد که جناح رسید شمشیر خود را فرو آورد آنحضرت تیغ او را رد کرده پس از آن همین تیغ را از کف او بر آورد بر فرقش زد که دو نیمه شد و بر کتف مر کب وی رسید و این بیت انشا کرد

خلواسییل الجاهد المجاهد      آلیت لا اعبد غیر الواحد .

سواران دیگر چون جناح را بدین گونه دیدند بر میدند گفتند ای پسر ابوطالب از ما بگذر آنجناب فرمود من بسوی پسر عم خویش رسول خدا میروم هر کس با من در او یزد خونس بریزم از عقب هم مستضعفین ملحق شدند و بدون بیم و ترس بفواطم پیوسته اند و دل بوجود آنحضرت بقوت بسته اند و شب تابصبح در آن منزل با فواطم ثلثه باطاعت و عبادت پروردگار آسوده حال مشغول شدند و این آیه کریمه (فاستجاب لهم ربهم انی لا اصنیع عمل عامل منکم من ذکر و انی) در شان علی و فاطمه نازل گردید .

بضعه رسول الله آنکه نیست مانندش \* از خط الوهیت تابحد امکانی  
اوست جزا احمد گل او گلاب احمد گل \* من ندانمی او را غیر احمد ثانی  
نفس پاک پیغمبر گرنمودمی نه سرود \* حضرت رسول الله من اذها آذانی

### (ورود فاطمه زهراء (ع) بمدينه)

(یص) آمدن حضرت رسول بمدينه در شب پنجشنبه اول ربیع الاول سال سیزدهم بعثت بود که وارد مدينه شد و در قبا منزل فرمود تا اینکه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا با و ملحق شدند و در آنوقت از سن مبارك فاطمه زهراء (ع) هشت سال بیشتر نگذشته بود چون وارد مدينه شدند خواستند از برای فاطمه حجره بسازد و منزلی ترتیب

دهند پس زمینی که در آن خرما خشک میکردند و آن از دو طفل صغیر بود آنجناب خرید و مسجدی بنا فرمود که اکنون مرقد مطهر و مضجع منور آن بزرگوار در جوار آنست پس بقدر لزوم بعدد اشخاص معلوم در طرف آن مسجد حجرها و اطاقها از خشت و گل بنا کرد و برای هر زنی که میگرفت حجره بنا مینمود و بر حسب اتفاق حجره عایشه بحجره صدیقه کبری (ع) متصل بود و روزنه بین این دو حجره قرار داده بودند که از مجاورت هم با کمال سهولت بتوانند یکدیگر را معاونت نمایند لیکن فائده برخلاف ظاهر شد و اندک اندک عایشه پاره از کلمات سخیفه و عبارات ضعیفه خدمت آنمخدومه میگفت و خاطر شریفش را میرنجانید و بالورائه و الفطره روز بروز عداوت مکنونه خود را اظهار کرده بر آن میافزود و از خدیجه طاهره مذمت مینمود چنانچه در ترجمه خدیجه بیاید ناچار این مطلب بر سیده النساء دشوار آمد خدمت رسول خدا شکایت نمود پس آنجناب فرمان کرد تا آن رخنه را بستند و فاطمه را ازین دقده راحت کردند ولی عایشه از گفتار خود صرف نظر نمیکرد

اقلب طرفی لا اری من احبه      وفی الدار ممن لا احب کثیر

روزی رسول خدا بر فاطمه وارد شد و او را گریان دید سبب سؤال کرد فاطمه عرض کرد عایشه بر من فخریه میکند که من بر پیغمبر وارد شدم و شوهری نکردم بودم و مادر تو پیره زالی بود رسول خدا فرمود رحم مادر تو وعاء امامت بود (حقیر مطاعن عایشه را در جلد چهارم الکلمه التامه ایراد کرده ام و در اینجا متعرض آن نمیشوم) بالجمله فاطمه چون بمدینه هجرت نمود فاطمه بنت اسد به سرپرستی فاطمه زهراء مساعی جمیله بتقدیم میرسانید چون فاطمه بنت اسد دنیا را وداع گفت و رسول خدا ام سلمه را تزویج کرد امر فاطمه را بوی و اگذار نمود فقالت ام سلمه تزوجنی رسول الله و فوض امر ابنته الی و کنت اؤدبها فکانت والله اذنب منی و اعرف بالاشیاء کلها و این خدمت مرجوعه بر عناد و دشمنی عایشه افزود که چرا ام سلمه مؤدبه فاطمه زهرا است و بجای مادر بست برای او

(تزوید فاطمه زهراء (ع) با علی مرتضی (ع))

(نا) بنا بر اینکه ولادت فاطمه علیها سلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الاخره

شش هزار دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صلی (ع) بوده و نزول رسول خدا ﷺ در مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول شش هزار دویست و شانزده سال شمسی بعد از هبوط آدم (ع) بوده و از روز ورود فاطمه بمدینه تا اول شهر رجب در سال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه باعلی بود يك سال و ده روز قمری بود چون سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود و این در صورتی است که بیستم جمادی الاخره مطابق تحویل شمس بیرج حمل باشد و در این معنی چون علمای احادیث و تواریخ باختلاف سخن کرده اند بزبادت ازین تحقیق و تدقیق واجب نمیکند شیخ مفید و ابن طائوس و جماعتی از علماء تزویج آنحضرت را در سال سوم از هجرت در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم: رقم کرده اند و جماعتی پس از وفات خواهرش رقیه در عشر اول شوال بعد از غزوه بدر کبری دانسته اند و گروهی سه شنبه ششم ذی حجه گفته اند و بعضی خطبه آنحضرت را در شهر رمضان و زفافش را در سال دوم هجری در ماه ذی حجه رقم کرده اند و برخی زفاف حضرتش را يك سال بعد از هجرت در ماه صفر مجرز فرموده اند و طایفه از اهل سنت و جماعت بر این رفته اند که فاطمه هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش رفته بود و این سخن از آنجا پدید آمد که اگر فاطمه هنگام زفاف نه ساله بودی امام حسن علیه السلام در ده سالگی آوردی و این احدونه بیرون عادت زنان است لیکن از پیغمبر زادگان شکفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیها السلام زیرا که کار معجزات از تصورات عقل دور اندیش آنسوی تراست انکس که بروقوع معجزه کردن نهاد واجب میکند که از تخیلات نفسانی به پر هیزد

(یص) بالاخره در ماه زفاف هشت قولست نیمه رجب آخر ماه رمضان سیم ماه شوال اول ماه ذی الحجه ششم همین ماه بیستم همین ماه ماه محرم و ماه صفر و قول ماه شوال چون زمان تقیه بوده بمشرب اهل سنت آن زمان بوده و قول حق این است که در ماه ربیع الاول حضرت رسول هجرت بمدینه فرمودند و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند و بعد از يك سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت میشود جناب رسول

خدا در ماه رمضان آنسال بغزوه بدر رفته اند و جناب فاطمه زهراء در اين ربيع الثاني از سن مبارك او نه سال گذشته بود و بحد بلوغ رسيدند و محقق است اين معنى كه عقد آنحضرت در آسمان شده و يكماه هم فاصله بين عقد آسمانى و زمين شده با قدرى علاوه و احتمال ميدهم كه اين اختلاف راجع بين العقدين باشد مثلاً در ماه رجب عقد آسمانى منعقد شده و بعد از گذشتن آن مقدار فاصله جبرئيل بحضرت رسول خبر داد و آن بزرگوار هم بنكاح در آورد فاطمه طاهره را پيش از بدروپس از مراجعت از غزوه بدر بفاصله ايامى در ماه ذى الحجه زفاف واقع شد يا اول ياششم يا بيستم ماه على ماهو الا شهر و اول مولود ايشان امام حسن در ماه رمضان بوده است يعنى ابتداي ماه محرم ثانيه رمضان ايام تمام بوده است و آنچه كلينى نوشته است يكسال بعد از هجرت است پس از دخول در سال دويم و حق همين است كه كلينى فرموده چون حضرت فاطمه زهراء عليها السلام هشت سال را از عمر مبارك در مكه بسر برد و ده سال كسرى در مدينه و از اين ده سال يكسال هنوز در خانه حضرت امير نرفته بود و با اين حساب باز ياد و نقيصه سال شمسى و قمرى بهمين ماه مذكور زفاف معين ميشود و ولادت حضرت امام حسن عليه السلام در نيمه رمضان در سال سوم هجرت درست ميشود والله العالم

## رفتن امير المومنين «ع»

### خدمت رسول خدا ص براى خطبه فاطمه ع

چون سن مبارك بتول عذراء از نه سال گذشت و در حجره ام سلمه بكمال رشد و عقل رسيده بودند از اطراف و اكناف از اهل مدينه و عظيمى قبيل و رؤساي عشايير بدین قصد فاسد و خيال باطل بهيجان آمده و حرکت کرده و وسايط و رسائل فرستادند خدمت حضرت رسول و عرض حاجت نمودند بى خبر از اينكه اين گوهر کران بهار حضرت على اعلى در صدف عزت و کشف حراست خود تربيت نمود و او را در خور استعداد ابناء دنيا از ملوک و رعایا و ارباب فقر و غنا قرار نداده بلکه او را برآي شاه ولايت عليه السلام ذخيره کرده

در مناقب ابن شهر آشوب از امام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب مرویست که گاهی که فاطمه ادراک کردند مدرک زنان را و دریافت مقامی را که درخور خطبه و شایسته خواستاری بوده باشد بزرگان قریش که خداوند شرف و صاحب فضیلت و کثرت ثروت بودند و سبقت اسلام داشته اند کردن آرزو برافراشته اند هر يك از محجوبه حاجت پرده برگرفت و مکنون خاطر را بر منصف ظهور نهاد رسول خداى از آنها اعراض میفرمود و امر فاطمه را حواله بوحی مینمود و گاهی از رخسار مبارکشان تفرس غضب دیدار میگشت و اگر نه آثار و حوی در آنحضرت آشکار میگردید ابو بکر بن ابی قحافة نیز بحضرت رسول شتافت و نام فاطمه را تذکره ساخت و دق الباب خواستاری نمود پیغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه جز بحکم وحی صورت نخواهد بست ابو بکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و بنزد عمر بن الخطاب شتاب گرفت و صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابو بکر مگر ندانستی که رسول خدا دست رد بسینه آرزوی تو گذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را با تو کاین نخواهد بست ابو بکر گفت هان ای عمر نیکو آنست که تو فاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شد که رسول خدا مسألت ترا با حاجت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرور گشت بنزد رسول خدا رفته عرض حاجت نمود بی نیل مرام برگشت ابو بکر را آگهی داد ابو بکر گفت ای عمر اسعاف حاجت ترانیز پزیرا نگشت اکنون باش تا به بیمم از حجاب قضاچه مکشوف افتد در (المعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء) گوید جماعت صحابه در این سخن بودند و معازو سعد بن عبادہ در آن مجلس حاضر بودند گفته اند رسول خدا کار فاطمه را بوحی حواله مینماید و کس بجای نمانده که در مقام خواستگاری بر نیامده باشد بناگاه عبدالرحمن بن عوف از راه برسید و او مردی صاحب مال و ثروت بود و چون سخنان آنها را شنید گفت اکنون من میروم و فاطمه را خواستگاری میکنم و کمان میکنم و او را بمن تزویج بنماید بجهت کثرت اموال من در رسول خدا مردی فقیر و مسکین است احتیاج به مال من دارد که بازوی خود را بآن قوی گرداند سپس رفت بندهمت رسول خدا و عرض حاجت نمود در حالیکه لباسهای فاخر در بر کرده بود و بوی خوش بسیار بکار برده بود بر حضرت وارد شد و عرض حاجت نمود حضرت در جواب ساکت بود عبدالرحمن گمان کرد که حضرت میخواهد تعیین مهر نماید

عرض کرد یا رسول الله من از شتر و گوسفند و غلام و کنیز و طلا و نقره کذا و کذا میدهم حضرت در غضب شد و مشتی سنگ ریزه در دامن عبدالرحمن بریخت و فرمود این را بر سر مال خود بریز تا زیاد شود صدای تسبیح از آن سنگ ریزه ها بلند شد چون عبدالرحمن نگاه کرد دید همه در جواهر گران بها می باشد شرمنده از نزد رسول خدا مراجعت کرد آمد در نزد صحابه قصه را بیان کرد این بود تا یک روز ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ انصاری در مسجد رسول خدا مجلسی کردند و از هر گونه سخن در افکندند تا حدیث بفاطمه پیوست ابو بکر گفت بزرگان قریش و رؤسای قبایل کسی بجای نماند که خواستار فاطمه نشده باشد و رسول خدا کا را و را بوحی خدا حواله فرموده لیکن هنوز علی علیه السلام در این باب قدمی پیش نهاده چنان میدانم که علی را عدم بضاعت ممانعت از اظهار این حاجت میکند و نیز این معنی بر من روشن است که رسول خدا فاطمه را از برای علی علیه السلام محبوب داشته پس صحابه گفته اند صواب آنست که ادراک خدمت علی کنیم و ازین قصه و اخبار دهیم اگر بسبب قلت مال وصول آمارا تلقی نمی فرماید ما از اسعاف حاجت او خود را معاف نخواهیم داشت این بگفتند و بر خواسته و در طلب علی شتاب گرفتند آنحضرت را در نخلستان مردی از انصار دیدار کردند که با شتر خویش همی آب میکشید و نخلستان انصار را سیر آب مینمود تا دست مزد فرا گیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه السلام ایشان را دیدار کرد فرمود از کجاست آمدید و از چه رو بدینجا شدید ابو بکر گفت یا ابا الحسن محاسن خصایل و علو فضایل ترا هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت ترا در اسلام هیچکس انکار نتواند کرد و قربت و قرابت تو با رسول خدا از همه بیشتر و پیشتر است همانا از اکابر قریش و صنادید قبایل کمتر کس بجای ماند که در نزد رسول خدا بخواستاری فاطمه زبان نکشوده باشد و پیغمبر پاسخ همکارا بحکم وحی حواله فرمود و من چنان دانم که این قرعه بنام تو بیرون شود اکنون واجب میکند که در طلب آن تقاعد نورزی و از اظهار آنچه مستور مینمائی خویشتن داری نفرمائی علی علیه السلام از اصغای این کلمات آب در چشم بگردانید و قال یا ابابکر لقد هیجت منی ساکنا و ایقظتني لامر کنت عنه

ناما غافلا والله ان فاطمه لموضع رغبة وما مثلي تعتقدن مثلها غيرانه بمنعني عن ذلك  
 قلة ذات اليد ابوبکر گفت یا با الحسن چیست این سخن که میفرمائی همانا دنیا  
 و اندوخته دنیا در نزد رسول خدا بجیزی نیرزد و واجب میکند که وصول منی را ساختگی  
 کنی و برگردن آرزو سوار شوی لاجرم علی از کیشدن آب باز ایستاد و شتر خویش  
 را بخانه آورد و عقال بر نهاد و موزه خویش را در پوشید و طریق سرای پیغمبر پیش  
 داشت چون طی طریق کرده در سرای بکوفت پیغمبر در خانه ام سلمه بنت ابی امیه  
 بن المغیره المخزومی جای داشت چون ام سلمه بانگ سندانرا اصفا نمود، نداد داد که  
 کیست بر در سرای رسول خدا ﷺ فرمود برخیز ای ام سلمه و فتح باب کن این  
 آنکس است که خداوند و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسوا دوست دارد  
 ام سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد اینمرد کیست که قبل از دیدن بدین صفت او را  
 می ستائی فقال له (یا ام سلمه هذاجل لیس بالخرق و لا بالنزق هذا اخي وابن عمي و احب  
 الخلق الي) فرمود هموار باش ای ام سلمه این مردیست که در امور صعب ناتوان و ناتن  
 درست نیست و در کارهای سخت سست نباشد اوست برادر من و پسر عم من و محبوب  
 ترین خلق در نزد من ام سلمه چون این بشنید برجست و شتاب زده چنان رفت که بیم  
 لغزش و بسر در آمدن بود پس در بگشود و در حجاب خویش متواری گشت و علی در  
 آمد و بر رسول خدا سلام داد و جواب شنید و در برابر رسول خدای در پای پرده نشیمن  
 ساخت و سر بزیر انداخت و بر زمین نگران بود چنانکه مکشوف میافتاد که او را  
 حاجتی است و حیا او را از اظهار حاجت دفع میدهد رسول خدا ﷺ فرمود یا ابی  
 الحسن چنان مینماید که از برای اسعاف حاجتی نزد من شتافتی و از در شرم و حیا  
 چهره از اظهار آن بر تافتی اکنون بگو چه حاجت خواستی که حوائج تو همکان در نزد من  
 باجابت مقرون است عرض کرد بایی انت و امی تو دانائی که مرا از کودکی از پدرم  
 ابوطالب و مادرم فاطمه نبوت اسد مأخوذ داشتی و بغدای خود غذا دادی و بسادب خود  
 مرا مؤدب فرمودی تو مرا از پدر و مادر نیکوتر بودی خداوند مرا بسوی تو هدایت  
 کرد که از حیرتی که آباء و اعمام من گرفتار بودند رهائی جستم امروز اندوخته دنیا

و آخرت من تو باشی و نيك دوست ميدارم چنانكه خداوند بازوی مرا با تو استوار داشت  
 از برای من زوجه و خانه بدست شود لاجرم بر غبت تمام بحضورت تو شتاب گرفتم  
 باشد كه فاطمه دختر خود را با من كايين بندي چون علي عليه السلام سخن پاي برد رسول خدا  
 از فرحت و مسرت صورت مباركش درخشان گشت و خندان خندان گفت يا  
 علي آيا چيزی اندوخته باشی از برای كايين فاطمه عرض كرد پدرم و مادرم فدای تو  
 باد بر هر چه من داريم تو دانائي مرا از حطام دنوي شمشیری و زرهي و شتری است  
 رسول خدا فرمود يا علي ترا از شمشير گزير نباشد چه باشمشير جهاد بايد كرد و باشتر  
 در حضر ترويه نخل و كار اهل بايدت ساخت و در سفر بحمل رحل بايدت پرداخت بهاي  
 زره از برای تزويج فاطمه پسندیده باشد من بدین بهاز تو راضی ميشوم دلخوش دارم  
 يا ابا الحسن (فقال علي بشرتنی فانك لم تزل ميمون الثقيه مبارك الاحوال رشيد الامر  
 صلى الله عليك فذاك ابي وامی) يعنى تو همواره نيكو خوى و ستوده نفس و مبارك بخت  
 و رشيد الامر بوده پدر و مادرم فدای تو باد

## تزويج فاطمه (ع) در آسمان

فقال رسول الله ابشر يا ابنا الحسن فان الله تعالى قد زوجكها في السماء من قبل ان ازوجك في  
 الارض ولقد هبط علي في موضعى من قبل ان تأتيني ملك من السماء له وجوه شتى لم ار  
 قبله من الملاكه مثله فقال لى السلام عليك ورحمة الله وبركاته ابشر يا محمد باجتماع  
 الشمل و طهارة النسل فقلت وماذا ايها الملك فقال لى يا محمد انما سبطا ايل الملك  
 الموكل باحدى قوائم العرش سلت ربى عز وجل ان ياذن لى في بشارتك وهذا  
 جبرائيل فى اثرى يخبرك عن ربك عز وجل بكرامة الله عز وجل قال النبى - فما  
 استتم كلامه حتى هبط الى جبرئيل فقال السلام عليك ورحمة الله وبركاته يابنى الله ثم انه  
 وضع فى يدي حبر الجنة و فيها سطران مكتوبان بالنور .

گفتم اى جبرئيل اين حبر چيست واين خطوط نور از كجا است گفت اى محمد  
 خداوند برپست و بلند زمين مطلع شد و مشرف گرديد و ترا از آفرينش اختيار كرد



و برسالت گزیده داشت و مرتبه دیگر نگران گشت و برگزید از برای تو برادری و  
وزیری و صاحبی تو و دامادی و دختر تو فاطمة را با او گاین بست ( فقلت حبیبی جبرئیل من  
هذا الرجل فقال لی یا محمد اخوك فی الدنيا و ابن عمك فی النسب علی بن ابی طالب )  
همانا بحکم خدای عز و جل شجره طوبی حامل حلمی و حلل گشت و بهشت آراسته و  
پیراسته شد و حورالعین خود را زینت کردند و خداوند فرمان داد فرشتگان از آسمان  
چهارم برباب بیت المعمور انجمن شدند و از فراز آن به نشیب و از نشیب بفرز عبور  
دهند و همچنان فرمان رفت که رضوان مشیر کرامت را که از نور بوذ برباب بیت المعمور  
نصب کند و ان منبری بود که آدم صفي علیه السلام در روز عرض أسماء بر فرشتگان  
بران منبر خطبه کرد آنگاه فرشته را از حجب که راحیل نام داشت و حی فرستاد که بران  
منبر صعود دهد و خدا را تحمید و تمجید بنماید و بدانچه شایسته اوست ثنا گوید و در میان  
فرشتگان راحیل بذلاقت لسان و طلاق بیان از همه فاضل تر بود پس بر منبر برآمد  
و خدا را بحمد و ثنا بستود و تقدیس کرد ، آسمانها از در بهجت و فرحت بحرکت آمدند  
و احتراز گرفته اند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کرد قال

### ﴿ خطبه راحیل ﴾

الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائكة  
روحانین و لر بویته هذعنین و له علی ما انعم علینا شا کرین حجبنا من الذنوب و سترنا من  
العیوب و اسکننا فی السماوات و قربنا الی السرا دقات و حجب عنا النهم للشهوات و جعل  
نهمتنا و شهوتنا فی تقدیسه و تسبیحه الباسط رحمته الواهب نعمة جل عن الحد اهل الارض  
من المشرکین و تعالی بعظمته عن افک الملحدين اختار الملك الجبار صفوة کرمه  
و عبد عظمته لامتة سیدة النساء بنت خیر النبیین و سید المرسلین و امام المتقین فوصل  
حبله بحبل رجل من اهله صاحب المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی بفاطمة البتول انبة  
الرسول قال جبرئیل ثم اوحی الله الی ان أعقد النکاح فانی قد زوجت امتی فاطمة بنت حبیبی  
محمد بن عبدی علی بن ابی طالب فعقدت عقدة النکاح و اشهدت علی ذلك الملائكة اجمعین

پس شهادت خود را در این حریره رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون این کاریای رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر را بر تو عرضه دارم آنگاه خاتم مشک بر زنم و بنزد رضوان بود یعت بسپارم بالجمله بعد از شهادت فرشتگان بمزاجت علی و فاطمه خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله نثار کرد و فرشتگان برچیدند و حورالعین برگرفته اند و یکدیگر را تا روز قیامت هدیه کنند و بدان مباحثات فرمایند

یفنی الزمان ولا یحیط بوصفهم ☆ ایحیط ما یفنی بمالا ینفد  
محاسن من مجدمتی یقرنوبها ☆ محاسن اقوام تعد کالمعائب  
خلقت محامدا الشریفة والعلی ☆ بمشابه الا رواح فی الا بدان

### تزییع فاطمه زهراء (ع) باعلی مرتضی (ع) در زمین

(نا) چون خداوند جل جلاله فاطمه را باعلی کابین بست جبرئیل را فرمان داد که سلام مرا بمحمد حبیب من برسان و او را بگوی که من فاطمه را در آسمان باعلی عقد بستم تو نیز او را باعلی تزویج کن و ایشان را بشارت بگوی بد و غلام زکی نجیب طیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت چون رسول خدا ﷺ این کلمات را اصغافرمود علی علیه السلام را طلب داشت و شرح از جمله را باوی بگذاشت آنکه فرمود ای ابوالحسن سوگند با خدای که انفرشته بر در بایستاد و عروج نداد تا گاهی که حکم خدا را با تو شرح کردم هم اکنون طریق مسجد پیش دار که من از قفای تو خواهم شتافت و ترا خواهم دریافت و بر زعمای قبایل و صنادید طوایف فضائل ترا بر خواهم شمرد و چنانکه چشمان تو روشن شود و همچنین دیدگان دوستان در دنیا و آخرت لاجرم علی از نزد رسول خدا بیرون شد و در خیر است که از آن پس پیغمبر فاطمه را فرمود که علی ترا از من خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد و خاموش نشست رسول خدا ﷺ روان گشت و فرمود الله اکبر سکوت او روایت از رضای او میکند بالجمله گاهی که علی علیه السلام طریق مسجد پیش داشت صحابه بر سر راه او انتظار میبردند تا او را دیدار کنند و بدانند

کار برچه قرار گرفته چون بخدمت آنحضرت رسیدند فرمود رسولخدا فاطمه را بمن کاین بست و مرا آگهی داد که خدا در آسمان این عقد استوار بست و هم اکنون از دنبال درهیرسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسولخدا در رسید و بلا را فرمان داد تا ماها جرو انصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه قبایل و سران طوایف را بحضرت رسولخدا دعوت کرده انجمن بزرگ بیاراست پس پیغمبر بر منبر صعود داد و خدا را سپاس و ستایش فرستاد آنگاه گفت ای مردمان صناید قریش فاطمه را از من بشرط زناشویی خواستار شدند من در پاسخ گفتم سوگند بخدا من شمارا رد نکردم بلکه خدای متعال شمارا رد کرد چون جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد ( ان الله جل جلاله يقول لولم اخلق علیا لما كان لفاطمه كفو علی وجه الارض آدم ومن دونه ) یعنی خداوند میفرماید اگر علی را نیافریده بودم از برای فاطمه دختر تو از آدم ابوالبشر تا با همداد محشر همسری و شوهری بدست نمیشد این حدیث مکشوف میافند که از تمامت انبیاء و جملة اوصیاء هیچ آفریده را مکانت و منزلت علی را نبوده و نتواند بود و هیچ زنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده و نخواهد آمد و از این احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان است که بعد از این بآن اشاره خواهد شد بالجمله رسولخدا فرمود : (ایها الناس اتانی ملک فقال یا محمد ان الله یرک السلام و يقول لك قد زوجت فاطمة من علی فزوجها منه وقد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدر والیا قوت و المرجان وان اهل السماء قد فرحو بالذک و سیولد منهما ولدان سیدا شباب اهل الجنة فابشر یا محمد فانک خیر الاولین و الاخرین .

و شیخ صدوق ( ره ) روایت میکند که هنگامیکه رسولخدا نشسته بودند فرشته ای بروی در آمد که او را بیست و چهار چهره بود پیغمبر فرمود ای دوست من جبرئیل ترا هرگز بدین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که خداوند مرا مبعوث داشت تا نور را بانور تزویج کنم فرمود کدام نور را با کدام نور عرض کرد فاطمه را با علی رسول خدا میفرماید چون فرشته طریق مراجعت گرفت در میان هر دو کتف او نگریستم دیدم نوشته است : (محمد رسول الله علی وصیه) گفتم کدام

وقت این کلمات در میان هر دو کتف تو رقم گشته عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت این حدیث را بطریق متعدده بدین گونه آورده اند جز آنکه نام آن فرشته را بجای محمود صرائیل رقم کرده اند و گفته اند که او را بیست سر بود و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او از هندسه آسمانها و زمینها بزرگ تر بود و در کتف او بعد از شهادتین مرقوم بود (علی بن ابی طالب مقیم الحجة) بالجمله رسول خدا در بالای منبر فرمود ایها الناس جبرئیل بر من در آمد و مرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را باعلی تزویج کرد و فرشتگان ۱۲۰ را بجمله گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در زمین فاطمه را باعلی کابین بنم و شما را گواه بگیرم

و نیز علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره حدیث میکنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینک علی ابن ابی طالب است همیندارید که من ملتزم صنایع قریش را شکستم و فاطمه را باعلی عقد بستم هما نادر شب بیست و چهارم رمضان جبرئیل بر من نازل شد و سلام خدای بمن آورد و گفت خدای متعال گروه فرشتگان را از کرویین و روحانین را در بیت افیج که در تحت شجر طوبی است انجمن ساخت و فاطمه را باعلی تزویج فرمود و من خطبه کردم و حکم رفت تا طوبی حمل حای و حمل و درو یاقوت نثار کرد و جماعت حور برگرفته اند و تاقیامت بایک دیگر هدیه فرستند و گویند این جمله نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا بقرائت این خطبه پرداخت :

### خطبه نکاح

الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانته المروء بن عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره في سماءه وارضه الذى خلق الخلق بقدرته وميزهم بحكمته واحكمهم بعزته واعزهم بدینه واكرمهم ببنیه محمد ثم ان الله عز وجل جعل المصاهرة نسباً لاحقاً و امر أممقرضاً بنسخها الا نام و اوضح بها الارحام الزمها الا نام فقال عز وجل

( وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً وكان ربك قديراً ) فامر الله یجرى قضائه و قضائه یجرى الى قدره و قدره یجرى الى اجله فلکل قضاء قدر و لکل قدر اجل و لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده ام الکتاب ثم ان الله تعالى امرنی ان ازوج فاطمه من علی و قد زوجته علی اربعه امة مثقال فضة ارضیت ، یا علی فقال علی رضیت عن الله و عن رسوله فقال جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیراً طیباً

چون رسول خدا از سپاس و ستایش خداوند پیرداخت و کلمه ای چند از نعمت و نعمت و قدرت و حکمت قادر جبار بگفت و تعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و مناکحت و مصاهر ترا بستود و شرمزه از لوح محفوظ و لوح محو و انبات مکشوف داشت فرمود خداوند تبارک و تعالی مرا فرمان کرد که تزویج کنم فاطمه را با علی بچهارصد مثقال نقره ، یا علی راضی شدی امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدم از خدا و از رسول خدا پس پیغمبر او را دعا کرد بجمع شمل و مساعدت بخت و کثرت فرزندان طیب طاهر آنگاه پیغمبر از منبر بزیار آمد و بنشت.

و در کتاب کافی سند بصادق آل محمد پیوسته میشود قال ( قال رسول الله ما انا الا بشر مثلکم انزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمة فان تزویجها من السماء ) رسول خدا فرمود من یک نفر مانند شمایم بشما زن میدهم و از شما زن میگیرم الا فاطمه که خدا او را در آسمان کالین بسته .

(نا) و دیگر از ابن عباس مرویست که در قول خداوند متعال که میفرماید ( و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً ) میگوید بنیضائی مکنونه بیافرید و آنرا در صلب آدم جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث در صلب انوش و از صلب انوش در صلب قینان تحویل داد بدین گونه از اصلا بکرام در مطهرات ارحام نقل فرمود و چون در صلب عبدالمطلب قرار گرفت آنرا دونیمه ساخت نیمی در صلب عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب جای کرد پس از عبدالله محمد و از ابوطالب علی پدید آمد این است قبول خداوند که فرمود ( و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً )

فاطمه بتزویج علی در آمد پس علی علیه السلام از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه را رابط نسب است و علی علیه السلام داماد است بالجمله رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی برخیز و فاطمه را از بهر خویش خطبه کن پس علی برخاست و این خطبه قرائت کرد ( الحمد لله شکر الا نعمه و ایادیه و لا اله الا الله شهادة تبلیغه و رضیه ، و صلی الله علی محمد صلوة تزلفه و تحظیه و النکاح مما امر الله عز و جل به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فیه و قد زوجنی رسول الله صلی الله علیه و آله انبته فاطمة و جعل صداقها درعی هذا و قدر ضیت بذلك فاسألوه و اشهدوا )

نخست خدا را بشکر نعمت و صفت و حدانیت ستایش گرفت و مصطفی را درود فرستاد و مزاجت و مناکحت را بحکم و جوب بستود و تأسیس مجلس را برضای خدا و قضای او باز نمود آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر خود را با من کاین بست وزره مرا بصادق او پذیرفت و من بدان رضا دادم شما ای مردمان از رسول خدا پرسید و آنچه گوید کوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله تقریر این قصه چنین است فرمود بلی پس دست برداشتند و گفتند اللهم بارک لهما و اجمع شملهما ثم انصرف رسول الله صلی الله علیه و آله الی ازواجه فامرهن ان یدفنن لفاطمة فضربن بالدفوف .

### صداق فاطمه زهرا (ع)

منقول از کتاب ابن شاهین است که فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد با چشم گریان رسول خدا فرمود ما بیکیک لایبکی الله عینک یا حوریة - عرض کرد بر جماعتی از زنان قریش عبور دادم و ایشان مخضبات بودند چون مرا دیدار کردند بکلماتی ناستوده مرا و بر سرعم مرا دهان زدند فرمود چه گفته اند و چه بشنیدی عرض کرد که گفته اند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش فقیرتر و مسکین تر است کاین بسته است (فقال لها والله یابنیه ما زوجتک و لیکن الله زوجک من علی) همانا بسیار کس از بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدن من پذیرفتیم و امر ترا باخدای باز گذاشتم و خواستاران را پاسخ نگفتم فیینا صلیت یوم الجمعة صلوة الفجر اذ سمعت حفیف الملائكة و اذا بحبیبی

جبرئیل و معه سبعون صفامن الملائكة متوجین مقرطین مدملجین فقلت ماهذه القعقه من السماء یاخی جبرئیل فقال یا محمد ان الله عزوجل اطلع علی الارض اطلاعة فاختار منها من الرجال علیا ومن النساء فاطمة فزوج فاطمة من علی فرفعت رأسها وتبسمت بعد بکائها وقالت رضیت بما رضی الله ورسوله )

و بروایت مجلسی رسول خدا بنزد فاطمه آمد و او را گریبان دید (فقال ما یبکیک فوالله لو کان فی اهل بیتی خیر منه زوجتک به و ما انازوجتک ولكن الله زوجک و اصدق عنک الخمس ما دامت السماوات و الارض)

(نا) فرمود چه میگری باند ترا سو گند با خدای اگر در میان اهل بیت من کسی نیکوتر از علی بود ترا با او کابین می بستم لکن خدای ترا تزویج کرده و صدق ترا بخمس دنیا مقرر داشته چند که آسمان و زمین پاینده اند و هم در خبر است که خداوند ربع دنیا را بصدق فاطمه باز داد و بهشت و دوزخ نیز در اذای مهر او نهاد تا دشمنان را بدان کیفر کند و دوستان را پاداش فرماید و در زمین مهر آنحضرت مشهور به پانصد درهم است چنانکه از این حدیث نیز مستفاد میشود که خدای بارسول و حی فرستاد ( انی جعلت نحلتها من علی علیه السلام خمس الدنيا و ثلث الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار الفرات و نیل مصر و نهروان و نهري بلخ فزوجها انت یا محمد بخمس مائة درهم تبكون سنة لامتك ) و در آن زمان پانصد درهم معادل بود با قیمت دو مثقال و نه نخود طلا

(یص) شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی صاحب کتاب نزہة المجالس و منتخب النفایس از فاضل نسفی معروف که از اعظم علمای اهل سنت است نقل کرده است که فاطمه (ع) مسئلت نمود از پدر بزرگوارش تا شفاعت امت صدق او باشد و این معنی مقبول گردید و چون فردای قیامت شود آنمخدره برصراط بیاید و بایستد و طلب کند صدق خود را

و نیز ناقل بلال است که گفت رسول خدا ﷺ روزی از روزها بیرون آمد از خانه در حالتیکه بسیار مسرور بود عبدالرحمن بن عوف عرض کرد یا رسول الله این چه سرور است که در روی شما مشاهده میکنم فرمود این از جهت بشارتی است که پروردگار

در حق برادر و این عم و دخترم فاطمه مرحمت فرموده خداوند متعال چون فاطمه را بعلی تزویج کرد برضوان خازن جنان امر فرمود که حرکت دهد درخت طوبی را پس اندرخت نثار نمود رقه‌های چند به‌دوستان اهل بیت من، و ملائکه چند در زیر درخت طوبی خلق فرمود تا آن رقه‌ها را بردارند و حفظ نمایند چون روز قیامت بیاید آن ملائکه بیایند در وقتیکه همگی اهل محشر در جوش و خروش باشند آن رقه‌ها را بدوستان فاطمه (ع) بدهند که در هر رقه زادی از آتش نوشته شده پس برادر من و دختر من باعث آزادی مردان و زنان امت من باشند از آتش جهنم.

### جهیزه فاطمه زهرا (ع)

(۱) ازین پیش مذکور شد که رسول خدا ﷺ فرمود بهای زره از برای کابین فاطمه پسندیده باشد هم اکنون برخیز و این درع حطیمیه را (۲) بمعرض بیع در آورده بهای آنرا بنزد من حاضر کن علی علیه السلام اندر ع را بیازار آورد و بروایتی عثمان بن عفان چهارصد و هشتاد درهم بخرد و بروایتی چون عثمان درع را ابتیاع نمود و بهای آنرا بداد و درع را مأخوذ داشت (قال ابوالحسن) (لست اولی بالدرع منک و انت اولی بالدرهم منی فان الدرع هدیة منی الیک علی علیه السلام) درع را نیز برگرفت و بهای آنرا نیز بکوشه ردای خود بسته بحضرت رسول آورد و در پیش آنحضرت بنهاد و مکشوف نداشت که این مبلغ چند است و رسول خدا نیز پرسش فرمود و دست مبارک فرابرده قبضه از آن برگرفت و بلال را داد و فرمود: برای فاطمه بهای غالیه و بوی خوش کن و آنچه بجای مانده بود ابوبکر را سپرد و فرمود: بصلاح و صواب دید خویش جهاز فاطمه را ساختگی کن و بعضی از اصحاب را فرمان کرد که باتفاق ابوبکر بیازار شوند و در بیع و شرا با او همدست باشند لکن از صواب دید او تجاوز نمایند

بروایتی آن زر که با ابوبکر سپرد دو بست درهم بود و بروایتی دو بهره از آن زر را

(۱) حطیمیه منسوب بقبیلہ حطیمیه بن معاویہ از قبیلہ عبدالقیس که زره را نیکو میساخته اند

و گویند وجه تسمیه بحطیمیه برای اینکه چون شمیر بدو میرسد شکسته میشود:



بهای بوی خوش کردند و چهار قسم را برای سازجهاز نهادند بالجمله ابوبکر بادستیاری اصحاب بیازار آمد و پیرهنی بهفت درهم و مقنعه به چهار درهم بخريد و قتیفه سیاه فام که تمام بدن را کفایت پوشش نداشت نیز ابتیاع بنمود و تختی مزعم و ملفف بشریط وان رسنی است که از پوست درخت خرما بافته باشند خریداری نمود و دیگر دو فراش از کتان مصر که حشویکی ازلیف خرما و اندیکرا از پشم گوسفند آکنده بود و چهار بالش از پوست که در طایف دباغت کرده بودند و نیز دو بالش که حشو آن آکنده از پشم و دو بالش ازلیف خرما آکنده بود و دیگر پرده از صوف و حصیری هجری و دسداسی و باطیبه از نجاس و مشک و کاسه چوبینی برای شیر و مشربۀ از پوست و دوسبو و آرد بیزی و دو بازو بند از سیم و ظرفی از خرف سبز بهاداد و فراهم آورد پس باره ازان اشیارا ابوبکر و پاره ایرا دیگرى از صحابه حمل دادند و در نزد حضرت رسول ﷺ فرو نهادند پیغمبر بادست مبارك انجمله را تغلیب همی فرمود و همی گفت بارک الله لاهل البيت و بروایتی چون چشم پیغمبر بدان اشیا افتاد آب در چشم بگردانید و سر بر آسمان برداشت و گفت اللهم بارک لقوم جل آیتهم الخرف

ایض در کتاب سنن الجامع سیف طوسی رحمه الله چنین نقل روایت کرده که یکی از منافقین مدینه امیر المومنین را در خطبه کردن فاطمه زهراء ملامت نمود و گفت یا علی تو معدن فضل و علمی و شجاع ترین مبارزان عربی چرا زنی بخواستی که چاشتش بشامش نمیرسد اگر دختر مرا میخواستی من چنان میکردم که از در خانه من تا در خانه تو شتر در شتر بودی پر از جهاز حضرت فرمود این کار بتقدیر و خواست خداست نه بتدبیر (الحکم لله العلی الکبیر) ما را نظر بر مال و منال دنیا نیست و مقصود ما جز رضای خدا چیزی نیست و تفاخر ما باعمال است نه باموال و نظر بدرهم و دینار نداریم چون حکم و قضای الهی صادر شد و امر زواج صورت گرفت ندائی رسید که یا علی سر بردار تا قدرت حق تعالی را مشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر را ملاحظه نمائی حضرت امیر المؤمنین سر بالا نمود دید از بالای سر خود تا عرش عظیم ناқыهای از نور که بار ایشان همه در گوهر و مشک و عنبر و نفایس بهشتی بود و بر هر شتری کنبز کی چون آفتاب تابان سوار

بود و زمام هر ناقه بدست غلامی و همه ندای میکردند این است جهاز دختر پیغمبر حضرت امیر از مشاهده این معنی خوشوقت گردید و آمد بجهره طاهره فاطمه که او را خبر دهد ازین نعمت عظمی و عطیة کبری که خداوند بان مخدیره مرحمت کرده تا اینکه او هم از این الطاف بی پایان احدیت در حق او بشنود گردد چون حضرت زهراء جناب امیر علیه السلام را ملاقات فرمود عرض کرد یا علی شما میگویند یا من بگویم حضرت فرمودند شما بگوئید پس فاطمه شمات آن منافق و دیدن آن ناقه را بیان نمود (زاد الله فی شرفها باب قد فاق العالمین فضلا و جعلها نور مشکوة الرسالة فی الانام و بام کانت اقدم نساء العالما لمین اسلاما و بزواج خصه الله بالولاية الکلیة و هو الامام الربانی و الهیکل النورانی قطب الاقطاب و سلاله الاطیاب الناطق بالصواب نقطة دائرة الامامة و ابניהما الحسن و والحسین الذین همار یحاطی رسول الله سیدی شباب اهل الجنة

محب الدین طبری در ریاض النضرة روایت کند که رسول خدا فرمود در شب زفاف فاطمه دیدم جبرئیل نازل گردید با هفتاد هزار ملائکه من سؤال کردم سبب هبوط شما چیست گفته اند آمدیم که بهمراهی فاطمه در شب زفاف تابخانه علی علیه السلام برویم این وقت جبرئیل و میکائیل با ملائکه تکبیر گفته اند از آن روز شش تکبیر در نمازهای واجبی سنت گردید

## زفاف فاطمه زهراء ع

چون عقیقه عقد فاطمه با علی علیه السلام خانمه پیدا کرد و اناث البیت پرداخته گشت علی علیه السلام بحکم شرم و آزرم همه روزه در مسجد حاضر میشد ولی نام فاطمه بر زبان نمیراند تا یک ماه کار بر این گونه میرفت تا اینکه جمعی از مهاجرین و انصار در مقام اظهار برآمدند و اتفاق کرده که خدمت مهر طلعت رسول اکرم شرفیاب شوند و استدعاء این معنی را بنمایند و لیلۀ زفاف را معین بنمایند حضرت امیر میفرمودند که گاهی در این یک ماه فاصله در خلوت که خدمت رسول اکرم شرفیاب میشدم بمن میفرمود یا ابا الحسن ما احسن زوجتك و اجملها یعنی چقدر نیکو است زوجه تو بشارت باد ترا که تزویج نمودم

بتو سیده نساء عالمیانرا چون يك ماه گذشت عقیل برادر من وارد شد گفت ای برادر چقدر فرحنا کم از این مزاجت که هرگز چنین فرحی در خود ندیدم ای برادر چه شده که اقدامی نمیکنی و عیال خود را از آن بزرگوار نمیخواهی گفتم من باینکه دوست دارم حیا میکنم اظهار بنمایم عقیل گفت قسم میدهم مرا برخیز باهم خدمت رسول خدا شریفاب شویم و عرض حاجت کنیم و چون روانه شدیم در راه ام ایمن را ملاقات کردیم پس مقصود خود ما را برای او نقل کردیم ام ایمن گفت شما نروید بگذارید من بروم و عرض کنم کلام ما زان در این امور بهتر است و اوقع در قلوب رجال است پس ام ایمن به حجره ام سلمه رفت و او را و زوجات رسول اگر مرا اطلاع داند بهیئت اجتماع خدمت رسول خدا ﷺ در حجره عایشه اجتماع نمودند و اطراف رسول خدا را گرفتند و بالاتفاق عرض کردند بابائنا و امهاتنا یا رسول الله ما از برای امری اتفاق و اجتماع کرده ایم که اگر خدیجه حاضر بود چشم او روشن میشد ام سلمه گفت چون ذکر خدیجه در میان آمد حضرت گریستند و فرمودند خدیجه و کجا است مثل خدیجه مرا تصدیق نمود در وقتی که تمام مردم مرا تکذیب کردند و مرا تقویت کرد و اعانت بدین خدا نمود بمالیکه داشت و خداوند بمن امر فرمود که خدیجه را بشارت دهم بخانه‌ای در بهشت از قصب زمره که در آن رنج و تعب نیست ام سلمه عرض کرد فدینا که بابائنا و امهاتنا یا رسول الله شما امری را از خدیجه یاد نمیکنید مگر اینکه گریه میکنید خدیجه رفت بسوی پروردگار خود کوارا باد بر او آنچه را که یافت و خداوند بین ما و او جمع کند در درجات جنت و رضوان و رحمت خود یا رسول الله علی بن ابی طالب برادر شما است در دنیا و ابن عم شما است در نسب دوست می‌دارد که اذن دهید تا بزوجه اش برسد رسول خدا فرمودند ای ام سلمه چه شد تا کنون اظهار نکرد و سؤال ننمود عرض کرد بجهت حیا از شما پس آنحضرت فرمان داد ام ایمن را که علی را حاضر نما ام ایمن گفت چون بیرون آمدم حضرت امیر انتظار مرا داشت که جواب بیاورم من آنجناب را خبر کردم و گفتم رسول اکرم شما را می‌طلبید حضرت امیر میفرماید

چون بخدمت رسولخدا مشرف شدم زنها از جای برخواستند و بحجرات خود رفتند و من در برابر آن سرور نشستم در حالیکه سر بزر انداخته بودم و از فرط حیا سخن نمیگفتم رسول اکرم فرمودند یا علی آیا دوست داری بزوجه خود وارد شوی عرض کردم نعم فداك ابي وامی پس فرمود نعم حباً و کرامه یا علی امشب بر او وارد میشوی یا فردا شب انشاء الله

### ولیمه زفاف فاطمه (ع)

(نا) رسولخدا فرمودند یا علی جمعی برای اهل خود میپاکن اینك در نزد ما نان و گوشت حاضر است بر تو است که خرما و روغن و كشك فراهم آورده بنزد يك ماحاضر کنی لاجرم علی علیه السلام آنجمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین بر زد و آن خرما را در كشك و روغن هریسه کرد و با گوشت و نان فراوان بنزد علی علیه السلام گذاشت و فرمود هر که اخواهی دعوت کن امیر المؤمنین علیه السلام جانب مسجد گرفت و خوش نداشت که جماعتی حاضر و گروهی غائب باشند پس بر مکانی بلند بر آمد و ندا در داد که ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه فاطمه (ع) حاضر شوید خدا و ندبانك آنحضرت را بر تمامت مردم مدینه بشنوائید مهاجر و انصار گروه از بس گروه در رسیدند افزون از چهار هزار تن انجمن شدند علی علیه السلام از وفور خاص و عام و قلت طعام پژمرده خاطر و شرمناك بود رسول خدا فرمود یا علی بیم مکن انی ساعد الله بالبركة همانا من خدایرا میخوانم تا این طعام را وافی و کافی همی کند بالجمله مردمان فراهم آمدند و سیر بخوردند و بیا شامیدند و دعای خیر بگفتند و رفتند و از آن طعام چیزی کم نشد این وقت رسول خدا کاسهای بزرگ طلبید و از ولیمه پر کرد و برای هریك از زوجات طاهرات فرستاد و قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بپا کند و فرمود این بهر فاطمه و شوهر او است تا هنگام فرود شدن آفتاب این کار خاتمه پذیرفت این وقت رسولخدا ﷺ زوجات مطهرات را فرمود هیئتوا لابنتی و ابن عمی فی حجرتی بیما یعنی از برای دختر من و پسر عم من در سرای من و ناقتی بزینت کنید مكشوف باد که دو بعضی از روایات ام سلمه

عرض کرد که کدام وثاقر ا بزینت باید کرد فرمود حجره خویش را بزینت کن و زنان دیگر را فرمود حجره ام سلمه را بیار ایامید

و اگر چه تا این وقت ام سلمه حتما هنوز بانوی حرم پیغمبر نشده بود و شوهرش ابو سلمه حیوة داشت و در خانه رسول خدا حجره نداشت ولی بواسطه خویش آوندی قبول کرده است که در خانه خودش حجره خود را تقدیم فاطمه بنماید چون ام سلمه دختر عمه رسول خدا و علی مرتضی علیه السلام است و در ترجمه او بنیاد که بانوی بود انا و بینا و در جمیع خصال پسندیده پیش قدم بود و رسول خدا بعد از فاطمه بنت اسد سرپرستی فاطمه را بعهده ام سلمه گذارده بود و مقرب این معنی است که این حجره در خانه ام سلمه بوده سوار کردن فاطمه را بر ناقه چه آنکه اگر در خانه رسول خدا بوده سوار شدن موضوع نداشت و فاضل مجلسی میفرماید ممکن است ام سلیم مادر انس بن مالک که در خانه رسول خدا خدمت گذار بود این خدمت باو ارجاع شده و نویسندگان ام سلمه را بجای ام سلیم نوشته اند و مؤلف تاریخ خمیس متصدی این امر را اسماء بنت عمیس گفته باینکه در آن وقت حتما اسماء در حبشه بوده و در سنه هفتم هجرت بمدینه آمده اللهم الا ان یقال که برای زفاف فاطمه بمدینه آمده باز مراجعت کرده تا اینکه بوصیت خدیجه عمل کرده باشد یا اینکه خواهرش سلمی که زوجه حمزة بن عبدالمطلب بوده و نویسندگان بجای سلمی اسماء نوشته اند یا اینکه اسماء یزید بن سکن انصاری بوده والله العالم

خلاصه چون موافق مشهور خطابات با ام سلمه است ما هم بهمین اقتفا مینمایم این وقت رسول خدا ام سلمه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن ام سلمه برفت و بر حسب فرمان فاطمه را بیاورد و عرق آزر از رخسارش روان بود و در رفتار هر قدمی لغزشی میکرد چنانکه بیم همی رفت که بروی در افتد رسول خدا فرمود (قالک الله العشره فی الدنیا و الآخرة) چون در پیش روی پیغمبر بایستاد رسول خدا آن ردأیرا که برقع چهره فاطمه بود بر کشید تا علی مرتضی علیه السلام چهره او را نگاه کند آنگاه دست فاطمه بگرفت و در دست علی نهاد و فرمود بارک الله فی ابنة رسول الله یا علی نعمت الزوجة فاطمة و یا فاطمه نعم البعل علی پس فرمان داد تا دختران عبدالمطلب و زنهای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه روان شوند

و آغاز مسرت و فرحت فرمایند و تکبیر بگویند و از کلمات لهو و حرکات لعب بهره‌زند که خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه را بگرفت و او را بر ناله شہبا سوار نمود و بروایتی بر بغله‌ای که او را دلدل می‌گفته اند فاطمه را سوار نمود و رسول خدا از پیش روی فاطمه مشی می‌فرمود و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار و هفتاد هزار فرشته از دنبال تسبیح و تقدیس کنان راه در مینوشتند و هفتاد تن حوریہ بر اثر فاطمه میرفتند اما علماء سنت و جماعت از جابر بن سمره روایت میکنند کہ در شب زفاف فاطمه سلام اللہ علیہا زمام بغلہ شہبا بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از دنبال رہسپار بود و پیغمبر تسویہ جامہای فاطمه را می‌فرمود و این ملائکہ و دیگر فرشتگان تکبیر همی‌گفتند و این تکبیر تا روز قیامت در میان ان جماعت از در سنت بجای ماند و همچنین سلمان نیز زمام بغلہ شہبا را داشت و حمزہ و عقیل و سایر بنی‌ہاشم از قفای فاطمہ رہسپار بودند و زوجات رسول خدا الصلوات علیہم از پیش روی فاطمہ رجز می‌خواندند چنانکہ ام سلمہ این اشعار را قرائت می‌فرمود

سرن بعون اللہ جا را تی \* و اشکر نہ فی کل حالات  
و اذکرن ما انعم رب العلی \* من کشف مکر وہ و آفات  
و قد ہدا نا بعد کفر و قد \* انعمنا رب السما وات  
و سرن مع خیر نساء الوری \* تقدی بعمات و خالات  
یا نبت من فضلہ ذو العلی \* بالو حی منہ و الرسالات

و عایشہ این سخنان را در ہم پیوست

یا نسوة استترن بالمعاجر \* و اذکرن ما یحسن فی المحاضر  
و اذکرن رب الناس قد خصنا \* بدینہ مع کل عبد شاکر  
و الحمد للہ علی افضالہ \* والشکر للہ العزیز القادر  
سرن بها واللہ اعلی ذکرها \* و خصها منها بطهر طاہر

و حفصہ بدین اشعار انشاء رجز نمود

فاطمه خیر نساء البشر \* و من لها وجه کوجه القمر  
 فضلك الله على ذالوری \* بفضل من خص بآی الزمر  
 زو جك الله فتی فاضلاً \* اعنى علیا خیر من فی الحضر  
 فسرن جارائی بها انها \* کر یمة نبت عظیم الخطر  
 معازده ام سعد بن معاذین شعر قرائت نمود

اقول قولاً فیہ ما فیہ . . . \* و اذكر الخیر وابد یه  
 محمد خیر بنی آدم \* ما فیہ من کبر و من تیه  
 بفضلہ عز فنا رشدنا \* فالله با الخیر یجاز یه  
 ونحن مع بنت بنی الهدی \* ذی شرف قد مکنت فیہ  
 فی ذروة شامخة اصلها \* فما اری شیئاً یدانیه  
 و دیگر زنان همان شعر اولی از این ارجوزهارا مکرر قرائت میکردند و تکبیر میگفتند  
 تابدرون سرای در آمدند

(یص) در احوال عایشه گفته که زنان در عروسی فاطمه اظهار شادی میکردند  
 و ارجوزه میخواندند و میگفته اند ابو هاسید الناس حضرت رسول فرمود بگوید و بعلها  
 ذوالشدة الباس و چون مصرع ثانی در مدح حضرت امیر بود با آنکه پیغمبر فرموده بود  
 عایشه منع میکرد زنانرا از خواندن حضرت فرمود چرا نمیخوانید عرض کردند عایشه  
 نمیگذارد فرمود عایشه ترک عداوت ما را نمیکنند بالجمله حضرت فاطمه را بدین گونه  
 احترام و تعظیم بر حضرت امیر وارد کردند و قد زفت شمس الضحی الی بدر الدجی پس  
 حضرت رسول فاطمه زهرا را بر حصیر قطری بطرف خودش نشانید و حصیر قطری  
 حصیری است بانسان که از بحرین میآورند و بحضرت امیر المؤمنین ملاطفت فرمودند  
 و امیر المؤمنین از شرم نگران زمین بود و لب از تکلم فرو بسته و همچنین فاطمه زهراء  
 پس رسول خدا فاطمه را فرمان داد که مقداری آب حاضر کن فاطمه برخاست و کاسه  
 چوبین خود را پر آب کرد و بیآورد پیغمبر جرعه از آنرا مضمضه کرده دیگر باره در  
 کاسه بریخت پس لختی از آن آب را بر سر فاطمه نثار کرد و مقداری در میان هر دو پستانش

بر افشاند و مقداری در میان هر دو کتفش پاشید و با امیر المؤمنین نیز چنین کرد بعد فرمود (اللهم اجمع شملهما والفرق بينهما واجعلهما من ورثة جنة النعيم وارزقهما ذرية طيبة طاهرة مبارکة واجعل فی ذریتهما البرکة واجعلهم ائمة یتهدون بامرک الی طاعتک و یأمرون بما یرضیک اللهم انهما منی وانا منهما اللهم کما اذهبت عنی الرجس و طهرتنی تطهیرا فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم هذه ابنتی و احب الخلق الی اللهم هذا اخی و احب الخلق الی اللهم اجعله لک ولیا و بک حفیوا و بارک له فی اهله) انکاه فرمود ای علی داخل شو بر اهل خود که خدای بر تو مبارک کند (یا علی الطیف بزوجک و ارفق بها فان فاطمة بضعة منی یولمنی ما یولمها و یسرنی ما یسرها استود عکما الله و استخلفه علیکما) پس دست فاطمه را در میان دست علی گذارد و فرمود یا علی (هذه و دبیعة منی الیک) و الخجره بیرون آمد و عضاده را برگرفت و فرمود (طهر کما و طهر نسلکما انا سلم لمن سالکمما و حرب لمن حاربکمما مرحبا ببحرین یلتقیان و نجمین یقترنان أسماء میگوید رسول خدا تا از نظر غائب شد همی در حق ایشان دعا میفرمود پس رسول خدا فرمان داد که زنان متفرق بشوند همگی بفرمان رسول خدا بحجرات خود رفتند در آن حال رسول خدا ﷺ چشمش بمن افتاد فرمود کیستی عرض کردم اسماء بنت عمیس هستم فرمود آبا امر نکردم بیرون بروید عرض کردم یا رسول الله فدک ابی و امی قصد خلاف شمارا نکردم (ان الفتاة اذ اذفت الی زوجها تحتاج الی امرأة تقوم بحوائجها فاقمت ههنا لا قضی حوائج فاطمة قال یا اسماء قضی الله لک حوائج الدنیا و الاخرة) (ان اسماء باتت عند فاطمة اسبوعا بوصیة خدیجة الیهیما فدعاها النبی فی دنیاهما و آخرتها)

و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّة گوید رسول خدا تا سه روز بحجره فاطمه نرفت روز چهارم آنک حجّره ایشان فرمود اسماء یا سلمی را بر در حجره ایشان دیدار کرد فرمود اینجا چه کنی زیرا که مرد بدین حجر است عرض کرد بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد من حاضر خدمت خدیجه بودم گاهی که وداع جهان گفت اورا گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست تو سیده زنان عالمیانی زوجه پیغمبر آخر



الزمانی، لسان پیغمبر بشارت یافته جنانی فرمود از آن میگیرم که زنان را در شب زفاف حوائجی است که قضاء آن بدست زنی دانا گذاشته میشود فاطمه کودک است بیمناکم که مبادا در انجام حوائج اوزنی شایسته بدست نباشد عرض کردم ای سیده من بر ذمت نهادم که اگر تا آن زمان بجای باشم این خدمت به پای برم اکنون بحکم آن عهد که با خدیجه محکم کرده ام در اینجا آمدم و نیز واجب میکند که هنگام زفاف مردان با زنان زنی از برای اسعاف حوائج ایشان حاضر باشد پس پیغمبر فرمود خداوند حاجت های ترا در دنیا و آخرت قضا فرماید .

## آمدن رسول خدا (ص) بمبارك باد فاطمه (ع)

در صیحه زفاف یا بعد از سه روز بنا بر اختلاف روایات رسول خدا ﷺ بدیدن فاطمه رفت هنگامیکه با اسماء چنانچه مذکور شد رسول خدا تکلم میکرد علی با فاطمه زهرا بزیر عبائی اندر بودند چون بانك رسول خدا یرا اصغانمودند آهنگ تفریق کردند پیغمبر نداد داد که شمارا بحق من سو کند است که بحال خود و بر جای خود باشید و همچنان در آمد و بر فراز سر ایشان بنشست و هر دو پای مبارک را در میان ایشان در آورد علی علیه السلام پای راست و فاطمه پای چپ پیغمبر را ماخوذ داشته بسینه چسبانیدند و ادراک برد و سلامی بنهایت نمودند و آنحضرت کاسه شیری با خود آورده بود فاطمه را داد فرمود بیاشام که پدرت فدای تو گردد با علی نیز فرمود بیاشام که پسر عمت فدای تو باد پس رسول خدا ﷺ علی را فرمان داد که کاسه از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت رسول خدا سه کرت در آن بدمید و برخی از آیات کتاب را بر آن قرائت فرمود آنگاه علی را حکم داد که جرعه ای از آن بیاشام و پاره ای بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدا بر گرفت و بر سر و سینه علی افشاند و قال : اذهب الله عنك الرجس یا ابا الحسن و تطهرك تطهیرا . دیگر باره آب طلب کرد و با فاطمه نیز چنین کرد و آن کلمات را در حق او تکرار کرد پس رسول خدا فرمود یا علی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد روی با فاطمه کرد و فرمود اید دختر ك من چون است شوهر تو عرض

کرد یار رسول الله آن شب که علی در فراش من جای داشت شنیدم که زمین با علی سخن میگوید من بترسیدم رسول خدا چون این شنید سجده شکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد و کامکار باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم دل باش بفرزندان طیب و طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را از مغرب تا مشرق آنچه در زمین واقع شود بعرض او برساند فاطمه عرض کرد علی فاضلتر از همه شوهر هاست جز اینکه زنان قریش گویند پیغمبر مردی فقیر را بمضاهرت اختیار کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه پدر و شوهر ترا در شمار فقرا نتوان گرفت همه دفاین و خزائن زمین را بمن عرض دادند من نه پذیرفتم و جز بندگی درگاه و قرب الله را خواستار نشدم چون آنچه پدرت میداند تو دانسته باشی از کم و بیش دنیا و ارسته باشی اما شوهر تو در اسلام پیشی دارد و بر همه کس از همه عالم مقدم باشد و علمش از همه بزرگتر و حلمش از همه ثقیل تر است خداوند از تمامات آفرینش دهمرد برگزید یکی پدر تو و آندیکر شوهر تو فقال رسول الله ﷺ ( يا فاطمة الا ازيدك في علي رغبة قالت بلى قال لا يرد علي الله عز وجل ركبنا اكرم منا اربعة اخي صالح علي ناقتة وعمي حمزة علي ناقتي الغضباء وانا علي البراق وبعلك علي بن ابي طالب علي ناقتة من نوق الجنة ) فاطمه عرض کرد یار رسول الله صفت آن ناقه را بگوی که از چه چیز خلق شده ( قال ناقة خلقت من نور الله عز وجل مدبجة الجنين صفراء حمراء الرأس سوداء الحلق قوائمها من الذهب خطامها من اللؤلؤ الرطب عيناها من الياقوت و بطنها من الزبرجد الاخضر عليها قبة من لؤلؤ بيضاء يرى باطنها من ظاهرها و ظاهرها من باطنها خلقت من عفوا الله تلك الناقة من نوق الله لها سبعون ركناً بين الركن والرکن سبعون الفاً ملك يسبحون الله بانواع التسميح لا يمر على ملاء من الملائكة الا قالوا من هذا العبد ما اكرمه على الله عز وجل اتراه نبياً مرسل او ملكاً مقرباً او حاملاً عرش او حاملاً كرسی فينادی مناد من بطن العرش ايها الناس ما هذا نبی مرسل ولا ملك مقرب هذا علي بن ابي طالب فيبدون رجلاً رجلاً فيقولون حدو نوافلهم نصدق ونصحونا افلم تقبل والذين يحبونه تعلقوا بالعروة الوثقى كذلك يحيون في الاخرة فقال

رسول الله يا فاطمه الا يزيدك في علي رغبة قالت زدني يا ابتقال النبي ان عليا اكرم علي الله من هارون لان هارون اغضب موسى وعلي لم يغضبني قط والله الذي بعث اباك نبياً بالحق ما غضبت عليه يوماً قط وما نظرت في وجه علي الا ذهب الغضب عني فقالت فاطمة رضيت بالله رباً وبك يا ابتانبيأ وبابن عمي بعلا وولياً.

## نزول هدیه و حله بهشت برای فاطمه (ع)

از تفضلاتیکه خداوند تعالی شأنه نسبت بحبیبه خود فاطمه طاهره سلام الله علیها داشته اورا بشریف هدیه و مائده آسمانی افتخار داده در شب زفاف آنمخدره (ع) چنانچه در کتاب خراج و جرایح منقولست که جبرئیل امین بازمرای از ملائکه هنگام زفاف نزول فرمود (بهدية في سلة من السماء وفيها كعك وموزوز ييب فقال هذه هدية من الله لعلي وفاطمة، وجبرئيل قلب من يذه سفر جلة فشقه نصفين واعطي عليانصفاً وفاطمة نصفاً وقال هذه هدیه من الجنة لكما)

یعنی جبرئیل با جمعی از ملائکه هدیه بحضور رسول اکرم بجهت فاطمه (ع) و علی آورد در سبدي که در آن نان خشك و خرما و مویز بهشتی بود و در دست جبرئیل نیز بهی بود آنرا رسول اکرم یا جبرئیل دو نیم نمود نیم علی و نیم فاطمه داد و گفت این هدیه است از بهشت خاصه شما است و نیز جبرئیل حله از بهشت آورد بجهت فاطمه که بهای تمامت دنیا بود چون آن مخدره آن جامه را پوشید زنان قریش در حیرت شدند عرض کردند این جامه از کجا است فاطمه فرمود از نزد خدا است.

## حدیث لولا علی (ع) لما كان لفاطمة (ع) كفو

(یص) این حدیث در امالی و علل و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا و در فردیس دیلمی که از علماء اهل سنت است موجود است در عیون از حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام که از آباء گرام خود از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث کند که رسول خدا

بمن فرمود یا علی مرد از قریش مرا عتاب کردند که دختر ترا خواستیم بماندای و بعلی بن ابی طالب علیه السلام تزویج نمودی من بایشان گفتم والله من شما را منع فرمودم و او را بعلی تزویج نمودم برای اینکه جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند میفرماید (لولم اخلق علیاً لاماکن لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه) و در امالی از حضرت صادق منقول است که فرمود (لولا ان امیر المؤمنین تزوجها لاماکن لها کفو الی يوم القيامة علی وجه الارض آدم و من دونه) و بهمین مضمون است حدیث معانی الاخبار و غیران که اگر خداوند متعال خلقت علی نمیکرد کفوی از برای فاطمه نبود. و معنی کفائه تساوی و برابری مرد و زن است در اسلام و ایمان و قولیست آن قدرت و تمکن مرد است در نفقه بالفعل یا بالقوه و در نزد علماء امامیه بالقوه مشهورتر است بالجمله چون فاطمه زهراء سلام الله علیها معصومه بود غیر معصوم نمیتوانست او را تزویج کند و مذهب امامیه همین است که معصومه را غیر معصوم نباید تزویج کند و اگر جائز باشد باید گفت شخص فاسقی معصومه را مطیع خود سازد و او را برخلاف رضای خداوند متعال امر نماید و خداوند منان ابادارد بنده مطیع را در تحت فرمان مرد عاصی قرار بدهد و لکن بعکس جایز است چنانکه انبیاء و ائمه هرزنی که خواسته اند معصومات نبودند باز میگوئیم جهت اینکه معصومه نباید زن غیر معصوم شود آنست که معصومه مصیبه است و غیر معصوم مخطی و آنکه دارای عصمت است بر غیر معصوم شرف دارد و جائز نیست اهل صواب در اطاعت اهل خطا بیایند و با فرض اطاعت او منافسی بارضای حق است و میگویند المرأة تا خدمت دین بعلمها بنابر این کفو فاطمه منحصر بعلی میشود چون امیر المؤمنین علیه السلام بصریح آیه مباحله نفس نفیس مقدس نبوی است نه بطریق حقیقت بلکه بنحو مجاز چون اتحاد بین اثنین محالست پس اقرب مجازات اشتراك است یعنی بمفاد کریمه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) آنجناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب امیر علیه السلام که نفس شریف پیغمبر است همان اولویت از برای ایشان هم ببرهان عقل و نقل و کتاب و سنت ثابت است یعنی آنچه از کمالات نفسانیه و ملکات رحمانیه در آن وجود مقدس موجود بود در ذات ستوده صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام موجود

بود الاماخرج بالدلیل چون باتحاد صاحب منزله نبوت ودارای مرتبه امامت قائل شدید و بمساوات ایشان معتقد شدیم میگوئیم جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها هم بهمه کمالات و ملکات حسنه نبویه و مرتضویه آراسته بود و از جهت نبوت و ولایت پیوسته افاضات معنویه باو میرسید چنانکه حضرت امیر تساوی بایغمبر داشت مگر از جهت نبوت فاطمه زهرا هم برابر و کفو جناب امیر مؤمنان بود مگر از جهت امامت و زوجیت مطاعه که آن بمنطوقه (الرجال قوامون علی النساء) و بمفاد و (للرجال علیهن درجه) رتبه فاضله و درجه راجحه است و آنهم در جنب اطاعت صاحب مقام امامت و ولایت مرجوح در طی آن منظوی بآنکه پیغمبر در حق فاطمه طاهره فرمود آنچه را در حق حضرت امیر فرمود از آنجمله فرمود فاطمه روحی و نفسی و قلبی و بضعتی و نمره و فؤادی و نور بصری و فاذة کبدی و شجنتی و آنها منی و آنها منی . و نظائر آن در کتب لانهصی و لاتحصی است پس همان اتحاد معنوی نبوی و علوی در وجود ذی جود حضرت با عصمت فاطمی جاریست و لا شک أن فاطمة خلقت لاجل علی و أن علیاً خلق لاجلها و انهما کفوان متحدان لا یفترقان فی عالم الابدیة بلا شائبة و رتبة پس مقام فاطمه تالی مرتبتین و نقطه بین الخطین و واقعه بین الحدین است و بامعیت تامه از مبدأ اولیه که عالم انوار است بوده باتشربیک بدون تفکیک در عالم ملکوت و ملک تنزلات من حیث الذات نمود و در بعضی از مجالی و محال بالا نفراد تجلیات خاصه فرمود بالاین وصف لاعلی قوشچی علیه هاعلیه در مذمت شیعه گوید (این فرقه علیه قلیله ذلیله قائل بعصمت زنی شده اند بالینکه جمهور از اهل سنت و جماعت اعتقاد بعصمت کافه انبیاء ندارند) فرغماً لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون و هنالك یتخسر المبطلون .

### پوشیدن فاطمه (ع) حله بهشتی را در شب زفاف

صاحب تیر المذاب و ابن جوزی روایت کرده اند که چون زمان رحلت و احتضار بانوی عفت و عصمت شد حضرت امیر نزد فاطمه طاهره حقه ای یافت شرح آنرا پرسید آنمخدره عرض کرد در این حریر سبزی است و در آن ورقه سفیدی است که

در آن چند سطر نوشته شده و نور از آن لامع است حضرت امیر علیه السلام فرمودند در آن چه نوشته شده است یا بنت خدیجة الکبری عرض کرد یا سفینه النجاة و یا ابن عم رسول الله چون پدر من مرا بشما تزویج نمود و خبر داد که عقد من در زیر درخت طوبی واقع شده و آن درخت نثار خود را نمود من دو جامه کهنه و نو داشتم و بر سجاده عبادت خود نشسته بودم در شب زفاف بناگاه سائلی فریاد کرد یا اهل بیت النبوة و معدن الخیر و الفتوة امشب اگر جامه کهنه دارید مرا بدهید که من فقیرم پس من آن جامه نورابا و دادم چون صبح شد رسول اکرم باروی نورانی از در حجره من درآمد و فرمود تو جامه نو داشتی چرا نبوشیدی عرض کردم شما نفرمودید هر آنچه صدقه میدهید باقی میماند من آنرا بصدقه دادم حضرت رسول اکرم در جواب فرمودند اگر جامه کهنه را میدادی و نوراً می پوشیدی از برای شوهرت بهتر بود و بفقیر هم مراعات کرده بودی و هم از گرمای تابستان از جهت روزه خود را حفظ میکردی من عرض کردم در این عمل اقتدا بشما کردم در وقتی که مادرم خدیجه شرفیاب خدمت شما شد هر چه داشت همه را در راه شما بذل نمود تا اینکه سائلی از شما سؤال کرد شما پیراهن خود را بسائل دادید و خود را به حصیر پیچیدی و از این گونه امور بسیار بجا آوردید و شما را شییی نیست و این آیه شریفه در حق شما نازل گردید (ولا تبسطها کل البسط فتعبد ملوماً محسوراً) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و مرا بسینه خود چسبانید آنگاه فرمود جبرئیل آمده بتو سلام میرساند و عرض میکند بگو فاطمه هر چه میخواهد بخواند از ما فی الغبراء و الخضراء و او را بشارت بده که من او را دوست دارم پس من عرض کردم (یا ابتاه شغلتنی عن المسئلة لذة خدمته لا حاجة لی غیر لقاء ربی الکریم فی دار السلام) همانا استدعای من زیارة لقاء پروردگار است در دار السلام پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن چون بلند کردم آنجناب هم دستهای خود را بلند کرد بطریقی که سفیدی زیر بغل آنحضرت نمایان شد و دعا در حق امت و طلب مغفرت نمود باین طریق که اللهم اغفر لامتی و من آمین گفتم آنگاه جبرئیل گفت که خداوند فرمود گناهان امت ترا آمرزیدم از آنانکه محبت فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و اولاد فاطمه را داشته باشند پس من استدعاء سجلی کردم جبرئیل امین این حریر سبز را آورد که در

آن رقعه سفیدی میباشد که بید قدرت در آن نوشته شده (کتب ربکم علی نفسه الرحمة) جبرئیل و میکائیل شاهد شدند و پدرم بمن فرمود آنرا ضبط بنمایم و زمان رحلت وصیت کنم که آنرا در قیرم گذارند که چون روز قیامت شود و زبانه آتش شعله کشد به پدرم دهم تا طلب کند آنچه را که خداوند متعال وعده داده است .

و اما عبارت تبر المذاب در موضوع - لمة بهشتی این است (ان النبی صنع افاطمة قميصاً جديداً ليلة عرسها و زفافها و كان لها قميص مرقوع و اذا بسائل علي الباب يقول اطلب من بيت النبوة قميصاً خلقا فارادت فاطمة ان تدفع اليه القميص المرقوع فتذكرت قوله تعالى (ان تناولوا البرحتى تنفقوا مما تحبون) فدفت له الجديد فلما قرب الزفاف نزل جبرئيل وقال للنبي ان الله يقرؤك السلام وامرني ان اسلم علي فاطمة وقد ارسل لها معي هدية من ثياب الجنة من السندس الاخضر فلما بلغها السلام والبسها القميص الذي جاء به لفها رسول الله ﷺ بالعباءة و لفها جبرئيل باجنحته لئلا يأخذ نور القميص بالابصار فلما جلست فاطمة بين النساء ومع كل واحدة شمعة رفع جبرئيل جناحه ورفع النبي عبائه و اذا بالانوار قد طبقت المشرق و المغرب فلما وقع النور على النساء الكافرات خرج الكفر من قلوبهن و اظهرن الشهادتين) و از صفوری شافعی خبری باین مضمون منقولست .

### تساوی فاطمه زهراء (ع) با انبیاء عظام (ع)

و اما تساوی آنمخدره با آدم ابو البشر اگر آدم از خاک خلق گردید فاطمه زهراء طینت مرضیه و نطفه زکیه اش از میوه بهشتی بود و چه قدر فرق است بین کسیکه از خاک آفریده شود یا از نور پاک محمدی ﷺ

و اگر در قرآن خداوند متعال آدم را با صطفی یاد فرمود بقوله تعالی ان الله اصطفى آدم و نوحاً و الیه فاطمه زهرا از روز نخست با صفوت و صفا بود بلکه صفوة آدم از آن منبع عصمت و طهارت با نجات عنایت شد و آیه (ان الله اصطفیک) را ملائکه ملاء اعلا در اوقات صلوات بروی عرضه داشته اند .

و اگر حضرت آدم در بدو خلقت بمفاد و علم آدم الاسماء کلها تعلم اسماء کردند

فاطمه زهراء خودام الاسماء بود و عالمه بحقایق اشیاء و مسمیات ان من البدایه الی النهایه بوده .

و اگر حضرت آدم شرف ابوت بر فرزندان خود داشت فاطمه زهراء شرف امومت برائمه معصومین و ذریه طیبه دارد و هی ام الائمة الخیره  
و اگر آدم بواسطه خوردن گندم از بهشت بیرون آمد فاطمه زهراء از ایشار قرصه نان تمام جنات ثمانیه را متصرف گردید و سوره هلاتی در شان ایشان نازل گردید  
و ۴۱ آدم علیه السلام پس از اكمال خلقت و نفخه روح عطسه کرد و تحمید نمود فاطمه زهرا پس از ولادت شهادتین گفت و یکان یکان از فرزندان معصومین خود را نام برده یاد فرمود

و اگر حضرت آدم بواسطه ترك اولی از مقام قرب مہجور و از بهشت عنبر سرشت دور شد و دو یست سال گریست بالاخره از تمسك و توسل با ذیال شریفه ایشان دعاء او مستجاب و توبه او مقبول گردید

و اگر آدم یکصد یا دو یست سال از دوری بهشت یا فراق حواء علاوه بر ترك اولی گریست جناب صدیقہ طاهره نیز از خوف خدا و فراق سید انبیاء و مظلومی علی مرتضی و گمراهی امت چندان گریست که در شمار پیغمبران بزرگ از گریه کنندگان نامیده شد و حدیث البکاءن خمسة معروف و مشهور است .

و اگر آدم علیه السلام از حضرت احدیت تمنای منزلت و مکانت اولیہ میکرد و از پروردگار خود تمنای بهشت مینمود ولی فاطمه زهراء پیوسته رضای خدای خود را میخواست ، عباد مکرعون لایسبقونه بالقول

## اھتساوی او با نوح (ع)

اگر نوح برای هلاکت قوم و خسران عاقبت ایشان چندان گریست که ملقب بنوح شد فاطمه زهراء نیز از برای ضلالت و غوایت این امت چنان گریان بود که عالم امکان را بیت الاحزان کرد .



اگر نوح پیغمبر شیخ الانبیاء نامیده شد از طول عمر و از آن احترامی فوق العاده یافت که در افواه و السنه مذکور است فاطمه زهراء در مدت قلیله که در دنیا زیست عندالله و عندالرسول حرمتی بی پایان و فضیلتی بالمکاشفه و عیان یافت که بر این پیغمبر سالخورده اولی العزم برتری جست

اگر نوح علیها السلام کشتی برای نجات خود و یارانش از غرق بساخت بالاخره کشتی نجات وی از ولایت دوستی فاطمه و پدر و شوهر و دو فرزند ان فاطمه بود و حدیث مسمار و احادیث توسل نوح مشهور است

اگر حضرت نوح علیها السلام دعایش مستجاب شد دعای حضرت فاطمه در دفعات عدیده قرین اجابت آمد .

و اگر حضرت نوح علیها السلام هلاکت قوم خود را خواست و همه را بطوفان بلا داد ولی فاطمه نفرین نکرد و صبر بر اذیت های این امت کرد .

و اگر نوح را فرزندی ناخلف و کافر بود ولی فرزندان فاطمه حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا ست .

### اما تساوی او با ابراهیم خلیل (ع)

اگر حضرت ابراهیم علیها السلام بشرف اصطفا از برای آل خود بکریمه ان الله اصطفا آدم و نوحاً و آل ابراهیم مشرف گردید خلاصه از آل ابراهیم فاطمه (ع) زهرا است و آیه ان الله اصطفاك گذشت .

و اگر در قرآن برابر ابراهیم سلام کردند بر آل یس کردند و یس حضرت رسول است و اقرب القری فاطمه است .

و اگر حضرت ابراهیم را بمنطوقه و آتینا فی الدنيا حسنة يك حسنة دادند بفاطمه زهراء حسنات دادند و آیه و آتینا فی الدنيا حسنة و آیه و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و آیه و من یقتز فحسنة در شأن فاطمه مؤل است .

و اگر ملوك روم از اسحق نبی از نسل ابراهیم بودند یازده نفر از ائمه معصومین

از ذریه فاطمه‌اند .

و اگر در حق حضرت ابراهیم فرمود ان طهرا بیتهن للطائفین در حق فاطمه آیه تطهیر نازل شد انما یرید الله الایه

و اگر برابر ابراهیم آتش نمرود سرد و سلامت شد بر محبین فاطمه آتش جهنم بآنها نزدیک نشود کرامه لها (ع)

و اگر حضرت ابراهیم فرزند خود را خواست ذبح کند و ندا آمد حضرت فاطمه زهرا در زمان حمل و رضاع دو فرزندش از شهادت ایشان آگاه بود باینکه قدرت بر رفع آن داشت فدانمود .

و اگر حضرت ابراهیم را خداوند بشکر یاد فرمود فاطمه زهرا را بذکر یاد فرمود الذین یدکرون الله قیاما و قعودا .

و اگر بحضرت ابراهیم ارائمه ملکوت سماوات گردید بکریمه كذلك نری ابراهیم ملکوت السماوات در خانه فاطمه (ع) فرجه‌ای بود که تا عرش اعظم که از آن هر چیز برآ مشاهده میفرمود و بر مایری و مالایری مطلع بود

و اگر حضرت ابراهیم از شام بمکه هجرت نمود فاطمه زهرا از مکه بمدینه هجرت فرمود .

## واما تساری

آن سیده نسوان با موسی بن عمران علیه السلام اگر حضرت موسی معجزات زاهره داشت آنمخدره کرامات باهره داشت که نبذه از آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

اگر بر حضرت موسی من و سلوی نازل شد از دعای حضرت فاطمه مائده آسمانی مکرر نازل شد .

اگر بر حضرت موسی در زمان مدیدی توریه نازل شد بر حضرت فاطمه در زمان اندک سه برابر قرآن مجید مصحف نازل گردید .

اگر حضرت موسی را عصا از بادام تلخ دادند بفاطمه زهرا شجره طوبی

مرحمت کردند .

اگر جناب موسی را بمقاد انی اخترتک در آزمان از همه مردان اختیار نمود  
جناب فاطمه را بمقاد ان الله اصطفاک از همه زنان اولین و آخرین برگزید .

اگر جناب موسی بکوه طور برای مناجات میرفت فاطمه در بیت وحی و نبوت  
در محراب عبادت چندان قیام بوظایف بندگی نمود که قدمه ی مبارکش ورم کرد قامت  
فی محرابها حتی نورم قدمها

اگر در طور سینا پس از تجلی حق نوری در جبین موسی ﷺ ساطع گردید فاطمه  
زهره در صبح و ظهر و عصر انواری خاصه بالوان مختلف همیشه درخشنده بود .

اگر حضرت موسی در ایام حمل و پس از ولادت و ایام رضاع معجزات و خارق  
عادات ظاهر گردید همچنین از فاطمه زهرا چنانچه پاره ای از آنها لعل اد این دیار  
اگر حضرت موسی عصا وید و بیضا و آیات تسعه داشت فاطمه زهراء حضرت  
امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و نه نفر آیات تسعه الهیه از صلب مطهر فرزندش  
جناب امام حسین ﷺ داشت علاوه از شجره بنوت محمدیه

اگر موسی در بار اشکافت با سم فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزندان  
فاطمه شکافته شد ولی حضرت موسی را کجا دو فرزندى مانند حسن و حسین و پدری  
چون رسول خدا و مادری چون خدیجه کبری میسر شد موسی را کجا در فردای قیامت  
امر شفاعت باو میشود محبت آل موسی و هارون بر بنی اسرائیل فرض و واجب نشد ولی  
بمنطوق قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى محبت آل فاطمه بر امت مرحومه  
فرض شد برای آل موسی و هارون در مال بنی اسرائیل خمس قوارداده نشد بخلاف  
ذریه فاطمه ، حضرت موسی و سایر انبیاء الوالزم روی حاجت همیشه بسوی این بزرگوار  
داشته اند و نجات از مهالك را از توسل بایشان میخواستند و اخبار التجاء حضرت موسی  
بدین خانواده بسیار است .

## واما عیسی و ابیه عیسی (ع)

اگر حضرت عیسی از نفحه روح الامین خلق شد گذشت که فاطمه زهراء از نور

پروردگار و میوه بهشت خلق شد

و اگر حضرت عیسی در رحم مادر و در گهواره تکلم کرد کذلک عصمت کبری فاطمه زهرا، (ع)

و اگر عیسی را خداوند متعال در قرآن مبارک خواند فاطمه را در اسفار انجیل مبارک-ه اش ناھید و او را مرثه داد بکثرت نسل و ذریه اش و اخبار فرمود از شهادت و دفرخ او

و اگر عیسی اخبار از اکل و ذخائر مردم میداد فاطمه از علم ماکن و مایکون اخبار میفرمود

و اگر عیسی مادرش مریم بر امهات انبیاء مزیت داشت و در شرافت و عظمت کسی با او هم ترازو نشد همچنین فاطمه زهرا که هیچیک از زنان عالم شرف و فضل و علو قدر و سمو مقام ام المؤمنین خدیجه کبری را ندارند مریم برای خدیجه کبری قابلیت کرد و همچنین برای فاطمه زهرا در ولادت حضرت حسین مخدوم از خادم اشرف است و خود عیسی در آخر الزمان اقتدا بفرزند برومندش حجة بن الحسن علیه السلام مینماید و در خدمت گذاری او افتخار نماید بالجمله مزایای دیگری هم هست که این بانوی نظامی بالانبیاء عظام دارد صاحب (خصایص فاطمیه) بعد از آنچه را که در تساوی آنم خدره سروده بالانبیاء عظام خصیصه ای منعقد کرده در تساوی آنم خدره بار رسول خدا و علی مرتضی و دوفرندش حسن و حسین و بعد خصیصه ای منعقد کرده است که آیا امام حسن و امام حسین افضل اند یا فاطمه ولی بنده عرض میکنم ما را واجب نمیکند که تحقیق در این مطلب بنمائیم قدر مسلم همه يك نور واحد باشند و در حدیث است اولنا محمد و آخرنا محمد کلنا محمد و نبی فرمودند علم آخر هم من عند اولهم و لایکون آخر هم اعلم من اولهم و منقول از (عوالم العلوم) است که حضرت رسول فرمود خیر هذه الامة من بعدی علی ابن ابی طالب و فاطمة والحسن والحسين عليهم السلام من قال غیر هذا فعليه لعنة الله بلی فاطمه زهرا سلام الله علیها ازین دائرة حق و حلقه مفرغه خارج نیست و عبارات کشف الغمة که میگوید و لولا أن فاطمة سرأ الھیأ ومعنی لاهو تیاراً لکان لها أسوة بسائر

اولادها ولقاربوا منزلتها و لكن الله يصطفى من يشاء من عباده ) ينبغي عن مقام كريم لا يصل اليه افهامنا ولا غرولان كل شجرة ومدره يذكر مناقبها في وجه الارض ناطقة وايم الله انها الطاهرة المطهرة والصديقة الصادقة وانها اجل من ان يحيط بها الافكار وتصل اليها الانظار وقد ملئت من مفاخرها المشهورة صحائف الامكانية وزينت من مآثرها المشكورة اوراق كتب الایجاد من الكمالات النفسانية والملكات العقلانية وان فضائلها المروية يرويه اكل كابر من كابر وفواضلها الرحمانية يهديها الاول الى الاخر فلها العز الا على عند اهل الآخرة والاولى وفي علم الله من شرف محلها وعلو قدرها قضى ما قضى وقدر ما قدر بحيث لن تنالها العقول والفكر ولها كرائم ليست لاحد من النسوة وشراف قدا كتفتها قبل الفطرة فحازت قصبات السبق واستوت علي عرائس الفضل فاخترها الله تعالى من الانبياء والمرسلين وجعلها ولية الله وآية الله الكبرى علي العالمين فعجز الخاضعون في كنه معرفتها والناس كلهم عن ادراك مقدارها مبعدون وانها نور على نور من ربها .

### تقدم بتول ذرآه پر مریم کبری (ع)

(یص) اگرچه تقدم وافضلیت فاطمه بر مریم چون سفیده صبح واضح و روشن است ولی حضرات اهل سنت چون همیشه در مقابل حق کشی و مخالف استوار هستند جهالات با تجاهل مریم را بر فاطمه زهراء تفضیل میگذارند مثل فخر رازی و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری در تفاسیر خود در ذیل آیه واصطفاک علی نساء العالمین مناسب دیدم چند سطر یکه دلالت بر رد قول آنها دارد بنگارم و از باطن عصمت کبری مدد میطلبم فنقول :

الاول پدر مریم ، عمران است و پدر فاطمه ، محمد است و محمد افضل است باتفاق «۲» مریم طی اصلاب کرد فاطمه از میوه بهشتی در صلب رسول خدا آمد «۳» در رحم مادرش مریم سخن گفت فاطمه در رحم مادرش حدیث می گفت «۴» مادر مریم نذر کرد خدیجه ایضا نذر کرد تفصیل آن در ترجمه خدیجه بیاید «۵» نذر مریم قبول شد کذلک نذر خدیجه که استعترف «۶» مادر مریم حنه زوجه عمران است مادر فاطمه ام المؤمنین خدیجه کبری است و خدیجه افضل از مادر مریم است باتفاق «۷» مریم در بیت المقدس متولد شد و فاطمه در مکه و مکه افضل از بیت المقدس است «۸» مریم در خانه عمران متولد گردید فاطمه در خانه رسول خدا مهبط جبرئیل و محل نزول میکائیل

۹۰. مریم هنگام ولادت فاطمه از خدیجه برای خدمت کذا ری و قابلیگی حاضر بود و مخدوم از خادم افضل است ۱۰۰. مریم عابده بود علی الحق و خادمه خانه خدا بود فاطمه زهرا هم عابده بود و حق خدمت عبودیت را در عبد خود کما ینبغی بجا آورد ۱۱. مادر مریم نذر کرد فرزند خود را محرر نماید خدیجه کبری هم نذر کرد چنانچه در ترجمه خدیجه روایت آن بیاید ۱۲. مریم را خداوند متعال طهارت داد فاطمه زهرا را نیز طهارت و عصمت داد ۱۳. مریم را حضرت اقدس نبوی از زنان کامله خواند ولی فاطمه افضل کاملها بود بقوله وَاللَّهُ أَفْضَلُهُنَّ فاطمه ۱۴. مریم را مادرش نام گذارد ولی نام فاطمه از آسمان و مشتق از نام خداوند بود ۱۵. کفالت مریم در عهده ذکریا بود کفالت فاطمه به عهده رسول خدا بود ۱۶. مریم در محراب بیت المقدس منزل داشت فاطمه در حجره نبوت و مهد رسالت و طهارت سکونت داشت ۱۷. خداوند متعال در حق مریم فرمود اَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً و معنای نبات حسن را بعضی بکسرت نما تفسیر کردند برخلاف نمای موالید کما فی تفسیر النیشا بوری: و قیل المراد نماؤ هافی الطاعة والعفة والصلاح و السداده و در حق فاطمه زهرا مذكور شد که نما یک روز او بقدر یک هفته بود ۱۸. مریم از بهشت طعام برای او می آمد و در کرامات فاطمه بیاید که در دفعات عدیده برای او مائده بهشتی می آمد ۱۹. ملائکه بحضور مریم شفاهاً سخن میگفتند همچنین ملائکه فاطمه را ندا می کردند و میگفتند یا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرک واصطفاك على نساء العالمين ۲۰. مریم از هیئته زنان بتول بود فکذلك فاطمة (ع) ۲۱. خداوند مریم را بشارت داد بعیسی و از وی تعبیر بکلمة فرمود و خداوند سبحان فاطمه را بشارت بکلمات حقه و حقایق مقدسه معصومین داد ۲۲. مریم از زنان دیگر عمرش کمتر بود و همچنین فاطمه زهرا ۲۳. مریم از نامالایمات نساء لایمات و لاغیات صبر کرد حضرت فاطمه نیز بر صدمات قوم رجالا و نساء صبر کرد ۲۴. مریم معصومه بود فاطمه زهرا هم معصومه بود ۲۵. مریم جبرئیل را بحاسه بصر بدید لقوله تعالی فتمثل لها بشراً سوياً فاطمة جبرئیل را در زیر کسا اذن دخول داد علاوه از دفعات دیگر ۲۶. مریم مستجاب الدعوة بود همچنین فاطمه زهرا ۲۷. مریم در ملکوت

اعلی تجلیات نور نداشت بخلاف فاطمه زهراء «۲۸» مریم هنگام ولادت نورش بمشرق و مغرب تناید بخلاف فاطمه زهراء «۲۹» مریم در محراب عبادتش روز سه مرتبه الوان نور از نور سفید و زرد و سرخ تابش نداشت بخلاف فاطمه زهراء «۳۰» مریم شوهری چون علی مرتضی نداشت که فرمودند جهاد المرأة حسن التبعل و مریم از این فیض محروم بوده ۳۱ مریم فرزندانى چون حسن و حسین نداشت مریم يك عيسى آورد ولی فاطمه یازده عيسى آورد که آخرین آنها عيسى مریم با اقتدا خواهد کرد «۳۲» مریم علم بماکان وما یکون نداشت بخلاف فاطمه (ع) «۳۳» مریم در بیماری فاطمه مأمور به پرستاری وی گردید (۳۴) مریم ذریه نداشت و ذریه فاطمه شرق و غرب عالم را فرو گرفته و ذریه نبویه که اوتاد ارضند از فاطمه زهرا شد «۳۵» مریم رامصحفي نبود و نماندولی فاطمه را مصحفی است معروف در اخبار «۳۶» مریم را روایتی در رجعت او نرسیده بخلاف فاطمه که از برای او رجعت است «۳۷» مریم با هفتاد هزار ملك در فردای قیامت فاطمه را استقبال میکند و در زیر پرچم شفاعت آنمخدره داخل اند .

## تمثیل حضرت فاطمه زهراء در بهشت

### از نظر حضرت آدم و حوا

در بحار از جناب امام حسن عسکری علیه السلام از آباء گرامش روایت میکند از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله این گونه ( نما خلق الله آدم و حواء تبخترا فی الجنة فقال آدم صلی الله علیه و آله لحواء ما خلق الله خلقا احسن منا فوحی الله عزوجل الي جبرئیل ائتنی بعبدتی التی فی الجنة الفردوس الاعلی فلما دخلا الفردوس نظرا الي جاریة علی درنوک من درانیک الجنة علی راسها تاج من نور وفي اذنیها قرطان من نور قد اشرق الجنان من حسن وجهها فقال آدم حییی جبرئیل من هذه الجاریة التی قد اشرفت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد نبی من ولدك یکون فی آخر الزمان قال فما هذا التاج الذی علی راسها قال بعلمها علی بن ابی طالب قال فما القرطان اللذان فی اذنیها قال

ولداها الحسن والحسین قال آدم حییی جبرئیل اخلقوا قبلی قال هم موجودون فی غامض علم الله عز وجل قبل ان تخلق باربعة آلاف سنة این حدیث تمام شد و در بعضی عبارت تاج پدر بزرگوار او و قلابه کردن مبارکش شوهر عالیقدر و دو گوشواره در فرزند او حسن و حسین علیهما السلام).

(یص) در کتاب نزّهة المجالس و منتخب النقایس از شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی نقل کند که روزی آدم علیه السلام بحوا و حواء بآدم نگریستند از نیکوئی جمال خویش بشکفت آمدند گفته اند آیا خداوند سبحان از ما خلقی بهتر خلق کرده پس بجبرئیل وحی رسید آدم و حوا را ببر فردوس اعلی و دری از قصری بروی ایشان بگشا پس جبرئیل قصری بایشان عرضه داشت از یاقوت احمر که در آن تختی از طلا بود و قوام آن از در سفید و بر آن جاریه ای نشسته بانور و ضیاء و حسن و بهاء که شعاع جمالش بر آن قصر تابنده بود بلکه فردوس را روشن نموده بر سرش تاجی مرصع بجواهر بود و مانند آن جاریه آدم و حوا ندیده بودند پس آدم گفت این جاریه کیست گفت فاطمه زهراء دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بر سرش شوهر او کیست فرمود قصر دیگری از یاقوت بگشا چون گشود دید که در آن قبه ای از کافور و تختی از طلا بود و جوانی بر آن نشسته که روی نکویش بهتر از حسن یوسف مینمود گفت این است شوهر ارعلی بنای طالب، آدم علیه السلام سؤال کرد آیا فرزندی دارد پس وحی شد از برای او قصری از مروارید بگشا که در آن قبه ای از زبرجد و تختی از عنبر اشهب بود و بر آن صورت دو جوان یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مشاهده کرد پس از عزم سابق که خود را خلقی بهتر میدانسته اند پشیمان شدند و اختلاف این دو خبر همان تعدد قصور و تمائیل شریفه ایشان است پس از این خبر افضلیت فاطمه اطهر بر حواء و غیر حواء کالنور علی شارق الطور است احتیاج بمطابقه و تساوی ندارد.

آدم و حواء هم از وجود تو زادند      گر تو نبودی نبود آدم و حواء  
تا بقیامت فتد بدام طبیعت      هر که تمنای قدر تو کند انشاء  
حضرات اهل سنت غافل اند از اینکه علاوه بر احادیث و اخباریکه بطریق



عموم در اصطفاى خمسة طيبة روايت شده اختصاص فاطمه در اصطفاء از همه خلاق فضلا از مريم از ظواهر اخبار و آثار معلوم و معين است خصوص حديث معروف مقبول الطرفين از حضرت اقدس نبوى ﷺ : فاطمة بضعة مني . و نظائر آن چون فاطمة جزء اعظم و ركن اقوم وجود نبوى است و البته جزء حكم كل دارد يعنى چنانكه وجود مسعود عقل كل اشرف است وجود فاطمة هم جزء اقرب و الصق و اشرف اوست بر ماسواى خود شرف دارد چه از جنس و غير جنس يعنى افضليت فاطمة زهراء سلام الله عليها نه همان بر زنان اولين و آخرين است بلكه بر مردانشان و بر كملين و مرسلين ايشان و بر ملائكه مقررين شرف و مزيّت دارد .

(و لعمري هذا مما لاسترة عليه) (و نيشابورى) در (غرائب القرآن) اصطفا را بر سه نوع كرده است : اصطفاء از غير جنس و اصطفاء از جنس و اصطفاء از جنس و غير جنس اول مثل حضرت آدم كه فرمود ان الله اصطفى آدم چونكه در حين خلقت او كسى نبود تا بر گزيده از او باشد دوم اصطفاى از جنس مانند آيه يا موسى انى اصطفتك على الناس يعنى ترا از جنس بشر بر گزيدم سوم اصطفاى از جنس و غير جنس مانند وجود حضرت رسول كه از بشر و غير بشر بر گزيده گرديده بمقاد (اولا لك لما خلقت الافلاك و حديث) (آدم و من دونه تحت لوائى) . و صفوة و اصطفاي فاطمه از اين قسم سوم است البته

كيف لا وهى اكبر حجج الله على خلقه وهى الكتاب الذى كتبه بيده وهى الهيكل الذى بناه بحكمته وهى مجموعة صور العالمين وهى الصراط المستقيم الى كل خير و الصراط الممدود الى الجنة فهل يعرف او يوصف او يعلم او يفهم من هو شعاع جمال الكبرياء و شرف الارض و السماء جل مقامها و شرف منزلتها عن وصف الواصفين و نعت الناعتين و أن يقاس بها احد من العالمين .

هل يكن فى الوجود منها شبيه قل ابوها و بملها ولداتها

## اثر طبع المولی میرزا محمد القمی

ای مهین بانوی بیت الحرم و غیب و شهود \* سر ناموس نبی و مدنیت خاتم  
 ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت \* وی تو بانوی همه ملک عرب تا بعجم  
 پوست پوشان سر کوی تو شاهان وجود \* پادشاهان در غیر تو در صقع عدم  
 تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ نبود \* کی بهستی ز عدم خانه کسی داشت قدم  
 ای تو آن گوهر یکتا که بزیبائی تو \* مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم  
 دختر این گونه ز صلب ازلیت نایاب \* نیست فرزند چنین دختر حق را برحم  
 نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث \* پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم  
 زن نشی سر خداوندی و مرتوشه فیض \* پرده در روی تو زانروست که السرکتم  
 مطلع شمس جمال و افق ماه جلال \* مشرق سر وجود و فلك خلق شیم  
 چادر عصمت از بافته نور خدا \* پشت در پشت همه مطلع الطاف و نعم  
 پدران تو همه یکه سواران وجود \* مادران تو همه صاحب اعزاز و کرم  
 پسران تو نیاکان همه کون و مکان \* ابن در ابن همه شمس ضحی بدر ظلم  
 شمس از پرتو تو جلوه گر کون و مکان \* ماه از جلوه تو در سر چرخش پرچم  
 روح از روح رسول و تنت از جوهر قدس \* در سرو پای تو پاتا سر احمد مدغم  
 ای ز خلق شیمت خلق شیم مانده بجا \* مایه بردار ز خلق شیمت خلق شیم  
 ای که خاک سر کوی تو مهین چشمه فیض \* نیست در راه سخایت ره لاء و لن ولم  
 پیش سر چشمه انعام تو طوفان بحر است \* پیش یک قطره زاکرام تو صد دریا کم  
 قطره ریزد ز ابر کرم بر رضوان \* پیش یک قطره ز جود و کرم عمان نم  
 ای که خاک قدمت آینه اسکندر \* وی ز خاک کرم جام جهان بینی جم  
 خجل از سبزه و سجاده و زهدت یحی \* بنده قدس تو عیسی و کنیزت مریم  
 فخر جاروب کشی حرمت با حواء \* شرف بندگی خاک درت با آدم  
 همسرت حیدر از او فخر کنی بر حواء \* پدرت احمد از او فخر کنی بر عالم

بسترت روی زمین کنکره عرش بساط \* خانه در خاک سرطام قدوس حرم  
 ای بخت سرکوی تو ملک سجده کنان \* پی تعظیم درت پشت فلک گردد خم  
 آفتاب از افق صبح نکردد طالع \* ماه تاب توزند گر بسر چرخ علم  
 کلک گر کلک عطارد بود و عقل دبیر \* نتوان صفحه‌ای از مدح ترا کرد رقم  
 گردبیری که بود خارج از این نقطه خاک \* قلمی گر بود آن برتر از این گونه قلم  
 شمه فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال \* نامه وصف ترا نطق مجرد ابکم  
 با تو تا عهد اطاعت نکند کس هرگز \* بنودرشته میشتاق الستش محکم

### (قلیلی از معجزات و خوارق عادات فاطمه زهرا (ع))

سینه نساء فاطمه زهراء سلام الله علیها سر تا پا معجزه باهره است فقط در این  
 اوراق به پاره‌ای از آن اشاره میشود :

اول تکلم آنمخدره در رحم مادر که قصه او را در داستان ولادتش از این  
 پیش یاد کردیم .

(۲) نمای آنمخدره که برخلاف ترقی اطفال و سائر صبایای مردم بود قصه او  
 ایضاً در ولادت گذشت .

(۳) شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد او کماعرفت سابقا .

(۴) جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت اعلی که در لقب منصوره گذشت .

(۵) تکلم آنمخدره هنگامیکه از مادر متولد شد و اقرار او بر سالت پدر  
 بزرگوار ولایت شوهرش که در سابق گذشت .

(۶) پوشیدن آنمخدره حله بهشتی را در شب زفاف که چشمه‌ها را خیره کرد و  
 جمعی را مسلمان نمود گذشت قصه او .

(۷) خبر دادن آنمخدره امیر المؤمنین را بمقاله آنمرد منافق و حکایت او  
 در جهیزه آنمخدره گذشت .

(۸) تأییدن نور سفید در صبح و نور سرخ در ظهر و نور زرد در عصر از صورت  
 فاطمه بخانهای مدینه قصه او گذشت .

## (۹) داستان عروسی رفتن آنمخدره.

(یسی) روایت است که روزی سیدانبیاء در مسجد نشسته بودند که جماعتی از بزرگان و صنادید عرب و قریش خدمت آن بزرگوار شریفاب شدند و عرض کردند که ای افتخار عرب ما را عروسی هست و دختر فلان را به پسر فلان میدهیم و آنها از اشرافند و نسبت بشما دارند استبدعا از خلق عظیم آن است که فاطمه علیها سلام را در این عروسی رخصت فرمائی که مجلس ما را مزین فرماید بقدم خود حضرت رسول فرمودند از فاطمه طاهره معلوم مینمایم اگر اراده کند خواهد آمد این فرمود و تشریف بخانه بردند و فرمودند ای فاطمه وای نور دیده من اکابر عرب جمع شدند و عروسی دارند و بنزد من آمدند که تورا بعروسی خود برند خواهی رفت یانه فاطمه زمانی سر در پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و عرض کرد ای پدر بزرگوار ایشان که مرا بعروسی خواسته اند مقصود آنها استهزاء و سخریه است نسبت بمن زیرا که زنان قریش همه بالباسهای فاخر و جواهر زینت کرده اند و با کمال حشمت و تنعم نشسته اند و مرا لباسی غیر از چادری و کهنه پیرهنی و موزه ای که چند جای او را و صلاه زده ام چیز دیگر نیست و بالاین حال رفتن بانجا غیر شمات حاصلی ندارد چون رسول اکرم از فاطمه این کلمات شنید بسیار غمناک گردید در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله حق تعالی سلامت میفرستد و میفرماید فاطمه را بالباسی که دارد بعروسی بفرست که ما را در این حکمتی است حضرت رسول پیغام حق تعالی بفاطمه رسانید پس آنمخدره شکر حق تعالی را بجا آورد و عرض کرد صدقنا و آما هر چه امر و حکم الهی است عین لطف و مرحمت است پس حضرت صدیقه برخاست و با جامهای کهنه خود بعروسی تشریف برد اما از جهت شمات زنان قریش دل تنگ بود فرشتگان هفت آسمان و زمین سر نیاز بدرگاه بینیا ز نهادند عرض کردند بار خدا یا این دختر پیغمبر آخر الزمان است که او را از جمله پیغمبران برگزیدی آیا او را دلشکسته مینمائی خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل شد که دختر برگزیده ما را در یاب و آنچه باید

بجهت اومپيا كن پس امين وحى بتعجيل تمام بجهت فردوس شتافت وبجهت اوجامپهاى بهشتى حاضر نمود و هنوز حضرت فاطمه هفت قدم از خانه بيرون ننهاده بود كه صدهزار حورى ماه لقاگرد وى حاضر شدند وجبرئيل سرتاپاى فاطمه طاهره را ازسندس و استبرق بياراست و حوريان هر ساعت خاك قدم فاطمه را بدیده ميكشيدند چون فاطمه اين لطف وحشمت حق تعالى را نسبت بخود ملاحظه كرد بسجده شكر رفته وحق تعالى چندان از نور لطف خود روشنائى وتجلي بفاطمه نثار كرد كه شرح آن ممكن نيست پس فاطمه حمد وثناي الهى ميكرد وميرفت تا آنكه بخانه عروس رسيد زنان قریش بانتظار مقدم شريف فاطمه (ع) بودند كه ناگاه روشنائى ونورى مشاهده كردند چون برق كه عالم از آن روشن شد مردم آن محله جمله متعجب شدند كه اين روشنائى چيست ناگاه آواز از حوريان برآمد كه هر كه شنيدى از خود ببيخود شدى وهمه زنان از حسن صورت فاطمه (ع) متحير شدند وعروس را تنها گذاشته اند و باستقبال ايشان شتافته اند فاطمه راديدند كه صدهزار حوران بهشتى با و خرامان ميامدند وحوران عود وغنبر ميسوخته اند و ازبوى خوش ايشان جمله زنان مدهوش شدند همه بيكبار در قدم فاطمه افتادند ودست وپاى او را بوسيده وتعظيم هر چه تمام تراورا بخانه آوردند چون آن سيده زنان قرار گرفت حوريان گرد اوصف زده بروى هوا ايستادند بنحويكه پاى هيچكدام بر زمين نبود زنان عرب از مشاهده اين امر وعطرهاى بهشتى دم بدم ميافتادند وسجده ميكردند وعروس نيز از كرسى در افتاد و بيهوش گرديد وبعد از ساعتى در آن بيهوشى بمرد چون عروس را مرده يافتند همه فريادواويله بر آوردند وبگريه وزاري نشسته اند وعروسي بعزامبدل شد حضرت فاطمه (ع) از مشاهده آنحال بسيار دلتنگ گرديد در آنحال برخواست تجديد وضو نمود و دو ركعت نماز بجای آورد بعد از آن سر بسجده نهاد وعرض كرد ملكا پادشاهها بعزت وجلال بى زوال تو و بجرمت شرف طاعات بندگان خالص توبه بركت محمد وعلی كه برگزيدگان درگاه تواند كه اين عروس رازنده گردان هنوز حضرت فاطمه (ع) در مناجات بود كه عروس عطسه زد و آواز جا برخواست وب دست و پاى حضرت فاطمه (ع) افتاد وعرض كرد

السلام عليك بابت رسول الله تو پدر تو برحقید و خدا ایراکه شما پرستش میکنید برحق است و کفاریکه راه بت پرستی را گرفته اند برباطلند گویند در آنروز هفتصد مرد از کسان عروس و غیرایشان بشرف اسلام مشرف شدند و این مطلب در تمام شهر منتشر گردید پس فاطمه زهرا مراجعت نمود بخانه و شرح آن واقعه را برای پدر جزرگوار خود بیان نمود رسول خدا ﷺ سجده شکر بجا آوردند سپس فرمودند ای نور دیده از آنچه گفتمی من هزاران بیشتر و بهتر از حق تعالی امیدوارم .

مؤلف گوید صاحب خصایص نقل فرمودند که این تفصیل در کدام کتاب بوده حقیر این تفصیل را در کتاب (تحفة المجالس) سلطان محمد بن تاج الدین دیده‌ام و مفردات آن کتاب بکلی از درجه اعتبار ساقط است و این کتاب در سنه ۱۲۷۴ در تبریز طبع شده است و معرکه قلندران و درویشان را گرم کرده است و حقیر در آیام طفولیت پدرم این کتاب را برای من تهیه کرده بود و تمام آنرا مکرر میخواندم تا اینکه بیشتر مطالب آنرا حفظ کرده بودم کیف کان این قصه را امیرزا محمد باقر جوهری در طوفان البکاء که معروف بکتاب جوهری است نظماً و نثراً آنرا نقل کرده و از نقل او چنان فهمیده میشود که این قضیه در مکه بوده و الله العالم و لایخفی که از برای این قضیه اصلی در کتب معتبره وجود دارد از آن جمله قطب راوندی در کتاب (خرايج) میفرماید (ومن دلائل فاطمة (ع) روی ان اليهود کان لهم عرس فجاءوا الى النبی ﷺ وقالوا لناحق الجوار فنسئلك ان تبعث فاطمة (ع) بنتک الى دار ناحتی یزداد عرسنا بها سرورا والحواء علیه فقال ﷺ انها زوجة نبي بن ابي طالب وهي بحکمه وسئلوه ان يشفع الي علی فی ذلك وقد جمع اليهود الظم والرم .

( یعنی من الرطب واليابس کنایه عن مال كثير ) من الحلی والحلل وظن اليهودان فاطمة «ع» تدخل علیهن فی بذلتها و ارادوا استهانتها بها فجاء جبرئیل بشاب من الجنة مع حلی و حلل لم یروا مثلها فلبسها فاطمة «ع» فتجلت بهاو تعجب الناس من زینتها و الوانها و طیبها فلما دخلت فاطمة دار اليهود سجدت لها نساءهم یقبلن الارض بین یدیها اسلم بسبب ماراً و اخلق كثير من اليهود انتهی »

وحاصل ترجمه این حدیث این است که راوندی مر سلا روایت میکند که از جمله براهین فاطمه زهرا (ع) آنکه جماعت یهود عروسی داشته اند از رسول خدا درخواست کردند که فاطمه را باورخصت بدهد تا در آن عروسی شرف حضور پیدا کند حضرت فرمود فاطمه شوهر دارد و اختیار فاطمه با اوست التماس کردند که شما بعلي بفرمائید تا او را اجازه بدهد و حضرات یهود چندانکه در قوه آنها بود از لباسهای زرباف و اطلس و دیبا و زینتهای طلا برای خود مهیا کرده بودند و خویش را کاملاً بآن زینتها مزین ساخته بودند و چنان گمان میکردند که فاطمه با آن چادر و صله دار و لباس کهنه بر آنها وارد میشود و او را مورد سخریه و استهزاء قرار میدهند و شماتت و سرزنش می نمایند در آن حال جبرئیل حاضر شد. با انواع و الوان لباسهای بهشتی و زینتهای گوناگون که هیچ دیده آنها ندیده بود این وقت فاطمه خود را بآن زینتها مزین نمود و لباسهای بهشتی را در بر فرمود چون بزنان یهود وارد گردید بی اختیار بسجده افتادند و زمین ادب بوسیدند و تعجبها کردند و باین سبب جماعت بسیاری از یهود بشرف اسلام مشرف شدند انتهى « و در کتاب « لمعة البیضاء » فی شرح خطبة الزهراء « ص ۱۷ » این قضیه را باین عبارت نقل کرده ( و انما انت من جانب الله تعالى بواسطه جبرئیل عشرة انواع من من حلل الجنة وعشرة قطعة من حللها مع مسند و تاج و خدمته فی مجلس سرور استدعا هالیه نساء المنافقین بقصد الاستهزاء والسخریه فتجیر الفرق الحاضرة و آمنوا من جهت هذه الکرامة ) از این عبارت ظاهرست که جبرئیل برای فاطمه (ع) ده قسم لباس و ده رنگ از جواهرات و تاج و تخت و خادمان متعدده از جانب خدا برای فاطمه (ع) آوردند و از عبارت قطب راوندی ظاهر است که این قضیه در مدینه بوده است و الله العالم

### (۱۰) نزول مائده در قصه دینار

( یص ) امیر المؤمنین علیه السلام روزی بحجره که آمد دید که فاطمه حسنین را میخوابانید ایشان بخواب نمیرفته اند از غایت گرسنگی فاطمه طاهره عرض کرد یا ابا الحسن برو قدری طعام طلب کن که این کودک از گرسنگی بخواب نمیروند

امیر المؤمنین علیه السلام نزد عبدالرحمن بن عوف شد و از وی دیناری قرض خواست عبدالرحمن بخانه رفت و کیسه زری بیرون آورد و عرض کرد این کیسه یکصد دینار است بگیر یا علی و هرگز عوض آنرا مده حضرت فرمودند از تو قبول نکنم که از پیغمبر شنیده ام الید العلیا خیر من ید السفلی اما یک دینار بمن قرض بده و این حدیث را بشنو که رسول خدا فرمودند الصدقة عشرة والقرض ثمانية عشرة ضعفاً یعنی صدقه رایکسی ده عوض میدهند و قرض رایکسی هیجده عوض میدهند عبدالرحمن یک دینار بجناب امیر قرض داد آنحضرت چون روانه شد در راه مقداد بن الاسود را دید که بر کنار راه نشسته فرمود ای مقداد در این وقت اینجا چرا نشسته عرض کرد از جهت ضرورتی فرمود چیست آن ضرورت عرض کرد که چهار روز است که طعامی نیافته ام فرمود بگیر این دینار را تو از ما اولی تری که چهار روز است طعام نیافته ای و هاسه روز است مقداد گرفت دینار را و حضرت وقت نماز شام بود روانه مسجد شد به همراهی پیغمبر فریضه را ادا نمود چون فارغ شد جناب رسول اکرم فرمود یا علی امشب بخانه شما می آیم و مهمان شما خواهم بود جناب امیر عرض کرد حبا و کرامه و از پیش روانه شد و فاطمه زهراء را خبر کرد فوراً فاطمه زهراء بمصلی خود رفت و روی مبارک نهاد بروی خاک و بایزد پاک عرض کرد خداوند ا بحق محمد و آل محمد که بر ما طعامی فرست هنوز فاطمه در سجده بود که بوی طعام بمشام وی رسید سر برداشت کاسه بزرگی دید پر از طعام که بوی آن خوشبو تر از مشک بود آنرا برداشته و در خدمت پدر بزرگوار خود نهاد حضرت فرمود انی لك هذا الطعام عرض کرد من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین از آن طعام تناول کردند ناگاه سائلی بر در آمد امیر المؤمنین خواست او را از آن طعام بدهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی ایسن ابلیس است خبر شده که ما از طعام بهشت میخوریم آمده که با ما مشارکت کند.

## (۱۱) طعام شدن سنگریزه در میان دیک

(یص) در کتاب اربعین روایت شده که یک وقتی از اوقات حسنین علیهم السلام چیزی



نخ-ورده بودند از کرسنگی یتاب شده بودند از مادر مطالبه طعام  
مینمودند و در خانه فاطمه خوردنی یافت نمیشد آن مستوره -هردم ایشانرا به  
بهانه ای تسلی میداد تا بعدیکه فاطمه طاهره دلگیر گردید بر ضعف حال ایشان  
اشک از دیده گان حق ینش جاری شد پس بر خواست بجهت مشغول ساختن ایشان  
مقداری سنک ریزه را جمع نمود و در دیک کرده و قدری آب در آن ریخت و سردیک را  
پوشانید و آتش در زیر دیک روشن نمود تا آن آب بجوش آید و طفلانرا فرمود ای  
جانان مادر وای دوریخانه رسول اکرم اینک طعام بار کرده ام ساعتی صبر کنید تا پخته  
شود آنگاه میل نمایند ایشان هر دم بیرون میرفته اند و بعد از ساعتی مراجعت میکردند  
ایمادر چنانچه پخته شده از برای مایاوار آنمخدره میفرمود الحال بار کرده ام هنوز خام  
است ساعتی در نك نمایند تا پخته شود پس امام حسن بر سر دیک رفته و سر پوش را از  
دیک برداشت عرض کرد ایمادرا گر پخته است اگر خام قدری از جهت مایاوار تا بخوریم  
حضرت فاطمه (ع) کاسه ای برداشته و فرمود عجب است اگر پخته باشد چون بر سردیک  
آمد دید طعامی در کمال خوبی و خوشبوئی در دیک است پس طعامرا از دیک بیرون  
آورده و بیش ایشان نهاد و ایشان بطعام خوردن مشغول شدند پس فاطمه برخاست و  
و تجدید وضو نمود و دو رکعت نماز شکر بجای آورد بعد از آن هر وقت که کلاسخت  
شدی فاطمه طاهره از آن سنک ریزه مقداری جمع مینمود و در دیک ریخته بعد از ساعتی  
طعامی نیکو میشد آنرا بنزد طفلان مینهاد چون این خبر بسمع رسول اکرم رسید  
فرمود الحمد لله که در فاطمه هست آنچه در ذریه انبیاء بوده .

مؤلف گوید صاحب خصائص این خبر را از اربعین نقل کرده ولی معلوم نفرموده  
کدام اربعین چون که کتاب مسمی باربیین بسیار است شیخنا العلامة الخیر الشیخ آقابزرگ  
زیاده از صد و پنجاه اربعین در ذریعه نام برده و احتمال قوی میرود که از اربعین ابوصالح  
مؤذن باشد و او از علماء عامه است.

### (۱۲) نزول مانده ایضاً

(نا) - احمد بن محمد الثعالی باسناد معتبر سند بجابر بن عبدالله میرساند و کذا

نیشابوری در تفسیر خود میگوید رسول خدا چند روز بهیچ طعامی دست نیافت شدت جوع بروی سخت افتاد و در منازل زوجات طاهرات چیزی نیافت لاجرم بسرای فاطمه آمد (فقال یابنیه هل عندک شئینی آکله فانی جائع قالت لا والله بابی انت وامی) چون رسول خدا این بشنید مراجعت کرد در آنحال یکتن از همسایگان آنحضرت دو گرده نان و پاره از گوشت بنزد او هدیه فرستاد فاطمه آنجمله را مأخوذ داشت و در قدحی بگذاشت و ز برپوشی بر او افکند و قالت لا وثرن بهار رسول الله ﷺ علی نفسی و من عندی) فرمود رسول خدا ایرا بر خود و بر هر که در نزد من است مقدم میدارم یعنی بر شوهرم علی و دو فرزندم حسن و حسین باینکه همگان گرسنه میباشند پس رسول خدا ایرا خبر فرستاد چون آنحضرت بیامد فاطمه (ع) عرض کرد (بابی انت وامی قد اتانا الله بشئینی فخباً قال هلمی فاتته فکشف عن الجفنة فاذا هی مملوءة خبزاً ولحماً فلما نظرت الیه بهتت فعرفت انها کرامه من الله عزوجل فحمدت الله تعالی وصلت فقال رسول الله من این لك هذا یابنیه فقالت هومن عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمد الله عزوجل وقال الحمد لله الذی جعلک شبیهة بسیدة نساء العالمین فی بنی اسرائیل فی وقتهم فانها کانت اذار زقها الله تعالی فسلت عنه قالت هومن عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب این وقت رسول خدا ﷺ علی را حاضر ساخت و از آن طعام بخورد و علی و فاطمه و حسن و حسین و زوجات رسول خدا ﷺ از آن تناول نمودند و هنوز مبلغی در جفنه بجای بود فاطمه (ع) بر همسایگان بخش کرد و خدای آنطعام را بر فاطمه برکت داد .

### (۱۳) نزول لباس از آسمان

(یص) از شیخ مفید روایت شده است که حضرت ثامن الائمه علیهم السلام فرمود روزی حضرت امام حسن و امام حسین از کهنگی لباس بمادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود گفته اند ای مادر اطفال عرب با انواع جامهای فاخر مزین گشته اند و بآن مفاخرت مینمایند شما چرا از برای مال لباس نوتریب نمیدهی فاطمه طاهره از استماع این سخنان آب دریدهای وی گردید و فرمود جانان من در اندیشه شما هستم و امید دارم که تا

هنگام عید خیاط قدرت جامهای شما را دوخته و پرداخته بشما برساند آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد باز همان کلام را اعاده فرمودند و لباس نو را مطالعة فرمودند حضرت صدیقه طاهره ایشان را تسلی داده بگوشه آمد از روی خضوع و خشوع دست نیاز را بدرگاه قاضی الحاجات برداشتند عرض کردای خدای مهربان تو قادری دل فرزند ان مرا خوش نمایی بجامه ای که من بایشان وعده کرده ام با امید فضل تو هنوز سخنان فاطمه تمام نشده بود که شخصی در خانه راقق الباب نمود فاطمه عقب در آمد فرمود کیستی کوبنده در عرض کرد منم خیاط جامهای حسنین را آورده ام فاطمه زهرا دیند شخصی بچه ای در زیر بغل دارد و تسلیم بآن مخدره نمود چون آنرا گشود دید دو عمامه و دو دراعة و دو قبا و دو جفت موزه که در پشت آنها سرخی داشت صدیقه طاهره زبان بشکر و ثنای حضرت رب العزة گشود آنگاه شاهزادگان را بآن خلعتها مزین فرمود ایشان بغایت خوشوقت گردیدند و عرض کردند ای مادر هیچیک از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده اند و نه پوشیده اند در آن اثنا رسول خدا ﷺ تشریف فرمای سرای فاطمه شد و حسنین را در برگرفت و می بوسید پس فرمود ای فاطمه این خیاط را شناختی عرض کرد بخوبی او کسیرا ندیدم حضرت فرمود آن خازن بهشت بود و تا این قصه را بمن خبر نداد با سمان عروج نیمود

### (۱۳) علم فاطمه

بعلوم گذشته و آینده (و اخبار آن بعد از این بیاید)

### (۴) گردیدن آسیا بخودی خود

در خرایج از سلمان مرویست میفرماید بودم و میدیدم که فاطمه نشسته است و آسیائی در پیش روی او است و بدان آرد میکند مقداری از جور او حسین علیا بشدت میگردد و عمود آسیا خون آلود گشته گفتم ای دختر رسول خدا کفهای مبارک را چندین رنجه مکن اینک کنیزك توفضه حاضر است طحن جو را با او گذار فقالت اوصانی رسول الله آن یک ن الخدمة لها یوما ولی یوما فکان امس یوم خدمتها سلمان گفت من بنده آزاد شده شما هستم مرا بآرد کردن جو بکماریا باسکات حسین فرمود من باسکات حسین ارفقم تو طحن جو میکنی لا جرم من مقداری جو آرد کردم و

طریق مسجد سپردم و بارسوخدا نماز گذاشتم آنکاه صورت حار را بعلی علیه السلام رسانیدم آنحضرت بگریست و بیرون شد و چون باز آمد خندان بود رسولخدا ی پرشش فرمود (قال : دخلت علی فاطمه و هی مستلقیه لفقاهها و الحسین نائم علی صدرها و قد امها روحی تدور من غیر ید فتبسم رسول الله ﷺ و قال یا علی اما علمت ان لله ملائکة سیاره فی الارض یخدمون محمداً و آل محمد الى ان تقوم الساعة )

(۱۵) ایضاً در خراج از ابوذر مرویست میفرماید مرا در طلب علی فرستاد من بخانه آنحضرت در آمدم و ندا در دادم هیچ کس پاسخ نگفت و در آنجا آسیائی دیدم که طحن میکرد و کسی در کنار آن نبود دیگر باره بانک زدم این وقت علی علیه السلام از خانه بیرون شد باهمدیگر بحضرت مصطفی آمدیم رسولخدا ﷺ گوش فراداشت و علی چیزی گفت که من فهم نتوانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شکفت همی آید از آسیائی که در خانه علی دور میزد و طحن میکرد و کس با او نبود قال : این ابنتی فاطمة (ع) ملاء الله قلبها و جوارحها ایماناً و یقیناً و ان الله علم ضعفها فاعانها علی دهرها و کفاهها اما علمت ان لله ملائکة موکلین لمعونة آل محمد .

## (۱۶) قابش نور از چادر فاطمه (ع)

و نیز در خراج و مناقب مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام از مرد یهودی مبلغی جو بقرض خواست یهودی عرض کرد مرا هزینه ای باید داد آنحضرت ملائی از فاطمه که عبارت از نسجی است که یکپارچه باشد که همان چادر میشود به رهن گذاشت و جورا مأخوذ داشت و از آن سوی یهودی چادر را بخانه برد و در بیتی جای داد نیمه شب زن یهودی از برای حاجتی بدان بیت رفت و نوری ساطع دید که شمعش آن نور چشم را خیره میکرد باز شتافت و شوهر را آگهی داد مرد یهودی بیامد و این بدید عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن یهود گرد آمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملائكة حضرت فاطمه است همگان اسلام آوردند و در بعضی روایات نام یهودی زید بود

## (۱۷) جنبیدن گهواره

(نا) از ابوالقاسم بستی در مناقب امیر المؤمنین و ابوالحسن مؤذن در اربعین از شعبی باسناد خود از میمونه حدیث میکند و همچنین ابن فیاض در شرح اخبار؛ که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت یادر آرامش فرزندان تا از گریستن باز ایستند همچنان گاهواره کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت .

نیز مرویست که رسول خدا سلمانرا برای کاری بدرخانه فاطمه فرستاد چون بدرخانه رسید لختی بر بابیت بایستاد نظر کرد دید که فاطمه از درون خانه تلاوت قرآن مینماید و آسیاب در بیرون حجره بخودی خود میگردد و هیچکس نزدیک آن نبود الی آخر روایت سابقه .

## (۱۸) بلندن شدن ستی نهای مسجد

دیگر در بحار از سلمان مرویست که هنگامیکه علی را از برای بیعت با ابوبکر بمسجد می بردند فاطمه از قنای آنحضرت بیرون شد و زنان بنی هاشم در خدمت او روان شدند چون نزدیک قبر رسول خدای آمد (فقال : خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمداً بالحق لان لم تخلوا عنه لان شرن شعری ولا ضعن قمیص ابی علی رأسی ولا صرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناقة صالح باکر م علی الله منی ولا الفصیل باکر م علی الله من ولدی قال سلمان : فرایت والله اساس حیطان مسجد رسول الله تغلعت من اسفلها حتی لو ارد رجل ان ینفذ من تحتها لقد نفذ فدنوت وقلت یاسیدتی ومولاتی ان الله تبارک و تعالی بعث اباك رحمة فلا تكونی نقمة فرجعت الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیا شیمنا)

## (۱۹) نزول هاقدة

بروایت علی بن ابراهیم تا آنجا که میگوید امیر المؤمنین یا فاطمة هل عندك شیئی تغذینیہ قالت لا والذي اكرم ابي بالنبوة و اكرمك بالوصية ما طعمنا مذیومین الا شیئی كنت او ترك علی نفسی و علی ابنی هذین الحسن و الحسین فقال عليه السلام یا فاطمة الا كنت اعلمینی فابغیکم شیئا فقالت یا ابا الحسن انی لاستحیی من الهی ان کلف نفسک علی ما لا تقدر علیه ) پس روایت را میکشاند بقصه دینار و ایشار او بمثل آنچه گذشت بعد امیر المؤمنین عليه السلام داخل مسجد شد و نماز مغرب را با رسول خدای بجا آورد و بعد از نماز مغرب رسول خدا بر خواست و هنگام عبور در صف اول بابای مبارک غمزی کرد با علی عليه السلام آنحضرت نیز برخواست و روان شد در باب مسجد پیغمبر را دریافت و سلام داد و جواب شنید فقال رسول الله : یا ابا الحسن هل عندك شیئی نتعشاء فتمیل معك ، امیر المؤمنین سر بریزد چیزی فرمود اما رسول خدا آگاه بود که در خانه فاطمه از خوردنی چیزی یافت نشود و قصه دینار را جبرئیل بر رسول خدا خبر داده بود و فرمان کرده بود که امشب در خانه علی باید شام تناول نمائی چو رسول خدا دید علی عليه السلام چیزی نمی گوید فرمود یا علی مالک لا تقول لا فانصرف او تقول تعالی فامضی معك فقال حبا و کرامة یا رسول الله بفرمائید پس رسول خدا دست علی عليه السلام را گرفت تا داخل خانه شدند فاطمه را در مصلاي خود دیدند چون از نماز فارغ شد قدحی را در غلیان دید و صدای رسول خدا را در خانه بشنید لاجرم از مصلاي خود بیرون دوید و رسول خدا را سلام داد و جواب شنید و رسول خدا دست مبارک بر سر او مسح کرد و فرمود یا بنته کیف امسیت رحمک الله عشیئا غفر الله لك پس فاطمه بر رفت و آن قدح را بیاورد و در پیش روی رسول خدا و علی مرتضی نهاد علی فرمود این طعام را از کجا بدست کردی که ندیده ام هرگز مانند آن را و استشمام نمودم هرگز مثل بوی آن را و نخوردم هرگز اطیب و نیکوتر از آن را این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک را در میان هر دو کف علی گذاشت و اندک فشار داد (ثم قال: یا علی هذا بدل دینارک من عند الله ان الله یرزق من یشاء .

## (۲۰) نزول مانده در قصه اعرابی و سوسمار

در عاشر بحار و مناقب و دیگر کتب سند بابن عباس می‌رسانند که مردی اعرابی از جماعت بنی سلیم در بیابان سوسمار پرا صید کرده در آمستین خود او را حبس کرد و راه مدینه پیش گرفت چو داخل مسجد رسول خدا گردید در برابر آنحضرت ندادرداد یا محمد یا محمد و عادت رسول خدا این بود که هر گاه کسی او را ندای میکرد یا محمد همانرا حضرت جواب میداد و همچنین هر گاه کسی او را یا احمد و یا ابوالقاسم ندای میکرد همانرا حضرت در جواب میفرمود و اگر کسی یا رسول الله ندا میکرد آنحضرت رنگ رخساره اش شکفته میشد و در جواب میفرمود لبیک و سعیدک لاجرم چون اعرابی ندادرداد یا محمد یا محمد رسول خدا نیز فرمود یا محمد یا محمد اعرابی آغاز سخن کرد (فقال له : انت الساحر الکذاب الذی ما ظلت الخضراء ولا قلت الغبراء من ذی لهجة هوا کذب منك انت الذی تزعم ان لك فی هذه الخضراء الها بعتک الی الاسود و الابیض و اللات و العزی لولانی اخاف ان قومی یسموننی العجول لضربتک بسیفی هذا ضربتک بها فاسود بک عند الاولین و الاخرین) عمر بن الخطاب چون این جسارت را از اعرابی بدید از جای برخاست و گفت یا رسول الله رخصت فرمای تا او را بقتل رسانم فقال النبی ﷺ اجلس یا اباحفص فقد کاد الحلیم ان یشکون نبیاً پس روی با اعرابی نمود و فرمود یا اباخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب یتهمون علینافی مجالسنا یجهوننا بالکلام الغلیظ یا اعرابی و الذی بعثنی بالحق نبیاً ان اهل السماء السابعة یسموننی احمد الصادق یا اعرابی اسلم تسلم من النار یكون لك مالنا و علیک ما علینا و تكون اخانا فی الاسلام رسول خدا فرمود ای برادر بنو سلیم این است کار و کردار عرب از روی خشم و غضب میتازند در مجالس ما و بر پیشانی ما میگویند سخنان غلیظ و خشن را ای اعرابی سوگند بدان کس که مرا بحق می‌عوث بنبوت نمود کسیکه در دنیا زیان کار باشد در آخرت معذب بنار گردد و ای اعرابی سوگند بدان کس که مرا به پیغمبری برگزید

ساکنان آسمان هفتم مرا احمد صادق مینامندای اعرابی مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ تاباشد از برای توجیزیکه از برای ماست و باشد بر تو چیزیکه بر ماست و برادر ما باشی در اسلام این سخنان بر اعرابی گران آمد در غضب شد وقال واللات والعزى لا اومن بك يا محمد او يومن بك هذا الضب ثم رمى بالضب عن كفه فلما وقع الضب على الارض ولى هارباً فناداه النبى يا ايها الضب اقبل الي فاقبل الضب ينظر الى النبى قال فقال له النبى ايها الضب من انا فاذا هو ينطق بلسان فصيح ذرب غير قطع فقال انت محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبى من تعبد فقال اعبد الله عز وجل الذى فلق الحبة و برء النسمة واتخذ ابراهيم خليلاً و اعطى نوحاً ذرية و اسماك يا محمد حبيباً پس این اشعار بگفت :

الا يا رسول الله انك صادق	فبوركت مهديا و بوركت هادياً
شرعت لنادين الحنيفة بعدما	عبدنا كالمثال الحمير الطواغيا
فياخير مدعو و ياخير مرسل	الى الجن والانس لييك داعياً
ونحن اناس من سليم و اننا	اتيناك نر جوأن نثال العواليا
اتيت ببرهان من الله واضح	فاصبحت فينا صادق القول زاكياً
فبوركت فى الاحوال حياً و ميتاً	و بوركت مولوداً و بوركت ماشياً

از پس این اشعار سوسماردم بر ماست اعرابی چون این بدید گفت و اعجابه سوسماریرا که من در بیابان صید کنم و در آستین خود جلی دهم نه اورا ققاهت علم و نه حضافت عقل بدین گونه با محمد سخن کند و نبوت او شهادت دهد من چه کس باشم که بعد از دیدن اینگونه آیت گردن ننهم و شهادت ندهم یا رسول الله دست بمن ده تا با تو بیعت کنم فانما اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون اعرابی مسلمانی گرفت رسول خدا با اصحاب فرمود اورا سورة چند از قرآن پیاموزید پس از آن فرمود یا اخ العرب از مال دنیا چه بهره داری عرض کرد سوگند بدان کس که ترا براستی از در پیغمبری فرستاده است ما چهار هزار تن مردانیم از قبيلة بنی سلیم در میان ایشان فقیر تر از من کس نیست رسول خدا با اصحاب فرمود کیست که اعرابرا



بر ناقه سوار کند و من ضامنم که خداوند متعال شتری از شتران بهشت اورا عطا فرماید سعد بن عبادہ برجست و گفت پدر و مادرم فدای تو بادہ راناقہ ای حمر است کہ ہشت ماہہ آبستن است آنرا با اعرابی گذاشتم رسول خدا ی فرمود یا سعد من اکنون وصف میکنم ناقہ ایراکہ خداوند متعال بموض این ناقہ بتوعطا خواہد فرمود همانا شتری است از زرسرخ و گردن او از زبرجد سبز و کوفہ آن او از کافور سفید و ذقن او از دروہار آن از مروارید تر است و قبہ ای بر پشت دارد از مروارید سفید کہ از درویش بیرون پدیدار است و آن شتر در بہشت طیران میکند آنکاہ دیگر بارہ رسول خدا اصحاب را نگران شد و فرمود کیست کہ اعراب را تاجی دہد و من ضامنم کہ خداوند اورا تاج تقی کرامت فرماید علی علیہ السلام فرمود فداک ای دامنم کدام است تاج تقی رسول خدا وصف فرمود پس علی علیہ السلام عمامہ برداشت از سر خود و بر سر اعرابی گذاشت دیگر بارہ رسول خدا فرمود کیست از شما کہ اعراب را زاد دہد و من ضامنم کہ خداوند در پاداشت اورا زاد تقوی عطا کند سلمان برخواست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد کدام است زاد تقوی فرمود آنست کہ ہنگام بیرون شدن از دنیا خداوند ترا تلقین میکند بشہادت لا الہ الا اللہ و ان محمد رسول اللہ اگر این کلمات را گفتی ملاقات میکنی مرا و ملاقات میکنم من ترا و اگر نگفتی ابداً ملاقات نکنی مرا و دیدن نکنم من ترا سلمان برفت و نہ بیت از بیوتات زوجات رسول خدا را طواف داد چیزی بدست او نیامد چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجرۃ فاطمہ افتاد گفت اگر چیزی است در منزل فاطمۃ زہراء سلام اللہ علیہا است پس بیامد دق الباب کرد فاطمہ فرمود کیست کو بندہ در سلمان عرض کرد اینک منم سلمان فارسی فرمود چہ میخواہی سلمان قصہ سوسمار و اعراب را و طلب کردن رسول خدا زاد را برای اعرابی شرح داد فاطمہ فرمود سو گند بدان کس کہ محمد را بحق فرستادہ سہ روز است کہ طعامی بدست مانیا مہدہ و حسن و حسین از شدت جوع مضطرب شدہ اند و باشکم گرسنہ بخفتہ اند مانند دو جوجہ پر کنندہ و لکن رد نمیکنم خیر را خاصہ وقتی کہ بر در سرای من فرود شدہ ایسلمان اینک این پیراہن مرا بہ بر نزد شمعون یہودی و یک

صاع خرما و يك صاع جو گرفته بياور سلمان آن درخ را بگرفت بنزد شمعون آمد  
 وصورت حال را تقرير داد شمعون آن درخ را بگرفت و در دست بگر دانيد واشك از  
 ديد گانش فرو ريخت و گفت اين است زهادت دردنيا و اين است آنچه خبر داد ما را موسی  
 بن عمران در توره انا قول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله و مسلماني گرفت  
 و سلمان را صاعی از تمر و صاعی از جو بداد و سلمان آنهارا بنزد فاطمه آورد آنحضرت بدست  
 خود طحن کرد و نان پخت و بدست سلمان داد سلمان عرض کرد يا بنت رسول الله از برای حسن  
 و حسين کرده از اين نان بردار فاطمه فرمود چیزی را که در راه خدا داده‌ام دیگر در آن  
 نصرف نميکنم لاجرم سلمان آن نان و تمر را بحضرت رسول آورد فرمود اي سلمان اين  
 نان و تمر را از كجافرا هم آوردی عرض کرد از خانه فاطمه چون رسول خدا ﷺ سه رو  
 ميگذشت که دست بطعامي نبرده بود برخواست و بدر سرای فاطمه آمد دق الباب کرد  
 چون بعبادت بود هر گاه پيغمبر قرع باب بنمايد بدون فاطمه کس فتح باب نفرمايد لاجرم  
 فاطمه عجله کرد و در را گشود چشم پيغمبر بر فاطمه افتاد ديد رنگ ارغواني بدل  
 بزعفراني شده و نديدهای حق پيشش بکودی فرو رفته فرمود اي فاطمه اين چه حالت است  
 در تو مينگرم عرض کرد يا ابتاه سه روز است که مادست بطعام نبرده‌ايم و حسن و حسين بعد  
 از اضطراب از شدت جوع همانند جو جگان پر کنده گرسنه بخفته‌اند رسول خدا حسين  
 را از خواب برانگيخت و يکي را بران راست و يکي را بران چپ نشانيد و فاطمه را در پيش  
 روي جای داد و دست در گردن او افکند اين وقت علي عليه السلام در آمد و دست در گردن پيغمبر  
 حمايل کرد پس رسول خدا بسوي آسمان نگران شد فقال يا الهی وسیدی و مولای هؤلاء  
 اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا در اين وقت فاطمه بخلوتگاه خویش  
 رفت و هر دو پای مبارک را بر صف بداشت و دور کعت نماز بگذاشت پس دست بسوی  
 آسمان برافراشت و قالت الهی وسیدی هذا محمد بنیک و هذا علي بن عم نبيک و هذان الحسن  
 و الحسين سبطا نبيک الهی انزل علينا من السماء كما انزلت على بني اسرائيل اكلوا  
 منها و كفروا بها اللهم انزل علينا فاننا بها مؤمنون ابن عباس ميگويد بخدا قسم که هنوز  
 سخن فاطمه تمام نشده بود که قدحي بزرگ از قفاي او همي جوشيد بوی آن قوی تر و

نیکوتر از مشک از فر بود فاطمه آن قدح را برگرفت و بی‌آورد در پیش روی رسول خدا بنهاد چون امیر المؤمنین بدان نگرست فرمود ای فاطمه این مائده از کجاست و جسال آنکه در نزد ما معهود نبوده رسول خدا فرمود کل یا ابا الحسن ولا تسئل الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رزقنی ولد مثل مریم بنت عمران (کلما دخل علیها ذکر یا المحراب وجد عند هارزقا قال یا مریم انی لك هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب) پس پیمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام تناول نمودند و رسول خدا بیرون آمد و اعراب را زاد بداد و بر شتر بر نشاند و روان داشت چون اعرابی میان قبیله بنی سلیم آمد با علی صوت ندا در داد که قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ رجال قوم چون این بشنیدند باشمشیرهای کشیده بسوی او حرکت کردند و گفته اند از دین بیرون شدی و دین محمد ساحر کذاب پذیرفتی گفت محمد نه ساحر است نه کذاب قال یا معاشر بنی یسلم ان اله محمد خیراله وان محمدا خیر نبی ایتیه جائعاً فاطعنی و غارياً فکسانی و را جلا فحملنی آنگاه قصه ضب و سخن کردن او را با پیغمبر شرح کرد و آن اشعارها که سوسمار بعرض رسول خدا رسانیده بود بر آن جماعت قرائت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار دز آن روز چهار هزار تن از مردم بنی سلیم مسلمانی گرفته اند و ایشان در پیرامون رسول خدا اصحاب ریایات سبزاند

فاضل مجلسی میفرماید این حدیث را در کتاب قدیم از مؤلفات علماء عامه دیدیم و این حدیث بطریق دیگر از ابوبکر احمد بن علی الطریقی «باین عباسی سند میرساند مؤلف گوید بنده این روایت را در حیوة الحیوان در ترجمه ضب ایضا دیدم و صاحب او از مشاهیر عامه است

## آمدن مه‌خوریه بارطب بهشتی بزیارت فاطمه

علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات باسناد معتبره از سلمان فارسی

روایت میکند که بعد از رسولخدا از حزن و اندوه تناده روز از خانه بیرون  
 نشدم روز دهم برای زیارت مولایم امیرالمؤمنین حرکت کردم چون چشم  
 آن جناب بر من افتاد فرمود سلمان بر ما جفا کردی و بعد از رسولخدا و الله اعلم  
 ترك ماگفتی سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه من ترك شما را مینمایم ولی  
 حزن مفارقت رسولخدا مرا خانه نشین کرد فرمودند اکنون برو بنزد فاطمه که ترا  
 میطلبید و مشتاق دیدار تو است و تحفه بهشتی برای تو ذخیره کرده است سلمان عرض  
 کرد یا امیر المؤمنین بعد از وفات پیغمبر از برای فاطمه زهراء تحفه بهشتی میآید  
 فرمودند بلی دیروز از برای او رسیده است سلمان میگوید من هروله کنان خود را  
 بدرخانه فاطمه رسانیدم آنمخدره چون مرا ملاقات کرد با چشم گریان فرمود ای سلمان  
 بعد از وفات پدرم بر من جفا کردی و ترك ما نمودی عرض کردم یاسیدی پدر و مادرم  
 فدای شما باد کثرت حزن و اندوه بر مفارقت رسولخدا مرا خانه نشین کرد فرمودند  
 اکنون داخل خانه شو سلمان میگوید در آنوقت فاطمه باعباسی بود که اگر سر  
 مبارک را بان میپوشانید ساقهای مبارکش نمایان بود و اگر ساق را پوشانیدی سر منکشف  
 شدی بالجمله معجز بر سر افکند و جلوس فرمود (وقالت یا سلمان اجلس و اعقل ما قول  
 لك انی كنت جالسة بالامس فی هذا المجلس و باب الدار مغلق و انا اتفكر فی انقطاع  
 الوحی عنا و انصراف الملائكة من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیر ان یفتح احد فدخل  
 علی ثلاث جوارلم یر الراءن بحسنهن و لا كهیئتهن و لا نضارة و جوههن و لا ازکی من ریحهن  
 فلما رايتهن قمت الیهن فقلت بابی اتن من اهل مكة ام من اهل المدينة فقلن یا بنت  
 محمد لسا من اهل مكة و لامن اهل المدينة و لامن اهل الارض جمیعاً غیر انا و جوار  
 من الحورالعین من دارالسلام ارسلنا رب العزة الیک یا بنت محمد انا الیک مشتاقات  
 پس فاطمه فرمود من از یکی از آنها که بنظرم اکبر سنا بود سؤال کردم نام تو چیست  
 گفت مقدوده گفتم از چه روترا مقدوده نام است گفت خداوند متعال مرا برای مقدار  
 بن اسود کنندی خلق فرموده بدیگری گفتم نام تو چیست گفت زره گفتم تودر نظر من  
 بسیار نیله ای از چه رو این نام داری گفت مرا برای ای ذر غفاری صاحب رسولخدا خلق

کرده اند از سومی سؤال کردم نام توجیست فرمود مرا سلمی گویند قلت ولم سمیت سلمی قالت اناسللمان الفارسی مولی اینک رسول الله قالت فاطمه ثم اخرجني لي رطباً ازرق ابردمن الثلج واز کی ریحان المسك الازفر فقالت لی یاسلمان افطر علیه عشیتك فاذا افطرت به فجننی بنواه قال سلمان فاخذت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب رسول الله ﷺ الا قالوا یا سلمان امعك مسك فقلت نعم فلما كان وقت الافطار افطرت علیه فلم اجده عجماً ولا نوي) روز دیگر که شرفیاب خدمت فاطمه شدم عرض کردم یا بنت رسول الله برای این رطب هسته نیافتم فرمودند چنین است یا سلمان رطب بهشی را هسته نباشد انما هو نخل غربه الله فی دار السلام بکلام علمنیه ابی محمد کنت ا قوله غدوة و عشية سلمان عرض کرد ای سیده من این کلمات را بشود بمن تعلیم فرمائی ( فقالت ان سرك ان لا يمسك اذی الحمي ماعشت فی دار الدنيا فواظب علیه سلمان گوید پس آن حرز را فاطمه زهراء علیها سلام بمن تعلیم فرمود و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله النور بسم الله النور من النور بسم الله نور علي نور بسم الله الذي هو مدبر الامر بسم الله الذي خلق النور من النور الحمد لله الذي خلق النور من النور وانزل النور على الطور في كتاب مسطور في رق منشور بقدر مقدور على نبي محبور الحمد لله الذي هو بالعرض مذكور وبالفخر مشهور وعلى السراء والضراء مشكور وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سلمان میفرماید چون فاطمه این حرز مبارک را با من بیاموخت هزار کس افزون از مردم مکه و مدینه را بیاموختم و آنها را از زحمت و تعب تب نجات دادم به برکت این دعا

## (۲۲) فرود شدن جامه بد های فاطمه (ع)

این روایت از شیخ مفید سبق ذکر یافت ولی آنچه را مجلسی از کتاب مراسیل نقل کرده چون با آن روایت تفاوت دارد و احتمال تعدد قضیه می رود فلذا از نقل آن صرف نظر ننکریم میفرماید که حسن و حسین را جامه کهنه و مندرس در بر بود چون عید نزدیک شد بخدمت مادر آمدند که دیگر مردم از برای فرزندان خود جامه های

نیکو دوخته اند آیا ای مادر از برای ما جامهٔ درخور عید خواهی دوخت فقالت یخاط لکما انشاء الله فرمود دوخته میشود انشاء الله چون عید برسید جبرئیل دوپیراهن از حلل بهشت بنزد رسول خدا آورد آنحضرت فرمود ای برا درمن جبرئیل این چیست عرض کرد حسن رضی الله عنه وحسین رضی الله عنه از فاطمه علیهما السلام جامهٔ عید می خواستند واو در پاسخ فرمود یخاط لکما انشاء الله خداوند نخواست آرایش کذب در سخنان فاطمه راه کند .

### (۲۳) نزول مائده در قبیله قطیفه

در بحار از کتاب سعد السعود سید بن طائس مرقوم داشته که فرمودند من در تالیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت نازل شده جمع کرده در آن تالیف این حدیث رامسندا از ابو سعید خدری روایت میکنند میگوید ملک حبشه قبیلهٔ ثیکه باطلا بافته بودند برای رسول خدا بهدیه فرستادند فقال رسول الله لا عظیمینا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله رسول خدا فرمود این قبیله را بکسی بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد و اصحاب رسول خدا گردن کشیدند و نگران شدند که درخور این تشریف کدام کس خواهد بود اینوقت رسول خدا فرمودند علی کجا است چون عمار با سر این بشنید شتاب زده بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و او را از قصه آگهی داده امیر المؤمنین بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد رسول خدا آن قبیله را بامیر المؤمنین عطا فرمود (فخرج علی الی السوق فنقضها سلکا فقسما بین المهاجرین و الانصار ثم رجع الی منزله و مامعها منها دینار) قبیله سه هزار دینار زر سرخ قیمت داشت آنحضرت تا گرفت بجانب بازار رفته و آنرا رشته رشته نمود و بین فقرا ی مهاجر و انصار قسمت نمود و بادست خالی بجانب خانه رفت و روز دیگر رسول خدا او را دیدار کرد فرمود : یا ابا الحسن اخذت امس ثلثة آلاف مثقال من ذهب فانا و المهاجرون و الانصار نتغدی عندک غدا فقال علی : نعم یا رسول الله چون روز دیگر شد رسول خدا با جماعت مهاجر و انصار آهنگ سرای

علی علیه السلام نمودند و در بکوفتند علی علیه السلام بیرون شد و چهره مبارکش از خجالت دیگر گون شده بود که اکنون جواب رسول خدا را چه بگویم که در خانه از قلیل و کثیر یافت نمیشود لاجرم رسول خدا وارد شد باجماعت مهاجر و انصار و مجلس کردند امیرالمومنین علیه السلام بنزد فاطمه زهرا آمد دید ظرفی از طعام مملو است که بوی مشک از آن متصاعد است علی علیه السلام خواست آن را حمل کند چندان گران بود که بمساعت فاطمه آن جفنه را بلند کردند در نزد رسول خدا بزمین نهادند رسول خدا چون نظرش بر آن طعام بیفتاد بنزد فاطمه آمد فرمود (ای بنیه انی لك هذا قالت یا ابت هومن عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال رسول الله الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رأیت فی ابنتی ما رأی زکر یافئ مریم بنت عمران

## ۶۴ = ناله کردن فاطمه (ع)

و بیرون کردن دستها را از کفن که در محل خود بیاید

## ۶۵ = نازل شدن

انواع میوه‌های بهشتی

«بص» میگوید از برای فاطمه زهراء موائد و فواکه بهشت در دنیا بسیار واقع شده نه يك مرتبه و ده مرتبه و اینقدر اخبار صحیحه در این باب بد فعات عیدیه رسیده که ذکر همه آنها باعث طول سخن است چنانچه ابو موسی در کتاب فضایل البتول روایت کرده از آن جمله گوید جبرئیل دو عدد انار و دو عدد به و دو عدد سیب از بهشت هدیه بجهت اهل بیت علیهم السلام آورد اهل الیمت از آن میخوردند و عود میگرد و تمام نمیگردید تا اینکه فاطمه طاهره وفات یافت انار و به تغییر یافت و بعد مدفود شد و دو سیب باقی ماندند با آن دوری خانه رسول خدا فمن زار الحسنین علیهم السلام من مخلصی شیعتنا بالاسحار و جد ریحا «

سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز میفرماید ولست ادری واحد او اتین وقد

وقع الاختلاف فی الروایة ) لكن ما قبل این حدیث بقسم دیگر است که هدیه نیکه نازل شد (كان فيه بطيخان و رماتان و سفر جلتان و تفاحتان فتبسم النبي ﷺ وقال الحمد لله الذي جعلكم مثل خيار بني اسرائيل ينزل اليكم رزقكم من جنات النعيم و كان اهل البيت يأكلون منها و تعود حتى قبض رسول الله فتغير البطيخ فاكلوه فلم يعد و لم يزالوا كذلك الى ان توفيت فاطمة فتغير الرمانتان فاكلوه فلم يعد و لم يزالوا كذلك الى ان قتل امير المؤمنين فتغير السفرجل فاكلوه فلم يعد قال الحسين و بقي التفاحتان معي و مع اخي فلما كان يوم آخر عهدي بالحسن و جدت التفاحه عند رأسه و قد تغيرت فاكلتها و بقيت التفاحه الاخرى).

ابن محيص روایت میکند که من میشناختم آن سبب را که از جناب امام حسین است و من در لشکر عمر سعد بودم چون تشنگی بر آن جناب شد نمود آن سبب را از آستین مبارک بیرون آورد و آنرا بوئید و برگردانید در آستین مبارک خود پس هنگامیکه از اسب افتاد جستجو نمودم آن سبب را نیافتم این است که فرمودند ان الملائكة تلتذ بروايها عند قبره ﷺ عند طلوع الفجر و عند قيام النهار ، و هو اشد نازله از بهشت بجهت انوار خمس طيبه بسيار است که فاطمه زهراء سلام الله عليها در آن سهیم و شریک بوده .

## ۲۶ = حدیث و طب

« یس » روزی رسول خدا وارد شد بر فاطمه طاهره و فرمود ای فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه عرض کرد ای پدر همانا حسنین امروز از من غذا می خواسته اند چیزی که قوت آنها قرار بدهم نداشتم در آنحال رسول خدا سر بجانب آسمان نمود قدری نگذشت که جبرئیل نازل شد و عرض کرد علی اعلی سلامت می رساند و مخصوص میفرماید شما را بدرود و اکرام و فرمان کرده است که بعلی و فاطمه و حسنین بفرمائی چه میوه ای از میوه های بهشت میل دارند رسول اکرم پیغام جبرئیل را رسانید که خداوند متعال بر گرسنگی شما مطلع شد اکنون میفرماید چه میوه ای از بهشت میل



دارید هر قسم که مایل باشید برای شما نازل خواهد شد پس ایشان ساکت شدند و حیا، لرب العزه چیزی نگفتند پس حضرت حسین از جد بزرگوار و پدر عالی مقدار و برادر وفادار اجازه گرفت که معین کند، همه اختیار را بدست حسین دادند عرض کرد یاجدا بجبرئیل بفرمائید که مامیل رطب داریم رسول اکرم فرمود خداوند دانست غرض ترا پس فرمود ای فاطمه برخیز و داخل خانه شو و حاضر نما آنچه را که بجهت تو و ما فرستاده اند پس فاطمه داخل خانه شد دید طبقی از بلور و در آن رطب تازه است و بر روی آن دستمالی از سندس سبز پوشیده پس فرمود رسول اکرم فاطمه در حالیکه برداشته بود مائده را ان الله برزق من یشاء بغیر حساب

و گرفت ظرف رطب را و در پیش روی خود نهاد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و يك دانه رطب برداشت و در دهان حسین عليه السلام نهاد و فرمود هنیئا مریتا لك یا حسین آنگاه دانه دیگر برداشت در دهان حسن نهاد و فرمود هنیئا مریتا لك یا حسن سپس دانه دیگر برداشت در دهان فاطمه نهاد و فرمود هنیئا مریتا لك یا فاطمه آنگاه دانه دیگر برداشت و گذارد در دهان امیر المؤمنین عليه السلام و فرمود هنیئا مریتا لك یا علی و از جای برخاست و باز بر زمین جلوس فرمود و هر رطب که امیر المؤمنین تناول میفرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت هنیئا مریتا لك یا علی تا اینکه از تناول رطب فارغ شدند و مائده با آسمان بالا رفت فاطمه (ع) عرض کرد یا ابنا امروز امر عجیبی از شما مشاهده کردم در خصوص این رطب و برخاستن شما و از مکرر گفتن هنیئا مریتا لك یا علی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون رطب در دهان حسین گذاردم جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئا مریتا لك یا حسین منهم متابعت آنها نمودم چون رطب در دهان حسن نهادم باز جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئا مریتا لك یا حسن چون رطب در دهان تو نهادم حوریان بهشت گفتند هنیئا لك یا فاطمه منهم با آنها موافقت کردم چون رطب در دهان علی نهادم ندای حق تعالی را شنیدم که فرمود هنیئا مریتا لك یا علی از این جهت برای احترام ندای پروردگار از جای برخاستم و ایستادم چون رطب دوم و سوم را علی تناول کرد باز همان ندا را شنیدم که حق تعالی فرمود یا محمد اگر تا قیامت رطب در دهان

علي بگذارى من ميگويم آن كلامرا بدون انقطاع

## (۲۷) اعضاء چهارنوع از طعام برای فاطمه (ع)

مقول از (مصباح الانوار) است که فاطمه مريض شد رسول خدا ﷺ بعبادت او آمد و در نزد او بنشست و از حال او پرسش کرد (فقال انى اشتهى طعاماً طيباً فقام رسول الله ﷺ الى طاق فى البيت فجاء بطبق فيه زبيب وكعك واقط وقطف عنب فوضه بين يدى فاطمه)

يعنى فاطمه عرض کرد طعامى نيکو مايلم رسول خدا بى توانى ازجای برخاست و از طاقىکه درخانه بود طبقى فراگرفت و درپيش روى فاطمه نهاد و آن طبق مملو از مویز و نان خشك و کشك و خوشه انگور بود سپس رسول خدا ﷺ دست بر طبق نهاد و خداي را ياد کرد پس فرمود بخوريد بنام خدا و ندمتعال اين وقت رسول خدا و على مرتضى و حسن و حسين از آن تناول فرمودند

## (۲۸) تکلم ناقه با فاطمه (ع)

(یص) فاضل نسفى صاحب تفسير که یکی از مشاهير علماء عامه است مینویسد که ناقه غضبای رسول خدا ﷺ در وقت مردن با فاطمه تکلم کرد و عرض کرد ايدختر رسول خدا اينک بسوي پدر بزرگوارت رهسپار هستم اگر ترا پيغامى و حاجتى هست بفرما فاطمه از اين سخن سخت بگریست و سر ناقه را در دامن نهاد تا اینکه ناقه جان بداد فاطمه عبايى بآن ناقه پیچید و فرمان کرد تا او را دفن کردند پس از سه روز آن مکانرا شکافتند اثرى از او ندیدند)

(نسفى) بعد از نقل اين خبر گوید تکلم ناقه با فاطمه بعضى از کرامات فاطمه است برای اینکه آن ناقه تکلم نکرد مگر برای فاطمه و برای رسول خدا و آن ناقه با پیغمبر گفت يا رسول الله ﷺ صاحب من يك مرد يهودى بود مرا از خانه بصحرا ميبرد و میچرائید و علفهای صحرا مرا ندا میکردند که بنزد ما بيا و از ما تناول نماچه آنکه تو از رسول خدا ﷺ میباشی و چون شب میشد درندگان صحرا بعضى بعض

دیگر را سفارش میکردند که بنزدیک این نایه نرود که صاحب اورسول خدا محمد ﷺ خواهد بود .

## (۷۹) حکایت طبیق انار

(یص) و (مجالس المتقین) شهید ثالث آخوند ملا محمد تقی قدس سره در مجلس سی و ششم مرسلات روایت کند که روزی امیر المؤمنین برفاطمه زهرا وارد شد درحالی که مزاج شریف آن بانوی عصمت از صحت منحرف شده بود و در بستر افتاده بود حضرت سر آن معصومه را بدامن گرفت و فرمود ای فاطمه بفرما که چه میل داری از من بطلب آن معدن حیا و عفت عرض کرد یابن عم من چیزی از شما نمیخواهم حضرت اصرار فرمود فاطمه عرض کرد یا بن عم پدرم بمن سفارش کرده که از شوهرت علی هرگز چیزی خواهش مکن مبادا ممکن او نباشد و خجالت بکشد آنجناب فرمود ای فاطمه بحق من آنچه میل داری بگو عرض کرد حال که مرا قسم دادی اگر برای من اکنون اناری بدست بیاید خوب است آنحضرت برخواست و برای طلب انار از خانه بیرون آمد از اصحاب جویای انار شد عرض کردند فصل او گذشته مگر آنکه چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند آنجناب خود بدر خانه یهودی رفته دق الباب کردند شمعون بیرون آمد دید جناب امیر المؤمنین اسد الله الغالب میباشد عرض کرد یا علی چه باعث شد که بدینجا تشریف فرما شدید حضرت فرمود شنیده ام چندانه انار بجهت تو از طائف آورده اند آمده ام يك دانه خریداری بنمایم برای بیماریکه دارم عرض کرد یا علی چیزی از آنها باقی نمانده همه را فروختم آنجناب بعلم امامت می دانست که یکی باقی مانده از این جهت فرمودند برو فحسب نما شاید یکی باقی باشد که تو مطلع نباشی عرض کرد از خانه خود مطلع هستم میدانم که نیست زوجه شمعون عقب در بود از حکایت مطلع شد گفت ای شمعون من يك دانه انار ذخیره نموده ام و در زیر برگها پنهان کرده ام که تو مطلع نیستی آنگاه انار را آورد و بدست آنحضرت داد آنجناب چهار درهم باو داد شمعون گفت قیمت او

نیم درهم است حضرت فرمود این زن بجهت ذخیره این انار رانگه داشته شاید نفعی در نظر داشته سه درهم و نیم زاید از آن او باشد سپس آنجناب روانه بسوی خانه شد در انتهای راه صدای ضعیفی و ناله غریبی بگوشش رسید باز ناله رفت تا وارد خرابه گردید دید شخصی نایبنا و مریض سر به بستر خاک نهاده مینالد آن امام رحیم و رؤف نشست و سر او را در کنار گرفت و با کمال مهربانی فرمود ای مرد چه کسی و از کدام قبیله ای و چند روز است بیماری عرض کرد ای جوان صالح من مردی از اهل مداین میباشم قروض بسیار پیدا کردم ناچار بکشتی نشستم و بجانب مدینه رهسپار شدم با خود گفتم بروم خدمت مولایم امیر المؤمنین شاید آنحضرت چاره کار من بنماید و قرض مرا ادا فرماید حضرت فرمود اکنون چه میل داری عرض کرد اگر يك دانه انار برای من پیدا میشد میل داشتم حضرت فرمود من يك دانه تحیه کردم برای بیمار عزیز خود ولی ترا محروم نمیکنم نصف آنرا بتو میدهم پس انار را کم کم در دهان آن مریض ریخته تا تمام شد بیمار گفت اگر مرحمت بفرمائی و نصف دیگر را هم کرم بنمائی بسا باشد حال من خوب بشود آنحضرت خجالت کشید و بانفس خود خطاب کرد که یا علی مریض در این خرابه غریب و بی نوا و منقطع از همه جا بر عایت اولی است شاید خداوند متعال برای فاطمه وسیله دیگری فراهم بنماید سپس آن نیم دیگر را باو داد تا تمام شد بدست خالی از خرابه بیرون آمد آهسته بسوی خانه روان شد و سر بجیب تفکر فرو برده تا بدر خانه رسید حیا کرد وارد خانه بشود با خود گفت از شکاف در نگاه کنم به بینم فاطمه در خواب است یا بیدار چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است و طبقی از انار در پیش او است تناول مینماید آنحضرت بغایت مسرور شد سپس داخل خانه گردید چون ملاحظه فرمود دید آن طبق از انار این عالم نیست چون احوال فاطمه را پرسید عرض کرد یابن عم چون تشریف بردی زمانی نگذشت که من عرق صحت کردم ناگاه صدای دق الباب بگوشم رسید فضه رفت شخصی را دید بر در خانه طبقی انار بدست دارد و میگوید امیر المؤمنین این را برای فاطمه فرستاده است .

## (۳۰) فرو بردن دست خود را در دیک

(در لمة البیضا) شرح خطبه الزهراء «ع»

ص ۱۸ تحت عنوان «الاشارة الى بعض معجزاتها» قال وقد كانت تدخل بدها فی قدر الطعام حين الغلیان وتقلبها کالمغرفة « یعنی بسیار اتفاق می افتاد که دیک طعمام هنگامیکه می جوشید آنمخدره دست مبارک را بجای کچه در دیک میگردانید که از سر رفتن ساکن شود .

## (۳۱) تکثیر طعام قلیل

و نیز در آن کتاب گوید (و كانت تجعل رغیفین مع قطعة لحم فی ظرف فظهر منها طعاما معطرا يشبع الخلق الكثير مع بقاءه علی حاله ) یعنی آن خاتون دنیا و آخرت گاه میشد که دو گرده نان را بایک پاره گوشت در میان ظرفی مینهاد در حال طعمامی معطر و خوش بویدیدار میشد که خلق بسیاری از آن تناول میکردند و باز بحال خود باقی بود و از آن چیزی کم نمیشد .

## (۳۲) استشمام رائحة الجنة

وفیه قال كانت فاطمة انجب الوری من بین النساء ساطعاً منها عطر الجنة ورائحتها من بین نذیها و رسول الله كان یضع وجهه بین نذیها کل يوم و ليلة یشمها و یلتذمن استشمامها و لذا كانت تسمی ریحانة نفس النبی و مهجتها و بهجتها « و هی مصداق قول الشاعر

صفاتک لا تحصى و نطقی عاجز \* و یقرر الفاضی کما قال شاعر  
وان لباسا خیط من نسج تسعة \* و عشرين حرفاً من معالیک قاصر

اثر طبع آفاتح الله قدسی که متخلص به فؤاد کرمانی است

چه نورش در بسط عرش از عرش برین آمد \* خدا را هر چه رحمت بود نازل بر زمین آمد

ز رش رحمت رب المشرق تافت بر عالم \* چه زهرار از ظهور از رحمة للعالمین آمد  
 بر شک آسمان طالع شد از روی زمین ماهی \* که از شرم رخس خورشید خاکستر نشین آمد  
 هویدا گشت بر جرخ نبوت کو کبی تابان \* که مهرش مشتری چون زهره بر ماه جبین آمد  
 زعرش کبریا بر فرش چون نورش هویدا شد \* ملایک در طوافش از یسار و از یمین آمد  
 چه از جان آفرین در صورت آمد نقش این دختر \* هزاران آفرین بر نقش از جان آفرین آمد  
 زنی مانند این مادر بر سر ناورید دختر \* در این ام العوالم تابنات آمد بنین آمد  
 جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان .. \* که صد خورشید و ماهش جلوه گراز آستین آمد  
 صدفا بحر امکان پرورید از لؤلؤ ممکنون \* که تابک درج اورا درج در درنمین آمد  
 مگرام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی \* که نسلش محکمات آیات قرآن مبین آمد  
 بتول آئینه شد آئینه اوصاف یزدانرا \* چنان آئینه را آئینه در عالم چنین آمد  
 نجویند اهل ینش استعانت جز بنور او \* که در هر ورطه پوزش مستعان و مستعین آمد  
 ملایک را از آن شد سجده واجب بر گل آدم \* که این نور خدا را جلوه اندر ماه و طین آمد  
 یقین بر حق ندارد هر که شک در حق او دارد \* بلی حق یقین از دولت عین الیقین آمد  
 ولایش آب حیوان است جاری در عروق دل \* حیوة جان انسانی از این ماه معین آمد  
 خدا بر حرمتش چون اسم اول خواند از خامس \* بشوق پایبوسش ز آسمان روح الاهمین آمد  
 ز حسن طلعتش افتاد عکسی آفرینش را \* ز عکس روی او پیدا بهشت و حور عین آمد  
 نمود از سایه قدش تجلی نخله طوبی \* بیانات لبش نهرین و شیرانکین آمد  
 چنان از ماه رویش روشن آمد مظلمت غبرا \* که گوئی بر زمین مهر از سپهر چارمین آمد  
 کنیزش را نباشد اعتنا بر تخت بلقیسی .. \* غلامش را سلیمان بنده تاج و نگین آمد  
 بحق فرمود الحق قره العینش رسول حق \* که حق بین نور او در چشم خیر المرسلین آمد  
 در اوصاف کمال او همین کافی است بردانا \* که این دوشیزه را شوهر امیر المؤمنین آمد  
 فؤاد از جان و دل چون دوست دارد آل احمد را \* بسمع جان اهل دل کلامش دل نشین آمد

### وله ایضا

منور خواست چون خلاق عالم چهر دنیا را \* ندود از مشرق ابداع تابان نور زهرار را

چه از برج نبوت مشرق آمد چهر این کوکب \* ز نور جلوه روشن کرد عقبی را و دنیا را  
 در این مشکوة ناسوتی از این مصباح لاهوتی \* منور کرد یزدان روی ماه و چهر زیبارا  
 از این دختر که بادست خدا شد پایه اش محکم \* بر آدم تا بید فخر و شرف باقی است حواریا  
 از آنرو خوانده احمد نور چشم و چشمه نورش \* که پیش از آفرینش نور بود آنچشم بینارا  
 در این ام العوالم زاد از وی علم هر عالم \* که مادر بود پیش از طفل عالم عقل دانارا  
 شد از بحر نبوت گوهری تابان که انوارش \* چراغ لیل در نه کشتی آمد هفت دریارا  
 هنوز این نقش کاف و نون بدی در علم حق مکنون \* اگر بر دفتر امکان نمیزد مهر امضارا  
 نقاب افکند بر چهرش فلک چون دید کاین کوکب \* برد از جلوه رونق آفتاب عالم آرادا  
 بچهرش برده بست و عالم از چهرش منور شد \* بهر کس بنگر دسیماست آن نادیده سیمارا  
 شهود و غیبش از باکی زا و صاف نبی حاکی \* در این آئینه خوش دیدی محمد روی زیبارا  
 سزاوار است گرمیم کنیزش را کنیز آید \* و باهر غلامش گر غلام آرد مسیحارا  
 ز نورش تافت از خلقت حجب یکذره بر موسی \* در آمد منصف موسی چه مندرک یافت سینارا

## وله ایضا

تا مادر دهر زاده فرزند و نژاد \* صد گونه بسر جوانی زاده نهاد  
 دختر که نبی شود نه پرورد جهان \* چون برتر از انبیاء یکی فاطمه زاده

\*\*\*

عالم صدف است و فاطمه گوهر او است \* گیتی عرض است و این گهر جوهر او است  
 در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق \* احمد پدر است و مرتضی شوهر او است

\*\*\*

این نیره آن کوکب ظلمت سوز است \* کز پرتو او مهر جهان افروز است  
 خورشید منیر حشر چون ظلمت او است \* فرمود محمد که قیامت روز است

\*\*\*

هر عقل که از معرفتش آگاهست \* در هر دوجانش بحقیقت راه است  
این طرفه مقامرا بهر کس ندهند \* کاین قدرو شرف ذلك فضل الله است

\*\*\*

ایزد چه سرشت طنیت زهرارا \* پرورد صفات دره بیضارا  
زان دره که داشت رنگ بیضا بجمال \* آورد بجلوه لؤلؤ حمرا

### اثر طبع بعضی معین

علت غائی این کون و مکان دانی که کیست  
موجب ایجاد این خلق جهان دانی که کیست  
جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست

نقطه دایره عز و شرف دانسی کیست

فاطمه مظهر اجل خدا جل جلال

فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی \* فاطمه عالمه بر هر چه خفی بود و جلی

فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی \* فاطمه عالیه ای گر نبش زوج علی

فردویی مثل بداو همچو خدای متعال

کاف و نون را تو بدان از کرم فاطمه بود \* نون از حرف نخست از نعم فاطمه بود

گل آدم ز تراب قدم فاطمه بود \* نفعه روح در آدم زدم فاطمه بود

ورنه آدم شدنش تابا بود محال

طایر فکر که از منظر عنقا گذرد \* یکی پرزدن از گنبد خضرا گذرد

در بکاخ شرف زهره زهرا گذرد \* تیز و تگ میشود او تا که ز دریا گذرد

همچه پروانه از او پاک بسوزد پروبال

خوب گشند پس از مرگ پدر دلجویش \* که زدندی ز جفا سیلی کین بر رویش

بشکستند چه از تخته در پهلوش \* شد سیه از الم سوط عدو بازویش

چون دهم شرح که دل خون بود و ناطقه لال



## (اختطوط موسمی گوید)

شاه مردان گر نبودی شوهر خیرالنساء ✽ درجهان مردی نبودی همسر خیرالنساء  
 کرده حوران جنان را از کرم پروردگار ✽ روز و شب از جان و دل فرمان بر خیرالنساء  
 مریم و حواء و هاجر ساره و هم آسیه ✽ خویشتن را می شمارد خادم خیرالنساء  
 دره البیضاء زهراء بود عذراء بتول ✽ بهترین القاب ذات اطهر خیرالنساء  
 عاصیانرا از جهنم آورد بوشک برون ✽ روز محشر ریشهای چادر خیرالنساء  
 چونکه دنیا پیش چشمش قدر و مقداری نداشت ✽ جامه پشمینه بود اندر بر خیرالنساء  
 همچو ماه نوزعیف و زار و لاغر گشته بود ✽ از وجود محنت و غم پیکر خیرالنساء

## (فاطمه وزهد و خشیت او از حق تعالی)

(ابو جعفر) قمی در کتاب (زهد النبی) و دیگران روایت کردند که چون ابن  
 آیه شریفه (وان جهنم لموعدهم اجمعین) لهاسبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم  
 نازل گردید بکی رسول الله بکاء عالیا و بکت اصحابه من بکائه ولم يدروا منزل به  
 جبرئیل ولم يستطع احدان يكلمه وكان رسول الله اذا رأى فاطمة فرح بها فانطلق سلمان  
 الی باب بیت فاطمة لیخبرها عن القصة فوجد بین یدیه اشعیراً وهی تطحنه ویقول وما  
 عند الله خیر وابقی وعلیها شملة صوف قد خیطت فی اثنی عشر مکاناً من السعف فاخبرها  
 بخبر النبی ومانزل به جبرئیل فنهضت فاطمة والتفت بالشملة المرقعة وقال ان نبات  
 کسری وقیصر لفوا السندس والحریر وابنة محمد لها شملة صوف خیطت فی اثنی  
 عشر مکاناً من السعف فدخلت فاطمة علی رسول الله وسلمت علیه وقالت یا ابتاه ان  
 سلمان تعجب من ثوبی فوالذی بعثک بالحق ماله ولعلی من تخمس سنین الامسک کبش  
 نعلف علیها بالنهار بعیرنا واذاکان اللیل افتر شناه وان مرقتنا لمن ادم حشوها لیف فقال  
 النبی یا سلمان ان ابنتی لفی الخیل السوابق قالت فاطمة یا ابت فدیته مال الذی ابکاک  
 فاخبرها بمنزل به جبرئیل فلما سمعت فاطمة بکت حتی سقطت علی وجه الارض وهی تقول

الویل ثم الویل لمن دخل النار فلما سمع سلمان بکی وقال یالیتنی کنت کبشالاهلی فاکلوا الحمی ومزقوا جلدی ولم اسمع بذكر النار فلما سمع ابوذر بکی وقال یالیت کانت امی عاقرا ولم تلدننی ولم اسمع بذكر النار فلما سمع مقداد بکی وقال یالیتنی کنت طائرانی القفار ولم یکن علی حساب ولا عقاب ولم اسمع بذكر النار فلما سمع امیر المؤمنین علیه السلام بکی وقال یالیت السباع مزفت لحمی ولیت امی لم تلدننی ولم اسمع بذكر النار ثم وضع یدہ علی رأسه وجعل یبکی ویقول وابعد سفراء واثمة زادہ فی سفر القيامة یذهبون وفی النار یتخطفون وباکالیہا یتحلقون مرضی لایعادیہم جرحی لایداوی جریحہم و اسری لایفک اسیرہم من النار یا کلون ومنها یشربون وین اطباقہا یتقلبون و بعد لبس الکتان مقطعات النار یلبسون و بعد معانقۃ الازواج مع الشیاطین مقرنون .

حاصل ترجمہ این حدیث شریف این است کہ چون آیہ مذکورہ نازل گردید رسول خدا بصدای بلند سخت بگریست چندانکہ صحابہ از گریہ رسول خدا ہمہ بگریستند و جهت این شدت گریہ را نمیدانستند و از ہیبت نبوت جرئت سؤال ہم نداشتند بالاخرہ از سلمان فارسی درخواست کردند کہ اوسؤال بنماید سلمان چون میدانست کہ رسول خدا ہر گاہ فاطمہ را ملاقات بنماید خوشحال و مسرور میشود فلذا بدر خانہ فاطمہ آمد کہ او را از قصہ آگاہ بنماید از شکاف درنگاہ کرد دید مقداری جو در نزد فاطمہ است کہ آنرا آسیام بنماید و این آیہ شریفہ را قرائت مینماید (و ما عند اللہ خیر و ابقى) آنچه در نزد خداست بہتر و پایندہ تر است سلمان بدید فاطمہ در آنحال عباى بر خود پیچیدہ است کہ دوازده جای او را بالیف خرما خیاطی کردند سپس سلمان فاطمہ را از قصہ آگاہ گردانید آن مستورہ کبری بمحض شنیدن از جابا-ر خواست و همان چادر نام برده را بر سر کرد و از خانہ بیرون آمد سلمان چون این بدید سیلاب اشک او جاری شد و با خود میگفت دختران پادشاہ فارس و روم در میان لباسهای مخمل و ابریشم غوطہ میخورند و جامہای زرتار در بر مینمایند و اینک دختر سید پیغمبران چادری بر سر کرده است کہ دوازده جای او را بالیف خرما خیاطی کردہ اند فاطمہ از گفتار سلمان مطلع گردید چون بنزد پدر بزرگوار خود رسید سلام کردہ

جواب شنید عرض کردای پدر بزرگوار سلمان بچادر مرقعه من نظر میکند گریه میکند بحق آنخدائیکه ترا برآستی بخلق مبعوث گردانیده است که اکنون پنج سال است من درخانه علی زندگانی میکنم يك پوست گوسفندی است که در روزها شتر آبکش خود را بروی آن پوست علف میدهم و شبها آنرا فرش خود قرار میدهم - م و بالشی از پوست درست کرده ام که آنرا ازلیف خرما بجای پنبه پر کرده ام رسول خدا متوجه سلمان شده فرمود ایسلمان همانا دانسته باشی که دختر من فاطمه در جمعیت و دسته سابقین است) یعنی السابقون السابقون اولئك المقربون فاطمه از مقرین است که سبقت در جمیع خیرات و فضائل تشریعی دارد و در همه آنها پیش قدم است اصلا نظر بزخارف دنیا ندارد

بالجمله عرض کردای پدر بزرگوار جانم فدای تو باد چه چیز شمارا بگریه در آورده است رسول خدا ﷺ فاطمه را خبر داد بآنچه جبرئیل از جانب خداوند جلیل آورده است فاطمه بمحض شنیدن صیحه می بزد و بروی زمین افتاد و با آه و ناله میفرمود وای پس وای بر کسیکه داخل آتش بشود سلمان چون این آیه بگوش اورسید گریست و همی گفت ای کاش من گوسفندی بودم که اهل من مرا میکشند و گوشت مرا میخورند و پوست مرا پاره میکردند و نام آتش نمیشنیدم چون ابوذر این آیه بشنید بنالید و بگریست و همی گفت ای کاش مادر من عاقربود و مرانمی زایید و من نام آتش جهنم نمی شنیدم چون مقداد این آیه بشنید بگریست و باناله و عویل همی گفت ای کاش من مرغی دریابان بی آب و علفی بودم که بر من حسابی و عذایی نبود نام جهنم نمی شنیدم چون امیر المؤمنین علیه السلام این آیه بشنید بگریست و فرمود کاش مادر مرا نژانیده بود ای کاش درندگان بیابان مرا پاره پاره میکردند و نام آتش نمی شنیدم سپس دست مبارك بر سر خود نهاد و سیلاب اشك از دیدگان حق بینش برخسار روشن تر از ماهش متراکم گردید و همی باناله و آه میفرمود آه از این کمی زاد و طول مسافت آه از این سفر قیامت که باید آنرا طی کرد آه از کسانی که در آتش جهنم وارد میشوند مریضانی خواهند بود که کس آنها را عیادت و دیدن ننماید زخم

دارانی هستند که کسی بجراحت آنها مرحم نخواهد گذاشت اسیرانی هستند که از قید اسیری رهایی نخواهند داشت اکل و شرب آنها زقوم و حمیم جهنم خواهد بود و میپوشانند بر آنها از باره های آتش و پس از اینکه با زنان سیم تن هم سروهم بستر بودند در جهنم با شیاطین هم نشین خواهند بود)

و نیز در اخبار شفاعت بیاید که روزی رسول خدا ﷺ بر فاطمه وارد شد دید گریان است رسول خدا سبب سؤال کرد عرض گردید ابته بخاطر آوردن روز قیامت را که مردم برهنه محشور میشوند از این جهت گریان شدم

و نیز بعد از این تحت عنوان اخبار رسول خدا ﷺ از مصائب فاطمه بیاید که فاطمه در محراب عبادت از خوف و خشیت الهی بندهای بدنش میلرزید الخ

مؤلف گه بدلائخی که فرق است بین خوف و خشیت در مجمع البحرین در لغت خشى از محقق طوسی نقل فرموده که معنی خوف آن متألم شدن نفس است بجهت انتظار او از عذایی که سبب آنرا ایجاد کرده است یعنی مرتکب معاصی شده است و تقصیر در طاعت نموده است و این قسم از خوف برای اکثر از مردم حاصل میشود با تفاوت مراتب و شدت و ضعف آن در مراتب ایمان مردمان

اما خشیت آن حالتی است که عارض میشود بر اولیاء خدا هنگامیکه نفس ایشان متوجه بعظمت و جلالت و هیبت ذات احدیت میشود در آنوقت این حالت او را دست میدهد که مبادا حاجبی بین محبوبش پیدا بشود و این حالت حاصل نمیشود مگر از برای کسی که مطلع بر عظمت کبریائی بوده باشد و لذت و قرب را چشیده باشد از این جهت خدای تعالی میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی است که گاهی اطلاق خوف بر او میشود

پس باید دانست که خوف فاطمه زهرا و سائر ائمه هدی «ع» از این سنخ است نه آنکه بواسطه این است که کوچکترین معصیتی از آنها سرزده باشد ترك اولی هم از آنها سرنمیزد

و نیز ثقة الاسلام کلینی در کافی سند بجابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که

فرمود رسول خدا ﷺ آنهك سراى فاطمه نمود من در ملازمت او بودم چون بدرخانه رسیدم آنحضرت درخانه را باز کرد و گفت السلام علیکم، فاطمه جواب سلام باز داد رسول خدا فرمود اجازه میدهی داخل بشوم فاطمه عرض کرد داخل شوید که باشما است برکت و رحمت حضرت فرمود با هر کس که بیه من است عرض کرد کیست با شما فرمود جابر عرض کرد جابر داخل نشود حضرت سبب سؤال نمود فاطمه گفت (۱) برای من سرپوشی که خود را بآن مستور دارم نیست حضرت فرمود زیادى ملحفه خود را بر سر خود به بند پس فاطمه چنان کرد و رسول خدا با جابر داخل شد الخ) بالجمله خوف و خشیت و زهد، آن مستوره کبری فاطمه زهرا از عناوین گذشته و آیه کائنات علی شاق الطور است شمس تابان احتیاج بآن ندارد که بیا انگشت بسوی او اشاره بشود و حقیقت زهد و خشیت و عبادت، در نزد فاطمه زهرا است (ع)

### ذکر چند آیه که در شأن فاطمه (ع) مآلست

اول در سورة (الضحی) میفرماید «ولسوف یعطیک ربك فترضى»

در صافی و مجمع البیان و تفسیر نهانندی ذکر کرده اند (۲) که رسول خدا بر فاطمه وارد شد دید آنمخدومه عبائیکه از پیشم شتر بود بر خود پیچیده و بادست مبارک دستاس میگرداند و بادست دیگر فرزندان را در آغوش کشیده شیر میدهد رسول خدا ﷺ آن منظره حزن آور را که بدید بگریست فرمود ای فاطمه تلخی زندگانی دنیا چند روزی بیش نیست بر آن صابر باش که حلاوت آخرت در پیش است خدای تعالی بر من نازل فرموده این آیه مبارکه را! (ولسوف یعطیک ربك فترضى)

و این شهر آشوب در مناقب نیز این روایت را نقل کرده و گفته که فاطمه فرمود الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلاءه سپس آیه نازل گردید یعنی فردای قیامت چندان

(۱) ایس علی قناع فقال یا فاطمه خدی فضل ما حفتك و قتی بهار اسك فعلت .

(۲) دخل رسول الله علی فاطمة و علیها کساء من ثلثة الابل و هی تطعن بینها و ترضع و لهما قدمت عینا رسول الله لما ابصرها فقال یا بنتا تعجلی مرارة الدنيا بعلاوه الآخرة فقد انزل الله علی ولسوف الآیه فقالت یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلاءه .

ازامت تو در شفاعت فاطمه داخل بشوند که تو و فاطمه راضی و خوشنود بشوید .

دوم در سورة الم سجدة در آیه ۱۶ ( تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم

خوفا وطعما ومما رزقناهم ينفقون

یعنی شبها هنگامیکه همه مردم در خواب خوشند از بستر خواب بپلو جدا نموده و برپا برای عبادت ایستند و پروردگارشان را بخوانند و نماز کنند از روی یسم از عذاب آخرت و امید واری بثواب و تفضلات الهی در آن عالم و از آنچه ما بآنها داده ایم از مال و سایر نعمتها بدیگران بخشش بنمایند .

(یص) این آیه در شب زفاف فاطمه نازل گردید حضرت امیر میفرماید در شب زفاف زمانی نگذشت که فاطمه زهرا برخواست و چراغ را خاموش کرد از شدت حیا و حجاب ، اسماء گفت چندان نور و ضیاء از جمال عظیم المثال آن دو بزرگوار تابنده و درخشنده بود که خانه روشن و منور گردید حضرت امیر فرمود که در دفعه اولی چون بر رخساره زهرا نظر انداختم هیمیتی در دل من قرار گرفت کانه رسول خدا را دیدم و آن مخدرة در حسن صورت و استقامت قامت و راه رفتن و سخن گفتن اشیبه ناس به پدر بزرگوارش بود آنگاه اسماء گوید : حضرت امیر از فاطمه اذن خواسته تا بجهت اداء شکر نعمت پروردگار بنماز و ذکر و دعا مشغول شود فاطمه زهرا اذن داد و خود نیز مشغول بنماز گردید و از برای احیاء آن شب آیه مذکوره نازل گردید .

سوم - در سورة (الرحمن) مرج البحرين يلتقيان بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان )

بحرین فاطمه زهراء و علی مرتضی است فاطمه بحر نبوت و علی بحر ولایت برزخ

رسول خدا است لؤلؤ امام حسن است مرجان امام حسین است سلام الله علیهم .

و مرج در لغت صحرای علف زار است و بمعنی ارسل نیز آمده است یعنی رها کرد دو دریا را و در تفاسیر و جوهری باختلاف در معنی دودریا بنظر رسیده است یکی آنکه مقصود از بحرین دریای شیرین و شور است که یک دیگر را هلاقات مینماید و مخلوط باهم نمیشوند (هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج) و از غرائب تساوی سطحین دو دریا

است که باهم مماس است و بالاین وصف هیچیک بر دیگر غالب نمیشود و مختلط نمیکردند و بعضی دیگر گفته‌اند دریای فارس و روم است که خداوند متعال هر دو را رها کرده است که به بحر محیط داخل میشوند و هر یک در جنب محیط خلیج هستند .

یامراد دونه‌ر است که داخل دریای شور میشوند و فراسخی طی می‌کنند و طعم آنها تغییر نمیکند و بعضی گویند مراد دو دریای آسمان و زمین است که برزخ این دو دریا ابراست که مانع از نزول دریای سماویه و صعود بحر ارضی است .

و بعضی گویند مراد از بحرین دنیا و آخرت است و برزخ قبر است .

و بعضی گفته‌اند که مراد بحر خوف ورجا است .

و بعضی گفته‌اند « بین العبد و الرب بحر ان عمیقان احدهما بحر النجات و هو القرآن العظيم والثانی بحر الهلاک و هو الدنیا من رکن الیها هلاک »

مؤلف گوید : این تفاسیر باهم منافات ندارد و هر یک از مصادیق بحر است چون اطلاق بحر بر رشتی واسع و کثیر میشود چنانچه می‌گویند بحر العلوم بحر الجود و انما سمی البحر بحر السته « علامه کراچکی در کنز الفوائد از جابر بن عبد الله الانصاری و از حضرت صادق حدیث کند که مراد از بحرین علی و فاطمه میباشد و لایبغی علی فاطمة و لایبغی فاطمة علی و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین میباشد .

وضحاك از ابن عباس نقل نموده که مراد بینهما برزخ رسول خدا ﷺ میباشد و آنحضرت در شب زفاف فاطمه فرمود مرحباً ببحرین یلتقیان .

(و مجلسی) در بحار از ابیدرز غفاری روایت کرده که مراد از بحرین و لؤلؤ و مرجان این چهار نفرند سپس فرمود کیست مثل این چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دوست نمیدارد آنها را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد آنها را مگر کافر پس بوده باشید مؤمنین بسبب محبت باهل بیت (ع) و نبوده باشید کفار بسبب دشمنی و بغض اهلیت که هر که چنین باشد مصیر او آتش جهنم خواهد بود « و این قول ابوذر و سلمان و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و جمعی از صحابه و تابعین است که گفته‌اند : ان البحرین علی و فاطمة بینهما برزخ محمد یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن

و الحسين ولاغرو ان يكونا بحرين لسعة فضلهما و نشر خيرهما فان البحر انما سمى بحراً لسعته »

چهارم - سوره ابراهيم آیه ۲۹ ( الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمه طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون )

وجوهى چند درمعنى شجرة طيبة روايت کرده اند كه يكى از وجوه نخله است و ديگر درختى است در بهشت و يكى ديگر وجود مقدس نبوى است و اخبار معتبره از طريق شيعه و سنى در قول اخير در كتب فريقين بسيار است

يكى روايت ابن عباس است كه جبرئيل امين بحضرت رسول عرض كرد « انت الشجرة و علي غصنها و فاطمة ورقها و الحسن و الحسين ثمارها » و مراد از كلمه طيبة كلمه توحيد لا اله الا الله است يا ايمان ياهر كلاميكه خداوند سبحان امر بطاعت فرموده و در حديث « معاني الاخبار » فاطمه زهرا را بمشابه غصن فرموده و علي رافع و حسين را ثمار گفته و در كتاب « بصائر الدرجات » دريك روايت ديگر درهمين بصائر فرموده انا جزر هاى اصلها و علي زروها و فاطمه فرعها و الائمه اغصانها و شيعتهم اوراقها يعنى رسول خدا فرمود من بينخ اين درخت باشم و علي تنه اين درخت است و فاطمه فرع و لقاح او است و ائمه (ع) شاخهاى او و شيعيان برك او ميباشند و در صافي چند روايت نقل ميفرمايد دز بعضى از آنها ميفرمايد شاخه آن درخت فاطمه است و ميوه آن ائمه است و برك آن شيعيان ايشان است هر گاه فرزندی از شيعه متولد شود بر گي بر او اضافه شود و هر گاه شيعه اى بميرد از او ساقط شود

و صدوق در اكمال ميفرمايد معنى تؤتى اكلها كل حين علم ائمه است كه در هر سال مردمان از اطراف از دور و نزديك از علوم آنها برخوردار ميشوند

پنجم - قوله تعالى ( هو الذى خلق من الماء بشراً و جعله نسباً و وصيراً )

كه در تحت خطبه نكاح از عنوان تزويج سبق ذكر يافت شرح اين آيه شريفه در

سوره فرقان آيه ۵۶



در تفسیر صافی در ذیل آیه مذکوره از مجمع البیان نقل میکند که ابن سیرین گفته آیه شریفه نازل شده است در حق رسول خدا و علی مرتضی که تزویج کرد فاطمه را بعلی بن ابی طالب علیه السلام و او پسرم و شوهر دختر اوست و مراد از نسب صهرایشانند (ششم - آیه (الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون) در - سورة آل عمران آیه ۱۷۸ و نیز در سورة نساء آیه ۴۰ قوله تعالی (فاذا قضیت الصلوة فاذکرو الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم) هر دو آیه در شأن علی و فاطمه علیهما السلام است (یص)

هفتم - در سورة آل عمران آیه (۱۹۳) قوله تعالی (فاستجاب لهم ربهم انی لا اضع عمل عامل منکم من ذکر او انشی بعضهم من بعض)

در ذیل عنوان هجرت فاطمه از مکه بمدینه گذشت که آیه مذکوره در شان علی و فاطمه زهرا علیهما السلام است که در بعضی از منازل تا بصبح مشغول عبادت بودند هشتم - (وآت ذا القربی حقه) ذی القربی فاطمه زهرا است که در قصه فدک بیاید نهم - سورة شوری آیه ۲۲ (قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له حسنا ان الله غفور شکور)

در صافی عدّه روایاتی نقل میکند که مراد از محبت و مودت محبت علی علیه السلام و فاطمه (ع) و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است و مراد از حسنه ایضا مودت آل پیغمبر است و در مجمع البیان از ابن عباس حدیث کند که چون این آیه شریفه نازل گردید از آنحضرت سؤال کردند که یا رسول الله این جماعت کیانند که خدای تعالی محبت آنها را بر ما واجب گردانیده است فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)

و نیز آنحضرت فرمود که خدای تعالی پیغمبران را از اشجار متعدده خلّاق فرمود و مرا با علی از یک شجره آفریده من اصل آن شجره و علی فرع او است و فاطمه لقاح آن و حسن و حسین میوه آن و شیعیان ما برگهای او باشند پس هر کس بشاخه ای از آن درخت دست بزند هر آینه از اهل نجات است و هر کس از او برکنار باشد هر آینه از اهل هلاکت و مأوی او جهنم است و اگر بنده ای از بندگان خدا بین رکن و مقام

هزار سال عبادت خدا بنماید پس هزار سال دیگر پس هزار سال دیگر تابدنش مثل پوست خشکیده بشود و محبت آل پیغمبر نداشته باشد برو در آتش جهنم افتد .

دهم درسوره بقره آیه ۲۶۳ ( مثل الذين ينفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء ) مثل آنچنان کسانیکه اموال خود را در راه خدا طلب المراضات الله انفاق مینمایند مثل همان زارع را ماند که یک حبه گندم زیر خاک میکند چون سبز میشود هفت خوشه میدهد و هر خوشه صد دانه گندم در او هست که یک دانه هفت صد دانه میشود و اگر خدا همیشه قرار بگیرد زیادتیر میکند ( و مراد از حبة فاطمه زهراست و در تفسیر نهانودی گوید که بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که امام حسن میل بطعام داشت و در خانه چیزی یافت نمیشد پیراهن فاطمه را بشش درهم بفروخت سائلی سؤال کرد همه را بآن سائل بداد الخ این وقت این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل گردید

یازدهم - (ذلك الدين القيم) در خصائص گوید دین قیم حب فاطمه است و نظائر آن در قرآن بسیار است رجوع بتفاسیر لازم است مؤلف گوید البته صاحب فاطمه نباشد دین قیم نمیشود چنانچه در ذیل آیه ۹ جهت آن بیان شد که بدون ولای ایشان عمل نتیجه ای ندارد . دوازدهم - درسوره واللیل آیه ۳ قوله تعالی (وما خلق الذکر والانثی) در تفسیر صافی از منقلب این شهر آشوب نقل میکند که امام باقر علیه السلام فرمود الذکر امیر المؤمنین و الانثی فاطمة (ع)

سیزدهم - درسوره حشر آیه ۹ ( ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون )

یعنی مقدم میدارند برادران دینی خود را بر نفسهای خود و انفاق میکنند طعام خود را بر آنها ولو شده حاجت بآن طعام داشته باشند و کسیکه نگه بدارد و حفظ کند بخل خود را یعنی در مال خود بخل نکند ایشان رستگارانند .

صدوق در امالی روایت کرده که مؤمنی بحضور پیغمبر آمد و اظهار گرسنگی کرد آنحضرت بخانه زنهای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای آن گرسنه بفرستند

همه جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آنحضرت در میان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیر المؤمنین عرض کرد که من اورا سیر کنم بعدرفت بخانه و بحضرت صدیقه فرمود اید خنزر رسول خدا ﷺ چه در خانه از خوراکی داری عرض کرد بقدر شام امشب خودمان داریم ولی آن گرسنه را بر خود مقدم میداریم سپس امیر المؤمنین فرمود بچه ها را خواب کن و چراغ را خاموش بنما آن گرسنه را از غذای خود سیر کردند چون صبح امیر المؤمنین علیه السلام بنزد رسول خدا ﷺ آمد آیه نازل گردید .

چهاردهم-سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر آیات، اتفاق اهل سنت و جماعت است که این سوره در باره فاطمه و علی و حسن و حسین نازل گردیده و مادر اینجا فقط اکثفا عبارت زمخشری مینمایم در کشف در تفسیر سوره هل اتی ص ۲۳۹ از ابن عباس روایت کرده که حضرت امام حسن و امام حسین هریض شدند رسول خدا با جماعتی بیعت آمدند بعضی از آن جماعت گفتند یا علی اگر نذری برای شفای فرزندان خود بنمایی مناسب است آنحضرت با فاطمه زهرا و فضه خادمه نذر کردند که هر گاه آن دو بزگوار صحت یافتند سه روز روزه بگیرند چون شفا یافتند چیزی در خانه نبود امیر المؤمنین بنزد شمعون خیبری پیروی آمد و سه صاع جو قرض گرفته فاطمه آنرا آورد کرده پنج قرصه آنرا طبخ نموده وقت افطار مسکینی در ، خانه سؤال نمود امیر المؤمنین نان خود را بسائل داد فاطمه زهرا و حسن و حسین و فضه خادمه با امیر المؤمنین اقتدا کردند و تماماً نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند شب دوم چون خواستند افطار بنمایند یتیمی در خانه آمد سؤال کرد هر پنج نفر نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند و ایضا شب سوم هر پنج نفر نان خود با سیری دادند که آمد بدر خانه سؤال کرد و بآب افطار کردند چون صبح روز سوم شد امیر المؤمنین دست حسنین را گرفت و بخدمت رسول خدا آمد و هر دو همانند جوجه مرغ بر خود میارزیدند رسول خدا از دیدار آنها سخت شکسته خاطر گردید بخانه فاطمه آمد دید آنمخدره در محراب عبادت شکم او به پشت خشکیده و دیدهای حق یش بگودی فرو رفته در آنحال جبرئیل نازل شد و

عرض کرد هنیأ لك يا رسول الله خذ هذه السورة سپس سورة هل اتی را براوقرائت كرد تمام شد مضمون عبارت (زمخشری)

و شیخ طوسی در تبیان میفرماید عامه و خاصه روایت کرده اند که این آیات در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید

و کفی لهم شرفاً و فخرآ که تأقیامت یتلی فی المحاریب و این قصه در تفسیر فرات بن ابراهیم با ایاتی مفصلاً مذکور است و در صافی روایت میکند که جبرئیل در آن حال نازل گردید با طبعی از طلا که مرصع بدرویا قوت بود مملو از نرید بهشتی که بوی مشک و عنبر از او ساطع بود از آن تناول کردند تا سیر شدند و طبق با آسمان بالا رفت باز دهم - در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۰ قوله تعالی و اما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها قل لهم قولاً میسوراً

تحت عنوان تسبیح فاطمه زهرا بیاید که این آیه در شأن آنمخدره نازل گردیده است

شانزدهم - در سوره یا ایها المزمّل آیه ۹ قوله تعالی رب المشرق و المغرب لاله الا هو فاتخذ و کیلا الایة ابن شهر آشوب در مناقب روایت میکند که فاطمه تمنای وکیل نمود هنگام جهاد و غزوات این آیت مبارکه نازل گردید و در صافی تفسیر دیگری روایت مینماید والله اعلم

هفدهم - سوره احزاب آیه ۵۷ ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً بدرستی که آنچنان کسانی که اذیت کردند خدا و رسول او را هر آینه خدای تعالی آنها را لعنت میکند در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای آنها عذاب خوار کننده را در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آیه در حق کسانی نازل شده است که غضب حق امیر المؤمنین و اخذ حق فاطمه نمودند و او را اذیت رسا نیدند و حال آنکه رسول خدا فرمود کسی که فاطمه را اذیت کند در حیوة من مثل این است که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد و آنکس که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد مثل این است که در حیوة من او را اذیت کرده باشد و آنکس که او را

اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آنکس که خدا را اذیت کند پس براوست لعنت خدای تعالی .

هجدهم - درسورة الفرقان آیه ۷۴ قوله تعالی والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما

یعنی آنچنان کسانی که میگفتند پروردگارا به بخش از برای ما از زنانمان فرزندانیکه موفق بطاعت و عبادت تو باشند و بوده باشند صاحب فضائل که از دیدن آنها چشم پدر و مادر روشن بشود و از وجود آنها خوشحال و مسرور بشوند

در صافی از مناقب ابن شهر آشوب از سعید بن جبیر حدیث کند که میگفت والله این آیه مخصوص امیر المؤمنین است که غالباً در دعای خود میگفت ربنا هب لنا من ازواجنا یعنی فاطمه و ذریتنا الحسن والحسین

و در تفسیر قمی است از امام صادق علیه السلام که فرمود از واجنا خدیجه کبری است و ذریاتنا فاطمه است و قرة اعین الحسن والحسین واجعلنا للمتقین اماماً علی بن ابی طالب والائمة (ع)

نوزدهم - (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم) سوره بقره آیه ۳۵ تفصیل آن تحت عنوان توسل انبیاء بخمسة طیبه گذشت  
بیستم - سوره دوم آیه ۳ « و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم (یض) ای بنصر فاطمه تفصیل آن در باب شفاعت بیاید  
سیست و یکم - سوره المدثر آیه ۳۷ و انها لاحدی الکبر (یض) هی ولایة فاطمه و در تفسیر نهانندی یکی از حجج بزرگ بر قدرت خداست

بیست و دوم - سوره الدخان آیه ۲ - قوله تعالی انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه انا کنا منذرین )

در صافی از حضرت موسی بن جعفر روایت میکند که مردی نصرانی از آنحضرت از باطن این آیه سؤال کرد حضرت فرمود اما حم فمحمداً صلی الله علیه و آله و آن در کتاب هود پیغمبر است که خدا براو نازل کرد و او منقوص الحروف است و اما الکتاب المبین پس او

امیر المؤمنین است و اما اللیلة پس آن فاطمه زهرا است الخ  
لیلة القدر در تفسیر فرات بن ابراهیم «والقدر الله واللیلة فاطمة فمن عرف فاطمة  
حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر .

بیست و سوم- (ا) انا نزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر (یص) هی فاطمة «ع»  
بیست و چهارم- (ا) انا عطیناک الکوثر) هو الخیر الکثیر المفروض تفسیر بعلم و عمل و نبوت  
و کتاب و بشر ف دارین و بذریة طیبة شده است (یص) هی فاطمة الزهراء (ع) چون مشرکین آن  
حضرت را تعبیر کردند که تو ابتری و اولادی نداری این سوره نازل گردید که فاطمه را بتو دادیم  
بیست و پنجم - سورة الاحقاف آیه ۲۴ قوله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا  
حملته امه کرها و وضعته کرها و حملها و فصاله ثلاثون شهرا

در کافی از امام صادق حدیث کند که چون فاطمه بر حضرت حسین حامله گردید  
جبرئیل بر حضرت رسول ﷺ نازل گردید و خبر داد که فاطمه پسری از او متولد می  
شود که امت تو او را میکشند بعد از تو چون بفاطمه خبر رسید با کراهت حمل حسین  
را بسر برد و با کراهت حسین از او متولد گردیده و در دنیا دیده نشده که زنی پسر بزاید  
و از او کراهت داشته باشد و کراهت فاطمه از این بود که او را میکشند .

و در روایت دیگر جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد که امامان از نسل حسین  
است رسول خدا راضی شد و فاطمه را بشارت داد او هم راضی گردید .

بیست و ششم - در سورة آل عمران آیه ۵۴ قوله تعالی ( قتل تعالوا نذع ابناءنا و  
ابنائکم و نسائنا و نسائکم ) مراد به نسائنا فاطمه است باتفاق فریقین .

بیست و هفتم - در سورة فاطر (و منهم سابق بالخیرات قیل هو الایم ) و فی تفسیر  
الصادق علیه السلام فی ذیل هذه الایة عن الصادق علیه السلام ان فاطمة لعظمها علی الله حرم الله ذریتها علی النار  
یعنی فممنهم ظالم لنفسه من ولد فاطمه

سابق در خیرات تفسیر باهام شده است و منهم مقتصد تفسیر شده است بکسیکه  
معرفت باهام دارد فممنهم ظالم لنفسه تفسیر شده است بکسیکه معرفت کامل باهام ندارد  
و در خانه خود نشسته دعوت به باطل نمیکند .

یست و هشتم - سورة احزاب آیه ۳۳ قوله تعالى ( انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البیت ويطهرکم تطهیراً ) یعنی این است و جز این نیست که خدای تعالی اراده قطعیه نموده که منزله و پاک گرداند شمارا از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر ﷺ پاک گردانیدنی ) .

### ( عصمت فاطمه زهراء (ع) )

باید دانست که از این آیه شریفه کائنات علی شاهی الطور است و اعظم اهل سنت باشیعه در این معنی متفق اند و سخن علی بن برهان الدین الجلیلی در بازار حقائق اصلاقیمت ندارد که در جلد ۳ ( انسان العیون ص ۴ از طبع مصر گفته از جمله اهل بیت زنهای او هستند و ایشان معصومات نبودند یا اتفاق امت فکذلک بقیه اهل بیت او و این کلام مردود است بوجوهی

اول تصریح اعلام سنیه باینکه آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده از آنجمله احمد بن حنبل در مسند خود بدیده سند آنرا روایت کرده از ابوسلمه و عطاء بن ابی رباح و شداد بن عبدالله و ابن حوشب و سهل و ام سلمه نقل کرده است که روزی رسول خدا در خانه ام سلمه بودند و حضرت فاطمه حریره ای از برای آنحضرت آورد و آنحضرت در صفه ای نشسته بود که خوابگاه او بود و عبای خیبری در زیر خود گسترده رسول خدا فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای خود را بطلب پس علی و حسن و حسین آمدند و بنشستند و بحریره خوردن مشغول شدند در آنوقت حق تعالی این آیه را نازل فرمود در آنوقت رسول خدا عرض کرد پروردگارا اینها اهل بیت منند و اهل بیت من سزاوارتر بخلافت میباشد .

و در روایت عطا چنین نقل کرده است که بعد از نزول آیه رسول خدا عبا را بر سر ایشان انداخت و دست خود را از عبا بیرون آورد و بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً ام سلمه عرض کرد یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود ای ام سلمه عاقبت تو ختم بخیر است )

این حلبی بی سواد جهلا یا تجاهلا بالین احادیث معتبره نفی عصمت از بانوی عفت مینماید چه کند بی نوا همین دارد چون میدانند اگر قبول عصمت بانوی عظمی بنماید دیگر کار ابوبکر و عمر قابل اصلاح نباشد و جنایات آنها موجب خلود در جهنم خواهد بود و البته انکار برهان حلبی هشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است برای آنکه اعلام دیگر سنیه نیز این روایت را نقل کرده اند (بخاری) در صحیح خود بچند سند و روایت (مسلم) در صحیح خود بچند سند و روایت و (نعلبی) بهشت سند و روایت (اخطب خوارزمی) موفق بن احمد به پنج روایت در کتاب مناقب خود (ابراهیم) بن محمد حموی از ابی الحمراء نقل کرده است که من در مدت نه ماه در مدینه بودم که همه روزه رسول خدا بر در خانه فاطمه میآمد و میفرمود الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و حمیدی در جمع بین صحیحین و ترمذی در صحیح خود و نسائی در صحیح خود و ابی داود سجستانی در صحیح خود و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة و علی متقی در کنز العمال و جلال الدین سیوطی و خازن بغدادی و نسفی و بیضاوی و محمد بن جریر طبری تماماً در تفاسیر خود در سورة احزاب در ذیل آیه مذکوره تصریح دارند که آیه در شأن فاطمه و علی و حسن و حسین است سیوطی در در المنثور در تفسیر سورة احزاب ص ۹۸ اخبار بسیار از ابن مردویه و ابن جریر و ابن منذر و حاکم نیشابوری و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن ابی شیبہ نقل کرده است که آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و از ام سلمه روایت کرده که من کسارا بلند کردم که با آنها داخل شوم رسول خدا عباراً از دست من کشید من گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت تو نیستم فرمود نه ولی تو بر طریق حق و صوابی دهر تبه فرمود انک علی خیر .

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة میگوید که روایت شده است که رسول خدا تلاش ماه بدر خانه فاطمه میآمد و ابن آیه را تلاوت مینمود (

و ابن حجر هیثمی مکی با آن کمال تعصب گفته که این آیه را اکثر مفسران می گویند در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار اینکه ضمیر عنکم



ضمیر جمع مذکر است پس بحمدالله بلاکلفة چون آفتاب نیمروز ثابت شد که این آیه شریفه در شأن این حضرات است و بی اطلاعی و تعصب صاحب انسان العیون معلوم گردید .  
**دوم** آنکه دلالت آیه بر عصمت ایشان روشن تر از آفتاب است چون کلمه انما باتفاق اهل عربیت برای حصر است و مراد باراده اراده تکلیفیه نخواهد بود که عبارت از امر بطهارت از ذنوب و ار جاس باشد چه آنکه در این معنی همه امت شریک اند و مأمور باین طهارت هستند که عبارت از تحصیل طهارت ظاهریه و کف نفس از مطلق ذنوب باشد اگر این باشد البته حصر در این صورت لغو و بی معنی خواهد بود و این معنی اختصاص بمؤمنین امت ندارد بلکه همه مکلفین از مؤمنین و کفار و مشرکین و فساق و منافقین شریک در این مطلب خواهند بود و جمیع مکلفین مأمور و مورد این خطاب خواهند بود البته .

**سوم** آنکه ظاهر آیه در مقام مدح و منقبت این جماعت مخاطبین است و این معنی مشترك مناسب بامدح نخواهد بود قطعا .

**چهارم** آنکه در اکثر روایات چنین است که رسول خدا اولاستدعانمود از حق تعالی طهارت اهل بیت خود را و بعد از آن آیه نازل گردید و اگر مقصود امر بهمین معنی مشترك بین جمیع خلق باشد منافی باتعظیم و شرافت پیغمبر خواهد بود .

**پنجم** آنکه در این روایات مذکور است استدعای ام سلمه و مضایقه رسول خدا ﷺ پس اگر مراد معنی مشترك بین جمیع امت باشد استدعای ام سلمه و مضایقه نمودن حضرت رسول اصلا وجهی ندارد .

پس از واضح شدن آنکه اراده در آیه بمعنی اراده تکلیفیه نخواهد بود باین قرائن مذکوره قطعیه پس لابد است که مراد باو اراده تکوینی باشد بمعنی آنکه ارادتی که بعد از اوفعل حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علت از معلول نشود لقوله تعالی اذا اراد الله شیئاً ان يقول له کن فیکون .

و معنی آیه چنین میشود که حق تعالی اراده قطعیه نموده که منزّه و پاک گرداند . شمارا از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر پاک گردانیدنی که باین اراده

حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل بیت باشد و این است معنی عصمت که از مواهب الهیه است بسوی اهل بیت رسول خدا ﷺ.

ششم آنکه این آیه نص در عصمت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است چه آنکه ظاهر خطاب بلفظ جمع مذکر است عنکم و یطهرکم و این عموم دارد و مورد نزول و شأن نزول قدر متیقن است و اگر احتمال تخصیص در عام برود چنانچه قاعده است در عمومات بر فرض وجود مخصصی این احتمال بسوی مورد نزول آیه غلط و غیر موجه است مثلاً اگر بگوئیم اکرم العلماء بالنسبة بسوی از عدول علماء نص است و بسوی غیر عدول ظاهر و اگر احتمال تخصیص برده شود بسوی قدر متیقن این احتمال معقول نخواهد بود مضافاً بر اینکه ابن ابی الحدید تصریح کرده که آیه نص است در عصمت علی ابن ابی طالب پس فاطمه معصومه است لعدم القول بالفصل.

و نیز ابن ابی الحدید گفته ادله بصراحت تمام دلالت میکند بر عصمت علی بن ابی طالب و این امری است مخصوص این امام و باقی خلفا در احوقی و حظی نیست و اما قول بعض ابناء سنت بدخول زنان رسول خدا ﷺ در آیه مردود است بوجوهی اولاً اطلاق اهلیت بر زنان مجاز است و این اطلاق از باب مسامحه است و برخلاف وضع اصل لغت است و ثانیاً جلال الدین سیوطی در در المنثور در سوره احزاب ۱۹۹ از زید بن ارقم روایت کرده که اهل بیت رسول کسانی باشند که صدقه بر آنها حرام است و آنفاً از سیوطی نقل شد که آیه مختص بعلی و فاطمه و حسن و حسین است (و ثلثاً) از مسلمات بین عامه است که سؤال کردند از حضرت رسول ﷺ که عترت و اهل بیت تو چه کسانی هستند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین واحد بعد واحد و قول رسول خدا انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی شاهد دیگری باشد الخ (و رابعاً) ظهور کنهان کبیره از بعض از واج نبی ﷺ (و خامساً) تصریح صاحب انسان العیون بعدم عصمت زوجات کما عرفت فی صدر العنوان (و سادساً) ضمیر عنکم و تطهرکم که جمع مذکر است ابن حجر هیثمی تصریح

کرده که مراد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام میباشد الحمد لله علی وضوح الحجة والبرهان.

یستونهم سورة ط آیه ۱۱۴ قوله تعالى ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسي ولم نجدله عزما در کافی از امام صادق عليه السلام حدیث کتب ولقد عهدنا الى آدم من قبل كلمات في محمد وعلي و فاطمه والحسن والحسين والائمة من ذريتهم فنسي سپس فرمود بخدا قسم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه چنین نازل گردید سی ام - سورة والطور آیه ۲۱ قوله تعالى والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقناهم ذريتهم وما التناهم من عملهم من شيء،

یعنی کسانی که ایمان آوردند و متابعت کردند بانها فرزندان ایشان در ایمان ما آنها را به پدران نشان ملحق مینمائیم و از بهره عمل آنها چیزی ناقص نمیکنیم (یص) الذریة) فاطمه زهرا است و فرزندان او از ائمه علیهم السلام

سی و یکم - سورة آل عمران آیه ۳۷ واذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك و طهرک واصطفاك على نساء العالمين يا مريم اقنتی لربک واسجدی و الركعی مع الراکعين در صافی از علل الشرایع از امام صادق عليه السلام روایت میکند که فاطمه مجدنه نامیده شد برای اینکه ملائکه همچنانکه مریم را ندای میکردند همین قسم فاطمه را ندا میکردند می گفته اند یا فاطمه ان الله اصطفاك وطهرک واصطفاك على نساء العالمين الایه

یعنی همچنانکه خداوند متعال مریم را برگزید با امتیازات و تشریفات خاصه و پاکیزه کرد اورا از نجاست کفر و کثافت اخلاق زشت و آلودگی عادت زنان و افضلیت داد بر تمام زنان عالم فاطمه زهرا را نیز برگزید و افضلیت داد بر تمام زنان اولین و آخرین ای گوهر یکدانه بریز از خم لاهوت \* در صاغر بلور صفا سوده یاقوت مرغ ملکوتی است ز جاجی که دهد قوت \* قوت جبروتی است که در خطه ناسوت صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ

مشکوة چراغ ازلی محبط تنزیل \* خواننده توراۃ سراینده انجیل

داننده اسرار قدم بی دم جبرئیل \* فیاض بری از علل ورسته ز تعلیل

مولود نبوت که بطفلی شده تکمیل

تولید ولایت که بسفلی زده پهلوی

آنسیه حوراء سبب اصل اقامت \* اصلی که بیالید بدونخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت \* گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

درباغ نبی طوبی افراشته قامت

درساخت بستان ولی سر و لب جو

مرآت خدا عالمه نکته توحید \* کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید

آن جلوه که بالذات برون است ز تجدید \* مولود محمد که بدان نادره ناحید

ذات احدی گردید بدین سه موالید \* زین چهار زن حامله وین هفت تن شو

سی و سوم - سورة الحجر آیه ۴۷ ( و نزعنا ما فی صدرهم من غل اخوانا علی سرر

مقابلین ) یعنی خارج نمودیم ما چیز را که در سینه آنها بود از عداوت و کینه در حالیکه

برادر همدیگر بر سریرهای بهشتی مقابل هم دیگر جلوس دارند

در عوالم روایت مینماید که آیه شریفه در حق فاطمه و امام حسن و امام حسین

علیه السلام ( است ) بالجمله این ۳۳ آیه منتخب از آیات کثیره که در شأن فاطمه زهراء سلام

الله علیها یا بالا نفراد یا بالاشترک باید بر بزرگوار و شوهر عالمقدار و دو فرزندانیش بلکه

در بعضی از آیات باشیعیان آنمخدره نازل مآول بایشان است خواستیم از طریق اختصار

بیکسو نشویم والا آیات مآوله در حق ایشان مجلداتیرا درخور است چون مسلم است

که مبنای اسلام و مدرك ایمان کلام الله مجید و قرآن شریف است و این فرمان آسمانی

ورقم سبحانی بنیانی است مشید و اساسی است مهمد و بهمه مراتب حیل الله الممدود

بوده هست و در کافه عوالم غیب و شهود حجة قاطعه و رحمت واسعه پروردگار است

و از این کلمات خلاق زمین و آسمان با اخص بندگان خود رازهای پنهان و سخنهای

آشکار رایان فرموده و خواسته که علوم اولین و آخرین را بدین سخنان بلاغت نشان

بدیشان بفهماند و باین الفاظ و عبارات مोजزه طریق تکالیف و احکام بندگانرا آسان

نماید پس ما را هدایت و دلالت فرمود بخانواده نیکه این کتاب مبارک و کلام کریم بر ایشان نازل شده و حقایق آیات شریفه برای خانواده مکشوف و محقق گردیده تا از فرمایشات ایشان ظواهر قرآنرا بخوانیم و بواطنش را بدانیم و آن خانه بیت نبوت است و مختلف الملائکه است که بمدلول آیه کریمه فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرها اسمها از هر خانه و بقعه رفیعہ کہ واقع در عالم امکانہ است اعلی و ارفع است و اهالی آن خانه ارکان عالم امکان و سبب کلی و علت غائی در ایجاد کلیه بنی نوع انسان میباشد و لهم کرائم القرآن و محاسنه و خاصته و خلاصته از این خاندان محترم کہ زبده نیکان و قدوده پاکانند و علمشان راسخ بحقایق قرآنیہ است صدف عصمت یازده نور پاک گوهر بی همتای فاطمه زهرا است کہ در اوصاف کمالیہ یکتا و مظهر صفات الوهیت و مصدر آیات ربوبیت است زهرا کہ گذشته از اصالت و عصمت خود خطوط دوائر امکانیہ از اعیان ثابتہ منتهی و منتهی بان اعلی حضرت آیه الله العظمی میگردد کہ ذات اقدسش متین است و از اصالت ذاتیہ و شرافت اصلیه اش فروغی عدیده پدیدار گشته و از آن فروغ و آن اصل ارکان این دین مشید و مسدد گردید و آن نور پیوستہ بسا حقیقت نبوت متحد و متصل و با باطن ولایت مرتبط و در جمیع مراحل و منازل همراه و از علوم لدنیہ آگاه بود و بر صدق این دعوی بیگانه و آشنا اتفاق و اجماع دارند یعنی صحیفہ حقیقت عصمت کبری ثلث اتم و جزأ اقوم مصحف شریف و کتاب منیف است و از روایت نزل القرآن اثلاثا ثلث فیما این معنا مستفاد است و مغایرت بین این انوار طیبہ نیست و همچنین میفرماید نحن القصص والا حکام و مسلم است کہ بسیاری از قرآن احکام و قصص است پس البتہ عرفان فاطمه زهراء سلام الله علیها از مکملات و متممات اقرار بنبوت سید المرسلین است کما اینکه اقرار بولایت شوهرش هم چنین است یعنی اقرار به نبوت اقرار بخلافت بلا فصل امیر المؤمنین نتیجہ و ثمری ندارد و اتصال و معیت علی باقر آن و معیت قرآن باعلی در نزد خصم ایضا از روایات معتبر است خلاصہ کلام همچنانکہ خانہ کعبہ را چهار رکن میباشد معانی و اسرار و بطون و رموز و حقایق و رقاب و رقاب قرآنرا نیز بر چهار رکن مبتنی بدان و آن حضرت رسالت و شاه ولایت

و بانوی عصمت و یازده فرزند آنمخدره سرپرده عفت اینان ارکان اربعه قرآنند پس هر کس بخواهد از طریق ولایت عصمت کبری و توسل بهدایات و دلالات فاطمه زهرا خود را بکعبه مراد که حقیقت ایمان است برساند میتواند کما اینکه اگر عبادت جن و انس بنماید بی ولای فاطمه البته سیر در وادی برهوت و سلوک طریق هاویه نمود است زیرا که حقیقت جنت و نار مخلوق از اطاعت و معصیت و حب و بغض فاطمه است بلکه غالب معانی قرآن چون نیک بنگری اوصاف فاطمه است چون آن مستوره کبری در درجه عبادت و بندگی و کمال اعلی درجه را دارا بوده و هر صفت از صفات ممدوحه که در قرآن برای هر یک از بندگان نیکان و خاصان مذکور و بجهت هر یک از انبیاء و رسل منظور است آن مخدره عین الکمال و مجموعه الصفات بی مثال است پس ثلث قرآن یا بیشتر مدح و ثنای فاطمه است

در اینجا مناسب دیدم چند بیت از قصیده لایمیه میرزا محمد صادق طبرستانی متخلص به غافل بنویسم و یازده بیت این قصیده تحت عنوان کنیه ام الکتاب از این پیش یاد کردیم

نتیجه نیکه مرا زین قضیه منظور است \* رواست اینکه بموضوع پی برد محمول  
همی بیاید و از نور دیده احمد \* خدایرا نظر آری بدیدگان عقول  
مگر بنور سپهر رسالت اختر باز \* که بود زهره زهرا چه خور بچرخ رسول  
حجاب بی نظری از نظر سرافکن دور \* کز آفتاب فروزان کند نجوم افول  
عصا ترانه اگر عفو او بگیرد دست \* بقید عصیان باشند تا ابد مغلول  
وسيله نیکه بدست است ذیل چادر او است \* ز رشته اش شود حاصل نهایت مأمول  
قیام او بقیامت قیامت دیگر است \* که نیست کس را بی اذن او خروج و دخول  
تبارک الله ای فرخجسته مولودی \* که هست گوهر پاکت به نه صدف محمول  
بمرسلین اگر از حق وسيله شد ارسال \* درود حق بتو اندر صحیفه شد مرسل  
نبی ندا نمت اما بر تبه همچو نبی \* ذوات اشیاء بر طاعت بود مجبول  
اگر مشیمه عصمت . . . . \* خلافت از پس احمد بدی ترا هوکول

از آن بصورت انسیه حق ترا پرورد \* که شبهه کس نکند مر ترا بجای رسول  
اگر مقام رسالت جواز داشت نساء \* ترا بحکم وجوب از خدا شدی مبذول  
هر آنچه از حق برانبیاء بود شامل \* بدان عطیة وجود تونیز شد مشمول  
به پاکدامنیت خواست حق که بستاید \* لذاست آیه تطہیر یافت شأن نزول  
بدست بوسی تو آسمان شده دستاس \* که تا بخدمت تو خویش را کند مشغول  
زدور باش عفاف تو چشم دشمن کور \* که بر جناب تودر احتجاج بود فضول  
ترا سزد که کنی حکم بر زمین وزمان \* چه جای آنکه بری داوری بنزد جہول  
همین بسست زبی اعتباری دنیا \* که حق حق نشود ثابت از گواه عدول  
به کاست قدر تو از آنکه خواست منکوبت \* ز کردگار بکردار خود شد او مخدول  
اگر نبود قضا بر رضای تو مأمور \* قدر بحکم تواز کار کردیش معزول  
غرض مدایح تودر خور دهن نبود \* فضولست شود وصف فاضل از مفضول  
به کحل مدحت تودیده عروس سخن \* ز کلک غافل آگاه دل شده به حصول

### چرا نام فاطمه در قرآن نیست

از عنوان سابق معلوم شد که آیات بسیاری مآول بفاطمه زهرا است و عدم  
تصریح باسم مبارک ایشان در قرآن مانند خفاء معناست در لفظ و سر مکنون  
در کلام ملفوظ و اختفاء اسم اعظم در اسماء الحسنی و شب قدر در تمام شبها و صلوة وسطی  
درین صلوات و ساعه مستجابة در میان ساعات و اولیاء کاملین در خلق و اعمال مقبوله  
در طاعات و آن حقیقت عصمت فاطمه مظهر اسم ستار است در اسماء و عقل هم حاکم  
است بر استحسان تستر نام زنان و اسم ایشان مثل حسن تستر مسمی خود و واضح است  
آنچه تعلق بزین دارد استتار و اختفاء آن ممدوح است این است که خود آنمخدره  
فرمود بهترین زنان آن زنی است که هیچ مردی او را نه بیند و او هیچ مردی را نه بیند و  
این بیان حکم جامعی است از برای تمام زنان عالم آنچه همه باین حکم عمل مینمودند  
رستگاری و سعادت را در میافته اند این جمله بنا بمذاق کسانی باشد که معتقدند بعدم

تحریف قرآن و اما کسانی که میگویند قرآن تحریف شده است معتقدند که اسماً کثیری از اصحاب و اسم مبارك امير المؤمنين و فاطمه زهراء علیهما السلام در قرآن مکرر بوده است و آنرا زید بن ثابت که بحکم عثمان قرآنرا جمع کرد این اسماء را ساقط نمود و دلیل آنها يك دسته اخباری است که در اول تفسیر صافی مذکور است که ذکر آن مناسب این مقام نیست

## اثر طبع اختر طومنی

الای فاطمه ای نام تو حلال مشکلیها \* رخت چون نقطه توحید و مهرت مرکز دلها  
تویی آن گوهر یکدانه کاندر قلزم وحدت \* که باید زان صدف آید برون شیرین شماتلها  
ز شفقت گر بیدر بوسید دستت را \* تویی دست خدا آسان زدست تو ست مشکلیها  
ز بانم سوره توحید بسته و رنه میگفتم \* تویی دخت خدا ای حکمران حق و باطلها

## تجلیلات باری تعالی نسبت به فاطمه زهراء (ع)

از مطالب گذشته و آینده چون آفتاب نیم روز واضح و روشن است که خداوند متعال هیچ نبی مرسل را و ملک مقرب را سواي خاتم انبیاء و علی مرتضی بمثل فاطمه زهرا سلام الله علیها تجلیل ننمود از جلوه دادن نور او در در ملکوت اعلی گاهی در قندیل در ساق عرش گاهی در سیب بهشتی گاهی در بهشت دختر برای آدم ابوالبشر و حوا مادر آدمیان و امر کردن رسول خدا را تا چهل روز بروزه و اعتزال از خدیجه برای انعقاد نطفه او و آوردن طعام بهشتی در شب چهل و فرستادن سیدات بهشت را برای قابلگی خدیجه هنگام ولادت فاطمه .

و دیگر تسلیت و تعزیت باری تعالی از فاطمه هنگام رحلت مادرش خدیجه کبری چنانچه قطب راوندی در خراج از امام صادق علیه السلام حدیث میکند قال ان خدیجه لما



توفیت جعلت فاطمة تلوز برسول الله فتقول این امی یا ابتاه چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه از رسول خدا بهانه مادر میگرفت عرض میکرد ای پدر مادر من در کجاست و رسول خدا جوابی باو نمیداد فاطمه دنباله سخن خود را ادامه میداد و همی سراغ مادر میگرفت که در آنحال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقت سلام میرساند و میفرماید که سلام ما را بفاطمه برسان و باو بفرما که مادر تو در خانه ای است از یاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فاطمه عرض کرد «ان الله هو السلام ومنه السلام والیه يعود السلام» مؤلف گوید: این میرساند که اصل خمیرمایه فاطمه از علم و ادب و کمال سرشته شده است.

و دیگر داستان تزویج فاطمه در ملکوت اعلی و عقد او در بیت المعمور و تفقدات خاصه حضرت حق از فاطمه و فرستادن هدیه در صبح زفاف که تفصیل آن سبق ذکر یافت.

و دیگر موائد گوناگون آسمانی کرة بعداولی و مره بعد اخری و فرستادن لباس برای فرزندان آن مستوره کبری.

و دیگر معرف قراردادن او را در حدیث کساء که جبرئیل عرض میکند چه کسانی در زیر کساء خدای تعالی میفرماید فاطمه و شوهر و دو فرزند فاطمه و لابد للمعرف ان یکون مساویاً واجلی و این تجلیلی است فوق همه تجلیلات و شرفی است فوق همه شرفها.

و دیگر آنکه در ملکوت اعلی حضرت حق جل و علی فخریه نمود بعبادت فاطمه و بملائکه فرمود نظر کنید بسیده کنیزان من که چگونه با حضور قلب بعبادت من اقبال کرده است الخ.

و دیگر تجلیلات باری تعالی از فاطمه در فردای قیامت در مسئله شفاعت کما سیاتی تفصیلها.

و دیگر مقرون کردن رضای خود را برضای فاطمه و سخط و غضب خود را بسخط و غضب فاطمه.

و دیگر فرستادن ملائکه را برای خدمت گذاری او و كذلك مریم کبری را و دیگر آنکه قبولی جمیع اعمال و عبادات منوط بمحبت فاطمه و ولای شوهر و ذریه طیبین اوست و اخبار در این باب متفق علیهمین الفریقین است .

و دیگر آنکه رحم او را وعاء خلافت قرار داده و خلافت کلیه خود را منحصر ساخته به بطن فاطمه و این معنی از توضیحات است که تامل استعداد و قابلیت فیض کلی رانداشته باشد متعلق فیض واقع نشود و همچنین اگر محلی مماثل و معادل آن بود در تمام زنان عالم هر آینه منحصر باین يك مورد نمیشد معلوم است اگر پدر بزرگوارش و شوهر عالیقدرش مماثل دارد در اوصیاء آن مخدیره هم مثل دارد در قابلیت این فوز عظیم این است که آیه شریفه حمله امه کرها و وضعته کرها اول در حق آن مخدیره است و ام در آیه فاطمه زهراست چنانچه در تفسیر آیه ۲۵ یاد کردیم و علاوه بر آنچه ذکر شد ابن قولویه در کامل الزیارة بسند خود از امام صادق حدیث کند که جبرئیل بر رسول خدا نازل گردید عرض کرد یا محمد خدایت سلام میرساند و ترا بشارت میدهد بمولودیکه از فاطمه متولد میشود و امت تو بعد از رحلت تو او را شهید بنمایند رسول خدا فرمود یا اخا جبرئیل بر بروردگار من سلام باد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد که امت من او را بقتل برسانند جبرئیل بآسمان عروج نموده مراجعت کرد عرض کرد یا رسول الله خدایت سلام میرساند و میفرماید من امامت و خلافت و وصایت را در ذریه اوقرار میدهم رسول خدا فرمود راضی شدم سپس بفاطمه پیغام فرستاد که خدای تعالی بشارت میدهد ترا بمولودیکه امت من او را بقتل میرسانند بعد از من - فاطمه عرض کرد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد رسول خدا پیغام فرستاد که امامت و خلافت را خدای تعالی در ذریه اوقرار میدهد فاطمه گفت راضی شدم این است تاویل آیه شریفه در سوره احقاف حمله امه کرها الخ .

## هفتاد غریب و تعصب عجیب

با این حالت بعضی از بیخردان اهل سنت و جماعت عایشه را بر فاطمه مقدم میدانند با اینکه از رسول خدا ﷺ روایت شده الحصر فی ناحية البیت خیر من امرأة لم تلد پاره حصیری در گوشه خانه بهتر است از زنیکه بچه نمیآورد قطع نظر از همه جرائم عایشه و حضرات اهل سنت غافل از این باشند که تقدیم مفضول بر فاضل ظلم بر فاضل است فوالذی سمک السماء و انباء الماء لقد صاب الله الخذلان علی عامة العمیاء حیث یقدّمون غریق المعاصی علی من خلق الله الارضین و السماوات و الشمس و القمر و الافلاك لاجلهم و چقدر دلیل از عقل و نقل حاصل است بر اینکه اصل ایمان بعد از توحید اقرار بولایت ایشان است و بدون این اقرار عملش هباء منثور است

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل گردید و عرض کرد خداوند سلامت میرساند و میفرماید که من آسمانهای هفت گانه و آنچه در آنها است و زمینهای هفت گانه و آنچه در آنها است خلق نکردم که اشرف باشد از رکن و مقام ابرهیم علیهما السلام و اگر بنده ای آنجا نماز بخواند از آن روزیکه آسمانها و زمینها را خلق کردم تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سر نگویند در جهنم اندازم

و در حدیث دیگر است که خدا بر رسول اکرم وحی نمود که یا محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند تا از هم به پاشد و مانند مشک پوسیده شود از عبادت و منکر اهل بیت باشد او را در بهشت جای ندهم

و در حدیث دیگر از علی بن الحسین از آباء گرام خود از رسول خدا ﷺ که فرمود بحق آن خداوندیکه جان محمد درید قدرت او است که اگر بنده ای در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد

و در حدیث دیگر ابو حمزه ثمالی گوید علی بن الحسین علیه السلام از ما سؤال کرد که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است عرض کردیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعه‌ای زمین بین رکن و مقام است و اگر کسی مقدار آنچه نوح علیه السلام عمر کرده است در آن موضع عبادت کند و صائم النهار و قائم اللیل باشد و بدون ولایت ما ملاقات نماید خدا را آن عبادت هیچ نفع ندهد بالجمله اخبار در این باب بسیار است و نقل آنها ما را از مقصود باز میدارد .

## اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی

مقربان خداوند فارق از هر شین \* همه زخوی حسن جسته ره بکوی حسین  
امیر بدر و مدیر احد دلیر حنین \* حقوق دائم ایشان بگردن دین دین  
زبندگی علی گشته خواجه کونین \* که در درو کون علی خواجه است و خواجه علی  
سپرده خط غلامی بحضرتی که خدا \* طفیل او است که ایجاد کرده هر دوسرا  
بتول عذراء ام الائمة النقباء \* که گر حجاب شود عصمتش بروی سما  
دعای خیل رسل ننگرد ره بالا

پناه امت بنت نبی و زوج ولی

چه کلك قدرت نام وجود کرد رقم \* نوشت فاطمه آنگاه خشك گشت قلم  
نه فاطمه که پدید آورنده عالم \* نه فاطمه که هویدا کننده آدم

حدوث ذات و ران بگری قرین قدم

اگر زجاده انصاف پابرون نهلی

جلال فاطمه بنگر خدا نمایی بین \* زیخودی بخود آ حشمت خدائی بین  
خصال حیدری و فر مصطفائی بین \* شکوه احمدی و کبر کبریائی بین

گرا حولی و دو بین از حقش جدائی بین

از آنکه هست دو بینی ز شیوه حولی

خدا زعین عنایت دراو معاینه بود \* زبهر جلوۀ یزدان جمال و آینه بود  
 مرا عقیده تناسخ اگر هر آینه بود \* نخواندمش کسی الا خدا زیمثلی  
 هم او بآیه نور آمده مفاد صریح \* هم او بوادی طور آمده خطاب فصیح  
 چه اوست موجد شام و صبح صبیح \* چه بود باعث سنی بر آن کلام فصیح

که داد دختر بوبکر را با و ترجیح

لئن جلی اثر الصدق منه لا بلی

زهی تو مظهر خالق ستوده خلاق \* چه نور یزدان پنهان و فاش در آفاق  
 یگانه جفت علی و زعلو ز خوبان طاق \* بر تبه بیشتر از انبیاء علی الاطلاق

شود ز امر تو سم در هزاق جان تریاق

کند ز مهر تو حنظل بکام دل عسلی

صحیفه تو که حسن القضا است چون مصحف \* از اوست بر صحف آسمان علو شرف  
 چه بر لالی ایجاد درج تو است صدف \* وجود را نبود از تو مابه اشرف

ز حکم محکم تو مر ذهاب شود چه خرف

ز امر نافذ تو مشتری کند زحلی

خطاب حضرت حق سوی تو بود ز کتاب \* ز کینه زاده خطاب کرد نقض کتاب  
 نه نیم دوزخ و پروای حشر و هول حساب \* نه یاد کوثر و امید خلد و شوق ثواب

ز نور مه چه برد صرفه اقتساب کلاب

ز بوی گل چه برد بهره خصلت جعلی

ز تازیانه بیداد خست بازویت \* ز سیلی ستم آرز فشاند بر رویت  
 شکست از لک در شکافت پهلویت \* ز آتش در و اجماع خلق در کویت

طناب جور و بمسجد کشیدن شویت

شکست قائمه دین قادر ازلی

به بردن فدک و قتل محسن مظلوم \* ز طعن عایشه و ظلم آن گروه ظلوم

ز هتك حرمت بيت رسول و دار علوم ✽ فتاد رعشه بعرض يكانه قيوم

گرفت مهر امامت گسست عقد نجوم

چه کرد غصب خلافت عمر زبوا الحيلي

پس از تور بخت فلک زهر کین بکام حسن ✽ ز جمده سوده الماس شد بجام حسن

بکوفه نوبت ماتم فلک بنام حسن ✽ بدست قائمه کفر شد بنام حسن

ز بهر عايشه بردند احترام حسن

شدند قوم پی منع دفن او جدلي (النخ)

## تجلیلات رسول خدا و علي مرتضی از فاطمه زهرا

این عنوان از مطالب گذشته و آینده اظهر من الشمس و این ومن الامس میباشد تجلیل دو قسم است تجلیل قولی و فعلی قولی مثل اینکه باتفاق فریقین کما ستعرف رسول خدا ﷺ میفرمود فاطمه پاره تن من است فاطمه روح من و همه قلب من نور چشم من اذیت او اذیت من غضب او غضب من سرور او سرور من است و امثال ذلك و تجلیل فعلی مثل اینکه رسول خدا هر گاه بدرخانه میآمد از فاطمه اجازه دخول میگرفت و هر گاه فاطمه بر او وارد میشد بتمام قامت از پیش پای فاطمه بلند میشد و او را بهلوی خود مینشانید و دست فاطمه میبوسید

شیخ طوسی در امالی سند بعایشه میرساند که گفت من ندیدم احدی را که سخن گفتن و حدیث کردن او بر رسول خدا شبه از فاطمه باشد هر گاه بر رسول خدا داخل میشد او را ترحیب میگفت و دستهای او را میبوسید و در جای خود او را می نشانید) و بعد ازین بیاید که هر سفریکه میرفت آخر منزلش خانه فاطمه و هر گاه مراجعت میکرد اول منزلش خانه فاطمه بود

و صدوق در علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله میرساند میگوید مردی خدمت رسول خدا عرض کرد شما فاطمه را میخوانی و برخود میچسبانی و بسیار او را میبوسی و باهیچک از دختران خود این رافت و شفقت را بکار نمیبندی فقال ان جبرئیل اتانی

بتفاحه تا اینکه میفرماید من استشمام بوی بهشت از فاطمه مینمایم

و نیز در علل الشرایع سند بابین عایشه همین اعتراض را کرد و همین جواب را شنید چنانچه در انعقاد نطفه فاطمه از این پیش یاد کردیم) و هرگاه رسول خدا ﷺ فاطمه را میدید خوشحال میشد و اظهار مسرت مینمود و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق حدیث کند که فرمود رسول خدا ﷺ فاطمه را فراوان میبوسید این کردار بر عایشه ناگوار می افتاد رسول خدا فرمودند ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد من تناول کردم چون بزمین آمدم از آن نطفه فاطمه منعقد گردید و من هرگز فاطمه را نبوسیدم مگر آنکه بوی درخت طوبی از او استشمام مینمایم و در بعض روایت است هرگاه مشتاق بهشت میشوم فاطمه را میبوسم

(ر) از کتاب قاضی ابو محمد کرخی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که چون این آیه شریفه نازل گردید ( لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا) فاطمه زهراء فرمود من خوف کردم که رسول خدا را بعد از این یا ابا بخوانم چون معنی آیه این است میفرماید که رسول خدا را همانند خود بشمار نگیرید و بنام یاد نکنید یعنی مگوئید یا محمد بلکه بگوئید یا رسول الله فاطمه فرمود از آن پس من هم مثل سائرین یا رسول الله میگوئم چون دو سه مرتبه چنین کردم رسول خدا را کراهتی عارض گشت و فرمود فاطمه جان این آیه برای تعلیم مردم عرب است که اهل جفا و غلظت می باشند و از برای تو و نسل تو نازل نشد است تو از منی و من از تو هستم ( فانت قولی یا ابا فانه اخی للقلب و ارضی للرب) تو بگو یا ابا به قلب من بآن زنده تر میشود و خدا را خوشنود تر میسازد

( ن ) نقل از کتاب روضه و کتاب فضائل که رسول خدا بخانه علی آمد و نگریست که آنحضرت باتفاق فاطمه بدست آس طحن جاورس مینمایند فرمود کدام یک از رحمت طحن مانده شد اید علی علیه السلام عرض کرد که فاطمه یا رسول الله فقال لها قومی یا یا بنیه پس فاطمه برخواست و رسول خدا بجای او نشست و بطحن جاورس پرداخت

(ر) يك روز ام ایمن با چشم اشك بار بخدمت رسولمختار آمد عرض کرد فاطمه را بشوهر دادی و او را نشاری که شریف عروسان است نفرمودی رسول خدا فرمود ای ام ایمن این چه سخن است که میگوئی مگر نمیدانی که خدای عزوجل هنگامیکه فاطمه را برای علی تزویج کرد فرمان کرد اشجار بهشت را که فرو ریزند از حلی و جلال و یا قوتها و درها و زمردها و استبرقها فاخذوا منها ما لایعلمه الا الله

### (فاطمه و عبادت)

(نا) از امام حسن مجتبی روایت میکند که آنحضرت فرمود در دنیا عابد تر از مادرم فاطمه زهرا ندیدم چندان در محراب عبادت قیام مینمود که قدمهای مبارکش ورم کرد (۱)

و در علل الشرایع بسند خود از امام حسن علیه السلام روایت میکند که مادرم را در شب جمعه نگران شدم که همی بین رکوع و سجود شب را بصبح رسانید و همی در حق مؤمنین دعا میفرمود و نام بسیاری از مؤمنین و مؤمنات را ذکر میکرد و اکثر در دعا مینمود من گفتم ایما در چرا برای خود دعا نمی نمایی همچنانکه برای غیر دعا میکنی فرمود ایفرزند اول همسایگان مقدمند

و نیز موسی بن جعفر از پدران خود حدیث کند که فاطمه گاهی که زن و مرد مسلمانان را دعا میکرد بخویشتن نمیپرداخت گفته اند ایدختر رسول خدا شما مرد مرا بدعا یاد مفرمائید و خویشتن را فراموش مینمائید فرمود اول بایستی نگران همسایه و بعد نگران خویش باید شد

باید دانست که حقیقت عبادت اطاعت خدای تعالی است و قیام با امتثال

«۱» قامت فی محرابها حتی تور مت قدماها و فی علل الشرایع بسنده عن الحسن علیه السلام قال رايت امی فاطمه قامت فی محرابها لیلة جمعتها لم تزل داکمة ساجدة حتی انضج عود الصبح و سعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسبهم و تكثر الدعاهم و لا تدعو لنفسها بشئ فقلت لها یا اماه لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغيرک فقالت یا بنی الجارتم الدار



او امر واجتناب از نواهی او انکس که چنین کند اوعابد است و چون متعلقات او امر صادره از خدای تعالی مختلف است انواع اوالبته عبادت بحسب آن ایضاً مختلف میگردد از آنجمله نماز روزه حج صدقه وغیر ذلك وعصمت کبری فاطمه زهراء دوره زندگانی او را که نظر بنمائی بغیر عبادت هیچ نخواهی دید که همان اداره کردن خانه و سرپرستی فرزندان خود بزرگتر عبادتی است که رسول خدا فرمود جهاد المرأة حسن التبعل با آن زندگانی اقتصادی

در خبر مشهور است که رسول خدا روزی برای نماز حاضر مسجد شد و منتظر بلال بود که بیاید و اذان بگوید بلال دیر کرد چون حاضر شد حضرت سبب دیر کردن او را پرسید عرض کرد بخدمت فاطمه شتافتم دیدم دستاس میکنند و فرزندش حسن در نزد او گریه میکند گفتم ای سیده من کدام یک را میخواهی برای شما آسیاب بگردانم یا حسن را از گریه خواموش نمایم فرمود من بهتر میتوانم فرزند مرا ساکت کنم تو دستاس بنما من مشغول گردانیدن آسیاب بودم از این جهت دیر آمدم رسول خدا فرمود بر او ترحم کردی خدای متعال بر تو ترحم بنماید

باین زحمات خانه از جاروب کردن و آسیاب کردن و نان بختن و آب کشیدن و حضانت و سرپرستی چهار فرزند کردن و پشم ریشتن و ادعیا و نمازها و تعقیبهای آنمخدره در کتب مسطور است و آیه تنجافی جنوبهم عن المضاجع و آیه الذین یذکرون الله قیاما و قعودا در عبادت فاطمه نازل شده است که به پاره از آنها در محل خود بآن اشاره شد فیهی نفس العبادة سلام الله علیها

## (فاطمه و جزالة العطاء)

در تحت این عنوان چه میتوانم بنویسم کسیکه همیشه خود را گرسنه نگاه میداشت و نان خود بفقیر و مسکین و اسیر میداد و پیراهن تن خود را بسائل بخشید و مالیه خود را همه را وقف کرد دیگر چه میتوان گفت و چه میتوان نوشت

عمادالدین طبری در کتاب بشارة المصطفی بسند معتبر از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که رسول خدا نماز عصر را با ما بجا آورد و بعد از فراغ از نماز بر جهت قبله قرار گرفت و صحابه پروانه وار اطراف آن مشعل هدایت را گرفته بودند که در این حال پیرمردی از عرب که از شدت فقر و فاقه از منزن خود بسختی طی منازل کرده بود تا خود را بمدینه رسانیده بود با جامه های کهنه و مندرس چون بخدمت رسول خدا رسید نگران او شدند دیدند که از شدت پیری و کبر سن وضعف و ناتوانی و گرسنگی خود را نمیتواند نگاه دارد رسول خدا از حال او پرسش کرد عرض کرد یا رسول الله من پیرمرد پریشان حالی هستم گرسنه مرا طعام ده برهنه هستم مرا به پوشان فقیر و بیچاره هستم گریه از کار من بگشا حضرت فرمود من فعلا چیزی در دست ندارم که چاره کار تو بکنم ولی دلالت کننده بر خیر همانند فاعل خیر است برو بمنزل کسی که خدا و رسول او را دوست میدارد و او خدا و رسول را دوست میدارد سپس بلال را فرمان داد تا آن شیخ را بسرای فاطمه دلالت کرد چون بباب سرای رسید باعلی صوت نداد داد که ( السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و مختلف الملائكة و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من رب العالمین ) فاطمه در پاسخ فرمودند وعلیک السلام فمن انت یا هذا چه کسی باشی عرض کرد مردی از عرب بخدمت پدرت سید بشر آمدم و از گرسنگی و برهنگی و بیچارگی خود شکایت کردم مرا بدین حضرت دلالت فرموده اکنون بر من رحم کن خدایت رحمت کناد این وقت علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن و حسین سه روز بود که طعامی بدست نیاورده بودند و رسول خدا آگاهی داشت از حال ایشان بالجمله فاطمه را چون چیزی بدست نبود پوست گوسفند را که دباغت کرده بود و حسن و حسین بر او میخفته اند بر گرفت و اعراب را داد و فرمود امید است که خدا برای تو فرجی کرامت فرماید فعلا غیر این پوست چیزی در دست ندارم اعرابی گفت ای دختر محمد من از گرسنگی شکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفند را چه کنم و چگونه نیران جوع را با و فرو نشانم فاطمه چون این سخن بشنید مرسله ای در کردن داشت که دختر حمزة بن عبدالمطلب بسوی او هدیه

کرده بود اورا از گردن باز کرد و با عرابی داد و فرمود آنرا بفروش امید است که خدای متعال بهتر از آنرا بتوعنایت فرماید اعرابی آن گردن بند بگرفت و بمسجد آمد رسول خدا را در میان اصحاب نشسته دید عرض کرد یارسول الله فاطمه این قلاده را بمن احسان فرموده و بمن گفت انرا بفروشم امید که مرا بآن فرجی حاصل شود پیغمبر بگریست و فرمود چگونه خدای برای توفرج حاصل نکند و حال آنکه دختر محمد سیده زنان اولین و آخرین این گردن بند را بتو داده است عمار یاسر برخواست عرض کرد یارسول الله اجازه میدهمی که من این مرسله را خریدار باشم حضرت فرمود هر کس خریدار این مرسله باشد خدای تعالی اورا عذاب ننماید سپس عمار با اعرابی گفت این مرسله را بچند میفروشی عرض کرد بسیر شدن از نان و گوشت و یک بردیمانی خود را بآن به پوشم و یک دینار که خرجی راه خود بنمایم عمار گفت من ترا دو یست درهم هجریه و بیست دینار زر سرخ میدهم و به بردی ترا می پوشانم و بستر خویش ترا باهل خود میرسانم و از نان گندم و گوشت ترا سیر میکنم اعرابی گفت چه بسیار است سخاوت تو و عمار را از غنایم خیبر که رسول خدا باو بهره داده بود هنوز چیزی بجای داشت اعرابی را بخانه برد و بهر چه فرموده بود وفا کرد اعرابی دیگر بناره بحضرت رسول آمد فقال له رسول الله اشبعت و اکتسیت ای اعرابی سیر شدی و پوشیده گشتی عرض کرد بلی یارسول الله غنی هم شدم فرمود اکنون فاطمه را بدعی خیر جزا بده که باتو چنین کرد اعرابی سر بجانب آسمان کرده عرض کرد ای خدایم که جز ترا عبادت نمیکنیم و تو پروردگاری باشی قدیم که حدوث در تو راه ندارد و رازق مادر هر جهت میباشد فاطمه عنایت بفرما چیزی را که هیچ چشمی آنرا ندیده باشد و هیچ گوشی آنرا نشنیده باشد رسول خدا گفت آمین سپس فرمود خدای تعالی فاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه را که اعرابی گفت اینک منم پدر فاطمه و در عالم همتاند من نباشد و علی شوهر فاطمه است و اگر علی نبود برای فاطمه کفوی وجود نداشته و ندارد و حسن و حسین دو سید اسباط و دو سید جوانان بهشت هستند سپس فرمود میخواهید اضافه کنم برای شما از شئون خاصه دخترم فاطمه زهرا عرض کردند بلی یارسول

اللہ فرمود حبیبم جبرئیل مرا خبر داده است کہ چون فاطمہ را در قبر گذارند دو ملک از او سؤال بنمایند کہ پروردگار تو کیست گوید اللہ ربی از او بہ پرسند نبی تو کیست بگویند پدر بزرگوارم گویند ولی تو کیست گوید این مرد کہ بر کنار قبر من ایستادہ است یعنی علی بن طالب علیہ السلام باز رسول خدا فرمود میخواستید و دوست دارید زاید بر این شمارا از فضل فاطمہ آگہی دہم عرض کردند بلی یا رسول اللہ آنحضرت فرمود ہمانا خدای متعال موکل کردہ است جماعتی از ملائکہ را بر فاطمہ کہ اورا از امام و وراء و یمن و شمال اورا حفظ مینمایند و با او ہستند در حال حیوۃ تا اورا مرگ فرارسد و بر او پدر و شوہر و دو فرزند او صلوات بسیار بفرستند

بالجملہ عمار باسرآن عقدرا کہ اعرابی خریدہ بود با مشک خوشبو گردانید در بر دیمانی محفوف داشت و اورا غلامی بود سہم نام کہ از فیثی خیبر خریدہ بود اورا طلبید و گردن بند را باو سپرد و گفت این جملہ را بر رسول خدا تسلیم کن و ترا ہم بدو بخشیدم سہم بنزد فاطمہ آمد عقدرا تسلیم کرد فاطمہ عقدرا بگرفت و سہم را آزاد کرد سہم بخندید فاطمہ سبب بخندہ را پرسید عرض کرد یا بنت رسول اللہ برکت این گردن بند مرا بخندہ آورد کہ گرسنہ ایرا سیر کرد بر ہنہ ایرا پوشانید فقیر را غنی کرد پیادہ ای را سوار نمود بندہ ایرا آزاد کرد عاقبت ہم بصاحب خود برگشت

## (( اثر طبع جوہری ))

دخت پیغمبر خدیو کشور لولاک	زوجہ حیدر علی عالی اعلا
میوہ قلب نبی بتول مطہر	ہام شیر و شہر انسیہ حوراء
ہر کہ بدل کشت بزمہر تو امروز	حاصلش او بدرود بہ نشائہ فردا
ہر کہ ندارد درون زمہر مزین	روز جزا سرشکستہ گردد رسوا
فکرت دانا کجارسد بدمد یجت	ذرہ نہ بتوان بوصف مہر توانا

جاریه کاخ تو بمریم کبری	نیست عجب گربحشر فخر نماید
خادمه ات آسیه است و مریم و حوا	از شرف و شأن و شوکت تو همین بس
حق تو مقصوب گشت و چشم تو حمرا	قدر تو مجهول بود و قبر تو مخفی
مہبط جبریل سوخت عابد عزا	امت بی شرم خانه ات زده آتش
شد متزلزل بجرخ حضرت عیسی	در چه به پهلوت کافر و ننی زد
ضلع تراز پافکند بشکند آن پا	شل شود آن دست کو بزد بتوسیلی
غلغله برخواست ز اهل عالم بالا	گشت چه آن طفل بی گناه توساقط
محسن تنها بنزد خالق یکتا	روز قیامت بس است بهر شفاعت
وای بما شیعیان و خاک بدنیا	فاطمه در هیجده بهشت ز جان دست

### ((خبر پورده و گوشواره))

صدوق در امالی و سایر علماء شیعه و سنی روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ هر گاه از سفری مراجعت میکرد اول بخانه فاطمه وارد میشد در یکی از اسفار چون رسول خدا از مدینه بیرون شد چنان اتفاق شد که فاطمه از برای خود و دوست برنجن از عاج و دو گوشواره و مرسله ای از بهر خود بساخت و پورده ای از پیش باب یدایخت چون رسول خدا از سفر مراجعت فرمود بعبادت همیشه بخانه فاطمه وارد شد و اصحاب آنحضرت از بیرون سرای ایستاده و ندانستند درنگ آنحضرت در آنسرای بدر از میکشد تا متفرق شوند و اگر نه بمانند در این اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد و آثار کراحتی در جبین مبارک داشت و طریق مسجد پیموده بر منبر صعود کرد اما فاطمه تفرسی فرمود که این اشیاء پسند خاطر آنحضرت نیستند در زمان قلاده از گردن گشود و گوشواره از گوش و دست برنجن از دست بیرون کرد و پورده را از باب برگرفت همگان را بنزد حضرت رسول فرستاده فرمود بخدمت رسول خدا عرض کن که دختر تو سلام میرساند و میگوید این حمله را در راه خدا بذل فرما چون فرستاده فاطمه برسید (قال رسول الله فعلت فداها ابوها) تا سه مرتبه فرمود پدرش بقرانیش آن توری که من میخواستم

عمل کرد دنیارا بامحمد و آل محمد چه کار اگر دنیادر نزد خدا بقدر بال پشه قدری میداشت شربتبی آب از آنرا کافری نمیآشامید سپس از جای برخاست و بمنزل فاطمه تشریف برد

«نا» از صحیفه حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرمود مرا اسماء بنت عمیس حدیث کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد شد و من در نزد فاطمه بودم و او قلاده ای از طلا در گردن داشت که امیر المؤمنین آنرا برای او خریده بود از غنیمتی که بدست آنحضرت آمده بود رسول خدا چون نظرش بر آن قلاده افتاد فرمود ای دختر جان من مفرور نکنند ترا حرفهای مردم تودختر محمد باشی و بر تو لباس جبابره بوده باشد فاطمه چون این بشنید گردن بند را باز کرد و آنرا بفروخت و بنده ای بخريد و آنرا در راه خدا آزاد کرد رسول خدا از آن مسرور گردید

واحمد حنبل درمسند بروایت ثوبان آزاد کرده رسول خدا چنین حدیث کند که رسول خدا در سفرهای خود آخر منزلش خانه فاطمه بود و چون مراجعت میکرد اول منزلش خانه فاطمه بود نوبتی از سفر مراجعت کرد پرده ای در باب خانه فاطمه بدید و دو بازو بندنقره به بازوی حسن و حسین بدید لاجرم رسول خدا باز گشت فاطمه چون این بدید پرده را باز کرد و بازو بنده ها را کشود در میان پرده نهاد و بدست حسنین داد که این جمله را بخدمت جد خود برید الخ

## فاطمه و علم

(نا) از کتاب عیون المعجزات حدیث کند که عمار یاسر سلمانرا گفت ترا از حدیثی عجیب خبر دهم سلمان گفت بگو تاچه داری عمار گفت من حاضر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم که بر فاطمه وارد گردید چون فاطمه را نظر بر علی افتاد ندا کرد یا علی بیانزدیک من تا حدیث کنم ترا بعلم ما کن و مایکون و بمالم یکن الی یوم القیمة حین تقوم الساعة و در ناسخ چنین روایت کرده که فاطمه سلام الله علیها عرض کرد یا علی

بیاتا ترا خبر دهم بدانچه از بدو آفرینش بود و بدانچه میباشد و بجزیکه نبوده است تاگاهیکه روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشنید بقیه را واپس شدن گرفت و آنهك خدمت رسول خدا نمود من نیز در ملازمت او روان شدم تا بر رسول خدای در آمد رسول خدا فرمود بمن نزدیک شو یا ابا الحسن آنحضرت چون در خدمت حضرت رسول قرار گرفت آنحضرت فرمود یا ابا الحسن تو مرا حدیث میکنی یا من ترا حدیث کنم حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله حدیث از شما شنیدن احلی و احسن است پیغمبر ﷺ فرمود گویا مینگرم که بر دخترم فاطمه وارد شدی و او چنین و چنان بتو گفت حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله نور فاطمه از نور ماست پیغمبر فرمود مگر نمیدانی که نور فاطمه از نور ماست این وقت علی سر بسجده شکر نهاد عمار گفت سپس علی بسوی خانه مراجعت کرد و من با او بودم تا بر فاطمه در آمد آنمخدره عرض کرد یا علی بنزد پدرم رفتی و آنچه من بتو گفتم باید درم حکایت کردی حضرت فرمود بلی یا بنت رسول الله فاطمه عرض کرد بدان یا ابا الحسن که خدای تعالی خلق کرد نور مرا و آن نور تسبیح خدای تعالی میکرد سپس آن نور را در درختی از درختهای بهشت قرار داد که تابش آن نور بهشت را روشن گردانید تاگاهیکه در شب معراج پدرم در بهشت آمد بحکم وحی والهام نمر آن شجر را مأخوذ داشت و در دهان بگذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای آنرا در صلب پدرم بودیعت نهاد آنگاه این ودیعت را در رحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل و تحویل داد اینك منم آن نور و دانایم بر ما کون و مایکون و عالم یکن همان ای ابوالحسن مؤمن نظاره میکند بنور خدای تعالی .

### (خبر مصحف فاطمه ع)

در کتاب بصائر الدرجات سند بامام صادق میرساند حماد بن عثمان گوید شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمودند زناده در سال یکصد و بیست و هشت هجری ظهور میکنند ( و ذلك لانی نظرت فی مصحف فاطمه ) چون این مطلب را در مصحف

فاطمه دیده ام راوی عرض کرد که مصحف فاطمه کدام است حضرت فرمود خدای تبارک و تعالی چون پیغمبر خود را بجوار خود طلبید چندان حزن و اندوه بر فاطمه استیلا یافت که جز خدا کس نداند خدای متعال ملکیرا فرستاد که از برای فاطمه حدیث کند و او را تسلی دهد فاطمه این داستانرا بعرض امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید حضرت فرمود این مرتبه که صوت او را استماع کردی مرا خبر ده چون فاطمه علی را آگاه کرد حضرت آنچه آن ملک خبر میداد مینوشت و مصحف فاطمه عبارت از همین است و در او از مسائل حلال و حرام چیزی نیست آنچه در او هست اخبار از حوادث آینده است.

و نیز در کتاب مذکور است که جماعتی از حضرت صادق سؤال کردند از معنی جفر که آن چه چیز است حضرت فرمود پوست گاو است مملو از علم عرض کردند جامعه کدام است فرمود آن صحیفه می است که طول آن هفتاد ذرع است و عرض آن باندازه پوست شتر دو کوهان است و آنچه زیر آن مردم محتاج میشوند بدان در آن صحیفه نگاشته است و هیچ حکمی و حدیثی نیست الا آنکه در آن صحیفه ثبت است حتی دیه خراشیدن چیزی. راوی عرض کرد این است صحیفه فاطمه. آن حضرت زماني دراز ساکت نشست سپس فرمود: شما بحث از چیزی که بکار شما نمی آید مینمائید فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرد و از فراق پدر سخت اندوهناک بود و حزن شدید او را عارض شد خداوند متعال جبرئیل را فرستاد تا او را دلدادی بدهد و تسلی خاطر شریفش بنماید و از مقام پدرش او را آگاه کند و خبر بدهد او را از حوادث آینده و از زندگانی ذریه او و علی آن مطالب را در صفحاتی ضبط مینمود و این است مصحف فاطمه.

(مؤلف گوید) مصحف فاطمه از مفاخر اهل بیت عصمت میباشد که او را در ردیف جامعه می شمردند نه الاسلام کلینی در کافی بسند خود از امام صادق روایت میکند که آنحضرت فرمود (علمنا غابرو مزبور و نکت فی القلوب و تفرقی الاسماع و عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابیض و عندنا الجامعة و عندنا مصحف فاطمه)



چون از شرح این کلمات از آنحضرت پرسش کردند فرمود علوم ما بحوادث آینده مثل علم ما است بحوادث گذشته یعنی همچنانکه حوادث گذشته بر ما معلوم است كذلك حوادث آینده و هرگاه بخواهیم چیز را بدانیم که علم او از ما پوشیده است خداوند متعال ملکی را موكل کرده است که آن مطلب را بر لوح دلا نقش مینماید و بگوش ما میخواند و در نزد ما سبیدی است بنام جفر احمر که در آن سلاح رسول خدا ﷺ و موارث انبیاء میباشد و سبیدی دیگر است بنام جفر ابیض که در آن سبید توره موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن محمد و سایر کتب سماویه در او است و جامعه کتابی است که آنچه را که مردم بآن محتاج اند از احکام در او ثبت است حتی دیه خراش و نصف خراش و در نزد ماست مصحف فاطمه که اسماء موكل و حوادث آینده در او شرح داده شده است. و این روایت را ( محمد خواوندشاه شافعی) در کتاب ( روضة الصفا ) در ترجمه امام صادق علیه السلام نقل کرده است از اینجا باید دانست که فاطمه زهرا سلام الله علیها گنجینه علوم اولین و آخرین است و خطب و کلمات او که بعد ازین بیاید شاهد صدق مدعی است کیف لا وهی الکلمة العلیا والوحدانية الكبرى وحجاب الله الاعظم الاعلی و شرف الارض والسماء سلام الله علیها.

## اثر طبع غافل

از شعرای قرن رابع عشر است نامش میرزا محمد صادق مدعو باقاخان طبرستانی الاصل و طهرانی المولد والمسکن المتخلص بغافل سالها در طهران مشغول بتجارت بود تا در سنه ۱۳۱۰ در سن شصت سالگی مشرف بمنکه معظمه گردید و از آنجا به نجف اشرف مشرف شد و در آن آستان ملک پاسبان رحل اقامت افکند و اشعار آبدار در مدائح اهل بیت اظهار سروده پس از آن آنرا جمع آوری کرده بنام (مدائح المعصومین) در بمبئی بطبع رسانید، حقیر چند قصیده از او که راجع بصدیقه طاهره (ع) بود از آن انتخاب کردم و در هر کجا بمناسبت قدری از آنرا ذکر میکنم.

زهراکه بود زهره گردون رسالت  
در عالم کثرت نه اگر داشت ظهوری  
چون طاق دوا بر و که یک قائمه جنت  
مقصود بزوجیت هر فرد از آن بود  
پیرایه هستی است وجودش بدو عالم  
باحمل وقارش نکند کوه تحمل  
نفسی است وجودش که در آئینه تصویر  
گر حرف عفافش بر دیوار نویسند  
ور عصمت او سنجی با عفت مریم  
چرخ از بی بوسیدن دستش بصد امید  
کردست علی عقده ایجاد گشود است  
در حشر اگر روی عمل زشت و سیاه است  
از بسکه بر او حسن شفاعت بود افزون  
ای کوثر و تسنیم لب ای خلد روان بخش  
نور ولی مظهر انوار ولایت  
انعام تو باری است که سر بار سپهر است  
در ذات تو از بسکه حیا هست مہیا  
باری اگر از مدح تو غافل شده غافل  
نو باوہ احمد شرف عترت و هم آل  
ممتاز نمیگشت ز اقربان و ز امثال  
او جفت علی آمده بر صورت احوال  
کو جفت علی گشت ز خلاق و تعال  
المرئۃ للمرء علی القول من آمال  
آری شتر خسته نیارد کشد انتقال  
از شرم نیامد نظر خلق به تمثال  
از روی حیا پشت کند مهر بدیوال  
در کفه قسطاس چو خروار بمثال  
شد همت دستاس لب آورد به تبخال  
بر عقده دل او بعلی آمده حلال  
بر طلعت عفوش گنه ماست خط و خال  
بر حسن بدل گردد قبیح همه اعمال  
کوثر زنم چشمه نوشین توسیال  
مهری، ولی مطلع تو مشرق اجلال  
چون خان نعم حمل شود بر سر جمال  
شرم آیدم از گفتن اوصاف شوم لال  
بر عفو، گنه نیست سزاوار تو اهمال

### قلیلی از مناقب فاطمه (ع) از کتب اهل سنت

و آن از حوصله حساب بیرون است ولی مشت نمونه خروار است و این اخبار  
حجت قاطعه است بر اهل سنت سیما کسانی که نعوذ بالله عایشه را بر فاطمه مقدم می  
دارند و شعور خود را نثار قدم مشایخ ثلاثه و عایشه نموده اند.  
و در خلال اخبار اهل سنت پاره ای از اخبار کتب شیعه بجهت تکمیل مقام ذکر  
خواهد شد :

اول صفة فاطمه حاکم نیشابوری در مستدرک ازانس بن مالك حديث كند كه گفت از ما درم سؤال كردم از صفة فاطمه گفت (۱) فاطمه ماه شب چهارده واگر نه خورشیدی است كه از ابر بیرون آمده شبیه ترین مردم برسول خدا بود .

در جلد ۲ اعیان الشیعه (۲) از عطاء بن ابی ریحان حديث كند كه فاطمه دختر پیغمبر هنگامی كه آمد خمیر می كرد گیسوان مبارکش بطرف ظریف خمیر زده میشد (۳)

در كشف الغمة حديث كند كه واعظی در منبر از فضائل و مزایا و شؤنات خاصه فاطمه را بیان میكرد در خلال تكلم حال طریبی اورا دست داد در آن حال این دو بیت را انشأ كرد .

خجلا من نور بهجتها \* تنواری الشمس بالشفق

وحیاء من شما ملها \* یتغطی الفصن بالورق

جمع کثیری از مستمعین از شنیدن این دو بیت لباس خود را برتن بدریدند و از شنیدن اوصاف فاطمه سداها را برگزیده بلند کردند )

و ابن عبد البر در استیعاب بسندهای متعددی از عایشه نقل میکند كه گفت من ندیدم احدی را كه شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه و در بعضی آن روایت است كه عایشه گفت من ندیدم احدی را كه از فاطمه اشبه حدیثاً و كلاماً برسول الله بوده باشد و در بعضی روایات بلفظ سُمْتُ و هدیاً و دلالة مذكور است .

و نیز عایشه گوید هر گاه فاطمه وارد میشد رسول خدا بتمام قامت از پیش پای او بلند میشد و او را ترحیب میكفت و دستهای فاطمه را می بوسید و او را در پیش خود جای میداد .

صاحب مستدرک بخاری بعد از نقل این حدیث گوید این حدیث صحیح است

(۱) فقالت كانها فی ليلة البدر والشمس كفرت غاما اوخرجت من السحاب وكانت

بيضاء بغة اشبه الناس برسول الله (ص) شبهاً (۲) ص ۹۲

(۳) تمنع وان قمبتها تضرب الى الجنة (والقصة الغصلة الملتوية من الشمر)

بشرط شیخین و آنرا نقل نکردند یعنی بخاری و مسلم شرائطی که برای نقل حدیث در اول کتاب خود ملتزم شدند آن شرائط در این احادیث هست مع ذلك نقل نکردند .

و در يك عده روایاتی است که ( اقبلت فاطمة تمشی ما تخطی مشيتها مشية رسول الله ) و در بعض روایات مات خرم مشيتها مشية رسول الله یعنی راه رفتن او همانند راه رفتن رسول خدا بود ولیکن ارباب تحقیق و عرفان میگویند یعنی کردار و گفتار و رفتار او همانند رسول خدا بود چنانچه در افواه و السنه معروف است که میگویند فلانی مشی او مثل فلان است یعنی در معاشرت و معاملات و اخلاق مثل فلان است نه در راه رفتن و قدم بر داشتن و این دو قول مانعة الجمع نیست هر دو باشد هم راه رفتن فاطمه و هم سیره و اخلاق او .

### (۲) (صدق لهجة فاطمه)

ابن عبدالبر در استیعاب سند بعایشه می رساند که گفت من ندیدم احدی را که راست گوتر از فاطمه بوده باشد مگر فرزندان او .

اقول هر گاه با اعتراضات روایت اهل سنت فاطمه اصدق لهجة از همه مردم است شیخین چرا شهادت او را رد کردند تا آنکه از دنیا رفت و بر شیخین غضبناک بود.

### (۳) (احادیث حسن معاشرت فاطمه ع)

در تفسیر عیاشی از امام باقر حدیث کند که فرمود فاطمه در خانه امیر المؤمنین علیه السلام چهار خدمت را بر ذمت نهاده بود یکی تمشیت خانه دوم خمیر کردن آرد سوم پختن نان و و طعام چهارم جاروب کردن خانه و علی ضمانت کارهای بیرون خانه را نموده بود از نقل و تحویل حطب و آوردن طعام يك روز امیر المؤمنین بر فاطمه وارد شد فرمود از خورش و خوردنی چه داری عرض کرد قسم بدانکس که حق ترا بزرگ داشته سه روز است در نزد ما چیزی بدست نشود فرمود چرا مرا آگهی ندادی عرض کرد رسول خدا

فرمان کرده است که من از شما چیزی طلب ننمایم فرمود این در وقتی است که پسر عم تو از برای شما چیزی بیاورد و اگر نه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت و از خانه بیرون شد و از مردی دیناری بوام گرفت در عرض راه مقدار در ایدار کرد فرمود چه چیز ترا در این ساعت هوای گرم از خانه بیرون فرستاده مقدار عرض کرد گرسنگی یا امیر المؤمنین بحق آن کسیکه منزلت ترا عظیم قرار داده چون طاقتم تاق گردید از خانه بیرون شدم حضرت فرمود حال منم مثل حال تو است و اکنون من دیناری بقرض گرفته‌ام و ترا بر خود مقدم میدارم و دینار را تسلیم مقدار نمود و راه سرای پیش گرفت چون بخانه وارد شد نظر کرد دید رسول خدا ی نشسته و فاطمه بنماز ایستاده و چیزی سرپوشیده حاضر است چون فاطمه از نماز فارغ گردید ز برپوش بر گرفت قدحی مملو از نان و گوشت آشکار گشت علی علیه السلام چون این بدید فرمود ای فاطمه از کجا این طعام را بدست کرده‌ای عرض کرد از نزد پروردگار خود که روزی بی حساب میدهد بهر کس که میخواهد رسول خدا فرمود ندیا ابا الحسن آیات را حدیث نکنم بمثل همین قضیه عرض کرد بفرمائید یا رسول الله فرمود مثل دختریم زهرا مثل مریم بنت عمران است که هر گاه ذکر یا بر او وارد میشد طعامی در نزد او میدید میپرسید این طعام از کجا است مریم میگفت از نزد پروردگار عالمان است که بندگان را بغیر حساب روزی میدهد هر گاه بخواهد (۱)

**اقول** از سیاق حدیث بر ظاهر است که این واقعه دینار غیر از واقعه مذکوره در معجزات فاطمه (ع) است

در قرب الاسناد سند با امام صادق میرساند که آنحضرت فرمود علی و فاطمه بخدمت رسول خدا آمدند و درخواست کردند که خدمت خانه بین ایشان تقسیم بنماید رسول خدا

(۱) نیشابوری در تفسیر خود گفته روی عن النبی انه جاء فی زمن قطع فاهدت الی فاطمه و رغیفین و قطعة لحم قالت فاطمه آثرته بها فرجعت الیها فکشفته عن الطبق فاذا هو مملو خبز او لحم فیه بیت فعلت انها نزلت من عند الله فقال النبی انک هذا فقلت هومن عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال الحمد لله الذی جعلک شیبة مریم سیده نساء بنی اسرائیل ثم جمع رسول الله علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین و سایر اهل بیته حتی شبعوا و بقی الطعام کما کان فاوسعت فاطمه علی جیرانها ( )

فرمود آنچه خدمت داخل خانه است بفاطمه تعلق دارد و آنچه بیرون خانه است بعلی تعلق داشته باشد فاطمه میفرماید چندان فرح و سرور مرا عارض گردید که جز خدای کس نداند که رسول خدا مرا مأمور باموری فرمود که دیگر احتیاج بخروج از خانه تصادم بارجال نیست چه آنکه زنانرا تحمل شغل مردان نباشد (کتابت از اینکس خانه داری و سرپرستی اطفال و حضانت ایشان در خانه وظیفه زنان است).

این حقیر وظیفه زنانرا در کتاب (کشف الغرور) نظماً و نثراً مفصلاً شرح داده‌ام و آنرا طبع و منتشر کرده‌ام بالجمله حسن معاشرت فاطمه و حسن تبع‌ال او آفریده‌ای بر او پیشی نگرفته و نخواهد گرفت در لقب راضیه و مرضیه بعضی بیانات راجع بساین قسمت سبق ذکر یافت و همچنین در ذیل کینه‌ام الهنا.

و نیز صدوق در علل الشرایع سند بامیرالمؤمنین میرساند که آنحضرت بمردی از قبیله بنی‌سعد فرمود آیامن ترا حدیث نکتم از فاطمه هنگامیکه در خانه من بودو محبوب ترین مردم بود در نزد رسول خدا مع ذلك چندان آب کشیدی که اثر بند مشک در سینه او نمایان بود و چندان آسیا گردانیدی که دستهای مبارک او آبله کردی و از جاروب کردن خانه و آتش افروختن زیر دیک کرد آلود و لباس او متغیر شدی و سختی و مشقت بر او مستولی شدی او را گفتم ای فاطمه اگر بخدمت پادرت رسول خدا ﷺ میرفتی و خادمه‌ای از او درخواست مینمودی باشد که ترا مساعدت بنماید فاطمه رفت بخدمت رسول خدا چون بعضی اعراب در نزد آنحضرت بودند سخن نکرد مراجعت نمود رسول خدا ﷺ دانست فاطمه برای حاجتی بخدمت او آمده و بی نیل مرام مراجعت نموده روز دیگر صبح بخانه ما وارد شد در حالیکه من و فاطمه در زیر لحاف بودیم رسول خدا تاسه مرتبه گفت السلام علیکم و من در مرتبه سوم گفتم و علیک السلام یا رسول الله و قانون آنحضرت این بود هر گاه بخانه فاطمه می‌آمد تاسه مرتبه سلام میکرد اگر جواب نمیشنید مراجعت میکرد فلذا جواب گفتم و عرض کردم بفرمائید آنحضرت آمد و در بالای سرمان نشست فرمود ای فاطمه دیروز آمدی بنزد من بگو حاجت توجه بوده فاطمه از حیا سخن نکرد امیرالمؤمنین میفرماید ترسیدم من اگر جواب او را ندهم

آنحضرت برخیزد برود فلذا سراز زیر لحاف بیرون کردم عرض کردم یا رسول الله من شما را خبر دهم فاطمه چندان آب کشیده که اثر بند مشک در سینه او نمایان است و چندان آسیا گردانیده است که دستهای او آبله کرده است و چندان زحمات خانه از جازوب کردن و افروختن آتش و دیگر کارها او را پزمرده نموده من او را گفته-م اگر بخدمت رسول خدا بروی باشد از برای شما خادمی بفرستد که شما را مساعدت بنماید رسول خدا فرمود آیامن تعلیم نکنم شما را چیزی که بهتر باشد از برای شما از خادمه و آن این است که چون بهجام خواب داخل میشوید سی و چهار مرتبه سبحان الله بگوئید و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوئید و سی و سه مرتبه الله اکبر این وقت فاطمه سراز لحاف بیرون کرد عرض کرد رضیت عن الله و رسول الله تا سه مرتبه گفت از خدا و رسول راضی شدم

### (۴) احادیث تسبیح فاطمه (ع) و ثواب آن

یکی روایت علی الشریع بود که آنفا گذشت و دیگر در ثلث اخیر جزء چهارم صحیح بخاری و نیز ابوبکر شیرازی که از اعلام سنیه هستند سنه بابی لیلی میفرمایند که علی شکایت کرد که حمل مشک آب بدن مرا بیازرد و پوست آنرا برداشت فاطمه نیز شکایت کرد که دستهای من از گردانیدن آسیا از کار شده است چون در این وقت نزد حضرت رسول ﷺ گرویی از اسیران حاضر بودند امیر المؤمنین فاطمه را فرمود بنزدیک پدر شو و خدمت کاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید .

و بر روایت بخاری رسول خدا را ندید عایشه در آنجا بود مطلب را بعایشه فرمود چون پیغمبر وارد شد عایشه رسول خدا را از قصه آگاه کرده رسول خدا بخدمت فاطمه شتافت فاطمه میفرماید مادر خوابگاه خود خوابیده بودیم من خواستم از جای خود برخیزم رسول خدا فرمود بجای باش سپس بین من و علی نشست حتی وجدت بردقمیه علی صدری سپس تسبیح را تعلیم آنها نمود و بر روایت ابوبکر شیرازی و حاکم در المستدرک و عسقلانی در اصابه فاطمه بحضرت رسول آمد و بی آنکه اظهار حاجت کند مراجعت

فرمود امیر المؤمنین فرمود بگوی تاچه جواب آوردی عرض کرد بخدا قسم از هیبت رسول خدا مرانیروی سخن گفتن نماند

و بروایت دیگر گفت چند نفر از جوانان بنزد آنحضرت بودند من حیا کردم سخن بگویم این وقت علی فاطمه را برداشت و بحضورت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید پیغمبر فرمود همانا حاجتی شمارا باینجانب جنبش داده امیر المؤمنین صورت حال را بشرح کرده

و بروایت دیگر فاطمه شرح حال خویش نمود رسول خدا فرمود بخدا قسم اینک در مسجد چهارصد تن حاضر است و ایشانرا نه طعامی است مهنا و نه جامه ایست مهیا اگر یمینک نبودم که از توفیلتی فوت شود ترا جاریه ای عطا میگردم هان ایفاطمه نمیخواهم اجریکه خاص تو است بر جاریه فرود آید و بیم دارم که فردای قیامت در حضرت خداوند علی باتو از درم خاصمت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند آنگاه تسبیح فاطمه را بجای کنیز بایشان تعلیم نمود چون فاطمه مراجعت نمود حضرت علی علیه السلام فرمود رفتی خدمت رسول خدا برای طلب دنیا خدای متعال ثواب آخر ترا بماعطا فرمود این وقت این آیه شریفه نازل گردید (واما تعرض عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولاً میسوراً) چون رسول خدا اجر جمیل و ثواب جزیل را در فر وختن جاریه و انفاق باصحاب صفه میدانست لهذا اعراض فرمود از قضاء حاجت دخترش فاطمه و رضای خدا را در آن ارجح میدانست پس خداوند متعال فرمود این اعراض تو از قربت قریبه و فاطمه مرضیه بجهت طلب ثواب و رحمت و رضای ماست که بدان امیدواری لیکن بفول حسن با فاطمه سخن بگوی که در آن هم رضای ماست و طلب ثواب و رحمت است از این جهت آن پیغمبر رحمت در این آیه از قول میسور دانست از پروردگار متعال اجازه تیست در استرضای خاطر فاطمه بلکه ابتغاء برضوان الله و رجاء بر رحمة الله در حقیقت بر آوردن حاجت فاطمه است پس جاریه ای برای آنمخدره فرستاد و آنرا فضه نام نهاد که ترجمه حال او در محل خود مفصلاً بیاید

واما ثواب این تسبیح کلینی در کافی باسناد معتبره از محمد بن مسلم قفنی از



امام باقر روایت میکند کہ آنحضرت بمحمد بن مسلم فرمودند بعد از نماز فریضہ فاضل تر از تسبیح فاطمہ چیزی نمیدانم کہ بعد از ہر نماز مقرر و معمول دارند و دہ مرتبہ این تہلیل را بعد از نماز صبح بگویند لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملوک ولہ الحمد یحیی و یمیت و ہو حی لا یموت یدہ الخیر و ہو علی کل شئی قدیر

و حضرت باقر فرمودند اگر چیزی فاضل تر از تسبیح فاطمہ بود رسول خدا از وی دریغ نمیفرمود و اورا تعلیم مینمود و آن سی و سہ مرتبہ سبحان اللہ و سی و سہ مرتبہ الحمد للہ و سی و چہار مرتبہ اللہ اکبر این جملہ یکصد بشمار میرود

و بروایتی باین ترتیب عامہ قرائت مینمایند حضرت باقر میفرماید اولی و اشہر آنست کہ ۳۴ کرت اللہ اکبر و ۳۳ کرت الحمد للہ و ۳۳ کرت سبحان اللہ بگوید

و در اعیان الشیعہ در ترجمہ حضرت زہرا سلام اللہ علیہا از اصابہ ابن حجر نقل میفرماید کہ علی بن ابی طالب علیہ السلام میفرمود از آن روزیکہ من این تسبیح را تعلیم گرفتم آنرا ترک نکردم ابن الکوا گفت ولو در شب صغین حضرت فرمود قاتلکم اللہ ولو در شب صغین .

و محدث قمی در کتاب باقیات الصالحات کہ در حاشیہ مفاتیح الجنان مکرر در مکرر طبع شدہ میفرماید احادیث در فضیلت این تسبیح زیادہ از حد و احصا است از حضرت صادق علیہ السلام منقولست کہ فرمود ما امر میکنیم کود کان خود را بہ تسبیح فاطمہ (ع) چنانکہ امر میکنم ایشانرا بنماز پس آنرا ترک مکن کہ ہر کہ مداومت نماید بران شقی و بدبخت نشود .

و در روایت معتبرہ وارد شدہ است کہ ذکر کبیر کہ خدا در قرآن مجید بآن امر فرمودہ تسبیح حضرت فاطمہ است و ہر کہ بعد از ہر نماز مداومت نماید خدا را بسیار یاد کردہ است و بآیہ کریمہ و اذکر اللہ ذکر اکبیرا عمل نمودہ

و بسند معتبر از امام باقر علیہ السلام مروست کہ ہر کہ تسبیح فاطمہ را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدا اورا بیمار زد و آن بر زبان صدہست و درمیزان عمل ہزار و شیطانرا دور میکند و خدا را خشنود میگرداند .

و بسندهای صحیحہ از حضرت صادق علیہ السلام مرویست کہ هر که تسبیح فاطمہ را بعد از نماز بگوید پیش از آنکہ باها را از ہیئت نماز بگرداند آمرزیدہ شود و بہشت اورا واجب گردد

و در حدیث معتبر دیگر فرمود کہ تسبیح فاطمہ را بعد از هر نماز خواندن بہتر است نزد من از آنکہ هزار رکعت نماز بگذارد در هر روزی

و در روایت معتبر از حضرت باقر علیہ السلام منقولست کہ فرمود عبادت الہی کردہ شدہ است بجیزی از تسبیح و تمجید کہ بہتر از تسبیح فاطمہ باشد و اگر چیزی از آن بہتر میبود حضرت رسول آنرا بفاطمہ عطا مینمود

و از حضرت صادق علیہ السلام مرویست کہ هر کہ بعد از نماز فریضہ تسبیح فاطمہ را بگوید و در عقب او یک مرتبہ لا الہ الا اللہ بگوید خداوند متعال اورا بیامرزد

### ثواب تسبیح تربت

و بہتر این است کہ تسبیح فاطمہ زہرا را با تسبیح تربت حضرت سیدالشہداء قرائت بنماید و همچنین سائر اذکار و پیوستہ تسبیح تربت حضرت را بخود داشتن مستحب و حرزا از بلاهاست و موجب ثواب بی انتہاست

و منقولست کہ در ابتدا حضرت فاطمہ ریشہ ای از بزم تابیدہ بودند و بر آن گرہا زدہ بودند و حساب تسبیح را بآن گرہا نگاہ میداشتند تا آنکہ حضرت حمزہ در احد شہید شد این وقت آنمخدرہ از تربت قبر حمزہ تسبیحی بساخت و بآن تسبیح میکرد مردم نیز چنان کردند تا اینکہ حضرت سیدالشہدا شہید شد سنت شد کہ از تربت آن امام مظلوم تسبیح بسازند و بآن ذکر گویند

و از حضرت صاحب الامر مرویست کہ هر کہ تسبیح امام حسین علیہ السلام در دست داشته باشد و ذکر را فراموش کند ثواب ذکر برای او نوشته میشود

و از حضرت صادق منقولست کہ تسبیح ذکر میکند بی آنکہ آدمی ذکر بگوید و فرمود کہ یک ذکر یا یک استغفار کہ با آن گفتہ میشود برابر است با ہفتاد ذکر کہ با

چیز دیگر گفته میشود اگر بی ذکر بگرداند بهردانه هفت تسبیح برای او نوشته میشود و نیز مرویست که حوریان بهشت چون ملکیرامی بینند که بزمین میآید باو التماس میکند که از تسبیح تربت حضرت حسین برای مایاورد

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که مؤمن می باید خالی نباشد از پنج چیز مسواک و شانیه و سجاده و تسبیحی که در آن سی و چهار دانه باشد و عقیق و ظاهر این است که خام و پخته هر دو خوب است و خام بهتر است (باقیات الصالحات)

۵ دیلمی که از مشاهیر سنییه است در کتاب (فردوس) بسند خود از ابن عباس حدیث کند که رسول خدا با امیر المؤمنین فرمود یا علی خدای متعال فاطمه را بتو تزویج کرد و مهر او را زمین قرار داد و آنکس که با تو دشمن باشد راه رفتن او بر روی زمین حرام است

اقول در عنوان تزویج فاطمه سبق ذکر یافت که تنها زمین مهر فاطمه نبوده است نهایت حضرات اهل سنت همین مقدار را هم که معترف باشند برای ما کافی است و اگر نه فضائل فاطمه را چگونه توان احصی کرد و غیر متناهی را چگونه توان متناهی کرد دریا را چگونه توان کیل کرد آفتاب را چگونه توان پیمود فضیلت آنمخدره را در طی سخن فرو گرفتن بدان ماند که عنکبوت همی خواهد خورشید و ماه را در کار گاه خویش در افکند و فرو بندد کسیکه شعاعی از اشعه انوار الوهیت است معرفت بکنه او در عقده محالست برای غیر معصوم.

## (۶) احادیث خیر نساء العالمین و نظائر آن

يك دسته روایات که مجمع علیه بین شیعه و سنی است این حدیث که رسول خدا فرمود (۱) خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت

(۱) بخاری در صحیح خود احمد حنبل در مسند خود طبرانی در معجم خود و سلامی در تاریخ خراسان و ثعلبی در تفسیرش و ترمذی در صحیح خود و کذا مسلم و ابوداؤد و نسائی در صحاح خود و حاکم نیشابوری

خوید و فاطمه بنت محمد یعنی بهترین زنان عالمیان ابن چهار زنند و نیز فرمود افضل

نساء اهل الجنة یعنی فاضل ترین زنان اهل بهشت این چهار زنند

و نیز رسول خدا فرمود سیدات اهل الجنة اربعة همين چهار نفر را نام میبرد

و نیز فرموده حسبك من نساء العالمين مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و

خدیجه بنت خوید و فاطمه بنت محمد و بروایت ابوصالح مؤذن در اربعین کسه گفته

مقاتل و ضحاک و عکرمه از ابن عباس حدیث کرده اند افضلهن فاطمه

و نیز آنحضرت ﷺ فرموده لقد کمل من الرجال كثير و ما کمل من النساء

احد الا اربعة (المذکوره) و در روایت دیگر ما کمل من النساء الاربعه (المذکوره)

و نیز فرموده بنا بر روایتیکه (دریص نقل کرده از طریق اهل سنت الجنة اشتاقت

الى اربعة من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و هي زوجه

النبي في الجنة و خدیجه بنت خوید و هي زوجه النبي في الدنيا والاخرة و فاطمه

بنت محمد

و نیز بروایت ابونعیم در حلیه الاولیاء که از عمران بن حصین و جابر بن سمره

نقل میکنند که رسول خدا ﷺ بر دخترش فاطمه وارد شد و از او احوال پرسى نمود

آنمخدره از تنگی طعام و نقاهت شکایت داشت (۱) آنحضرت فرمود آیا راضی نیستی

بدرستی که تو سیده زنان اولین و آخرین هستی فاطمه عرض کرد یا ابتاه پس چگونه مریم

سیده النساء میباشد حضرت فرمود مریم سیده زنان عالم خود میباشد و تو سیده زنان اولین و

آخرین می باشی آسیه و مریم و خدیجه بر حست روایت دیگر کالجواب لها یعنی بیش خدمت

و نیز شیخ مفید در خصال سند بامیر المؤمنین میرساند که آنحضرت فرمود

در مستدرک خود ابوصالح مؤذن در اربعین خود وسط ابن جوزی در تذکره خود و ابن طلحه در

مطالب السؤل و ابونعیم در حلیه و علی متقی در کنز العمال و سمعی در فضائل و بشراوی در اتعاف و

ابوالساعات در فضائل المشره و ابن مغازی در مناقب خود و ابن حجر در صواعق شبلنجی در نورالا

بصار و عسقلانی در اصابه و ابن اثیر در راسد القاب و ابن عبد البر در استیاب و جماعت بسیار دیگر

(۱) قالت انی لوجع و لو انه لیزیدنی انه مالی طعام آکله قال یا بنیه اما ترضین انک سیده نساء

العالمین الخ

که رسول خدا مرا بدین گونه وصیت نمود فرمود یا علی خدای متعال

بر دنیا مشرف شد مرا برگزید از میان مردان دنیا سپس ترا برگزید از میان مردان دنیا بعد از من و تو امامان از فرزندان ترا برگزید بر مردان دنیا و در مرتبه چهارم دختر من فاطمه را اختیار کرد و برگزید او را بر زنان اولین و آخرین و نیز در معانی الاخبار سند با امام صادق علیه السلام می‌رساند که فرمود در جواب فضل بن عمر و هنگامیکه از آنحضرت سؤال کرد مرا خبرده از قول رسول خدا ﷺ که در حق فاطمه فرمود انها سيدة نساء العالمین آیا اوسیده زنان عالم خود میباشد آنحضرت فرمود این از برای مریم بنت عمران است اما فاطمه سيدة نساء العالمین من الاولین والآخرین

از این جمله روایات چون آفتاب نیم روز روشن شد که فاطمه زهرا سیادت بر تمام زنان دنیا و تمام زنان بهشت دارد چون این احادیث همه مطلق است و در صورتیکه آن مخدیره بالاستقلال بزرگی و سیادت بر تمام زنان دنیا و اهل بهشت دارد باید زنی بصلاح و تقوی و تقرب او نباشد و اگر نه ترجیح مـرجوح بر راجح خواهد بود و این قبیح است زیرا که اگر زنی باشد که دارای مرتبه او باشد بزرگی آن مخدیره بر آن زن صورت نه بندد و بواسطه اینکه نزد خدا تمامی احساب و انساب باطاعت و ملازمت تقوی است و در صورتیکه مناط مسئله تقرب و تقوی بوده باشد و او بصریح احادیث مذکوره که قلیلی از آنها را در قلم آوردیم سیده زنان بهشت باشد پس لازم است که زنی در نزد خدا عزیز تر و بزرگتر از فاطمه نباشد حتی مریم که از زنان برگزیده در قرآن است و حتی مادر مکرمه اش خدیجه کبری مضافا بر اینکه مذکور شد این سه زن یعنی آسیه و مریم و خدیجه روز قیامت پیش پیش زهرا مثل دربان و حاجب راه می‌روند تا اینکه با این شأن و منزلت داخل بهشت شوند و فضیلت این سه زن بر کافه عالمیان ثابت است (۱)

---

۱ در لمة البیضا فی شرح خطبة الزهرا گوید وبالجملة فمن تتبع الاخبار و جاس خلال تلك الدیار علم ان سیدتنا الزهراء قد حازت من الکلمات النفسانية و الفضائل العقلانية ما لم يعجزها احد من نوع النسوة من الاولین و الآخرین و انها ولیة الله تعالی فی السماوات و الارضین و

با این حالت بعضی از بی خردان اهل سنت هر گاه بخوانند مدح فاطمه بگویند حرف آنها اینست فاطمه تعدل عایشه و بعض دیگر معاذ الله زبانم بسوزد میگویند عایشه افضل از فاطمه است تباً سوء افهامم .

## اثر طبع غافل

قصیده غرائی در مولود یه صدیقه کبری سروده مطلع او این است .

(شب از هنگام چون بگذشت شد مرغ سحر گویا) تا اینکه گوید

خور از جیب افق گردید طالع آتچنان گوئی تجلی کرد از برج رسالت زهره زهرا  
چه زهر انکه در مکن بود چون نقل اندر سر تنچه زهرا انکه در اشیا بود چون روح در اعضا  
نخستین حرف دیوان رسالت فاطمه آنکو تموشح گشت بر فرمان هستی از خط طغرا  
بکثرت سیر وحدت در هیولای بشر آمد بشد اندر کسوت زهرا بصورت ظاهر و پیدا  
نبوت را به سر کبریا مستوره عصمت ولایت را بصدق مدعا صدیقه کبرا  
زمین نطع نوال او زبان بار جلال او تنفلک صف النعال او ملک را ملکتش دارا  
فلک را یک جهان امیدوار نخله آدم تنجهان را یک فلک خورشید و نور دیده حوا

انها اشرف من جميع الانبياء والمرسلين عدا ايها خاتم النبيين ولم يبق لاحد شبهة في شرف محلها وعلو مرتبتها وسمو مكانتها ونبلها وفضلها وما اعد الله لها من المزية التي ليست لاحد قبلها ولا بعدها وان الشرف قد اکتنفها من جميع اقطارها وان المجد قد اوصلها الى غاية يعجز المجاوزون عن خوض غمارها ومهما ذكره ذاكر فهو في الحقيقة دون مقاديرها وان شئت فانظر الى نفسها الكريمة واطرافها وجوانبها حتى تجد لها قد استولت على موجبات الفضل والشرف كلها وان لها فضائل اصلية ذاتية من جهة نفسها وفضائل خارجية من جهة امها وابيها وزوجها وبينها فلها اذا نود على نور من ربها وزاد على طيب فرعها طيب اصلها وهي غصن الشجرة الطيبة التي ثابت اصلها وفي السماء فرعها توتى اكلها كل حين باذن ربها بل هي تلك الشجرة بنفسها ورسول الله اصلها وامير المؤمنين ساقها والامة المعصومون اغصانها والشيعة اورا قها وعلوم الائمة اثمارها وهي اصل ماهية الشجرة وهويتها

از صدف دری کزین کر عاقلی  
کر چه جمله زنده اند از بهرجان  
چشم بگشا و دل هر يك نگر  
زانکه کم یابست این در زمین

صورتش دیدی زمینی غافل  
این صدفهای قوالب در جهان  
لیک اندر مرصدف نبود کهر  
کان چه دارو این چه دارو اکرین

نبی راهست دخت اما چه دختی اخت باوحدت  $\text{ت}$ علی راهست جفت اما چه جفتی جفت بی همتا  
 پدر را اگر بصورت دختر است اما که در معنی  $\text{ت}$ نبی راهست مادر آن خجسته دره بیضا  
 نه باورگر ترا کو پس چرا ام ایهایش  $\text{ت}$ بکنیت خواند آن کو هست حقرا مظهر اسماء  
 پیمبر حاش لله کو گزاف اندر سخن آرد  $\text{ت}$ سخن را باش از دانش بمعنی عارف ودانا  
 قوام الاولیا میخوانیش اما نمیدانی  $\text{ت}$ نبوت با ولایت توأم است و همسر و همتا  
 وجود اندر مراتب چون بزیرا گشت بر صورت  $\text{ت}$ به بطن قابلیت منعقد شد نطفه اشیا  
 مقام قابلیت رتبه زهر است در هستی  $\text{ت}$ که نفس قابلیت راست تأیث نسب اولی  
 پیمبر هم زام قابلیت زاده شد ورنی  $\text{ت}$ رسالت را به باید حق بیوجهلی کند اعطا  
 در دریای عصمت آنکه مهر و مه شب و روزش  $\text{ت}$ نه بالا دیدنه سایه نه عارض دیدنی سیمما  
 حیا در مکتب شانش بود طفل دبستانی  $\text{ت}$ که از پیر کمالش گشت بر درس ادب دانا  
 نقاب شرم بر عارض اگر از آفتاب آرد  $\text{ت}$ همه چشم فلك باشد بر او چون دیده عمیا  
 وقارش فی المثل گر کوه خانم کوه قافش دان  $\text{ت}$ که اندروی عفاف او چه اندر آشیان عنقا  
 نسیم گلشن فیضش بهریم گرد میدی دم  $\text{ت}$ قدح نوشید از کوثر نمر برچید از طوبی  
 برفت از حجره اش هاجر بزرگان خاک مشك آکین  $\text{ت}$ بسود از پای او ساره بیک سو عنبر سارا  
 حرمت خاک راهش را ملک بردیده کحل افشان  $\text{ت}$ برفت استانش را فلك از بوسه سردر پا  
 شجاعت نی بر او شایان که گویم هست مرحبش  $\text{ت}$ و لیکن دست حق را بوده اندر آستینش جا  
 نه بی مهرش بود مسلم اگر طاعت کند سلمان  $\text{ت}$ نه باغفوش بود مجرم اگر عصیان کند ترسا  
 بهشت از قهر او گردد بسان حفره دوزخ  $\text{ت}$ سقر از لطف او گردد مثال جنة المأوی  
 فلك را دسته دستاس او گردست رس بودی  $\text{ت}$ ز انجم دانه کردی آرد بهرش در همه شبها  
 تنور از آفتاب افروختی تا قرص مه بندد  $\text{ت}$ دریغا سوخت نانش را جهان از آتش اعدا  
 غرض چون جشن میلاد است وقت تهنیت غافل  $\text{ت}$ نه جای تعزیت بر گو حدیث از صاغر صها

## ۷- حدیث ان فاطمه (ع) لسان المیزان

علی بن عیسیٰ اربلی در کشف الغمة از محمد بن الحنفیه رض حدیث می‌کند که فرمود از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود روزی بر رسول خدا ﷺ وارد شدم : دیدم فرزندم حسن در طرف راست رسول خدا ﷺ نشسته و حسین در جانب یسار او نشسته و فاطمه در پیش روی او جلوس فرموده این وقت رسول خدا فرمود ای حسن و ای حسین شما دو کفه میزانید و فاطمه شاهین آن ترازو باشد ترازو درست نشود مگر با شاهین و شاهین ترازو نشود مگر با کفتین شما دو امامید و از برای مادر شما است شفاعت امیر المؤمنین فرمود سپس رسول خدا متوجه من گردید و فرمود یا ابا الحسن تو عطا کننده اجزهای مؤمنین و تقسیم کننده بهشت در میان آنها می‌باشی و حضرات اهل سنت نیز این روایت را نقل کرده اند (۱) و این حدیث صریح است که امر شفاعت در عهده طاهره مطهره فاطمه زهرا است و خداوند متعال این نور مقدس را سبب وصول رحمت خود قرار داده کما اینکه پدر بزرگوارش را رحمت واسعه خود قرار داده و این روایت بالخصوص خبر از مقام کریمی می‌دهد که امامین همامین الحسن و الحسین که دارای مقام ولایت کلیه می‌باشند تمامیت آن مقام اناطه بوجود آن مخدیره دارد ابوعلی صاحب تفسیر کبیر و سفیان ثوری آیه مرج البحرین یلتمیانرا در جق خمسة طیهه تفسیر کرده اند چنانچه در ذیل تفسیر آیه سوم سبق ذکر یافت

---

(۱) الشیخ محمد بن محمد الشیرازی القاهری الشافعی المتوفی ۲۱۷۲ فی کتاب (الاتعاف) بحب الاشراف باسناد عن محمد بن الحنفیه رضی الله عنه قال سمعت امیر المؤمنین ع یقول دخلت یوما منزلی فاذا رسول الله جالس والحسن عن یمنه والحسین عن یساره و فاطمه بین یدیه وهو یقول یا حسن و یا حسین اتصا کتا المیزان و فاطمه لسانه و لا یعمل المیزان الا باللسان و لا یقوم اللسان الا بالکفتین اتصا الامامان و لامکم الشفاعه ثم التفت الی و قال یا ابا الحسن انت تؤتی المؤمنین اجورهم و تقسم بینهم الجنة



## (۸) بودن فاطمه (ع) لقاح شجره طيبه

در انساب سمعانی و مستدرک حاکم و فردوس دیلمی و دیگران از ابن عباس روایت کنند که فرمود از رسول خدا شنیدم که این کلام بگفت انا الشجرة وفاطمة حملها وعلی لقاحها والحسن والحسين ثمرها والمحبون لاهل البيت ورقها من الجنة حقا حقا وتفصیل این مقام در ذیل آیه چهارم سبق ذکر یافت

## (۹) احادیث من اذا فاطمه ونظائر آن

يك دسته روایات راجع باین قسمت در کتب فریقین از حد تواتر گذشته و این روایات اصل و فرع مذهب اهل سنت را برهم بسته بدار البوار میفرستد و اندوختهای آنها را که در سالهای دراز برهم بافته و در السنه عوام انداخته بدرك اسفل میرساند چه آنکه هر گاه اذیت فاطمه اذیت رسول خدا باشد و غضب فاطمه غضب او باشد کفر اذیت کننده و بغضب آوردننده بلا کلفة ثابت و محقق است که تفصیل آن در قصه حرق باب بعد از این بیاید انشاء الله

شیخ شبلنجی در نور الابصار (۱) قال اخرج الطبرانی ورجاله ثقات انه صلى الله

(۱) طبع مصر ص ۱۴۱ ابن حجر مکی در صواعق المحرقة در مقصد ثالث از آیه ۱۴ در فضائل اهل بیت و عسقلانی در اصابه در ترجمة فاطمه و کذا ابن اثیر در اسد الغابة و ابن عبد البر در استیعاب و بغاری در باب خمس و علی متقی در کنز العمال در فصل ثانی از باب خامس از فضائل اهل بیت از حرف الفاج ص ۲۱۸ طبع حیدرآباد و بدخشانی در مفتاح النجاة و حاکم نیشابوری در مستدرک و ابن مغازلی در کتاب مناقب و شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة و عسقلانی در فتح الباری در باب نکاح و هدائی در مودة القربی و بشرای در کتاب اتعاف و بغاری در باب فضائل الصعابة و در باب ذب الرجل عن ابنته از باب نکاح و ابی داود سجستانی در صحيح خود ص ۲۰۲ از کتاب نکاح باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء طبع هند و در جزأ ثانی از کتاب مصابیح السنة بفوی ص ۲۰۵ طبع مصر و طبرانی در معجم کبیر و احمد بن حنبل در مسند خود باسانید کثیره و در تلخیص مسند تألیف ذهبی و ابراهیم بن محمد حموی در فراند السمعین و موفق بن احمد خوارزمی در جزء اول مقتل الحسين ص ۵۳ و در کتاب فضائل و عسقلانی در مواهب لدنیه در مقصد ۴ و در خصائص حضرت فاطمه و

علیه وسلم خرج وهو اخذ بيد فاطمة فقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد وهي بضعة مني وهي قلبي وهي روعي التي بين جنبي من آذاها فقد آذاني ومن آذاني فقد آذاني

و در بعضی از روایات من اغضب فاطمه فقد اغضبني ومن اغضبني فقد اغضب الله و در بعضی دیگر قال رسول الله ﷺ یریني ما اراها و در بعضی دیگر یسرنی ما یسرھا و در بعض دیگر یرضی الله لرضاھا و یغضب لغضبھا و در صحیح مسلم و حلیۃ الاولیاء صورت خبر این است انما فاطمة انبتی وھی شجۃ منی یریني ما اراھا و یؤذیني ما آذاھا

فاطمه پاره از گوشت من است مکروه می آید مرا چیزیکه بروی مکروه آید و آزرده میسازد مرا چیزیکه اورا بیازارد

و عبارت دیگر حلیه و مستدرک حاکم این است که پیغمبر فرمود فاطمه شجۃ منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها

و در خبر است که سهل بن عبد الله بنزد عمر بن عبد العزيز آمد و گفت بنی امیه میگویند تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضل تر دانی و بر ایشان تفضیل میگذاری عمر بن عبد العزيز در جواب گفت من از اشخاص عدول ثقة استماع کردم که از اصحاب روایت کردند که ایشان از رسول خدا شنیدند که فرمود فاطمه پاره تن من است خوشنود میکند مرا چیزیکه فاطمه را خوشنود میکند و خشمناک میکند مرا چیزیکه فاطمه را خشمناک مینماید و بخدا قسم سزاوار است از برای من که طلب کنم رضای رسول خدا را و رضای فاطمه را بخوشنود کردن فرزندان ایشان و همانا بنی امیه دانسته اند که

و قد وزی دینایح المودة و سبط ابن جوزی در تذکرة و ابن قتیبه در الامامة و السیاسة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محب الدین طبری در ذخائر العقبی و ریاض النضره و شاء ولی الله در ازالة الغشا و ملک العلماء در فضائل السادات و ابو نعیم در حلیۃ الاولیا و منقبۃ المطهرین و ابوصالح مؤذن در اربعین و خرکوشی در شرف النبوة و سیوطی در جمع الجوامع و دیگر کتب خود و عمر رضا کماله در اعلام النساء در ترجمۃ فاطمه و دیگر از اعلام سنیہ من لا تحصى کثرتم باسانید متعدده و روایات مذکوره در متن را ذکر کرده اند) منه

پیغمبر شاد میشود از شادی فاطمه و دشمن میدارد غمناکی او را

و حاصل مجموع این روایات چند چیز را میرساند یکی افضلیت فاطمه را چون جزأ پیغمبر است و جزأ حکم کل دارد بضعه و شجعة بمعنی قطعه از چیزی است بعلاوه که رسول خدا از او بمهجة قلب و فلهة کبد و قرة العین و روحی التی بین جنبی فرموده پس ایذاء و ایلام فاطمه عین ایذاء و ایلام رسول خداست و اذیت کننده رسول خدا کافر است باجماع مسلمین عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه خود تصریح دارد که اغضاب بنی کفر است

و نیز از این روایت عصمت فاطمه ثابت و محقق است چه آنکه اگر معصومه نباشد تواند شد که خطائی کند و آلوده گناهی گردد و در این وقت باندازه گناه واجب میشود بر پیغمبر که حد براند و در اجرای حد خوشدل گردد که خدا را اطاعت کرده باشد و در حق چنین کس چگونه پیغمبر میفرماید هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای و رسول را آزرده است لاجرم ثابت میشود که فاطمه معصومه است و بحکم عصمت در عقده محال است که ابدالابدین از وی خطائی و ترك اولائی صادر گردد در این صورت آزردن فاطمه آزردن خدا و رسول است چون ایلام کل صدق میکند حقیقه بایلام بعض و ایلام بعض برای لام کل لامحاله مضاف بر اینکه از برای روح ترکیبی نیست و کل جزاء اجزاء بدن است و واسطه در ایلام روح است و فاطمه چون از جنس طینت نبی است و از آن اصل و از آن نور است (فیکون ایذاءها ایذاء رسول الله و ایلامها ایلامه لما بینهما من الاتحاد المشار الیه بلفظ البضعة و الشجعة)

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود لکن جان یکی

غیر آن فهمی که در کاو و خراست آدمیرا عقل و جان دیگر است

جان شیران و سکان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

و اما بودن ایذاء رسول خدا ایذاء حضرت پروردگار از این راهست که قلب

رسول خدا آن کعبه و بیت حقیقی از برای خداست چنانچه منقولست ماوسعنی ارضی

ولا سماي ولكن وسعني قلب عبدی المؤمن پس بسبب اذيت رسول خدا عرش الله مضطرب  
میشود وهموم و غموم در او متراکم میگردد محتمش بسیار خوب گفته است  
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال (۱)  
دهم - در لمة البيضاء بروایت حذیفه یمانی از رسول خدا حدیث کند که رسول  
خدا فرمود چون روز قیامت شود سواره فقط چهار نفرند من و علی و دخترم فاطمه  
وصالح النبی و بروایت ابن عباس فرمود من بر براق سوار میشوم و علی بر دلدل و دخترم  
فاطمه بر ناقه غضبا وصالح بر ناقه خود

### (۱۱) شدة حب النبي لفاطمة (ع)

در کتاب مذکور و غیر آن از حذیفه منقولست که رسول خدا مکرر میفرمود فداها  
ابوها و آنحضرت بجامه خواب نمیرفت تا اینکه فاطمه را دیدار کند و صورت خود را  
میان دو پستان او بگذارد و صورت او را به بوسه و ابو السعادات در فضائل الصحابة و  
دیگر آن بروایت شريك و اعمش و کثیر النوی و ابن الحجام جمیعا سند بجمیع بن  
عمیر میرسانند و از عایشه و اسامه روایت میکنند که این دو نفر گفتند ما کان احدهن  
الرجال احب الي النبي ﷺ من علی بن ابی طالب و لامن النساء احب اليه من فاطمه  
و نیز عبدالله بن عطا از عبدالله بن بریده خبر میدهد که پدرش از رسول خدا  
خبر میدهد میگوید من از آنحضرت سؤال کردم که محبوبترین زنان در نزد تو کیست  
فرمود فاطمه زهراء گفتم از مردان فرمود علی بن ابی طالب شوهر او و مثل همین را در  
جامع تر مذی و مستدرک حاکم و استیعاب ابن عبدالبر و سائرین نقل کرده اند

(۱) قال ابن طلحة الشافعي في مطالب السؤال ان فاطمة قد خصت بفضل سبحانه منصوص عليها  
بافرادها و فضلت بخصائص مزايا صرح اللفظ النبوي بايرادها و مینرت قره عين الرسول بصفات  
شرف يتنافس الانفس النفيسة في آحادها و قال في كشف الغمة و لقد اشرق عوالم الغيب و الشهود  
بأشراق انوارها و اضاء لآلائها بتشمع ضيائها و اعنلى نورها على كل موجود بطولنا رها متعالية  
عن اعين النظار الكريمة الكريمة الاسباب الشريفة الشريفة الاحساب السيدة الجليلة باجماع اهل  
السادات الغيرة من اهل الخير و الرشاد نائلة الشمس و القمر بنت خير البشر ام الامة الفرد المفضوة  
على رغم من جعد او كفر الخ

و نیز در کتاب قوة القلوب از ابو طالب مکی و ابو صالح مؤذن در اربعین و کتاب فضائل الصحابة سند بعایشه میرسانند که گفت علی و فاطمه در کنار رسول خدا بودند علی گفت یا رسول انیا احب الیک انا و فاطمه ( من در نزد شما محبوب ترم یا فاطمه رسول خدا فرمود فاطمه محبوب تر است و تو عزیز تری در نزد من و بروایت جابر بن عبدالله حضرت فرمود لك حلاوة الولد و له ثمر الرجال و هو احب الی منك یعنی تو شیرینی فرزندی داری از برای من و علی از برای خود من سود و ثمر مردان دارد لاجرم او محبوب تر است در نزد من فاطمه عرض کرد قسم بآن کسی که ترا برگزید و خلعت نبوت بر تو پوشانید و امت را بتو هدایت کرد تازه هستم اعتراف دارم بمنزلت علی علیه السلام پوشیده نماند که امثال اینگونه سؤال و جواب از برای استدراک آیندگان است که منزلت و مکانت ایشان را بشناسند و اگر نه هر يك عالم بماكن و مایکون بودند حاجت بسؤال و جواب نداشته اند .

## (۱۲) طیب راحتها

ابو محمد جعفر بن أحمد بن علی القمی در کتاب جامع الاحادیث که در سنه ۱۳۶۹ هجری در تهران بطبع رسیده از رسول خدا چنین روایت میکند قال رسول الله راحة الانبياء راحة السفر جل و راحة الحور العين راحة الاس و راحة الملائكة راحة الورد و راحة ابنتي فاطمة الزهراء عليها السلام راحة السفر جل و الاس و الورد و لا بعث الله نبيا و لا وصيا الا وجد منه راحة السفر جل فكلواها و اطعموها حبالا کم يحسن اولاد کم .

رسول خدا فرمود بوی انبیاء بوی به هست و بوی حوران جنت بوی گل یاس است و بوی ملائکه بوی گل سرخ است و بوی دخترم فاطمه بوی به و گل یاس و گل سرخ هر سه را در خدای متعال هیچ رسولی نفرستاد مگر آنکه راحته سفر جل در او بود شما زنان حامله خود را به بخورانید تا فرزندان شما نیکو صورت از مادر متولد شوند .

## (۱۳) آنها حوراء انسیه

خرگوشی در کتاب شرف النبوة و ابوصالح مؤذن در اربعین و ابوالسعادات در فضائل و ابوبکر محمد بن عبد الله شافعی و دیگران از علماء عامه روایتی را، که تحت انعقاد نطفه فاطمه از کتب خاصه نقل کردیم این اعلام سنیه هم نقل کرده اند نهایت اسم عایشه را بآن تصریح نکردند مبادا از مقام او چیزی کاسته شود و صورت خبر این است .

كان رسول الله ﷺ يكثر بقبيل فاطمه فانكرت عليه بعض نسائه فقال ﷺ انه لما عرج بي السماء اخذ يدي جبرئيل فادخلني الجنة فتاولني من رطبها فاكلته .  
وفي رواية فتاولني منها تفاحا فاكلتها فتحول ذلك نطفة في صلبی فلما هبطت الي الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمه مني فهي حوراء انسية لانسية محضة فكلما اشتقت الي رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي .

رسول خدا چون بسیار فاطمه را می بوسید عایشه بر او انکار کرد که زن شوهر دار را سازوار نیست و او را این همه بوسیدن رسول خدا فرمود شبیهه مرا با آسمانها بالابرند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید و از رطب بهشتی و اگر نه سیب بهشتی بمن عطا کرد من آنرا تناول کردم نطفه فاطمه از آن میوه بهشتی است هرگاه مشتاق بهشت میشوم بوی آنرا از فاطمه استشمام میکنم فاطمه حوراء انسیه است نه اینکه انسیه محضه بوده باشد .

تفصیل این عنوان تحت عنوان شفاعت بیاید

## (۱۴) گرامتها علی الله

ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی که او سند بابو هریره می رساند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود اول کسیکه داخل بهشت شود فاطمه خواهد بود .

وعلی متقی حنفی در کنز العمال در جزأ سادس ص ۱۸ طبع حیدر آباد هند بسند های بسیار از رسول خدا حدیث کند که چون روز قیامت شود منادی از بطنان عرش ندا کند که چشمهای خود به پوشید و سرهای خود فرود آرید که اینک فاطمه دختر محمد میخواهد از صراط عبور کند با هفتاد هزار حورالعین همانند برق جهنده .

### (۱۵) نامه برات آزادی

(نا) از کتاب ابوبکر حافظ بن مردویه المتوفی سنه ۳۵۲ که از مشاهیر اهل سنت است سند بسنان بن اوسی میرساند که گفت رسول خدا فرمود خدای تعالی چون فاطمه را باعلی تزویج کرد فرمان داد برضوان خازن بهشت که شجره طوی را حمل رقاغ از برای محبین آل محمد بنماید سپس همانند باران آن نامه های برات بیزاری از آتش جهنم از او فرو ریخت ملائکه آن رقاغ را ضبط کردند چون روز قیامت شود آن ملائکه هر يك از محبین آل محمد را يك نامه برای آزادی از آتش جهنم باو داده خواهد شد .

### (۱۶) تابش نور از ثنایای فاطمه

ابوالسعادات در کتاب فضائل و تعلی در تفسیر خود بنابر نقل صاحب ناسخ در تفسیر قوله تعالی (لایرون فیها شمساً ولا زمهیراً) از ابن عباس حدیث کنند که چون اهل بهشت ساکن شوند تابش نور بر آنها بنگرند عرض کنند پروردگارا در کتاب خود خبر دادی که در بهشت آفتاب و ماه نیست پس این روشنائی چیست این وقت منادی ندا کند این نور شمس و قمر نیست فاطمه از چیزی تعجب نمود خندید این نور از ثنایای اوست که بهشت را روشن کرده است .

### (۱۷) صفة قصر فاطمه

(نا) ابو صالح مؤذن در اربعین خود سند باین مسعود میرساند که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود گاهی که خداوند فرمان داد که فاطمه را با علی کابین بندم پس

از امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرده که بین جرز هر دیواریرا از مروارید و طلا و یاقوت بهم پیوسته و یاقوت سرخ مرصع فرموده و باز برجد سبز سقف آنرا بنا کرده و باقطعات مروارید مرصع یاقوت سرخ آنرا مزین نموده و غرفه ای بنیان نهاده که از آستانه تا آستانه خشتی از زرسرخ و خشتی از مروارید سفید و خشتی از یاقوت یرمانی و خشتی از زبرجد سبز است و چشمه سارهاروان داشته و آن غرفهارا بآنهار جاریه محفوف فرموده و بر لب آنهار قبهها پدیدار است که بسته میشود بزنجیرهای طلا و پوشیده میشود بگوناگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه ایست و در هر قبه تختی است از مروارید سفید و شاذروان آن از سندس و استبرق است و زمین آنرا بزعفران و مشک و عنبر فرش گسترده اند و در هر قبه حوریه ای است و آن قبه را صد باب است و در هر بابی دوجاریه جای دارد و دوشجر آفرخته بر پاست و مفرشی و کتابی نگاشته حاضر است و گرداگرد قباب نوشته است .

بآیه الکرسی گفتم ای جبرئیل خداوند این بنا را از برای که نهاده و این بهشت از برای کدام کس آفریده گفت از برای علی بن ابیطالب و دختر تو فاطمه زهرا بیرون یک بهشت دیگر که خداوند تحفه فرموده برای علی و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد .

اقول آنچه ذکر شد از وصف این قصر منیف هر انیه برای تقریب اذهان است و الاوصاف آن دار کما هو حق در عقدۀ محال است و حقیقت آنهارا بهشت آفرین میداند.

### (۱۸) تفسیر حی علی خیر العمل

ابن شهر آشوب در مناقب از امام صادق علیه السلام حدیث کند که چون از آن حضرت سؤال کردند از معنی حی علی خیر العمل فرمودند بفاطمه و نیکوئی بفرزندان او و بروایتی خیر العمل ولایت اهل بیت است و منافات ندارد و خیر العمل جزاً اذان بود و عمر او را اسقاط کرد و بجای او الصلوة خیر من الصوم قرار داد و این یکی از مطاعن او است .



۱۹ - در صحیح ترمذی است که رسول خدا فرمود من احب هذين يعني الحسن والحسين عليهما السلام واباهما وامهما كان معي في الجنة آنكس که این چهار نفر دوست بدارد در بهشت با من خواهد بود).

۲۰ - در تفسیر تعلیمی از ابن عمر حدیث کند که او میگفت علی را سه خصلت است که اگر یکی از آنها نصیب من میشد دوستر داشتم از اینکه مرا شتران سرخ موبوده باشد و آن تزویج فاطمه است و اعطاء رایت یوم خیر و آیه النجوى

۲۱ - نسفی که از معروفین سنیه است در تفسیر خود نقل میکند که فاطمه در خواست کرد که صدق او شفاعت امت بوده باشد و این درخواست قبول گردید که در باب شفاعت بیاید

۲۲ - در نزّه المجالس از رسول خدا حدیث کند که فرمود شمس من هستم و قمر علی است و زهره دخترم فاطمه و فرقان حسن و حسین میباشد  
اقول از این قسم کنایات در قرآن بسیار است بعضی از آن سبق ذکر یافت

## دوازده زن را خدای تعالی در قرآن بکنایت نام برده

یکی حواء با آدم اسکن انت وزوجك الجنة

دوم و سوم زوجه نوح ولوط چنانچه میفرماید ( ضرب الله مثلا للذين كفروا

امراة نوح وامراة لوط الاية

۴ - آسیه زوجه فرعون ( و ضرب الله مثلا للذين آمنوا امراة فرعون اد

قالت . الايه

۵ - ساره زوجه ابراهيم خليل چنانچه میفرماید ( و امرأته قائمة فضحكت

فبشرناها ) باسحق

۶ - زوجه حضرت ذکریا است ( و وهبنا له يحيى واصلحناله زوجه الخ )

۷ - زليخا زوجه عزيز مصر ( قالت امراة العزيز الساآن حصحص الحق انسا

را و دته

۸ - زوجهٔ ایوب فاستجبنا له وکشفنا ما به من ضر و آیتناه اهله

۹ - بلقیس است انی وجدت امرأة تملکهم

۱۰ - عایشه و حفصه است و اذا سرا لبنی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت الایة

۱۱ - خدیجه کبری ( و وجدک عائلا فاعننی ) ای بمال خدیجه

۱۲ - فاطمه زهرا علیها السلام ( مرج البحرین یلتقیان ) و از این پیش ذکر شد که آن

مخدره در آیات بسیار بکنایات نام مبارکش ذکر شده است و بخفـال خاصه او

را ستوده .

### ده تن زن انرا بعطای ده چیز برگزید

حوا را بقول توبه ساره را بکمال حسن و جمال رحمه زوجهٔ ایوب را بحفاظ

فطری و حجاب جلیلی آسیه را بحشمت و حرمت زلیخا را بحکمت و عنایت بلقیس را

باصابت رای مادر موسی را بشکیبائی و صبر مریم را بزالال صفوت ام المؤمنین خدیجه

را بمقام رضا فاطمه زهرا را بعلم ماکان و مایکون

هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری

### (۲۳) پارتی از معیره و اخلاق فاطمه (ع)

مضافا بر آن چه سبق ذکر یافت علامهٔ مجلسی در عاشر بحار سند بابی سعید

خدری میرساند که میگفت فاطمه اعز ناس بود در نزد رسول خدا اتفاقا روزی رسول

خدا بر فاطمه وارد شد و او در محراب عبادت مشغول بنماز بود چون صدای پدر شنید

باستقبال پدر دوید و سلام داد رسول خدا دست مرحمت بر سر فاطمه میکشید و می

فرمود چگونه شام کردی ای نور دیده من خدای ترا رحمت کند اگر شامی داری برای

من بیاور .

( نا ) از کتاب اخبار فاطمه ابوالصوفی از عبد الله بن الحسینی حدیث کند که رسول

خدا بر فاطمه وارد گردید آن مخدره پارهٔ نان جوین خشکیده خدمت رسول خدا

آورد آن حضرت بآن نان جو افطار کرد و فرمود ایدختر جان من این اول نانی است

که بعد از سه روز بدست من آمده فاطمه زار بگریست و رسولخدا بادست مبارک صورت او را مسح مینمود و اشک او را پاک میفرمود

### حدیث ای شیء خیر للنساء

منقول از کتاب مولد فاطمه تالیف ابن بابویه از امیر المؤمنین روایت میکند که مادر خدمت رسولخدا نشسته بودیم آنحضرت فرمود مرا خبر دهید که چه چیز برای زنها بهترین چیز هاست ما همگان خاموش بودیم و جوابی نداشتیم چون مجلس پراکنده شد و من بخانه مراجعت کردم و فاطمه را از مقاله رسولخدا خبر دادم آنمخدره فرمود چرا نکفتی بهترین چیزها از برای زنان این است که مردی او را نه بیند و او مردی را نه بیند امیر المؤمنین میفرماید من مراجعت بمسجد کردم و رسولخدا را آگهی دادم از مقاله فاطمه حضرت فرمود یا علی تو که در نزد ما بودی و سخن نکردی امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله از فاطمه چنین شنیدم رسولخدا فرمود فاطمه بضعة معنی .

### حدیث کربة النخل

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی سند با امام صادق (ع) میرساند که آن حضرت فرمود روزی فاطمه بخدمت رسولخدا مشرف شد و شکایت از بعضی امور نمود رسولخدا بیخ شاخه نخل خرما پرا گرفت که آنرا کرب میگویند و بفاطمه مرحمت نمود و در او کلماتی مسطور بود فرمود ای فاطمه برو و در او نظر کن و هر چه در او هست بیاموز چون فاطمه در او نظر کرد دید نوشته است من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذى جاره ومن کان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه ومن کان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا اويسكت .

و در کتاب دلائل شیخ جلیل ابو جعفر طبری سند بابن مسعود میرساند که مردی بنزد فاطمه آمد عرض کرد ایدختر رسولخدا آیا پیغمبر اکرم برای شما چیزی باقی گذارده که مرا بدان وسعت بخشی فاطمه جاریه خود را فرمود که آن جریده را

که بتو دادم بیاور کنیزك بسیار گشت و او را نیافت فاطمه فرمود ای وای آن را جستجو کن که بیابی چه آنکه آن جریده در نزد من معادل دو فرزندم حسن و حسین است کنیزك پس از تفحص بسیار آن جریده را در میان خاک و ربه‌ها پیدا کرد که در موقع جاروب کردن مفقود شده بود چون آن جریده را نظر کردند در آن نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم قال النبي ﷺ ليس من المؤمنين من لم يؤمن جاره بائقة ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذي جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او يسكت ان الله تعالى يحب الخير الحليم المتعفف و يبغض الفاحش البذاء السئال الملعوف ان الحياء من الايمان والايمان في الجنة وان الفحش من البذاء والبذاء في النار.

یعنی محمد رسول خدا ﷺ فرمود از مؤمنین نیست کسیکه همسایه اش از اذیت او در امان نباشد و هر که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد پس همسایه خود را اذیت نکند و هر که ایمان بخدا و روز واپسین دارد پس کلام خوب بگوید و اگر نه ساکت باشد همانا که خداوند دوست دارد هر کسی را که خیر خواه مردم و بردبار و پارسا باشد و دشمن میدارد هر که را که فحاش و بد زبانی و بی شرم و بسیار سؤال کنند و مصر در سؤال باشد زیرا که حیا از ایمان است و ایمان در بهشت خواهد بود و بد زبانی از بی شرمی است و بی شرمی در آتش است ؛

### مباحث دعا

محدث قمی در بیت الاحزان از صدوق روایت میکند که فاطمه زهرا ؑ سلام الله علیها که آنمخدره فرمود شنیدم از پدر بزرگوارم که فرمود در روز جمعه ساعتی است که هر که در آن ساعت از مسلمانان دعا کند و از خدا حاجت خود را در امر خیر بخواهد حاجت او بر آورده است من عرض کردم آن ساعت کدام است ای پدر بزرگوار فرمود انگاه که نصف خورشید در افق پنهان شود در موقع غروب پس بعد از آن فاطمه غلام خود را امر فرمود که بر بالای بام براید و چون موقع غروب آفتاب شود و نصف خورشید در مغرب فرو رود مرا آگهی ده که دعا کنم

## احتجاب فاطمه (ع) از اعمی

منقول از نوادر اوندی که بسند معتبر حدیث کند که مردی نایباً بر امیر المؤمنین وارد شد و فاطمه و رسول خدا در آن مجلس بودند فاطمه برخواست و عقب پرده رفت رسول خدا فرمودند این مرد نایب نیست فاطمه عرض کرد اگر او مرانه بیند من او را می بینم و او قوه سامعه اش باکی ندارد استشمام رانجه می نماید رسول خدا فرمود اشهد انك بضعة منی و بهمین سند منقول از امیر المؤمنین است که میفرماید که رسول خدا از اصحاب خود پرسش کرد که جنس زن چیست عرض کردند انما هی عورة فرمودند چه وقت بخدای خود نزدیک میشود صحابه جوابی نتوانسته اند بگویند چون این مطلب بکوش فاطمه رسید فرمودند هنگامیکه در قعر خانه خود بنشیند رسول خدا فرمودند ان فاطمه بضعة منی

و تبسم فاطمه هنگام ساختن اسماء برای او عمار را که حجم بدن میت را می پوشاند بعد از این بیاید (۱)

## (۲۴) غلبه نور وجه فاطمه بر هلال

(نا) از صدوق نقل کرده که ایشان بسند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که هر گاه هلال طالع میگردید در شهر رمضان نور فاطمه غلبه پیدا میکرد بر نور هلال و چون آنمخدره غائب میشد نور هلال ظاهر میگردد و تأییدن نور از تنایای فاطمه از این پیش گذشت

---

(۱) چگونه چنین نباشد لانها سلیلة النبوة و رضیة درالکرم و الفتوة و درة صدف الفخار و عزة شمس النهار و ضیاء مشکوة الانوار و صفوة الشرف و الجود و واسطته قلادة الوجود و نقطة دائرة الفخار و قمر هالة الآثار الزهرة الزهراء و النيرة الثراء العالیة فی العمل الاعلی العالیة فی المرتبة العلیا السامیة بالکاتبة المکینة فی عالم السماوات المضيئة بالانوار النيرة جمال الالباء و شرف الابناء یفتخر آدم بکانهما و یفرح نوح بعلو شأنها و یسمو ابراهیم بکونها من نسله و یتبجح اسماعیل بهاعلی ابوته و یعبانة النبی من بین اهله بل روحه و قلبه)

## (۲۵) الوان انوار از صورت فاطمه (ع)

صدوق در علل الشرائع باسناد خود از ابان ابن تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث میکند که تفصیل آن در وجه تسمیه فاطمه (ع) بزهره سابق ذکر یافت که در آخر حدیث حضرت میفرماید :

وهو ينقلب في وجوهنا الي يوم القيمة في الائمة منا اهل البيت امام بعد امام

## (۲۶) بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه

و نیز در علل الشرائع سند بجابر بن عبدالله میرساند و او از رسول خدا حدیث کند که فرمودند خدای متعال نور فاطمه را از نور عظمت خود خلق کرد چون آن نور بآسمانها و زمینها تابش کرد چشمهای ملائکه از آن نور خیره گردید یکباره بسجده افتادن عرض کردند پروردگارا این چه نوری است که دیدهای ما را خیره کرده خطاب از مصدر جلال برسد که این نور از نور عظمت من میباشد که او را در آسمان ساکن گردانیده ام و او را از صلب بهترین انبیای خود بیرون میآورم و از آن امامان و خلفای خود را که بامر من قیام مینمایند بوجود میآورم که در روی زمین بعد از انقضاء وحی مردم را بسوی من دلالت کنند و طریق را بآنها بیاموزند.

## (۲۷) حدیث ان الله

یغضب لغضبک و یرضی لرضاک امام صادق هنگامیکه این حدیث را از رسول خدا روایت کرد این حدیث بگوش ابن جریج رسید حاضر حضرت گردید عرض کرد یا ابا عبد الله حدیثی عجیب شنیدم حضرت فرمود آن کدام است گفت حدیثی که از رسول خدا نقل کردید حضرت فرمود شما روایت میکنید که خداوند برای بنده مؤمن غضب میکند و برضای او راضی میشود پس چه جای تعجب است که فاطمه مؤمنه را خدا برای او غضب کند و برضای او راضی شود ابن جریج گفت راست فرمودی الله اعلم حیث یجعل رسالته

## (۲۸) پرورش فاطمه (ع) از مکان ملاقات

صدوق در اهالی بسند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که فاطمه زهرا از رسول خدا پرسش نمود که یا ابتاه فردای قیامت من شما را کجا زیارت خواهم کرد حضرت فرمود من بر در بهشت بالواء حمد شفاعت امت میکنم و اگر نه بر کنار حوض امت خود را از آب کوثر سیراب مینمایم عرض کرد اگر آنجا بخدمت شمان رسم فرمود در پای میزان که من در آنجا میگویم خدا یا امت مرا از آتش جهنم بسلامت بدار و اگر نه در شفیر جهنم که شراره آتش را از امت خود دور میکنم فاطمه مستبشر و فرحناک گردید از این اخبار.

## (۲۹) نام فاطمه (ع) در انجیل

صدوق در اهالی بسند بعبد الله بن سلیمان میرساند میگوید در صفت پیغمبر قرائت انجیل مینمودم در نکاح نساء دیدم نوشته است که آنحضرت قلیل النسل است و نسل او از مبارک است یعنی فاطمه و از برای او خانه ای است در بهشت که در آن خانه رنجی و سختی و غمی و آلمی نیست و پیغمبر کفیل اوست چنانچه کفیل شد ذکر یا مادر ترا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارک را دو فرزند خواهد بود و هر دو تن شهید خواهند شد

## (۳۰) مفارشات رسول خدا در حق فاطمه (ع)

صدوق در اهالی بسند بابن عباس میرساند که گفت روزی رسول خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او نشسته بودند این وقت رسول خدا سر بجانب آسمان کرد عرض کرد پروردگارا تو مهندانی که این جماعت اهل بیت منند و گرامی ترین خلق اند در نزد من پروردگارا دوست بدار کسیکه اینها را دوست دارد و غضب کن بر کسیکه بر اینها غضب میکند و دوستی کن با کسیکه با اینها دوستی مینماید و دشمنی بنما با کسیکه با اینها دشمنی بنماید و اعانت کن کسی را که با اینها اعانت کند و قرار بده

آنها را پاکیزه و مطهر از هر رجس و گناهی و از جانب خود ایشان را بروح القدس مؤید بنما سپس روی باعلی آورد و فرمود یا علی تو امام این امتی و خلیفه بر آنها هستی بعد از من و کشاننده مؤمنین باشی بسوی بهشت و گویا مینکرم که دخترم فاطمه میآید در روز قیامت بر ناله ای از نور و از طرف راست او هفتاد هزار ملک و از طرف یسار او هفتاد هزار ملک و از پیش روی او و عقب سر کذلک میکشانند زنان امت مرا بسوی بهشت پس هر زنیکه پنج وقت نماز خود بجا آورد و روزه ماه رمضان را بکیرد و در حال استطاعت حج خود را بجا آورد و زکوة مال خود را بدهد و شوهر خود را اطاعت بنماید و علی و اولاد او را دوست داشته باشد داخل بهشت میشود بشفاعت دخترم فاطمه (ع) و انها لسيدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله اهی سيدة نساء عالمها فقال بِاللَّهِ وَبِالْحَقِّ ذلک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمة فهی سيدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین

و هر گاه در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام بنمایند و او را ندا کنند بهمان ندائیکه با مریم بنت عمران مینمودند میگویند یا فاطمه ان الله اصطفیک و طهرک واصطفیک علی نساء العالمین

سپس فرمود یا علی بدانکه فاطمه پاره تن من است و نور چشم من و میوه قلب من است یسوی منی ماسائها و یسر نی ما سرها و او اول کسی است که از اهل بیت من بمن ملحق میشود

پس با او نیکو می کن بعد از من - ان فاطمه شجرة منی یسخطنی ما اسخطها و یرضینی ما ارضاها فاطمه رك و ریشه من است بغضب می آورد مرا چیزی که او را بغضب میآورد .

### (۳۱) حدیث من عرف فاطمة (ع)

شیمه و سنی متفق اند که رسول خدای بیرون آمد و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود: (من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد و هی بضعة منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله) بیان شد که نظائر آن از کتب اهل سنت از حد تواتر گذشته .



## (۳۲) تبسم فاطمه «ع» از هرك خود

رسول خدا در مرض موت خود فاطمه بروی در آمد آنحضرت بافاطمه آغاز سخن کرد و با او اسرار می گفت فاطمه سخت بگریست رسول خدا کلمه ای دیگر بگفت فاطمه بخندید عایشه میگوید با خود گفت این زن را بر سایر زنان فضیلت باشد این خنده میان گریه یعنی چه چون از فاطمه پرسش کردم سبب آنرا در جواب فرمود من آنکس نیستم که افشای سر بنمایم تا گاهی که رسول خدا از جهان برفت فرمود پدرم چون خبر هرك خود را بمن گفت گریستم بعد فرمود توال کس باشی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من بس بخندیدم.

در لمعة البیضا ص ۱۲ بعد از نقل این روایت از بخاری و ترمذی میگوید: ان مضمون هذا الخبر يدل على كونها اشرف من الانبياء والصديقين والشهداء والصالحين ما خلا خاتم النبيين وزوجها امير المؤمنين و اولاده المعصومين وذلك لانها قد ضحكت بعد لقاء ربها و تبشرت بقرب زمان موتها ولم يظهر هذا الشأن من احد من الانبياء العظام سپس شروع میکند بذکر کراهت هرك از انبياء را از موت (۱)

### شعر

نور احدى ظاهر از جانب بطحا شد	چون عرش معلا کرد سرتاسر دنیا را
در کشور امکانی واجب به تجلی بین	در عالم ناسوتی لاهوت هویدا را

(۱) تا اینکه میفرماید: بالجملة لا توجد نفس من النفوس الانسانية الا وهى كارهة للموت لامحالة اذ هو هادم اللذات ومفرق الجماعات وموتم البنين والبنات مع استيناس الارواح الى الابدان العنصرية وميل الطباع البشرية الى الحيوة الدنيوية ولومع صفة النبوة والرسالة كطباع الانبياء واولياء الكرام عليهم السلام حيث انهم على شرف مقاديرهم وعظم اخطارهم ومكانتهم من الله و منازلهم من محال قدسه وعلمهم بما يؤل اليه احوالهم وتنتهى اليه امورهم احوال الحيوة ومالوا اليها و كرهوا الموت ونفروا منه لما اشرنا منه من الاستيناس اذا انقطع الانس خطب جسيم و عذاب اليميل جميع الالام الدنيوية والاخرية راجعة الى انقطاع الانس اليه و قاطمة كانت فتاة فى عنوان الشباب والفتوة ولها زوج كريم و اولاد صفار اطياب ومع تعلق قلبها بهم فى الغاية وميلها اليهم فى النهايه ومع ذلك كله فاذا بشرت بسرته للحاق الى دار القرار تبشرت ومن غابة السرور ضحكتهم فى اى واد وهى فى اى واد وان هذا والله امر عظيم الح.

تابان درخشان دید تاز هرۀ زهرارا  
یا کو کبۀ حشمت صدیقۀ کبری را  
دارد زبّی خدمت صد مریم و حواریا  
زان گونه مرّی بین اینگونه مر بارا  
از نور تجلی داد نه گنبد مینا را  
مرآت خدا گفتم آن مظهر یکتارا  
بر بام فلک بنهاد از عز و شرف پا را  
قرآن به ثنا خوانی مرضیه و عذرارا  
نازم بچنین رفعت انسیۀ حورا را  
با کوش دات بشنو وصف در بیضارا  
نور رخ اوروشن سازد صف عقبارا  
شاید که بالطافش خرسند کندمارا

خورشید جهان آرا در پرده خجلت شد  
در دائرۀ خلقت امری علنی بینم  
شمس فلک عفت نور قمر عصمت  
دخت نبی مرسل جفت علی والا  
ارمقدم میمونش عالم چه گلستان شد  
بر درگاه او دربان جبرئیل امین دیدم  
در عترت پاک او چون هشت و چهار آمد  
از جود وجود او اسلام مؤید شد  
او کاملۀ مطلق حق باوی وی باحق  
فرمود رسول الله الفاطمة بضعة  
باطلاعت مسعودش عالم چه منور کرد  
ما چشم باو داریم در عرصه رستاخیز

## اثو طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسنین

### معروف به گهمپانی

از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند  
کام زمانه را پر از شکر جان فزا کند  
گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا کند  
صفحه روزگار را مملکت ختا کند  
دائرۀ وجود را جنت دلگشا کند  
شاهد معنی من ارجلوه دلبا کند  
خاصه دمی که از مسیحا نفسی ثنا کند  
فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

دختر فکر بکر من غنچه لب چه واکند  
طوطی طبع شوخ من چونکه شکر شکن شود  
بلبل نطق من زبک نغمۀ عاشقانی  
خامۀ مشک سایی من گربنگار داین رقم  
مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهمی  
شمس فلک بسوزد از آتش غیرت حسد  
نظم بر دبدبن نسق از دم عیسوی س. ب.  
و هم باوج قدس ناموس اله کی رسد

ناطقه مرا مگر روح قدس کند مدد  
فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه  
صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل  
مطلع نور ایزدی مبداء فیض سرمدی  
بسملة صحیفه فضل و کمال و معرفت  
دائرة شهود را نقطه ملتقی بود  
حامل سر مستمر حافظ غیب مستتر  
عین معارف و حکم بحر مکارم کرم  
لیله قدر اولیا نور نهار اصفیا  
بضعه سید بشر ام ائمه غرر  
وحی نبوتش نسب جو دو فتوتش حسب  
دامن کبریای اودست رس خیال نی  
لوح قدر بدست او کلام قضی بشت او  
در جبروت حکمران در ملکوت قهر مان  
عصمت او حجاب او عفت او نقاب او  
نعمه قدس بوی او جذبه انس خوی او  
قبله خلق روی او کعبه عشق کوی او  
بهر کنیزیش بود زهره کمینه هشتی  
مفتقرا متاب رواز در او بهیچ سو

تا که ثنائی حضرت سیده نسا کند  
چشم دل از نظاره در مبداء و منتهی کند  
و هم چگونه وصف آینه حق نما کند  
جلوه او حکایت از خاتم انبیا کند  
بلکه گهی تجلی از نقطه تحت با کند  
بلکه؛ د که دعوی او کشف الغطا کند  
دانش او احاطه بر دانش ماسوی کند  
کان سخای وی محیط اقطره بی بها کند  
صبح جمال او طلوع از افق علا کند  
کیست جز او که همسری باشد لافتی کند  
قصه از مروتش سوره هلائی کند  
پایه قدر او بسی پایه بزریر پاکند  
تا که مشیت الهی او چه اقتضا کند  
در نشأت کن فکن حکم بماتشا کند  
سر قدم حدیث از او سر و از انجیا کند  
منطق او خبر زلا یناطق عن هوی کند  
چشم امید سوی او تابکه اعتنا کند  
چشمه خورشود اگر چشم سوی سها کند  
زانکه مس وجود را فضا و طلا کند

### (۳۳) نام فاطمه، ع، بر مصادق هر ش

ابو بکر شیرازی که از معتبرین عامه است در تفسیر خود گفته که: مراد از اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام میباشند این جماعت اهل علم و فضل و بیسان هستند و بخدا قسم مؤمن نامیده نشد مؤمن مگر برای کرامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

(یص) ع ۴۴۱ از حافظ ابوبکر شیرازی حدیث کند که اوسند بابن عباس می رساند میگوید پیغمبر فرمود در شب معراج این کلمات را بر سر اذن عرش بدیدم (لااله الا الله محمد رسول الله علي جنب الله الحسن و الحسين صفوة الله فاطمة امة الله علي مبغضهم لعنة الله .

(ابن حجر هیثمی) در صواعق از رسول خدا حدیث کند که آن حضرت فرمود بعلي بن ابي طالب يا علي: ان اول من يدخل الجنة يا علي انا وانت وفاطمة والحسن والحسين في مكان واحد

علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله دوستان مادر که جاباشند رسول خدا فرمود در پشت سر ما بما ملحق میشوند

## (۳۴) وصیت پیغمبر فاطمه را بایان چهار عمل هنگام خواب

منقول از خلاصة الاذکار مرحوم ملا محسن فیض است که میفرماید از حضرت زهرا صلوات الله علیها روایت است که فرمود پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد گردید در وقتی که رختخواب خود را پهن کرده بودم و میخواستم بخوابم فرمود ای فاطمه قبل از اینکه بخواب روی چهار عمل بجا بیاور يك ختم قرآن بنما و پیغمبر انرا شفیع خود گردان و مؤمنین را از خود خوشنود بنما و حج و عمره بجا بیاور این را فرمود و داخل نماز شد من صبر کردم تا از نماز فارغ گردید گفتم یا ابتاه امر فرمودی بچهار چیز که من قدرت ندارم که در این وقت آنها را بجا بیاورم آنحضرت تبسم کرد فرمود ای فاطمه هر گاه بخوابی قل هو الله احد راسه مرتبه قرائت کنی پس گویا ختم قرآن کرده ای و هر گاه صلوات بفرستی بر من و بر پیغمبر ان قبل از من ماشفیعان تو خواهیم بود در روز قیامت و هر گاه استغفار کنی از برای مؤمنین پس تمامی ایشان از تو خوشنود شوند و هر گاه بگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همانند این است که حج و عمره کرده باشی .

(۳۵)- دارقطنی که از مشاهیر اهل سنت است در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا دسب دزدی را فرمان داد قطع بنمایند دزد فریاد بر آورد که دیروز این دست را بشرف بیعت اسلام میشناختی و محترم میداشتی امروز بقطع او فرمان میدهی رسول خدا فرمود اگر هم فاطمه دختر من باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمیگذارم و حد بروی جاری مینمایم چون فاطمه این سخن بشنید محزون گشت تا چرا نام او بر زبان پیغمبر بادزدی تو امان رفته در آن حال جبرئیل نازل گردید و این آیه بیاورد (ان اشركت لیحبطن عملک) یعنی اگر شرك بیناوری عمل تو ضایع و باطل خواهد شد رسول خدا نیز از این کلمه محزون گشت جبرئیل بیامد و این آیه آورد (لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا) رسول خدا ﷺ تعجب کرد جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله چون فاطمه محزون گردید از قول شما این آیات بجهت دلخوشی و رضایت او نازل گردید بجهت موافقت فاطمه.

(۳۶)- در ناسخ گوید مردی گفت بر فاطمه زهرا وارد شدم ایشان بر من ابتدا اسلام نمودند بعد فرمود چه چیز ترا با اینجا کشانید آن مرد گفت طلب خیر و برکت فاطمه فرمود خبر داد مرا پدرم و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر پدر من در آید یا بر من وارد گردد و سلام کند خداوند متعال واجب میکند از برای او بهشت را عرض کردم در حیات شما فرمود بلی و همچنین بعد از وفات همین نواب را دارد.

## (۳۷) اخبار شفاعت و تظلم فاطمه زهرا (ع) در قیامت

اخبار بسیار در این باب وارد شده است و در اینجا به پاره ای از آنها اشاره میشود ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب القوامیه سمعانی و کتاب فضائل الصحابه زعفرانی و از کتاب ابانۀ عکبری و از کتاب فضائل احمد حنبل و از کتاب اربعین ابن المؤذن که همه از اکابر و مشاهیر اهل سنت اند باسانید خود از رسول خدا حدیث کنند که در روز قیامت گاهی که خلائق در پیشگاه موقف ایستاده میشوند از برای حجاب منادی ندا کند ایها الناس چشمها فرو خابانید و سرها بزیمر افکنید زیرا که فاطمه دختر محمد عبور میدهد

برصراط و بروایت ابی ایوب چون برق لامع میگذرد و هفتاد جاریه از حورالعین در ملازمت آن حضرت میگذرند.

## روایت فرات بن ابراهیم در شفاعت

سند بابن عباس میرساند که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام برای من حدیث کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بردخترش فاطمه وارد شد دید سیلاب اشک از دیده های حق بینش جاری است فرمود ای فاطمه چه میشود ترا و این گریه از برای چیست عرض کرد یا ابتاه بیاد روز قیامت افتادم و برهنگی اهل محشر را متذکر شدم رسول خدا فرمود همانا روز قیامت بسیار عظیم است ولی جبرئیل مرا خبر داده است که اول کسی که زمین را بشکافد من باشم و پس از من ابراهیم خلیل و بعد از او شوهر تو علی ابی طالب علیه السلام سپس جبرئیل بفرمان خدا بر سر قبر تو بیاید با هفتاد هزار فرشته و هفت قبه از نور بر سر قبر تو بزنند و اسرافیل با سه حله از نور بر فراز سر تو بایستد و تراندا کند که ای دختر محمد قومی الی محشرک پس تو با قلب آرمیده و مستوره از قبر بیرون می آیی و آن حلها در بر مینمائی آن وقت زوقائیل در میرسد و شتری از نور حاضر میکند که مهار آن از مروارید تر باشد و هود جی بر پشت او از طلای احمر باشد پس بر آن شتر سوار شوی و زوقائیل زمام آنرا میکشد و هفتاد هزار فرشته که همه ایشان رایت تسمیح بدست دارند

والفاظ حدیث این است (قال ابن عباس قال لی امیر المؤمنین دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمه فرآها تبکی فقال لها ما حزنک یا بنیة قالت با به ذکرت المحشر و وقوف الناس عراة یوم القیة قال یا بنیة انه یوم عظیم و لکن قد اخبرنی جبرئیل من الله انه قال اول من تنشق الارض عنه یوم القیة انا ثم ابی ابراهیم ثم بعلک علی بن ابی طالب ثم یمت الله الیک جبرئیل فی سبعین الف ملک فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور ثم یأتیک اسرافیل بثلاث حلل من نور فیکف عند رأسک فینادیک یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرک فتقومین آمنه روعتک مستوره عورتک فینادیک اسرافیل ومعه ثلاث حلل فتلبسینها و یأتیک ذوقائیل بنجیة من نور زماما من لؤلؤ و طب علیها معفة من ذهب فترکبینها و یقود ذوقائیل بزمامها و بین بدک سبعون الف ملک بایدیهم الویة التسمیح فاذا ذکرتک السیرا تستقبلک سبعین الف حوریه یمشرون بالنظر الیک بدکل واحدة منهن مجرة من نور یساعح منها ریج العود من غیر نار و علیهن اکالیل الجوهر مرصع بالزبرجد الاخضر فیسرن من ینیک صلی الله علیه و آله

از پیش روی تو روان میشوند و استقبال میکند ترا هفتاد هزار حوریه و چون ترا ملاقات کنند شادی بنمایند و بر تو سلام کنند و در دست هریک مجمره می است از نور که بدون آتش بوی عود از آن بالا میگیرد هریک از آن حوران تاجی بجواهر مرصع بر سر دارد و از جانب راست تو روان گردند و نیز مریم بنت عمران با هفتاد هزار حوریه ترا استقبال بنمایند و از جانب یسار تو روان گردند و همچنان مادر تو خدیجه کبری با هفتاد هزار فرشته ترا استقبال بنمایند.

و در دست هریک رایتی از تکبیر باشد و چون بنزدیک موقوف بر سی حوا مادر آدمیان و آسیه بنت مزاحم با هفتاد هزار حوریه با استقبال تو بشتابند و جمیعاً در خدمت تو روان گردند چون بصحرای محشر وارد شوی آنجائیکه خلق اولین و آخرین مجتمع اند و بر سر پای ایستاده اند این وقت منادی ندا کند از زیر عرش پروردگار بنحوی که همه خلایق بشنوند ای مردم چشمهای خود را به پوشید اینک فاطمه صدیقه دختر پیغمبر می خواهد عبور نماید و در آن روز کسی را قدرت نباشد که بسوی تو نظر اندازد مگر جد تو ابراهیم خلیل و شوهر تو علی بن ابیطالب این وقت آدم ابوالبشر حوا را طلب کند می بیند که او با مادر تو خدیجه کبری است که به همراه تو می روند این وقت منبری از نور نصب مینمایند که هفت پله داشته باشد بین هر پله صفهای ملائکه بایستند و در دست آنها علمهای از نور بوده باشد و صفهای حورالعین از زمین و یسار منبر را فرو گیرند و تو بر عرش آن منبر برائی و اقرب زنان بتو حوا و آسیه است این وقت جبرئیل بنزد تو بیاید و بگوید ای فاطمه حاجت خود را بگو تو در جواب بگویی حسن و حسین مرا بمن نشان بدهید جبرئیل گوید نگاه کن تاجه بینی ای فاطمه نظر مینمائی حسین خود را با سر بریده می بینی که خون از رگهای گردن او میریزد و میگوئی پروردگارا امروز

---

و إذا سرت مثل الذی سرت من قبرك استقبلك مریم بنت عمران فی مثل من معك من العور فتسلم عليك فتسرهی ومن معها هن یسارك ثم تستقبلك امك خدیجه بنت خویلد اول المؤمنات بالله ورسوله و منها سبعون الف ملك بایدیهم الویه الكبیر فاذا قربت من الجمع استقبلك حوا فی سبعین الف حورا و معها آسیه بنت مزاحم فتسرهی ومن معها امك فاذا توسطت الجمع و ذلك ان الله یجمع الغلائق فی صید واحد فتستوی بهم الاقدام ثم ینادی منادی من تحت العرش یسمع الغلائق غصوا ابصاركم حتی تجوز فاطمه الصدیقه بنت محمد و من معها فلا یظنرا لیک یومئذ الا ابراهیم خلیل الرحمن و علی

حق مرا از کسانی که بمن ظلم کردند بگیر اینوقت غضب خداوند جلیل شدید میشود و  
 جهنم شعله میکشد و غضب میکند و زفیری از او ظاهر میشود و شعلهائی از او بیرون میآید  
 و قتل حسین ترابر میچیند با فرزندان آنها و فرزندان فرزندان آنها آنان میکوبند پروردگارا  
 ما که حاضر در کشتن حسین نبودیم خدای تعالی زبانیه جهنم را خطاب کند که بگیر  
 آنکس که کبود چشم و سیاه چهره است نواصی آنها را بگیر و در درك اسفل جهنم  
 بینداز برای اینکه ایشان عداوت با دوستان حسین بیشتر داشتند از پدران ایشان که با  
 حسین محاربه میکردند و او را شهید کردند سپس جبرئیل بگوید ای فاطمه دیگر حاجت  
 توجیست عرض کنی پروردگارا شیعیان من خطاب رسد ای فاطمه همه آنها را آمرزیدم  
 سپس عرض کنی شیعه فرزندانم خطاب رسد آنها را هم آمرزیدم با عرض کنی شیعه  
 شیعیان فرزندانم خطاب رسد ای فاطمه برو بسوی بهشت هر کس که بتو پناهنده شد او  
 را با خود به بهشت ببر در آنوقت اهل محشر آرزو کنند و میگوبند ای کاش ما هم فاطمی بودیم  
 پس ای فاطمه بسوی بهشت روانه گردی و باتو است شیعیان تو و شیعه فرزندان تو و شیعه  
 امیر المؤمنین در حالیکه در مهد امن و امان بوده باشی بدون خوف و بیم از شدائد و روز قیامت  
 مردم در شدت خوف و ترس گرفتار باشند و آنان خوفی ندارند آنها برهنه باشند و آنان  
 پوشیده در کمال سهولت با تو سیر بنمایند آنها تشنه باشند و ایشان سیراب چون بدر  
 بهشت برسی دوازده هزار حوریه ترا استقبال بنمایند که احدی را قبل از تو استقبال  
 نکردند و بعد از تو هم نکنند بر ناقهای از نور سوار باشند که رحل آنها از طلای زرد  
 و یاقوت سرخ بوده باشد مهار آنها از مروارید تر باشد بر هر ناقه بساطی از سندس که  
 مرصع و منضود بجواهر آبدار بوده باشد و چون داخل بهشت شوی از قدوم تو اهل آن

---

بن ابی طالب و یطلب آدم حوافر اها مع امك خدیجة امامك ثم یصب لك منبر من النور فی سبح مراقی  
 بین الرقاة الى الرقاة صفوف اللامك بایدیم الی الی النور و یصطف العور العین عن بین النبر  
 و عن یساره و اقرب النساء معك حوا و آسیه و اذا صرت فی اعلی النبر اتاك جبرئیل فیقول لك یا فاطمه  
 سلی حاجتك فتقولین یارب ارنی الحسن والحسین فبأیاناك و اوداج الحسین تشعب دما و هو یقول یارب  
 خذنی الیوم بعقی من ظلمنی فیغضب عند ذلك الجلیل و یغضب لغضبه جهنم و اللامكة اجمعون فتزفر جهنم  
 عند ذلك زفرة ثم یخرج فوج من النار و یلتمظ قتلة الحسین و ابنائهم و ابناء ابنائهم و یقولون یارب  
 انالهم نعضرقت الحسین فیقول الله ازبانیه جهنم خذوهم یسیماهم بزرقة الاعین و سواد الوجوه خذی  
 بنواصیم فالقوم فی الدرك الاسفل من النار فانهم كانوا اشد علی اولیاء الحسین من آبائهم الذین یر



خوشحالی بنمایند و از برای شیعیان تو مائدهای گوناگون حاضر بنمایند و از آنها تناول بنمائید و مردم هنوز در دارو گیر حساب باشند و از برای شیعیان تو آنچه را که میل داشته باشند حاضر و مهیا است چون اولیاء خدادر بهشت ساکن گردند آدم ابوالبشر و پیغمبر انیکه بعد از او بودند همه بزیارت تو بیایند و در بطنان فردوس دو دانه مروارید است که ریشه آنها یکی است و یکی از آن دو مروارید سفید است و آن دیگر زرد است و در این دو دانه مروارید قصرهایی است که در هر قصری هفتاد هزار خانه میباشد و خانهاییکه در مروارید سفید است منازل ما و شیعیان ما است و خانهاییکه در مروارید زرد است منازل ابراهیم و آل ابراهیم میباشد .

## روایت جابر در شفاعت فاطمه ع

شیخ صدوق در امالی سند بجابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که گفت من از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود رسول خدا بیان نمود که در روز قیامت دختر من فاطمه بر شتری از شترهای بهشت سوار شود که دو پهلوی آن ناقه مزین بدیباچ و مهارش از مروارید تر و قوامش از زمرّد سبز است و دم او از مشک از فرو و چشمهای او از یاقوت احمر و هودجی از نور بر پشت دارد که اندرون او از بیرون پیداست و بیرون آن از اندرون هویداست باطن او عفو خداوند غفار است و ظاهرش محفوف بر رحمت پروردگار است و بر فراز

---

﴿حار بوالحسين فقتلوه ثم يقول جبرئيل يا فاطمة سلى حاجتك فتقولين يا رب شيعة فيقول الله قد غفرت لهم وتقولين يا رب شيعة ولدى فيقول الله قد غفرت لهم فتقولين يا رب شيعة شيعة فيقول الله انطلق فمن اعتم بك فهو معك في الجنة فغند ذلك يود الغلائق انهم كانوا فاطميين فتيشرين و معك شيعة وشيعة ولدك وشيعة امير المؤمنين آمنة ووعانهم مستورة عوراتهم قد ذمت عنهم الشدايد وسهلت لهم الوارد يغاف الناس وهم لا يغافون ويظلم الناس وهم لا يظلمون فاذا بلغت باب الجنة تلقى ثلثمائة الف حوراء لم يتلقين احد قبلك ولا يتلقين احدا بعدك بايدهم حراب من نور على نجايب من نور رحائلها من الذهب الاصفر والياقوت ازميتها من لؤلؤ وطب على كل نجيب نمرقة من سندس منضود فاذا دخلت الجنة تبأشريك اهلها ووضع لشيعتك مواقد من جوهر على اعمدة من نور فياكلون منها والناس في الحساب وهم في ما اشتهت انفسهم خالدون واذا استقر اولياء الله في الجنة زارك آدم ومن دونه من النبيين وان في بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد اولوة بيضاء واولوة صفراء فيهما قصور دور في كل واحدة سبعون الف دار فالبيضاء منازلنا ومنازل شيعتنا والصفراء منازل ابراهيم و آل ابراهيم صلوات الله عليهم اجمعين﴾

آن تاجی است از نور و آن تاجرا هفتاد رکن است و هر رکنی مرصع بمروارید غلطان و یاقوت درخشان که همانند ستاره در آسمان نور افشانی کند هفتاد هزار فرشته در ملازمت او از طرف یمین او است و هفتاد هزار در یسار او و جبرئیل امین زمام او بدست بگیرد و ندا کند باعلا صوت که ای اهل محشر چشمهای خود را فرو خابانید تا فاطمه دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نمی ماند هیچ پیغمبر مرسل و نبی و صدیقی و شهیدی جز اینکه چشم فرو بندد تا گاهی که فاطمه در گذرد

پس سیر میدهد تا پای عرش پرور گارد در آنجا خود را از شتر بزیر میافکند و عرض میکند ای خدای من ای مولای من حکم کن میان من و کسانی که با من ظلم کردند ای پروردگار من حکم کن میان من و میان کسانی که فرزندان مرا کشته اند این هنگام از سترات جلال خطاب در میرسد که ای حبیب من ای دختر حبیب من سؤال کن از من بدانچه میخواهی که حاجت تو بر آورده است و تقدیم شفاعت میکنم که شفاعت تو قبول است بعزت و جلال خود قسم است که از هیچ ظلم ظالمی در نمی گذرم و از هر ستمی باز پرسی میکنم فاطمه عرض میکند ای مولای من ای سید من اندوه من همه برای فرزندان و شیعیان من است و دوستان من و دوستان فرزندان من می باشد در آنوقت ندارد سد کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او و شیعه فرزندان او در زمان همگان حاضر میشوند فرشتگان رحمت اطراف ایشان را فرو میگیرند و فاطمه زهرا سلام الله علیها تمام آنها را با خود به بهشت میبرد.

### و نیز در همین

از رسول خدا حدیث کند که رسول خدا فرمود محشور میشود دختر من فاطمه در روز قیامت در حالیکه جامهای اورنگین از خون است دست در قائمه ای از قوائم عرش می زند و عرض میکند ای حاکم عادل حکم کن در میان من و قاتل فرزندان من حضرت امیر المؤمنین میفرماید رسول خدا فرمود سوگند بخدای که به حکم میکند از برای دختر من

و نیز این روایت بسند دیگر از حضرت رضا علیه السلام منقولست و در آخر آن رسول خدا میفرماید ان الله يغضب لغضب فاطمه ويرضى لرضاها و نیز در عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کند قال اذا كان يوم القيمة قيل يا اهل الجمع غصوا ابصاركم لتمر فاطمة بنت رسول الله فتمر وعليها ريطان حمر او ان و نیز در عیون عده روایتی متقارب المضمون نقل کرده غیر آنچه را که در اینجا بدان اشاره شد.

## (روایات ثواب الاعمال در شفاعت)

از امام صادق علیه السلام از پدران خود از رسول خدا صلى الله عليه وآله حدیث کند که چون روز قیامت شود قبه‌ای برای فاطمه نصب مینمایند در آنوقت حضرت حسین علیه السلام با تن بی سر نمودار میشود که فاطمه از دیدن او چنان صیحه بزند که نماند در صحرای محشر ملک مقری و نه نبی مرسل و نه بنده مؤمنی مگر آنکه با فاطمه هم ناله میشود در آنوقت خداوند متعال خلقی در نهایت خوش صورتی خلق میفرماید که قتله و شرکاء کشتگان حسین را بقتل میرساند خداوند متعال دوباره آنها را زنده میکند تا امیر المؤمنین آنها را بکشد و همچنین امام حسن و امام حسین و سایر ائمه آنها را بقتل میرسانند بعد از زنده شدن در آنوقت دلها شفا داده میشود و غمها و حزنها بر طرف میشود پس از آن امام صادق علیه السلام فرمودند رحم الله شیعتنا بخدا! قسم مؤمنون شیعیان ما میباشد که در طول مصیبت و حزن و اندوه و حسرت باماشرکت دارند

و نیز در ثواب الاعمال بسند (۱) های معتبر از رسول خدا حدیث کند که چون

---

(۱) روی الصدوق باسانیده المعتمد فی ثواب الاعمال عن النبی (ص) قال اذا كان يوم القيمة جاءت فاطمة فی لمة من نسائها فیقال لها ادخلی الجنة فتقول لا ادخل حتی اعلم ما صنع بولدی من بعدی فیقال لها انظری فی قلب اقیمة انظر الی الحسین اما و لیس علیه رأس فتصرخ صرخة و اصرخ لصراخها و تصرخ الملائكة لصراخنا فیغضب الله عزوجل لنا عند ذلك فیامر ناراً یقال لها هب قد اوقد علیها لف هام حتی اسودت لا یدخلها روح ابد و لا یدخر منها قم ابد فیقال لها التقطی قتلة الحسین وحلة القرآن الذین نبذوا احکامها وراء ظهورهم فتلقتهم فاذا صاروا فی حوصلتها صلت وصلوا بها و شهت و شهقوا بها و زفرت و زفرو بها فینطقون بالنسبة ذلة طلبة ربنا بها و اجبت لنا النار قبل عبدة الاوثان فیاتهم الجواب عن الله عزوجل ان من علم لیس کن لا یعلم.

روز قیامت شود فاطمه میآید و جماعتی از زنان بهمراد او میباشند خطاب برسد ایفاطمه داخل بهشت شو فاطمه عرض کند من داخل بهشت نمیشوم تا بدانم پافرزند من حسین چه کردند بعد از آن خطاب میشود ایفاطمه بقلب محشر نظر افکن چون نظر کند می بیند حسین علیه السلام که بیسر برپا ایستاده در این وقت فاطمه فریادی چنان ازدل بر درد در آورد که من نیز از فریاد او صیحه میزنم و فرشتگان از صیحه و ناله ماصیحه بزنند در این وقت خشم خداوند قهار شدید میشود پس فرمان میدهد آتشی را که هب هب نام دارد و هزار سال اعداد یافته تا نیرو گرفته و هرگز بازرق آشنا نگشته و هرگز غم ازوی بیرون نرفته او را فرمان برسد که بگیرد قاتلان حسین را و آنان که تلاوت قرآن کردند و احکام آنرا پس پشت انداخته اند و بکلی آنرا ضایع گذاشته اند پس برمیچیند ایشانرا و در چینه دان خود میافکند و بانك برایشان میزند و ایشان فریاد براو میزنند آن آتش برایشان نعره و زفر میکشد و ایشان از شدت عذاب مینالند و داد میزنند و باطلاقت زبان آغاز سخن کنند و عرض کنند ای پروردگار ما ازچه جهت مارا قبل از بت پرستان بآتش انداختی منادی در جواب ایشان ندا کند که کیفر عالمان که میدانستند و بعلم خود عمل نکردند شدید تر است از جاهلان که چنین علم نداشتند.

## و نیز در ثواب الاعمال است

که سند بامیر المؤمنین میرساند که آنحضرت از رسول خدا حدیث کند که فرمود در روز قیامت ممثل میشود از برای فاطمه سر حسین در حالیکه آغشته بخون باشد فاطمه چون این به بیند صیحه میزند بو اولداه و ائمه فزاده و از صیحه او فرشتگان مدهوش میشوند و اهل قیامت ندا کنند ایفاطمه خدا بکشد کشنده فرزند ترا در آنوقت خدای تعالی بفرماید هرا نکس که این ظلم بر حسین و فرزندان او کرده است او را عذابی بنمایم که احدی را چنین عذاب نکرده باشم و در آنوقت فاطمه بر شتری سوار بشود که از ناقهای بهشت بوده باشد و صفت او این است (مدبجة الجنین واضحة الخدين شهلاء العينين رأسهم الذهب المصفي وعنقها من المسك الازفر والعنبر خطامها

من الزبرجد الاخضر رحلها درمنضود منضد بالجواهر على الناقة هودج غشائها من نور الله وحشوها من رحمة الله خطوتها فرسخ من فراسخ الدنيا يحف بهود جهاسبعون الف ملك بالتسييح والتحميد والتهليل والتكبير)

یعنی آن ناقة مزین است بدیاج دوپهلوی او و نورانی است دو گونه او و شہلا است دو دیده او سراو اطلای احمر و گردن او از مشک از فرماہار او از زبرجد اخضر و رحل او از مروارید تر مرصع بجواہر و ہودجی بر فراز آن ناقة است کہ پوشش او از نور خداوند است و درونش مملو از رحمت باری تعالی است و گامش فرسخی از فراسخ دنیا است ہفتاد ہزار فرشتہ آن ہودج را فرو گرفته باشند و بہ تسییح و تہلیل و تکبیر و ثنا و ستایش پروردگار مشغول باشند پس منادی ندا مینماید کہ ای اہل قیامت دیدہا فرو خواہانید کہ فاطمہ دختر محمد از صراط عبور میدہد در آنحال فاطمہ و شیعیان او مانند برق چہندہ از صراط عبور بنمایند و دشمنان او را و دشمنان ذریہ او را بدوزخ افکنند .

و در مجلس شیخ مفید روایتی باین مضمون از امام صادق علیہ السلام حدیث کند و در آن روایت اضافہ کردہ است کہ فاطمہ از شتر فرود آید و با او پیراہن خون آلود حسین بودہ باشد و عرض کند پروردگارا ہر آینہ میدانی با فرزند من چہ کردند الہ آنچه در سابق گذشت .

### (روایت جابر از امام باقر (ع) در شفاعت فاطمہ (ع))

فرات بن ابراہیم بسند خود از امام صادق علیہ السلام روایت کند کہ آنحضرت فرمود جابر بن عبد اللہ الانصاری خدمت امام باقر علیہ السلام عرض کرد یا بن رسول اللہ مرا در فضیلت جدہ ات فاطمہ حدیثی بیاموز کہ ہر گاہ در مجلس شیعیان روایت کنم قرین فرح و سرور شوند امام باقر فرمودند حدیث کرد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود در روز قیامت منبرہائی از نور برای انبیا و رسل نصب مینمایند و منبر من از ہمہ بلند تر میباشد آن گاہ خداوند عزوجل میفرماید ای محمد خطبہ قرائت کن و من خطبہ

انشا می‌کنم که هیچیک از انبیاء و رسل نشنیده باشند از آن پس از برای اوصیاء منابر نور نصب بنمایند و منبر وصی من علی بن ابی طالب در وسط آن منابر از همه بلندتر است آنگاه حضرت حق فرمان می‌دهد که علی خطبه بخواند لاجرم خطبه قرائت می‌فرماید که هرگز اوصیاء نشنیده باشند از پس آن از برای اولاد انبیاء منابری نصب کنند از نور واز برای دوفرزند من حسن و حسین که دوریخانه من در ایام حیوة من می‌باشند منبری نصب کنند از نور و خدای تعالی فرمان دهد که هر یک از دو سبط من قرائت خطبه بنمایند پس حسن و حسین هر یک خطبه بخوانند که هیچ وقت اولاد انبیاء و مرسلین نشنیده باشند مثل آنرا این هنگام جبرئیل نداد می‌دهد که فاطمه دختر محمد در کجاست و خدیجه دختر خویلد و آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و مادر یحیی در کجا است ایشان بر پای میشوند این وقت خداوند می‌فرماید امروز بزرگواری برای کیست محمد و علی و حسن و حسین عرض میکنند لله الواحد القهار یعنی خاس خداوند قاهر غالب است پس خدا می‌فرماید من امروز محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم هان ای اهل جمع سرها بگریبان در کشید و دیده‌های خود به پوشید همانا فاطمه بجانب جنت عبور می‌دهد در این وقت جبرئیل شتری از ناکه‌های بهشت که جلال از دیباج و بالان از مرجان و مهار از رشته مرواید درخشنده داشته باشد در پیش روی فاطمه می‌خواباند آنحضرت بر اوسوار میشود و صد هزار فرشته از جانب راست و صد هزار از طرف چپ در ملازمت خدمتش روان میشوند و صد هزار فرشته بر بالهای خدش حضرتش را حمل می‌دهند و بر دوش بهشت فرود می‌آورند پس فاطمه توقف کند و داخل بهشت نشود و التفات او بجانب صحرائی محشر است خطاب رسد اید دختر حبیب من چیست این التفات تو و حال آنکه ترا فرمان بهشت دادم عرض میکند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر من معروف و منزلت من معلوم گردد خطاب رسد ای فاطمه نظاره میکن در قلب هر کس چیزی از حب خود و ذریت خود دیدار کردی دست او را فرا گیر و در بهشت او را جای ده این وقت امام باقر علیه السلام فرمود بخدا قسم ای جابر دز آنروز فاطمه شیعیان و دوستان خود را از میان مردم چنان بر می‌چیند که مرغ

دانه‌ای خوبرا از میان دانه‌ای بدبرمی چینه‌آنگاه فاطمه باشیعیان خود برباب بهشت حاضر می‌شوند خداوند در قلب ایشان می‌افکند تا تجدید نظر میکنند و بسوی محشر التفات مینمایند خطاب رسد چیست این التفات شما همانا فاطمه دختر حبیب من تقدیم شفاعت شما فرمود عرض میکنند ای پروردگار ما دوست میداریم که قدر ما در مثل امروز شناخته شود خداوند میفرماید ای دوستان من نگران شوید در میان جماعت کیست دوستار شما در محبت فاطمه کیست که اطعام کرد شما را در محبت فاطمه کیست که جامه داد شما را در محبت فاطمه کیست که شما را برای محبت فاطمه بشر بتی آب سقایت کرد کیست که منع کرد غیبتی را از شما در محبت فاطمه بگیرد دست او را و داخل کنید در بهشت قال ابو جعفر علیه السلام واللّٰه لا یفی فی الناس الا شاک او کافر او منافق فاذا صاروا بین الطبقت نادوا کما قال الله تعالی فما لنا من شافعیین ولا صدیق ولا حمیم فیقولون فلوان لنا کرة فنکون من المؤمنین قال ابو جعفر (ع) هیئات هیئات منعوا ما طلبوا ولوردوا العادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون (ع) بالجملة اخبار باب شفاعت بسیار است بهمین مقدار در اینجا قناعت شد طلباً للاختصار .

### اثر طبع اخیر طوسی

سعی کن ایدل که تا بروی خود باب سؤال باز ننمائی که رد گردی زباب ذل و جلال بر رخ از فقر بگشاید خدا هفتاد باب گرتوبگشائی بروی خویش یکباب سؤال نیستی زاهل قناعت بلکه هستی زاهل حرص گر ذخیره داری اندر خانه بیش از قوت سال باوجود آنکه بهر راحت جان بدن روز و شب هستی حریص آنقدر بر تحصیل مال جز نکهبانی و دفع دزد و زحمت حاصلی نیست در تحصیل مالت این ترا بس گوشمال مال را تشبیه کردند بر ماری که هست از درون پر زهر قاتل و زبر و نوحش خط و خال میکند طغیان غنی چون دید انسان خویش را آری این گفتار حق باشد بترك مال دال گفت پیغمبر برای صالح مال است خوب کش فقیر آنرا کند حاضر سرخان نوال نه غمین از رفتنش باشد نه شاد از نبودنش چون غنا و فقر یکسانش بود پیش خیال

نه برای طالعی کورا نماید صرف و خرج  
همره فرزند آدم تاسه جا آمد سه چیز  
مال تاوقت مومات اعمال تا یوم النشور  
در گفت مال حرام اراو فتد بگذرد از او  
روز شب چون اختر طوسی دمی خامش مباح  
خاصه خاتون قیامت دختر پاك رسول  
مام شبیر شبز زهرای اطهر فاطمه  
آنکه میرو بند حوران از بی کحل بصر  
نی بکنه ذات پاکش بردن آن گونه که هست  
نزد پیغمبر نبند محبوب ترا زوی کسی  
جز بصورت با پدر فرقی نبودش در میان  
بی مثال از زهد و تقوی بود و همتائی نداشت  
صبح ایض ظهر اصر شام احمر میشدش  
بد اساس البیت آن مظلومه از مال جهان  
جامهای کهنه او را در بدن بودش چه بود  
دید جور بیحد از اشرار بعد باب خویش  
کرد آن صدیقه از بعد پدر هفتاد پنج  
اندر آن مدت کسی خنده ندید او را بلب  
گفت روزی میل آن دارم که از بعد پدر  
چون بلال اذن اذان گفتن از آن صدیقه یافت  
چون بلب نام محمد کرد جاری آنجناب  
رفت از هوش آنچنان که مردمان را شد گمان  
چون بهوش آمد با آواز ضعیفی باز گفت  
گفت ترسیدم که گریز دیگر آواز من

از برای شاهی بدکار در غنچ و دلال  
گوش کن تا بشمرم بهر توای صاحب کمال  
تالب گورت که باشد خانه وحشت عیال  
زانکه انسان را مطیع حق کند مال محال  
در ثنای ذات پاك احمد مختار و آل  
کز بیان مدح او باشد زبان خلق لال  
کوبدی خیر النساء و شوهرش خیر الرجال  
باخم کیسوی و همزگان گردش از کردن عال  
از برای ماسوای حق بود امری محال  
زانکه می بوسید دستش را بهنگام مجال  
زانکه در معنی باب خویش بودش اتصال  
خلق حیدر را نمیکرد از خدای بیمثال  
چون بمحراب عبادت جای میکردی جمال  
پوست تختی و یکی دستاس و یک جام سفال  
اکل و شرب او بجز نان جو و آب زلال  
چون زدنیا سوی عقبی کوفت کوس ارتحال  
زندگی در دار فانی باد و صد رنج و ملال  
پیکرش رنجور شد از ظلم آن قوم ضلال  
بشنوم بانك اذانی از بلال بی همال  
لب گشود اول بذکر نام حی ذوالجلال  
نعره ای ازدل بر او شدش آشفته حال  
کو برون رفت از جهان گفتند بس کن یا بلال  
کی بلال آخر چرا بستی فرو لب از قتال  
آیدت در گوش از این عالم کنی شد حال



الغرض تازنده بود اندر جهان آن ناتوان  
از فراق آفتاب روی بـاب نام دار  
اشتغالی چون نبودش جز فغان پیوسته‌اش  
هر دمش میشده هجوم آور بسوی ملک‌دل  
با حسین و با حسن در گوشه‌ییت‌الحزن  
رفته رفته گشت بیمار و به بستر افتاد  
کرد با جبل‌المتین دین وصیت آنچه داشت  
گشت بی سامان علی بن ابی طالب گشود  
از غم آن گوهر درج نبوت شیر حق  
اختر در مانم آن اختر بـرج حیا  
یکنفس راحت ندید از جور چرخ بدفعال  
بدررویش در هزال و لاغری همچون هلال  
آتش غـم از درون سینه میزد اشتعال  
لشکر اندوه افغان از یمین و از شمال  
نال می کردند از بیداد خصم بد سـکال  
بس کشید افغان زدل شبها بکنج اعتزال  
چون ز آثار وفات او را پریشان گشت حال  
مرغ روحش چون بسوی باغ رضوان پروبال  
ریخت بردامن ز جزع دیده مرجان و لعل  
تا در این دارفنائی روز و شب چون نی بنال

## واردات احوال فاطمه (ع) در زمان رسول خدا

### تا هنگام رحلت پیغمبر (ص)

چون فاطمه زهراء سلام الله علیها پنج سال بعد از بعثت متولد گردید پنج سال با مادر مکرمه اش خدیجه کبری (ع) بود چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه بنت اسد و ام ایمن بسر پرستی فاطمه مناسعی جمیل به تقدیم رسانیدند تا هشت سال در مکه معظمه حال بدین منوال بود پس از آن فاطمه زهراء بمدینه هجرت نمود بتفصیلی که سبق ذکر یافت و در آنوقت هشت سال از سن مبارکش گذشته بود چون نه سال گذشت در سنه دوم هجرت بخانه شوهر و نه سال در خانه امیر المؤمنین بود و چهار فرزند آورد اول حسن (ع) دوم حسین (ع) سوم زینب چهارم ام کلثوم و محسن السقط تا آنکه در سوم جمادی الثانی سنه یازده هجرت از دارفانی بدار باقی رحلت فرمود چون در غزوه احد رسول خدا صلی الله علیه و آله زحمت فراوان دید و زخمهای گران یافت خبر شهادت آنحضرت در مدینه منتشر گردید فاطمه زهراء با جماعتی از زنان ناله کنان بجانب احد

رهسپار شدند فاطمه چون رسول خدا را با آنهمه جراحت بدید آن تن مبارک را در بر کشید و بهایای بگریست آب چشم پیغمبر بر گونه مبارک بدوید این هنگام علی علیه السلام با سپر خویش آب همی کشید و فاطمه سروروی پیغمبر را از خون همی بشست و چون خون از غلیان نمی نشست پاره حصیری بدست کرده بسوخت و جراحت را با خاکستر آن به بست و از آن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن زخمها را با استخوان پوسیده دود همی خوراند تا نشان آن جراحت بجای نماند چون از این کارها به برداختند علی علیه السلام شمشیر خود را بفاطمه داد و این اشعار قرائت کرد.

أفظم هاک السیف غیر ذمیم	فلمست برعید <sup>۱</sup> و لا بلثیم
لعمری لقد اعذرت <sup>۲</sup> فی نصر احمد	وطاعة رب بالعباد علیم
ارید ثواب الله لاشی غیره	و رضوانه فی جنة و نعیم
و كنت امره یسمو <sup>۳</sup> اذا الحرب شمرد <sup>۴</sup>	و قامت <sup>۵</sup> علی ساق بغیر ملیم
امعت <sup>۶</sup> ابن عبدالدار حتی جرحته	بذی رونق <sup>۷</sup> یفری <sup>۸</sup> العظام صمیم <sup>۱۰</sup>
فغادرته <sup>۹</sup> بالقاع فار فض جمعه	عبادید <sup>۱۱</sup> مما قانت <sup>۱۲</sup> و کلیم <sup>۱۳</sup>
و سیفی بکفی کالشهاب اهزه	احزبه من عاتق و صمیم
فما زلت حتی فض ربی جموعهم	و اشفیت فنه من صدر کل حلیم
امیط <sup>۱۴</sup> دماء القوم عند فانه	سقی آل عبد الدار کأس حمیم

چون امیر المؤمنین این اشعار قرائت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای فاطمه بگیر شمشیر علی را که آنچه بر زخم او بود کاملاً و او را داف نمود و خداوند متعال ابطال قریش را بدست او پایمال آجال نمود سپس فاطمه شمشیر علی را بگرفت و از آرایش خون پاک و پاکیزه نمود

و دیگر شیخ مفید در ارشاد روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین

(۱) رمید جبان و ترسنده را گویند (۲) اعذر ( ای ابداندر و اعذر سارذاعذر (۳) سمو ای یلوا (۴) (شمر) فی الامرای غف (۵) قام علی ساق ای قام علی شدة (۶) (امت) ای قصدت (۷) (دوق) آل سیف ای ما و وحسنه (۸) الفری القطع ( حزه ای قطعه (۹) ( غادرته ای تر که (۱۰) ( صمیم العظم القوی و

را بغزوة ذات الرمل که اورا غزوة ذات السلاسل گویند خواست بفرستد امیر المؤمنین را عصابه‌ای بود که اورا هیچ‌بر سر نمی‌بست مگر وقتیکه رسول‌خدا اورا بجای دشواری بفرستد چون خواست بغزوة ذات السلاسل برود بمنزل آمد و از فاطمه آن عصابه‌را طلبید فاطمه عرض کرد باین عم بکجا اراده داری و پدرم ترا بکجا روانه فرموده آنحضرت فرمود پدرت مرا بغزوة ذات السلاسل یعنی بوادی رمل فرمان داده است بروم آنمخدره از کثرت شفقت و مهر بانی باین عم خود اورا ملال گرفت و آثار حزن و اندوه در او نمودار گردید در خلال این احوال رسول‌خدا ﷺ وارد گردید چون فاطمه‌را بدان حال مشاهده نمود فرمود ای فاطمه خوف آن داری که شوهرت کشته شود بیم ممکن بخدا قسم تا خدا نخواهد کشته نشود امیر المؤمنین ﷺ عرض کرد یا رسول‌الله آیا راضی نیستی که شهادت یابم و در ریغ میداری که من به بهشت بروم حضرت فرمود یا علی از برای تو موعده‌ی است که از آن تجاوز نخواهی کرد.

و دیگر در غزوة خندق بعد از قتل عمر و بن عبدود امیر المؤمنین ﷺ ذوالفقار را بامام حسن علیه السلام داد و فرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه بابت داد تا از آرایش خون پاک بشوید حسن علیه السلام آن تیغ را بنزد فاطمه آورد و آنحضرت پاک بشست و باز داد لکن نقطه‌ی از خون در روی ذوالفقار بجای ماند چون بنزد علی علیه السلام باز آورد فرمود اگر فاطمه ذوالفقار را بشسته است این نقطه‌ی خون چیست (قال النبی یا علی سل ذوالفقار یخبرک فہزہ وقال الیس قد غسلتک الطاہرۃ من دم الرجس النجس فانطق الله السیف فقال بلی ولكنک ما قتلت بی ابغض الی الملائکۃ من عمر و بن عبدود فامرنی ربی فشربت هذه النقطه من دمه وهو حظی منه ولا تنصینی یوما الاورایت الملائکۃ صلت علیک) در این جمله میفرماید رسول‌خدا یا علی از ذوالفقار به پرس تا ترا آگهی دهد علی علیه السلام ذوالفقار را جنبش داد و فرمود آیا فاطمه ترا از پلیدیها پاک نشست این نقطه‌ی خونین چیست این وقت خداوند ذوالفقار را گویا ساخت عرض کرد هرگز مبعوض تر از عمر و بن عبدود را در نزد فرشتگان بامن نگشته باشی

پس خداوند فرمان کرد مرا تا اندازه این نقطه از خون او بخورم و این بهره و نصیب من افتاد و هیچگاه مرا بر روی دشمن کشیده نداشتی جز اینکه فرشتگان بر تو درود فرستادند)

بالجملة فاطمه در سفر حجة الوداع با رسول خدا ﷺ بود چون از سفر مراجعت فرمود رسول خدا بدرخانه فاطمه آمد و سورة اذاجاء را قرائت نمود ناله زهرا بلند شد زوجات رسول خدا سبب سؤال کردند فرمود رسول خدا خبر مرك خود را بمن داد تا اینکه شبی فاطمه زهراء در عالم رؤیا دید قرآنی در دست دارد و آنرا قرائت میکند بناگاه قرآن از دست او بیفتاد و مفقود گردید فاطمه وحشت زده از خواب بیدار شده بنزد رسول خدا آمد چون خواب خود را بعرض رسانید رسول خدا فرمود ای نور دیده من همانا آن قرآن من باشم که عن قریب از نظر تو مفقود شوم)

و شیخ طوسی در اهالی بسند خود از ابن عباس روایت میکند که رسول خدا هنگام ارتحال سخت بگریست چندانکه سیلاب اشك از محاسن مبارکش در گذشت عرض کردند یا رسول الله این گریه چیست ( فقال ابکی لذریتی و ما تمنع بهم شرار ائمتی من بعدی کانی بفاطمة بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه فلا یغنیها احد من ائمتی ) چون فاطمه اصغای این کلمات بنمود آغاز گریستن نمود فقال لها رسول الله لا تبکی یا بنیة فقال است ابکی لما یصنع بی من بعدک و لکنی ابکی لفراقک یا رسول الله فقال لها بشری یا بنت محمد بسرعه اللاحاق بی فانک اول من یلاحقنی من اهل بیتی) و نیز خزاز را زی در کفایة النصوص بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که چون رسول خدا ﷺ مریض شد بهمان مرضیکه رحلت فرمود فاطمه زهرا علیها السلام بالای سر او نشسته اشك می بارید و صدا را بناله بلند کرد که رسول خدا دیده های حق بین بطرف او باز کرده فرمود ای حبیه من چرا ناله مینمائی و اشك میریزی عرض کرد یا ابتاه از فراق تو میگرم که بعد از تو چگونگی بر من میگردد رسول خدا فرمود ای فاطمه گریه مکن که خداوند متعال هفت خصلت بماداده است که باحدی قبل از ما نداده و بعد از ما هم باحدی نخواهد داد از ماست خاتم النبیین و محبوب

ترین بندگان در نزد رب العالمین و او پدر تو است و از ماست بهترین اوصیاء واجب عباد در نزد حضرت حق تعالی و او شوهر تو است (و شهید ناخیر الشهداء و احبهم الی الله و هو عمك حمزة و منامن له جناحان یطیر بهما مع الملائكة فی الجنة و هو عمك جعفر و مناسبطا هذه الامة و هما بانك الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین ائمة معصومون منهم مهدی هذه الامة الخ)

در بحار و غیر آن مرویست که چون هنگام رحلت رسول خدا رسید عزرائیل بصورت اعرابی بر در خانه حضرت رسول ﷺ آمد و بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة رحمت خدای بر شما باد و رحمت دهید تا در آیم فاطمه بر بالین رسول خدا جای داشت چون ابن شنید جواب داد که پیغمبر را نیروی ملاقات نیست دیگر باره نداد و داد و اجازت خواست و همان پاسخ شنید در کثرت سوم بانگی هولناک در انداخت و اذن دخول خواست از بانک او مردم خانه را لرزه در اندام افتاد رسول خدا بهوش آمد و چشم بگشود و گفت چه پیش آمد شمارا صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمه دانستی با که سخن میکنی عرض کرد الله و رسوله اعلم فرمود این ملک الموت است این کاسر اللذات و قاطع الشهوات است زنان را بیوه کند و کودکان را بذلت یتیمی افکند مفرق جماعات و ویران کننده بیوتات فاطمه چون این کلمات بشنید فریاد بر داشت ( و قالت واکرباه لکربک یا ابتاه و امد ببتاه خربت المدينة ) رسول خدا دست فاطمه را فرا گرفت و بر سینۀ مبارک چسباند و زمانی چنان بی هوش بود که گوئی روح از بدن شریفش مفارقت کرده فاطمه سر پیش داشت و گفت یا ابتاه جواب نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو و سخنی بگوی رسول خدا چشم بگشود و فرمود ایدختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از گریستن تو گریان میکردند و رسول خدا اشک از چشمهای فاطمه پاک می نمود و او را بشارت میداد و بدرگاه باری تعالی عرض میکرد بارالها فاطمه را در حرمان من صبر عنایت فرمای و او را گفت چون من از دنیا بروم بگو انالله و انا الیه راجعون همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی است فاطمه

عرض کرد یا رسول الله یا بتاه چه کس و چه چیز عوض تو تواند بود رسول خدا همچنان چشم فرو خوابانید فاطمه گفت واکرب اباه رسول خدا ﷺ فرمود بعد از امروز هیچ کرب بر پدر تو در نیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نمانده انگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن و حسین را حاضر کن ایشان در آمدند و سلام دادند و در پیش روی پیغمبر زانو زدند و چون در پیغمبر نگریسته اند صدا بناله بلند کردند و چنان نالیدند که مردم در بیرون حجره بودند از گریه ایشان بهای های آغاز گریستن نمودند این وقت رسول خدا ایشانرا بسینه چسبانید امام حسن صورت رسول خدا و امام حسین سر را روی سینه آنحضرت نهادند رسول خدا ایشانرا به بوسید و همی بوفید و در حرمت و محبت بایشان وصیتها فرمود تاوداع جهان گفت چون از کار کفن و دفن آنحضرت فارغ شدند از کنار قبر بخانه فاطمه آمدند و آئین تعزیت و تسلیت بیای بردند فاطمه فرمود رسول را بخاک سپردید عرض کردند جز این نکردیم فرمود چگونه شمارا دلداد که آن جسد پاک را بر زیر خاک بنمائید و حال آنکه او نبی الرحمة و مصادق لولاک لما خلقت الافلاک بود گفتند ای دختر رسول خدا مانیز عزا دار و غمزدگانیم لکن از فرمان خدای بدر نتوان رفت این وقت فاطمه سخت بگریست و زیارت قبر پدر بشتافت و مہشتی خاک برداشت از آن مرقد مظهر و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر را قرائت کرد .

ما ذا علی من شمر تر بته احمد ا	ان لایشم مدی الزمان غوالیا
صبت علی مصائب لوانها	صبت علی الایام صرن لیالیا
قد کنت ذات حمی بظل محمد	لم اخشی من ضیم و کان جمالیا
الیوم اخشع للذلیل و اتقی	ضیمی و ادفع ظالمی بر دایما

### کیفیت دفن رسول خدا (ص)

محدث قمی در بیت الاحزان از کتاب استیعاب نقل کرده که همان روز که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت از مردم بیعت گرفته اند برخلاف ابی بکر در سقیفه بنی

ساعده و اما بیعت عمومی با ابوبکر در فردای آن روز بود و سعد بن عباد و طائفه ای از خزرج و گروهی از قریش با ابوبکر بیعت نکردند.

و شیخ مفید قدس سره در ارشاد میفرماید بسیاری از مهاجر و انصار در دفن رسول خدا حضور نداشته اند برای اینکه رفته بودند در سقیفه بنی ساعده و مشغول تشاجر و تنازع در امر خلافت بودند فلذا بسیاری از مردم بر رسول خدا نماز نخواندند و نماز آنها فوت شد و در همان روز فاطمه آواز برداشت و اسوه صباحا یعنی چه عجب روز بدی است امروز برای من که پدرم رسول خدا از دنیا رفته ابوبکر این کلام را از فاطمه شنید گفت (ان صباحك لصباح سوء) آری همانا که روز تو بسیار بد روزی است.

و سید اجل علی بن طاوس در کشف المہجۃ بفرزند خود خطاب کند و میفرماید و از چیزهای بسیار عجیب که در کتب مخالفین دیده ام این است که (طبری) آنرا ذکر کرده در تاریخ خود که رسول خدا روز دوشنبه وفات کرد اما دفن نشد مگر روز چهارشنبه (یعنی سه روز جنازه رسول خدا بر زمین بود).

و ابراهیم تقی در جزء چهارم از کتاب معرفت ذکر کرده که تحقیقاً جنازه پیغمبر سه روز در زمین باقی بود که دفن نکردند او را از جهت اشتغال آنها بولایت ابوبکر و منازعات در امر خلافت و سید بن طاوس بفرزندش میگوید ای فرزند جد تو علی بن ابی طالب علیه السلام نمیتوانست از جنازه رسول خدا مفارقت کند و جدا شود و نمیتوانست که آنحضرت را دفن کند پیش از نماز خواندن قوم براو اگر علی علیه السلام جنازه را پیش از نماز خواندن آنها دفن میکرد بسابود که علی را میکشیدند یا قبر پیغمبر را نبش میکردند و او را از قبر بیرون می آوردند و میگفته اند که علی پیش از وقت پیغمبر را دفن کرده یا در اینجا نباید دفن شود بلکه در غیر این موضع باید دفن بشود.

خدای جل جلاله از رحمت خود دور کند جماعتی را که جنازه پیغمبر را در بستر مرگ وا گذاشته اند و مشغول شدند بتعیین کردن والی که خود رسول الله اصل و ریشه این ولایت بود بسبب نبوت و رسالت و این تعیین ولایت قوم برای این بود که این امر را از خانواده عترت آنحضرت بیرون ببرند بخدا قسم ای فرزند من نمیدانم که چگونه

عقول و نفوس و مردانگی و صحبت آنها با رسول خدا روا داشت که چنین جسارت و توهین بر رسول خدا بنمایند با آنهمه شفقت و مهربانی که رسول الله ﷺ با آنها داشت و آنهمه نیکی که با آنها نمود.

وجه نیکی گفته است زید بن علی بن الحسین ﷺ که بخدا قسم اگر قوم می توانسته اند که بغیر اسم نبوت و تعلق بدان بملك و سلطنت میرسیدند هر آینه از پیغمبری آنحضرت نیز عدول میکردند و بالله المستعان )

### شدة بگاړ فاطمه (ع) و مصائب او بعد از رسول خدا (ص)

(نا) در کتاب خصال سند با امام صادق ﷺ میرساند که فرمود البكاؤون خمسة آدم و یعقوب و یوسف و فاطمة بنت محمد و علی بن الحسین ﷺ آدم ابوالبشر چندان گریست از فراق بهشت که دو جوی آب از اشک چشمش روان گردید و حضرت یعقوب چندان در حرمان یوسف گریست که دیدگان مبارکش سفید شد و دیگر یوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندان را کار سخت افتاد عرض کردند اگر در شب میگری روز ساکت باش و اگر در روز خواهی گریست شب خاموش باش تا ما بتوانیم اختی یاسود و بدین گونه تقریر یافت و دیگر فاطمة ﷺ چندان بر رسول خدا بگریست که کار بر مردم مدینه صعب افتاد بعرض رسانیدند که ما را بکثرت گریستن بزحمتی بزرگ درافکنندی چون شکوای ایشان گوشزد آنحضرت شد روز ها از مدینه بیرون میرفت و در مقابر شهداء احد یا بقیع چندانکه میخواست میگریست آنگاه مراجعت میفرمود و دیگر علی بن الحسین ﷺ که بعد از وقعة کربلا تازنده بود از گریه آرام نگرفت غلام او عرض کرد جان من فدای تو باد یا بن رسول الله بر تو میترسم که هلاک شوی قال انما لشکو بنی و حزنی الی الله و اعلم من الله مالا تعلمون انی ما ذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقننی لذلك عبرة ) و صدوق در امالی همین حدیث را بهمین طریق ذکر کرده



## اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشيخ

### محمد حسين اصفهاني ره

دل افسرده ام از زندگي آمد بيزار  
نالۀ وا ابتدا ميرسد از سوخته‌اي  
صد چنه قمري کند از نالۀ او نوحه گري  
شرري زهرۀ زهرا زده بر خرمن ماه  
جوړها ديد پس از دور پدر در دوران  
بت پرستي بدر کعبۀ مقصود و اميد  
شرر آتش آن صورت محوش عجب است  
طور سيناي تجلي متزلزل گرديد  
نه زسيلي شده نيلي رخ صديقه و بس  
بشنو از بازو پهلوجه کشيد آن بانو  
دل سنک آب شد از صدمۀ پهلوه که فتاد  
بسکه خستند و شکستند ز ناموس اله  
محتجب شد بحجاب ازلي وقت هجوم  
قرۀ باصرۀ شمن حقيقت آري  
بند در کردن مردافکن عالم افکند  
منکر حق شد بيعت ز حقيقت طلبيد  
رفت از کف فدک و نالۀ بانو بفلک  
نيربرج حيا شد چه هلالی زهزال  
رو ز او چون شب ديجو رو تن اورنجور  
غيرتش بسکه جفايد ز لمت نکذاشت

ميرسد بسکه بگوش دل من نالۀ زار  
کز دل مادر گيتي به برد صبر قرار  
ميچکد خون دل از ديده و منقار هزار  
که نه ثابت بفلک ماند نه ديگر سيار  
نه مساعد زمهاجر نه معين از انصار  
آتشي زد که بر افروخته تار و شمار  
نور حق کرده تجلي مگر از شعلۀ نار  
چون بدان سينۀ بيکينه فرو شد همسار  
شده از سيل سياه روی جهان تير و تار  
من نه گويم چه شد اينک در اينک ديوار  
گوهری از صدف بحر نبوت بکنار  
بازوی کفر قوی پهلوی دين گشت نزار  
گر شنيدی که نبودش بسر روی خمار  
چون کند جلوه در او خيره بماند ابصار  
بت پرستي که همي داشت بگردن ز نار  
آنکه زاول بخداوندی او کرد اقرار  
نه که حرفش شرفی دشت نه قدرش مقدار  
ياچه آهي که براي ز درون بیمار ...  
لاله سان داغ چه ز گس همه شب را بيدار  
که پس از مرگ وی آیند بگردش اغيار

## پیهوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن پیراهن پدر (ص)

صدق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت میکند که بلال بعد از رسول خدا ترك اذان نمود روزی فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم این خبر را به بلال گفتند فرمود من بعد از رسول خدا برای احدی اذان نخواهم گفت ولی چون فاطمه زهرا فرمان کرده است البته بسمع جان اصفا مینمایم بلال بر بلندی برآمد و گفت الله اکبر مردم مدینه بهای های بگریستند فاطمه خوبشستن داری نتوانست سیلاب اشک او متراکم گردید و ناله و عویل او بالا گرفت چون بلال گفت اشهد ان محمداً رسول الله فاطمه صیحه ای بزد و برودر افتاد و مدهوش گردید جماعتی بسوی بلال شتاب گرفتند که ای بلال خاموش باش که اینک فاطمه جان بحق تسلیم کرد لا جرم بلال خاموش شد چون فاطمه بهوش آمد فرمود چرا بلال اذان خویش را به پایان نمی برد بلال عرض کرد ای سیده من من بر تو میترسم بیم دارم که چون بنک مرا بشنوی بجهان دیگر تحویل نمائی مرا از این خدمت معفودار فاطمه دست از او باز داشت.

و دیگر در بعضی کتب مناقب مذکور است که مسنداً از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت میکند ( قال غسلت النبی صلی الله علیه و آله فی قمیصه فکانت فاطمة تقول انی القمیص فاذا شتمته غشی علیها فلما رایت ذلك غیبتہ )

میفرماید من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت آن پیراهن را میخوام دیده باشم چون پیراهن را بگرفت و به بوئید صیحه ای زد و بی هوش بروی زمین افتاد لا جرم آن پیراهن را مخفی داشتم .

و دیگر ابن عباس گوید که فاطمه زهرا بعد از رسول خدا عصابة مصیبت بر سر بسته بود ( مازالت بعد وفات ایها معصبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الرکن باکیة العین محترقة القلب یغشی علیها ساعة بعد ساعة و تقول لولدیها ابن جدکما الذی کان یکرکمما ابن جدکما الذی کان اشفق الناس علیکما ابن جدکما الذی کان لم یدع أن تمشی علی الارض و یحملکمما علی عاتقه فو الله لا اری ان یفتح هذا الباب ابداً ثم

ان حزني عليك حزن جديد      و فؤادی و الله صب عتید  
 كل يوم يزيد فيه شجونی      و اکتابی عليك ليس یبید  
 جل خطیبی و بان عنی عزائی      فبکائی فی کل وقت جدید  
 ان قلبا عليك یألف صبرا      او عزاء فانه لجلید

### خبر فضه خامه در شدت بکاء فاطمه (ع)

علامه مجلسی در عاشر بحار این خبر ورقه بن عبدالله از دیرا نقل کرده و صدر روایت در ترجمه فضه بیاید تا آنجا که گوید فضه ای ورقه بن عبدالله حزن و اندوهی که در قلب من ساکن بود بهیچان آوردی اکنون گوش دار تا از برای تو بگویم مصائب فاطمه زهرا را همانا هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود صغیر و کبیر مرد وزن آغاز جزع و ناله و سوگواری نمودند احباب و اصحاب را صبر اندک گشت و مصیبت بزرگ شد هیچ زن و مرد دیده نمیشد مگر اینکه گریان و نالان بودند از همه افزون تر و شدید تر ناله و بیقراری سیده من فاطمه بود ساعت بساعت بر ناله و بی قراری او افزوده میکردید هفت روز با این و چنین بسر برد روز هشتم شکیبائی از وی برفت و توانائی بار بر بست از امیر المؤمنین اجازت گرفت که بر سر قبر رسول خدا برود چون اجازت یافت شب از خانه بیرون شتافت از ناله و زجه فاطمه زن و مرد کوچک و بزرگ از خانها بیرون شدند مدینه یکپارچه زجه و ناله شد مردمان از هر جانب فراز آمدند انجمن شدند و چراغا را خاموش کردند ناچهره زنان دیدار نشود این کار را امام حسن علیه السلام با امر امیر المؤمنین نمود جماعتی از زنان و مردان چنان گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبر بیرون

۱ - صب یعنی مشتاق و صبا به سوزش و است

۲ - عتید حاضر و مهیا

۳ - شجن یعنی حزن و اندوه

۴ - اکتاب یعنی حزن و اندوه

۵ - جلد یعنی سختی و توانائی

شده مردم را دهشتی بزرگ و حیرتی عظیم فرو گرفت فاطمه این وقت بناله و ندبه ندا در داد .

( وابتاه واصفياه وامحمداه و ابا القاسماه واربیع الارامل و التیامی من للقبلة و المصلی ومن لابتنتك الوالته الشکلی )

آنگاه روان شد و پای مبارکش در دامن می پیچید و لغزش میکرد و چشمهای مبارکش از کثرت و تواتر اشک نیروی دیدن نداشت هر چند که بقر پیغمبر نزدیک میشد قدمها را کوتاه تر برمیداشت و بانگ نجیب و گریه شدت میکرد چون نزدیک قبر رسید صیحه از دل برکشید غش کرد و روی زمین افتاد زنان بروی جمع شدند و آب بر چهره و سر و سینه مبارکش افشاندند تا بهوش آمد این وقت باناله جانسوز و آه آتش افروز این اشعار بگفت .

و ذکرابی مذمات واللہ ازید	اذا مات يوم ميت قل ذکره
اعاش رسول الله ام ضمه القبر	تأمل اذا الاحزان فيك تكاثرت
انوح واشكوا لاراه مجاوبی	اذا اشتد شوقي زرت قبرك باکیا
و ذکر انسانی جمیع المصائب	فیا ساکن الصحراء عملتني البکاء
فما کنت عن قلب الحزین بغائب	فان کنت عنی فی التراب مغیباً

یا ابتاه رفعت قونی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی و الکمد قاتلی یا ابتاه بقیت والهة فریده حیرانته و حیده فقد انخمد صوتی و انقطع ظهري و تنقص عیشی و تکدر دهری فما اجدیا ابتاه بعدک انیساً لو حشتی و لاراد الد معنی و لامعینا الضعیف فقد فنی بعدک محکم التنزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل انقلب بعدک یا ابتاه الاسباب و اغلقت دونی الابواب فانا للدنیا بعدک قالیه و علیک ما ترددت انفاسی باکیه لا ینفد شوقی الیک و لاحزنی علیک ) .

میفرماید نیروی من مرتفع شد و جلد من سستی پذیرفت و دشمن بر من شاد شد و آغاز شماعت کرد و درددل من کشنده من گشت ای پدر بجای مانده ام و حید و فرید و حیران و سرگشته صوت من فرونشست و پشت من درهم شکست و عیش من تیره

شد و روزگار من تار يك گردید يا ابتاه بعد از تو انیسی نیافتم كه وحشت دلمرا  
نشانند و سر شك دیده امر بر هاند بعد از تو محكم تنزیر نابود گشت و مهبط جبرئیل  
و محل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگر گون افتاد و درهای گشاده بسته آمد اكنون  
دنیا را دشمن میدارم و همواره بر تو میگیرم شوق من بسوی تو نفاذ نمیگیرد و حزن  
من بر تو كاستی نمیپذیرد آنگاه ندا در داد يا ابتاه

( قد انقطعت بك الدنيا بانوارها وزوت زهرتها وكانت بيهجتك زاهرة قد اسود  
نهارها فصار يحكي خناسها رطبها و يابسها يا ابتاه لازلت آسفته عليك الى التلاق يا  
ابتاه زال غمضي منذ حق الفراق من للارامل و المساكين و من للامة الى يوم الدين يا  
ابتاه امسينا بعدك من المستضعفين يا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضين و لقد كنا بك معظمين  
في الناس غير مستضعفين فاي دعة لفراقك لا تهمل و اي حزن بعدك عليك لا يتصل و اي  
جفن بعدك بالنوم يكتحل و انت ربيع الدين و نور التبيين فكيف للجبال لا تمور و للبحار  
بعدك لا تغور و الارض كيف لم تنزل رميت يا ابتاه بالخطب الجليل و لم تكن الرزية  
بالقليل و طرقت يا ابتاه بالمصاب العظيم و بالفادح المهل بكنتك يا ابتاه الاملاك و وقفت  
الافلاك فمنبرك بعدك مستوحش و محرابك خال من مناجائك و قبرك فرح بمواراتك و  
والجنة مشتاقة اليك و الى دعائك و صلواتك )

ميفرمايد اي پدر دنيا بيدار تو بارونق و بها بود و امروز درسو گوازي توانوار  
او بريده و گلهای او پژمرده است و رطب و يابس آن حكايات از شبان تاريك ميكند اي  
پدر همواره بر تو افسوس و دريغ ميخورم تا هنگام ملاقات يا ابتاه دور شد خواب از  
چشم من در حاليكه دور ميخواهد فراق را اي پدر كيست از اين پس كه بيوگان و مسكينان را  
رعايت نمايد و امت را تا قيامت هدايت فرمايد اي پدر ما در حضرت تو عظيم و عزيز  
بوديم و بعد از تو ذليل و زبون آمديم كدام سر شك است كه در فراق تو روان نميشود  
و كدام حزن و اندوه است كه بعد از تو ممتوانر نميگردد كدام چشم است كه پس از  
تو با سر مه خواب مكنحل تواند شد تو بودي بهار دين يزدان و نور پيغمبران چه افتاد  
كو هسارها كه فرو نميريزد و چه پيش آمد درياها را كه فرو نميرود چگونه است كه

زلزل زمین را فرو نمیگیرد یا ابتاه درافتادم در بلیتی بزرگ ورزیتی عظیم و مصیبتی بی اندازه و بماندم درزیر بار سنگین وهولناک با ابتاه فرشتگان بر تو بگریستند و افلاک در ایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت انگیز و مهمل گشت و محراب تو بی مناجات تو معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن توفیقین فرحت گشت و جنت بلقay تو ودعای تو مشتاق آمد و بعد از این سخنان نیز فاطمه میفرماید.

یا ابتاه ما اعظم ظلمة مجالسك فوا اسفاه عليك الى ان اقدم عاجلا عليك و اتكل ابوالحسن المؤمن ابوولديك الحسن و الحسين و اخوك ووليك و حبيبك و من ربيته صغيرا و آخيته كبيرا و اجل احبابك و اصحابك اليك من كان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا و الشك شاملنا و البكاء قاتلنا و الاسبى لا زمنائم زفرت زفرة و انت انة كادت روحها ان تخرج ثم قالت .

قل صبری و بان عنی عزائي	بعد فقدی لختام الانبياء
عين يا عين اسكبي الدمع سجا	ويك لا تبخلى بفيض الدماء
يا رسول الاله يا خيرة الله	و كهف الايتام و الضعفاء
و بكاءك الحجون و الركن و	المشعر ياسیدی مع البطحاء
قد بكتك الجبال و الوحش جمعاً	و الطير و الارض بعد بكى السماء
و بكاءك المحراب و المدر المقرأ	فى الصبح معلية و المساء
و بكاءك الاسلام اذ صار فى	الناس غربا من سائر الغرباء
لو ترى المنبر الذى كنت تعلقو	علاه الظلام بعد الضياء
يا الهى عجل و فاتى سريعا	و لقد نقص (۱) الحيوة ياهؤلاء

(فا) میفرماید ای پدر چه بسیار بزرگ شدت تاریکی و ظلمت در مجالس تو بعد از وفات تو و من دور از تو دریغ میخورم تا هر چه زودتر بنزد تو آیم و در مصیبت تو نشسته است ابو الحسن مؤمن پدر فرزندان تو و حسن حسین او است برادر تو و ولی تو و حبيب تو و دوست که تربیت کردی او را هنگامیکه صغير بود و او را برادر خود خواندی

گاهی که کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت از همگان و نصرت کرد ترا ای پدر مصیبت تو ما را فرو گرفته و بکاه کشنده من گشته و بعد روزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد از دل پردرد بر آورد و ناله بلند از جگر کشید چنانکه گفتمی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد سپس بسوی خانه مراجعت نمود و روز و شب رهنیه رنج و تعب بود تا از این دار فانی بروضه رضوان رحلت فرمود

### خبر محمود بن لبید در بگاه فاطمه

خزازی با سند خود در کتاب کفایه الاثر خویش از محمود بن لبید روایت کند که چون رسول خدا رحلت نمود فاطمه علیها السلام می آمد بر سر قبر حمزه و گریه میکرد در بعضی از روزها عبورم بر شهدا، احد افتاد دیدم فاطمه بر سر قبر حمزه بشدت گریه میکند صبر کردم تا از گریه آرام گرفت پیش رفتم و سلام کردم و عرض داشتم یا سیدی از این ناله جان سوز شمار دل من پاره گردید فرمود هر اینه سزاوار است برای من ناله و گریه که چنین پدر مهربان و بهترین پیغمبران از دست من رفت و اشوقه الی رسول الله سپس این اشعار بگفت

اذاعات یوم میت قل ذکره و ذکرایی من ذوات والله اکثر

سپس عرضه داشتم که ای سیده من دوست دارم مسئله ای از شما پرسش کنم که در ذهن من خلیجان دارد فرمود سؤال کن عرض کردم بفرمائید آیا رسول خدا ﷺ بر علی ابن ابی طالب نص امامت نمود در حال حیات خود آنمخدره فرمود و اعجاب آ یا شما قصه غدیر را فراموش کردید که رسول خدا نص صریح بر امامت علی فرمود محمود بن لبید میگوید من عرض کردم چنین است که میفرمائید ولی میخواهم بدانم که رسول خدا بشما چه فرموده آنمخدره فرمود خدا را شاهد و گواه میگیرم و قسم یاد میکنم که بمن فرمود علی بهترین کسیست که او را خلیفه بعد از خود قرار میدهم و او امام و خلیفه بعد از من است در میان شما و دو فرزند من و نه نفر از صلب

حسین ائمه ابرار میباشند که اگر متابعت کنید آنها را خواهید یافت هدایت کنندگان و اگر مخالفت کنید آنها را اختلاف تا دامنۀ قیامت در میان شما خواهد بود محمود بن لبید میگوید من عرض کردم یاسیدتی پس چرا در خانه نشست و مطالبۀ حق خود ننمود فاطمه فرمود پدرم رسول خدا ارشاد نمود که مثل امام مثل کعبه است که هر دم باید دورا و طواف دهند نه آنکه کعبه دور آنها طواف بنماید سپس فرمود بخدا قسم اگر حق را باهش و اگذار کرده بودند و متابعت عترت پیغمبر خود را میکردند و نفر باهم اختلاف نمیکرد و این میراث امامت پسران از پدران میبردند تا اینکه قائم ماز فرزندان حسین که امام نهمی از فرزندان او است و لکن این امت مقدم انداخته اند کسیرا که خدای تعالی او را مآخر کرده بود و مآخر کردند کسیرا که خدای تعالی او را مقدم نموده بود و عمل بهوا و شهوات خود کردند و بآراء فاسدۀ خود به نصب خلیفه پرداختند تبألهم آیا نشنیدند کلام خدا را که میفرماید (و ربك یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة) یعنی پروردگار تو خلق میکند آنچه را که میخواهد و اختیار نصب امامت بدست اوست و نمیباشد از برای غیر باری تعالی اختیاری بلکه شنیدند و لکن چنانچه خدای تعالی میفرماید (فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التي فی الصدور) یعنی دیده بصیرت آنها کور و چشم دل آنها بی نور است هیئات بسطو فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتبألهم و اضل اعمالهم اعوذ بك یارب من الحور بعد الكور (الحور النقصان) (والكور الزیادة)

## اخبار حق تعالی از ظلمیکه بر فاطمه (ع) وارد میشود

محدث قمی قدس سره در بیت الاحزان روایت میکند که در شب معراج خدای تعالی پیغمبرش را خبر داد و فرمود و اما ابنتک فتظلم و تحرم و تؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخلون علی حریمها و منزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان و ذل ثم لاتجد معینا و تطرح مافی بطنها من اثر الضرب و تموت من ذلك الضرب الخ الحدیث .  
یعنی دختر تو فاطمه را بر او ظلم بنمایند و او را از حق خود محروم گردانند و



ارث او را غصب کنند و او را بزنند چندانکه طفلیکه در رحم دارد سقط بشود و بدون اذن هجوم بخانه او بیاورند سپس فاطمه را خواری و ذلت فرو گیرد و معین و ناصری نداشته باشد و عاقبت از شدت الم ضربتی که بر او وارد آورند جان بحق تسلیم کند.

## زبان حال

پدر شد دین حق پامال بی تو	جهان شد مرجع جهان بی تو
ءر بعد از تو طرح فتنه افکند	بمنبر مسند بوبکر افکند
ز هجرانت فتنه آتش بجانم	فراغت سوخت مغز استخوانم
پدر بعد از تو باغم یار گشتم	به پیش چشم امت خوار گشتم
خلایق سربسر از ما رمیدند	همه از خانه ما پا کشیدند
ز هجرت روز شب من اشگیارم	نمیبرد کسی از حال زارم
در این مدت چه محنتها کشیدم	شما تنها ز مرد وزن شنیدم
سفارشا که با انصار کردی	وصیتها که با اصحاب کردی
ندانم آگهی ای باب ویانه	که بازویم شکست از تازیانه
پس آنکه در به پهلویم فشردند	علی رادست و گردن بسته بردند
عدو زد سیلی کین بر عذارم	که پر خون شد و چشم اشگیبارم
ز بعد سیلی آن تنگ زمانه	به بازویم چنان زد تازیانه
که از تاب الم هوش از سرم رفت	نه هوش از سرم که روح از یکرم رفت
خدایا مرگ زهرا کن تو نزدیک	که روز روشن شد شام تاریک

## اخبار رسول خدا (ص) از ظلمیکه بعد از

### او بر فاطمه (ع) میشود

صدوق در امالی روایت مفصلی از ابن عباس نقل میکند تا اینکه میگوید قال قال رسول الله ﷺ واما ابنتی فاطمة فانها سيدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هی

بضعة منى و هى نور عيني و هى نورة فؤادى و هى روحى التى بين جنبى و هى الحوراء الانسية متى قامت فى محرابها بين يدى ربها جل جلاله زهر نورها الملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض ويقول الله عز وجل للملائكة يا ملائكتى انظروا الى امى فاطمة سيدة امائى قائمة بين يدى ترعد فرائصها من خيفتى وقد اقبلت بقلبها على عبادتى اشهدكم انى قد امننت شيعتها من النار وانى لما رايتها ذكرت ما يصنع بها بعدى كانى بهاقددخل الذل بيتها وانتهكت حرمتها وغصبت حقها ومنع ارنها وكسر جنبها واسقطت جنبها و هى تنادى وامحمداه فلا تجاب وتستغيث فلا تغاث فلا تزال بعدى محزنة مكروبة باكية تتذكر انقطاع الوحي عن بيتها مرة وتتذكر فراقى اخري وتستوحش اذا جنبها الليل لفقد صوتى الذى كانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذليلة بعد ان كانت فى ايام ابيها عزيزة فعند ذلك يونسها الله تعالى ذكره بالملائكة فنادت بها بما نادى به مريم بنت عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علمى نساء العالمين يا فاطمة اقتنى لربك واسجدى واركعى مع الراكعين ثم يبتدأ بها الوجل فتمرض فيبعث الله عز وجل اليها مريم بنت عمران تمرضها وتونسها في علئها فتقول عند ذلك يارب انسى قد سئمت الحيوه وتبرمت باهل الدنيا فالحقنى بابى فيلحقها الله عز وجل بى فتكون اول من يلحقنى من اهل بيتى فتقدم على محزونة مكروبة مغمومة مغضوبة مقتولة.

(نا) رسول خدا فرمود فاطمه دختر من سیده زنان عالمیان است از مبتدا تا انتهای آفرینش و فاطمه پاره‌ای از گوشت من و نور چشم من و میوه دل من و جان من در تن من است و فاطمه حوراء انسیه است گاهی که در محراب خویش در حضرت خداوند می ایستد نور جمال او فرشتگان را فرو میگیرد بدان سان که نور ستارگان آسمان مرا هسل زمین را خداوند جل جلاله فرماید مفرشتگان را که ای ملائکه من نظر کنید بسوی کنیز من فاطمه که سیده کنیزان من است اینک در حضرت من ایستاده و از خوف و خشیت من رعدتى در فرائص او فتابه و در این عبادت قربت من میجوید بحضرت من هم اکنون شما را گواه میگیرم که من شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن ساختم رسول خداى میفرماید هرگاه که فاطمه را مینگریم بیاد می‌آید ستمى و ظلمى که بعد

از من باو روا خواهند داشت گویا بسا فاطمه حاضرم و مینگریم که ظلم و ذلت داخل  
 بسرای اومی شود و هتک حرمت اومی گردد و حق او را غصب مینمایند و او را از ارثش  
 منع می کنند و بهلولی او را میشکنند و چنین او را سقط میکنند و او فریاد میکند که یا  
 محمداه و استغاثه میکند و کس بفریاد او نمیرسد همواره بعد از من محزون و مغموم  
 و گریان خواهد زیست از جانبی از انقطاع و حی از خانه او در ملال است و از طرفی در  
 مصیبت من در سوژ و گداز است بروی و حشت و دهشت فرود می آید گاهی که نازیکی  
 شب او را فرا میگردد و صوت قرآن و تهجد مرا استماع نمیکند لاجرم خود را ذلیل  
 می بیند از پس آنکه در ایام زندگانی پدر عزیز بوده اینوقت خداوند انیس فاطمه می  
 فرماید فرشتگان را تا او را ندا در میدهند چنانکه مریم بنت عمران را و میگویند ای فاطمه  
 همانا خداوند برگزید ترا و پاکیزه ساخت و از تمامت زنان عالمیان گزیده تر داشت  
 هان ای فاطمه خدا بر ابرای عبادت کن و تقدیم رکوع و سجود فرما باراکعین سپس فاطمه در  
 بستر بیماری میافتد آنوقت خداوند مریم دختر عمران را از برای پرستاری او مبعوث  
 مینماید و در مرض آنحضرت انیس اومی شود این وقت فاطمه علیها السلام عرض می  
 کند ای پروردگار من مرا ازین زندگانی باهل دنیا سآمتی بزرگ و ضجرتی عظیم فرو  
 گرفته همی خواهم تا بدر خویش پیوسته شوم پس خداوند مسلمات او را با جانب مقرون  
 فرماید و او است اول کسی از اهل بیت من که با من ملحق می شود پس می آید بنزد من  
 در حالی که محزون است و مکروب است و مغموم است و مغضوب است و مقتول (فاقول  
 عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من اغضبها و ذلل من اذلها و خلد فی النار من ضرب  
 جنبها حتی التقت و لدها فتقول الملائكة آمین عند ذلك).

## واردات احوال فاطمه زهراء (ع) هنگام آمدن

### همر بر در خانه

یعنی تن رسول چه در خاک شد دفين	کنز علوم و علت ایجاد ماء و طین
مه در سحاب گوشه عزلت شده مکین	خورشید آسمان رسالت غروب کرد
جمعی که خاکشان بجهالت شده عجین	آنکه بیاب علم نمودند ازدحام
از در رسید صدمه به پهلوی حورعین	آتش زدند دوز خیابان بر در بهشت
شد زهره منکسف بکلف ماه شد قرین	از ضرب تازیانه و از سیلی عدو
ام الائمه را چه زدر سقط شد جنین	از امهات اربعه برخواست دود آه
آن سر که بود لایق او افسر و نگین	بردند بی عمامه بمسجد کاشاکشان
هارون نشسته کردن کج زیر تیغ کین	گوساله ای بمنبر در رقص سامری
افکنده رخنه جمع شیاطین بملک دین	اهریمنی بتخت و سلیمان بزیر تخت
اف بر چنین جماعت و بر بیعتی چنین	اجماع برخلاف شد بیعتی بزور

چون رسول خدا ﷺ دنیا را وداع گفت ریاست طلبان دویدند در سقیفه بنی ساعده و برای غصب خلافت و نصب ابی بکر کمر محکم بسته اند که تفصیل آنرا از عامه در جلد اول الکلمة التامه کاملاً شرح داده ام چون از کار خلافت و بیعت اجلاف عرب با ابوبکر فراغت جسته اند در طلب متخلفین از بیعت با ابوبکر بر آمدند و تمام مقصد و مرام آنها امیر المؤمنین عليه السلام بود چون جماعت قریش که هنوز خلیفت جاهلیت در طبیعت ایشان بود و احقاد بدریه و خیبریه و حنینیه در سینه آنها چون دیگ حدادان در جوش و خروش بود و همگان بدست امیر مؤمنان بدر کشته و پسر کشته و عم و خال کشته بودند در طلب ثار و ثروت را انتظار می بردند فلذا فرصت را غنیمت شمرده بدر خانه آن حضرت شتافته اند و از طرفی نیز آتش حسد در کانون سینه آنها زبانه زدن داشت که

علی واجد جمیع مقامات سیادت و علم و شرافت و قرابت باحضرت ختمی مرتبت داشت و آنها صفر بودند و همچنان امیر المؤمنین واجب بود که مقام و منزلت خود را بر مردمان مکشوف سازد تا امام خود را بشناسند و بولایت او ایمان آورند لاجرم گاهی بکلماتی که مشعر بر علو مقامات اوست سخن می کرد چنانکه میفرمود نحن صنایع ربنا والناس بعد صنایعنا یعنی مردم بطفیل وجود ما خلق شدند و این کلمات بر حقد و حسد اجلاف عرب میافزود سیما مردم قریش از این روی هم دست و هم داستان شدند و با ابوبکر بیعت کردند و حق علی را بزیر پای نهادند چون آنحضرت را ناصر و معین نبود دل بر صبر نهاد و محزون و مظلوم بنشست يك روز چنان افتاد كه فاطمة زهرا از تقاعد امیر المؤمنین در طلب حق خویش اظهار ضجرت می میفرمودند ناگاه بانك اذان بالا گرفت و مؤذن گفت ( اشهد ان محمدا رسول الله فقال لها ايسرك زوال هذا النداء من الارض قالت لا قال فانه ما اقول لك ) یعنی اگر من دست بشمشیر کنم یکباره مردم از دین بدر روند و بعالم جاهلیت عود نمایند بالجمله بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه چون امیر المؤمنین عليه السلام

(نا) به تجهیز رسول خدا پرداخت ابوبکر برأریکه خلافت جای کرد و مردم با او بیعت کردند سلمان بنزدیک علی آمد امیر المؤمنین فرمود اول کس که بود که با ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعمای قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب و مغیره بن شعبه و بشیر بن سعد و معاذ ابن جبل و سالم مولي حذيفة و ابو عبیده امیر المؤمنین فرمود اینهارا نمیگویم اول کسی را که در فراز منبر با او بیعت کرد کدام کس بود گفت ندانم ولكن (رأيت شيخا كبيرا يتوكأ على عصاه بين عينيه سجادة شديدة التشمير اول من صعد وخر و هو يبكي و يقول الحمد لله الذي لم يمتني حتي رايتك في هذا المكان ابسط يدك فبسط يده فبايعه ثم قال يوم كيوم آدم (سلمان) رض کرد پیر فرتوت را نگران شدم که بر عصای خویش متکی بود و در میان پیشانی او سجاده نگریستم اول کس بود که بر جست و بر فراز منبر شد و بر روی در افتاد و سخت بگریست و گفت سپاس خدا را که مرا زنده گذاشت

تا ترا در جای پیغمبر بدیدم اکنون دست بمن ده تا باتو بیعت بنمایم ابوبکر دست بگشود و او دست بردست ابوبکر زد و گفت «یوم یوم آدم» این بگفت و از منبر بزیر آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود آن ابلیس بود که این روز را بروزی که آدم را فریب داد تشبیهی جست.

و نیز در روز رحلت رسول خدا ﷺ ابلیس بصورت مغیره بن شعبه بر آمد ( فقال ایها الناس لا تجعلوها کسر وانیة ولا قهرمانیة وسموها تسع فلا تردوها فی بنی هاشم فتنتظر بها الحبالی ) فریاد برداشت که ای مردمان در امر خلافت و سلطنت به قانون اکاسره و جبابره کار نکنید و بنی هاشم را در این کار دست مدهید تا بحکم درانت منتظر اولاد و احفاد ایشان باشید دست باز ندهید تا کار مرشایسته گردد .

القصة چون ابوبکر جلباب خلافت در پوشید علی ؑ چون سیاهی شب عالم را فرو گرفت برخاست و فاطمه را برحماری سوار کرده و دست حسن و حسین را فرا گرفته و بر ابواب بیوت مهاجر و انصار عبور داد و بر درهر سرائی بایستاد و خداوند خانه را بنصرت خویش دعوت فرمود و بروضیع و شریف حجت تمام نمود و از تمام امت چهل و چهارتن بر ذمت نهادند که در طلب حق آنحضرت کار بتوانی و مسامحت رواندارند ( فامرهم ان یصبحوا بکرة محلقین رؤسهم معهم سلاحهم لیبايعوه علی الموت ) فرمان کرد که با هم دادان سرهای خویش را بتراشند و سلاح جنگ و جهاد با خود بر گیرند و با آنحضرت بر مړک بیعت کنند یعنی سراز جهاد بر تانند تا کشته گردند چون سیاهی دامن برجید و سفیده بساط بگسترده مردم بر جان خود بترسیدند و از هول و هرب دست از طلب باز کشیدند و بجز چهار کس که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر کسی بدرخانه آنحضرت نیامد شب دیگر نیز امیر المؤمنین ؑ کار بدین گونه کرد و ایشانرا قسم داد که تصمیم عزم داشته باشید همچنان پیمان بشکسته اند و سر بفرمان در نیاوردند لا جرم امیر المؤمنین ؑ بخانه نشست و در بر روی صادر و وارد بسته و بجمع و ترتیب قرآن کریم پرداخت از آن سویی ابوبکر کس بدو فرستاد که مردم را متابعت کن و با من بیعت نمای و شق عصای جماعت مفرهای در پاسخ گفت من سوگند یاد کرده ام که ردابر

دوش نیفکنم و جز از برای نماز نظاره بیرون خانه نکتم تا گاهی که قرآن خدا را بنظم و ترتیب فراهم نیاورم ابو بکر روزی چند خاموش نشست تا گاهی که علی علیه السلام قرآن را فراهم کرد و با خود بمسجد آورد و با آواز بلند ندادرداد (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم) یعنی پیروان ابو بکر کافر شدند و از طریق حق بگشته اند ابن عباس گفت یا اباالحسن این سخن از بهر چه کردی فرمود آیتی از قرآن قرائت کردم عرض کرد همانا مقصودی داشتی و بر مطلبی تنبیهی فرمودی فرمود چنین است (ان الله تعالی يقول فی کتابه وما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا) اکنون ای ابن عباس هیچگاه شنیده باشی که رسول خدا ابو بکر را بخلیفتی انتخاب کرده باشد عرض کرد هرگز جز بسوی تو وصیت نفرمود گفت چرا با من بیعت نکردی عرض کرد چه نوانستم کرد مردم بجمعه بر ابو بکر گرد آمدند و من يك تن از ایشان بودم فرمود (کما اجتمع اهل العجل ههنا فتنتم و مثلکم مثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم فترکهم فی ظلمات لا یبصرون صم بکم عمی فهم لا يرجعون) فرمود چنان بر ابو بکر گرد آمدید که بنی اسرائیل بر گوساله سامری هم اکنون شما در بسا افتادید و مانند آن کسی باشید که آتشی بر افروزد و اطراف خویش را روشن سازد پس خداوند ضیاء را از ایشان بستاند و ایشان را در ظلمتی بنشانند چنانکه کور و کور گنگ بمانند و بیرون شدن نتوانند پس روی بامها جرو انصار آورد و بأعلی صوت نداد داد که ای مهاجر و انصار من بعد از رسول خدا نخستین بغسل او پرداختم و کار کفن و دفن نیز بساختم آنگاه قرآن را از صحف شتات و اکتاف و رقاع فراهم آوردم و تمعات تا وایل و تنزیل و ناسخ و منسوخ را در نوب واحدی جبا دادم هیچ آیتی بر رسول خدا فرود نشد جز اینکه من جامع بودم و هیچ آیتی بجای نماند جز اینکه پیغمبر بر من قرائت فرمود و تا وایل آنرا بمن تعلیم نمود اکنون من شمار اعلام نمودم تا فردا نتوانید گفت ما غافل بودیم و علی ما را آگهی نداد و بنصرت خود دعوت نفرمود و حق خود را فریاد ما نیاورد عمر بن الخطاب چون اصغای این کلمات نمود بیمناک شد که مبادا خاطر هابر آشوبد و مردم را بشو راند (فقال اغنانا ما معنا من القرآن

همانند عونا الیه) گفت از آن قرآن آنچه بمارسیده ما را مستغنی میدارد از آنچه تو درهم آورده ای مردمان دم در بستند و پاسخ نگفتند علی چون این بدید باز خانه شد و از آن سویی عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت خلیفتی بر تو راست نشود تا گاهی که علی اطاعت ترا گردن نهد و با تو بیعت نکند هم اکنون کس بدو فرست و او را حاضر کن و بنیان این امر را بایعت او استوار فرمای ابوبکر فرمان کرد تا تنی روان شد و بر باب سرای علی بایستاد و دعوت ابوبکر را بعرض رسانید و گفت خلیفه رسول خدا ترا میطلبد علی در پاسخ فرمود چه بسیار زود دروغ بر رسول خدا ی بستید همانا ابوبکر و پیروان او که در پیرامون اویند همه ایشان میدانند که خدا و رسول ه را بخلیفتی پیغمبر گذاشت فرستاده ابوبکر این بشنید باز شد و ابوبکر را آگهی داد دیگر ابوبکر کس بعلی فرستاد و دیگر باره پیام داد که ابوبکر ترا میطلبد علی علیه السلام فرمود هنوز از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی دراز نگذشته که عهد او را از پس پشت انداختید قسم بخدا که ابوبکر میدانند خلافت خاص من است همانا ابوبکر هفتم کس است که در غدیر خم بر من بامارت مسلمین سلام داد آنگاه باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که (أَ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَعَمْ حَقًّا مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَصَاحِبُ لَوَاءِ الْغُرَامِ حُجَلِينَ وَ يَقَعْدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَيَدْخُلُ أُولِيَائِهِ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَائِهِ النَّارَ) فرمود ابوبکر و عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که آیا این امارت علی بر امت بحکم خدا و رسوست فرمود بلی جز این نیست علی از جانب خدا و رسول امیر المؤمنین و سید المسلمین و صاحب لوائی حمداست او را خداوند در روز قیامت برصراط بنشاند تا دوستان خود را در بهشت جای دهد و دشمنان خود را بدوزخ افکند چون فرستاده ابوبکر باز شد و این کلمات را باز گفت دم فرو بست و دیگر سخن نکرد تا آنروز بیای رفت روز دیگر چون مسجد از مهاجرین و انصار مملو گردید عمر گفت ای ابوبکر چند کار بتوانی و تسامح خواهی کرد کس بجای نماند که حمل بیعت تو بروی گران باشد جز علی و تنی چند کس بطلب ایشان بفرست خواه بعنف خواه برضا همگان را حاضر کنند ابوبکر گفت از برای تقدیم این



خدمت که راشایسته میدانی گفت اینک قنفذ حاضر است و او مردی با غلظت طبع و شراست خوی بود و نسب از طلفای بنی عدی ابن کعب داشت .

### چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردند

(نا) چون ابوبکر از کلمات عمر بن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه السلام را در طلب بیعت حاضر کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که یخانه علی رود و او را طلب کند قنفذ برفت و علی علیه السلام او را بار نداد و قنفذ باز شد و خیر باز داد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را چه کنی بی رخصت بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت و این بار نیز بار نیافت و بازشتافت و از بیرون سرای ابوبکر را آگهی داد که فاطمه میگوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من در آئید عمر درخشم شد و قال: مالناو للنساء گفت ما را بازنان و زنان را با ما چکار است و در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همداستان برادر سرای فاطمه آمدند عمر بن الخطاب بانگ درداد که یا علی بیرون شو و با خلیفه رسول خدا بیعت کن و گر نه آتش بدین سرای در زرم و بسوزانم فاطمه برخاست (فقات یاعمر: مالناو لك. فقال: افتحی الباب والا احرقنا علیکم بیتکم. فقات یاعمر: اما تنقی الله تدخل فی بیتی) فاطمه فرمود ای عمر تو را با ما این مخالفت و مجارات چیست در پاسخ گفت در سرای بگشای و اگر این خانه را بر شما آتش در میزنم و پاک میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدای نمترسی و بی اجازت من بخانه من در می آئی عمر دانست کس بروی او در نخواهد گشود در غضب شد و فرمان کرد تا نار و حطب حاضر کردند و آتش بر سرای افروختند چون لختی بسوخت بپای بزد و بیفکند و بخانه در رفت فاطمه از پیش روی او در آمد (فصاحت یا ابتاه یا رسول الله) (در مجمع البحرین در لغة لب قال و منه حدیث فاطمة فاخذت بتلابیب عمر فجذبه الیها) فاطمه زهرا گریبان عمر را گرفت و او را دفع داد پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف بر آورد و بر پهلوی فاطمه بزد دیگر باره آن مظلومه پدر را باستنعاث نام برد عمر بن الخطاب این کثرت تازیانه بر آورد و ذراع فاطمه را بیا زرد فنادت یا رسول الله

لبس ما خلفك ابوبکر و عمر)

ندا در داد که ای رسول خدا بد مخلف بودند از پس تو ابوبکر و عمر از خدای در گذشته اند و از دین بگشته اند اینوقت آتش خشم علی زبانه زدن گرفت بر جست و گریبان عمر را بگرفت و او را سخت بر زمین بکوفت و بینی و گردن او را در هم فشرد چنانکه گفتی خواست روزگارش را در اینجهان خاتمه دهد (فقال والذي کرم محمدا بالنبوۃ یا بنی صحاک لولا کتاب من الله سبق وعهد عهد الی رسول الله لعلمت انک لاتدخل بیتی) اگر قضاو قدر خدای از در حکمتی که خود داند نرفته بود وعهد رسول خدای بر ذمت من فرود نیامد بود میدانستی که بسرای من در آمدن نتوانستی چون عمر خویشان را مانند صیدی نگر نیست که در زیر چنک هزار برب خشمناک اسیر است بجماعتی که در بیرون سرای بودند استعانت برد قنفذ بسوی ابوبکر شتاب گرفت و صورت حال را باز گفت ابوبکر در اندیشه رفت که مباد اعلی باتیغ کشیده از سرای بیرون نازد و جماعتی با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران باش اگر علی خواهد از خانه بیرون شود بروی اقتحام کنید و او را مأخوذ دارید و اگر این نتوانید و از دفع او عاجز مانید آن سرای را آتش درزید و پاک بسوزانید قنفذ باز شافت و مردم را از حکم ابوبکر بیگانه کنید سپس مردمان همدست و همدستان بخانه علی در رفته اند و نخستین شمشیر علی را بر بودند و بر آنحضرت غلبه بسته اند و ریسمانی در گردش افکندند و کشان کشان طریق مسجد پیش داشته اند فاطمه بر باب سرای بایستاد و مردم را همی از قصد خویش دفع میداد قنفذ پیش تاخت و باتا زبانه اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی مبارکش پدید آمد و بعد از وفات آن حضرت هنوز آنعلامت بجای بود و آن حضرت همچنان دست از علی باز نمیداشت قنفذ بحکم عمر در برابر شکم فاطمه علیها السلام چنان فشار داد که استخوانهای پهلوی در هم شکست و آن جنین که در شکم داشت و پیغمبر او را محسن نام نهاده بود سقط شد و برایتی عمر بن الخطاب باتفاق مغیره بن شعبه در برابر شکم فاطمه فشردند و فرزندش را شهید کردند این وقت توانائی از فاطمه برفت و دست از علی علیها السلام باز داشت بالجمله علی را

همچنان کسان کسان بمسجد آوردند خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم مولی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد ابوبکر بودند علی علیه السلام فرمود (اما والله لو وقع سيفي في يدي لعلمتم انكم لم تصلوا الى هذا ابدا والله ما الوم نفسي في جهادكم ولو كنت اتمكن من اربعين رجلا لفرقت جماعتكم ولكن لعن الله اقواما بايعوني ثم خذلوني) فرمود اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف میافتاد که نیروی این طغیان نداشتید و جهاد با شما را واجب میشمردم اگر چهل کس با من همدست بود لکن خداوند لعنت کند جماعتی را که با من بیعت کردند آنکاه مرا مخذول گذاشتند اینوقت ابوذر غفاری از کمال غیرت دست بردست خویش زد فقال يا ليت السيف قد عادت بايدنيا مقدار گفت لو شاء لدعا عليهم ربه سلمان گفت مولاي اعلم بما هو فيه اين وقتی بود که جز اين سه تن هیچکس را در جهان از اسلام و فرمان برداری بهره نبود امام محمد باقر علیه السلام فرمود كان الناس اهل رده بعد النبي صلى الله عليه وآله الاثثة عرض کردند یا بن رسول الله آن سه تن کیانند فرمود سلمان و ابوذر و مقداد و از پس آن مردم بخویش آمدند و حق علی را شناخته اند و این جماعت آنانند که آسیای دین کردش می کنند برایشان و دست بیعت ندادند تا امیر المؤمنین را بعنف بسوی مسجد آوردند (ذلك قول الله عز وجل وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم) یعنی محمد جز پیغمبری نیست که پیغمبران پیش از وی از جهان رفته اند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود از پس او کار دیگرگون کنید و از دین بیرون روید .

## اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاملاام شیخ

### محمد حسین اصفهانی

تادر بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت      کعبه ویران شد حرم از سوز صاحب خانه سوخت  
شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه      شد چنان کرد و آتش سینه کاشانه سوخت

آتشى درييت معمور ولايت شعله زد      تا ابدزان شعله هر معموره و ويرانه سوخت  
 آه از آن پيمان شکن کز کينهٔ خم غدیر      آتشى افروخت تا هم خم و هم پيمانه سوخت  
 لیلی حسن قدم چون سوخت از سر تا قدم      همچو همچون عقل رهبر را دل دیوانه سوخت  
 گلشن فرخ فرو حیدر آمد شد تباه      کز سموم شرک آن شاخ گل فرزانه سوخت  
 گنج علم و معرفت شد طعمهٔ افعى صفت      تا که از بیداد دوانان گوهر يك دانه سوخت  
 حاصل باغ نبوت رفت برباد فنا      خرمنی در آرزوی خام رأی و دانه سوخت  
 کر کس دون پنجه زد بر روی طالس ازل      عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت  
 آتشى آتش پرستی در جهان افروخته

خرمن اسلام و دین را تاقیامت سوخته

سینه‌ای کز معرفت گنجینهٔ اسرار بود      کی سزاوار فشار آن در دیوار بود  
 طور سینه‌ای تجلی مشعل از نور بود      سینهٔ سینه‌ای عصمت مشعلی از نار بود  
 آنکه کردی ماه تابان پیش او پهلوتی      از کجا پهلوی او را تاب این آزار بود  
 گردش گرد و ندون بین کز جفای سامری      نکتهٔ پر کار و وحدت هر کز مسمار بود  
 صورتی نیلی شد از سیلی که چون سیل سیاه      روی گیتی زین مصیبت همچو شام تاز بود  
 شهر یاری شد به بند بنده‌ای از بندگان      آنکه جبرئیل امینش بنده در بار بود  
 از قفای شاه بانو بانوای جان گداز      تا توانائی بتن تا قوت رفتار بود  
 گرچه بازو خسته شد از کار دستش شد ز کار      ليک پای همش بر گنبد دوار بود

دست بانو گرچه از دامن شه کوتاه شد

ليک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد

گوهری سنگین بها از ابر گوهر بار ریخت \* کز غم جان سوزا و خون از درد دیوار ریخت  
 تا ز گلزار حقایق نو کله بر بباد رفت \* يك چمن گل صرصر بیداد از آن گلزار ریخت  
 شاخهٔ طوبی مثالیرا ز آسیب خسان \* آفتی آمد که يك سرهم برهم بار ریخت  
 غنچهٔ نشگفتهٔ ای از لاله زار معرفت \* از فراز شاخساری از جفای خار ریخت

اختر فرخ فری افتاد از برج شرف کاسمان خوناب غم از دبدۀ خونبار ریخت  
طوطی زین خاکدان پرواز کرد و خاک غم بر سر اسر طوطیان عالم اسرار ریخت  
بسملی در خون طپید از جور جبار عنید یا که علقه ازل خون دل از منقار ریخت  
زهرۀ زهرا چه از آسیب پهلوی در گذشت چشمهای خون ز چشم ثابت و سیار ریخت  
مہبط روح الامین تا پایمال دیو شد شورشی سرزد که خون از گنبد دوار ریخت

از هجوم عام بر ناموس خاص لایزال

عقل حیران طبع سرگردان زبان لالست لال

شد پیا شور و نسوا تا از دل بانوی شاه	رفت از کف صبر و طاقت قوت از زانویشاه
خسته شد پهلوی خاتون رفت از او تاب و توان	آنچنان کز پیچ و تابش بسته شد بازوی شاه
تا حقیقت را بناحق دست و گردن بسته شد	دست بیداد رعیت باز شد بروی شاه
روی بانوی دو گیتی شد زسیلی نیلگون	سیل غم یکباره از سر و روان شد سوی شاه
سامری گوساله تیرا کرد میر کاروان	تا قیامت خلق را گمراه کرد از کوی شاه
هر که با آواز آن گوساله آمد آشنا	تا ابد بیگانه ماند از صحبت دلجوی شاه
نغمۀ انی انا الله نشنود گوساله خواه	غرۀ دنیا نبیند غرۀ نیکوی شاه
خاتم دین را بجاد و برد دست اهرمن	شرمی از ایزد نکرد و بیمی از نیروی شاه
گرچه دست بندگی داد از نخست اندر غدیر	لیک آن بدعاقبت لب تر نکرد از جوی شاه

خضر می باید که تا نوشد ز آب زندگی

نیست آب زندگی شایان هر خو کسگی

طعمۀ زاغ وزغن شد میوۀ باغ فدک	نالۀ طایوس فردوس برین شد برفلک
زهرۀ چرخ ولایت نغمۀ جانسوز داشت	تاسماک آن نالۀ جانسوز میرفت از سمک
چشم گریان و دل بریان با نوای عجب	نقش هستی را نکرد از صفحه ابجد حاک
شاهد بزم حقیقت شمع ایوان یقین	اشک ریزان رفت در ظلمت سرائی رب و شک
کپی روابودی رود سرگرد کوی این آن	آنکه بودی خاک را هوش سر مه چشم ملک

مستجار هر دو گیتی قبله حاجات برد      دست حاجت پیش انصار و مهاجریک بیک  
بی وفا قومی دل آنان ز آهن سخت تر      وعدهای سست آنها چون هوایی در شبک  
پاس حق هرگز مجواز مردم حق ناشناس      هر که حق را ننگرد کورش کند حق نمک  
مفتقر گرجان سپاری در ره بانو رواست      راه حق است ان تکن لله کان الله لک  
همچه قمری با غمش عمری بسر باید کنی      چاره دلرا هم از این رهگذر باید کنی

## رفتن فاطمه زهرا (ع) از خانه بمسجد رسول خدا (ص)

### در طلب علی مرتضی (ع)

(نا) چون امیرالمؤمنین را از خانه بان گرفتاری و خاری بمسجد بردند فاطمه با آن تن خسته و پهلوی شکسته از قفای او بیرون شد و زنان بنی هاشم همگان از قفای او روان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدا آمد (فقلت: خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمداً بالحق لئن لم تخلوا عنه لا نشرن شعری ولا نضع قمیص ابی علی رأسی ولا صرخن الی الله تبارک و تعالی فمانا قة صالح باکرم علی الله منی ولا الفصیل باکرم علی الله من ولدی) فرمود دست باز دارید پسر عم مرا و اگر نه سو گنبدان خدای که محمد را بر اسی بخلق فرستاد گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر افکنم و در حضرت یزدان بنالم همانا ناقه صالح در نزد خدای عز و جل عزیز تر از من نیست و بچه ناقه گرامی تر از حسن و حسین نباشد و بر روایتی فرمود (یا أبا بکر اتریدان ترملنی من زوجی والله لئن لم تکف عنه لا نشرن شعری ولا نشقن جیبی ولا ین قبر ابی ولا صیحن الی ربی فاخذت بید الحسن والحسین علیهما السلام و خرجت ترید قبر النبی ﷺ فقال ﷺ لیسلمان ادرك ابنة محمد فانی اری جنبتی المدینة قد تکفان) فرمود ایسلمان دختر پیغمبر را دریاب که مدینه را نگرانم از دوسوی زیر زبر می شود سو گند با خدای اگر چنان کند که گوید نه مدینه بماند نه سکنه مدینه سلمان پیش شد و گفتم اید دختر پیغمبر خداوند پدر ترا رحمت عالمیان آفرید از این عزیمت باز آی فرمود ایسلمان نمی بینی که آهنگ قتل علی دارند و من بر قتل علی صبر نتوانم کرد بگذار تا از خدای خویش داد خود

بستانم سلمان گفت بیم می‌رود که مدینه در زمین فرو شود اینک علی مرا بسوی تو فرستاد و فرمان کرد که بسوی خانه باز شوی فقالت اذا ارجع واصبر واسمع واطيع له سلمان گوید آنگاه که فاطمه اینکلمات می‌فرمود نگریستم که بنیان دیوارهای مسجد از جای بر آمد چنان که مرد توانست از نلمه آن عبور دهد چون فاطمه مراجعت کرد دیوارهای بجای نشست چنانکه غبار برخواست و بر خیاشیم مایسید .  
 و از امام باقر علیه السلام منقولست که فرمود بخدا قسم اگر آنحضرت کیسوان خود را میکشود هر اینه همه می‌مردند .

## اثر طبع شیخ صالح حلی ره

و محمد ملقا بلا تکفین	والثابین لظلم آل محمد
فی طول نوح دائم و حنین	و القائلین لفاطم آذیتنا
بظل اوراق لها و غصون	و القاطعین اراکه کیماتظل
لم یجتمع لولاه شمل الدین	و مجمعی حطب علی البیت الذی
و المسقطین لها اعز جنین	والد اخلین علی البتولة بیتها
و الطهر تدعو خلفه برنین	و القائدين امامهم بنجاده
رأسی واشکوللا له شجون	خلو ابن عمی اولا کشف بالدعا
بالفضل عندالله الا دونی	ما کان ناقة صالح و فضیله
عبری و قلب مکمد محزون	فرنت الی القبر الشریف بمقلة
غوثاه قل علی العداة معین	قالت و اضفار المصاب بقلبها
تبعا و مال الناس عن هارون	ابنا هذا السامری و عجله
هو فی النوائب مذهبیت قرینی	ای الرزایا اتقی بتجلد
ام کسر ضلعی ام سقوط جنین	فقدی ابی ام غصب بعلی حقه
ام جهلهم حتی وقد عرفونی	ام اخذهم ارثی و فاضل نحلته
و سئلتهم حتی وقد نهرونی	قهر و یتیمیک الحسین و صنوه

## هر قیله

یکی نشسته ز اصحاب کرم شیون و شین      سر شک بار باحوال والد حسنین  
یکی نشسته بکنجی از این الم دلگیر      یکی ز سرزنش خلق سرفکنده بزیر  
که ناگه از در مسجد بصدفغان و خروش      رسید فاطمه پیراهن نبی بر دوش  
کسی که سایه او مه ندیده بر لب بام      قدم نهاد بمسجد میان کثرت عام  
که ناگهان بر جبرئیل پرده پوش آمد      میان فرقه اصحاب در خروش آمد

## نامه عمر بمعویه در کیفیت میوزانیدن در خانه فاطمه (ع)

علامه مجلسی - در جلد هشتم بحار ص ۲۳۰ - از طبع کمپانی این نامه را نقل کرده در سه صفحه از بحار و حقیر تمام آن نامه را در جلد ثانی ( الکلمة التامة ) نقل کرده ام و در اینجا فقط محل شاهد را می نویسم عمر از آن جمله نوشت ای پسر ابوسفیان هر اینده دانسته باشی که من و خالد بن ولید و قنفذ و جماعتی از خواص اصحاب خود در خانه فاطمه آمدم و باب خانه را بشدت کوبیدیم و در میان خانه علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه بودند پس فضه عقب در آمد گفت چه میخواهی گفتم علی را بگو دست از باطیل خود بردارد و بیرون شود با خلیفه رسول خدا بیعت نماید فضه گفت علی مشغول کاری است بیرون نشود گفت برو علی را بگو بیاید و الا داخل خانه نمیشود و او را بیرون آوریم فاطمه چون این بشنید خود بعقب در آمد و گفت ( ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون و ای شیء تریدون ) من گفتم ای فاطمه پسر عم ترا چه افتاده که ترا در معرض جواب می آورد و خود در پرده حجاب جلوس دارد فاطمه گفت ( طغیانک یا شقی اخرجنی و الزمک الحجة و کل ضال غوی فقلت دعی عنک الابطیل و اساطیر النساء و قولی لعلی یخرج فقلت لاحیاً و لا کرامة أبحزب الشیطان تخوفنی یا عمر و کان حزب الشیطان ضعیفاً ) او را گفتم اگر علی بیرون نشود آتش در این سرای بزنم و همه را بسوزانم این بگفتم و هیزم آوردم و آتش در سرای افروختم و در خانه فاطمه



بسو ختم پس فاطمه در خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحاب من گردید  
 'باتا زبانه چنانش بزد که بازوی وی مانند دُمْلُجْ گردید از اثر تازیانه در آن وقت صدای  
 ناله او بلند شد چندانکه نزدیک بود بحال او رقت کنم و دلم نرم شود ولی متذکر شدم  
 قتلاي بَدْر اَحَد را که بدست علی مقتول شده بودند و کید محمد و سحر را و را  
 یاد آوردم آتش غضبه افروخته تر گردید لگدی بر در زدم فاطمه در عقب درین در و  
 دیوار واقع شد چنان در خانه را بِشِکَمِ اَوْ فشار دادم که از صدمه دُرُ جنین او که او را  
 محسن نام گذاشته بودند سقط شد ( فعند ذلك صرخت فاطمة صرخة حسبتها قد جعلت  
 اعلى المدينة اسفلها فقالت يا ابتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك آه يا  
 فضة الي فخذيني، فقد والله قتل مافي احشائي من الحمل ) اینوقت فاطمه چنان صَرَخَه  
 و ناله ازاو بلند شد که من گمان کردم مدینه زیر زبر گردید و فاطمه همی گفت ای پدر  
 بزرگوار به بین بادختر عزیزت چه معامله می نمایند سپس گفت آه ای فضا بدادم برس  
 بچه ام را کشتند بخدا قسم حملیکه در رحم داشتم مقتول شد پس تکیه بدیوار کرده  
 من دُرُ را بعقب انداختم داخل خانه شدم با آن حال از پیش روی من در آمد و  
 بیم آن بود که دیدهای من تاریک شود مرا مانع از دخول خانه گردید من از روی خمار  
 چنان سیلی بصورت او زدم که گوشواره در گوش او در هم شکست و روی زمین ریخت  
 در اینوقت علی بن ابی طالب شتاب زده از جای جستن کرد چون این بدانستم از خانه  
 بیرون تاختم و خالد را گفتم هر اینه از امر عظیم صعبی گریختم چون جنایت عظیمی  
 صادر شده فلذا ایمن بر نفس خود نباشم و اینک علی از خانه با حال غضب بیرون آمد که  
 نه مرا و نه شما را طاقت آن نیست که با علی روبرو بشوید پس علی از خانه بیرون شد  
 فاطمه را نگر بست که قصد نفرین دارد فضربت یدیها الی ناصیها لتکشف عنها وتستغیث  
 بالله العظیم لمانزل بها فاسبل علی علیها ملامها و قال لها یا بنت رسول الله ﷺ ان  
 الله بعث اباك رحمة للعالمين وایم الله و لئن کشفتم عن ناصيتك سائلة الى ربك لاجابك  
 ویهلك هذا الخلق حتی لا یبقی علی الارض منهم بشرفکونی یاسیده النساء رحمة علی  
 هذا الخلق المنکوس و لا یكونی عذابا) یعنی علی فاطمه را فرمود اگر نفرین کنی صاحب

نفسی در مدینه باقی نماند اکنون ایفاطمه سبب رحمت باش همانند پدر بزرگوارت و سبب نزول عذاب بر این امت مشهوره مشهور پس من خاندن قنفذ و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده و دیگران را گفتم تا در خانه ریختند و علی را دست گیر کرده بسوی یبعت اورا کشیدند و لکن ای معویه مرا شکمی نیست که اگر تمام روی زمین بشت بر پشت هم میدادند البته علی را نمیتوانستند دست گیر کرد و لکن من علت آنرا میدانم و نمی گویم

و در روایت سلیم بن قیس هلالی است که سلیم بن قیس گوید من بسلامان گفتم آیا واقعاً این جماعت بدون رخصت فاطمه داخل خانه آنحضرت شدند سلمان گفت بلی بخدا سوگند که مقرر بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله دیروز بود که از میان هارفتی الخ

قال سلیم قلت یا سلمان	هل هجموا و لم یک استیدان
فقال ای و عزت العجبار	لیس علی الزهراء من خمار
لکنها لاذت بجنب الباب	رعاية للستر والاحجاب
فمئذ اوهها عصروها عصرة	کادت بنفسی ان تموت حسرة
تصبح یا فضة اسند ینسی	وقد وربی قتلوا جنینی

### حمید جزوهی گوید

جرعاها من بعد والدها الفی	ظ مراراً فبئس ما جرعاها
اغضباها و اغضبا عند ذاك	الله رب السماء اذ اغضباها
بنت من ام من حلیلة من	ویل لمن سن ظلمها و اذاها
اکلن تحت الخضراء بنت ندر	ناطحة صادة امیر سه اها

## هجوم بخانه فاطمه (ع) بروایت بیت الاحزان

محدث قمی در کتاب بیت الاحزان از کتاب علم الیقین نقل از کتاب التهاب نیران الاحزان چنین مینویسد: ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء والمناقبین واتوا بهم الى منزل امیر المؤمنین فرأوا ان الباب مغلق فصاحوا اخذ رج یاعلی فان خلیفة رسول الله یدعوك فلم یفتح لهم الباب فاتوه بحطب فوضعه على الباب وجآوا بالنار لیضرموه فصاح عمر وقال والله لئن لم تفتحوا النضر من النار فلما عرفت فاطمة انهم یحرقون منزلها قامت وفتحت الباب فدفعوها القوم قبل ان تتوارى عنهم فخبثت فاطمة (ع) وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب والحائط ثم انهم توابوا على امیر المؤمنین عليه السلام وهو جالس على فراشه واجتمعوا علیه حتی اخرجوه سحبا من داره ملیبا بشوبه یجرونه الى المسجد فحالت فاطمه بینهم ویں بعلها وقالت والله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلما ویلکم ما اسرع ما خنتم الله ورسوله فینا اهل البیت وقد اوصاکم رسول الله باتباعنا ومودتنا والتمسک بنا فقال الله تعالی قل لاسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال فترکه اکثر القوم لأجلها فامر عمر قنقذاً وكان هو ابن عمه ان یضربها بسوطه فضر بها قنقذ بالسوط على ظهرها وجنبیها الى ان اثر فی جسمها الشریف وكان ذلك الضرب أقوى سبب فی اسقاط جنینها وقد كان رسول الله ﷺ سماه محسناً وجعلوا یقودون امیر المؤمنین عليه السلام الى المسجد حتی اوقفوه بین یدی ابی بکر فلحقته فاطمة (ع) الى المسجد لتخلصه فلم تتمكن من ذلك فعدلت الى قبر ابیها فاشارت الیه بجرقة ونحیب وهی تقول

نفسی علی زفراتها محبوسة      یالیتها خرجت مع الزفرات  
لاخیر بعدک فی الحیوة وانما      ابکی مخافة ان تطول حیوتی

ثم قالت وا اسفاه علیک یا ابتاه وائکل حبیبک ابو الحسن المؤمن و ابو سبطیک الحسن والحسین ومن ربیته صغیرا و آخیه کبیرا و اجل احبائک لیدیک و احب اصحابک الیک اولهم سبقا الى الاسلام و مهاجرا الیک یاخیر الانام فها هو یساق فی الاسر کما یقاد البعیر ثم انها انت انة وقالت و امحمداه و احبیباه و اباه و ابالقامسما و احمداه و اقلة ناصره

واغوثاه واطول كرباه واحزنه وامصيته واسوه صباحاه وخرت مغشية عليها فضج الناس بالبكاء والنحيب و صار المسجد ماتما ثم انهم اوقفوا امير المؤمنين بين يدي ابي بكر وقالوا له مديك فبايع فقال والله لا ابايع والبيعة لي في رقابكم فروى عن عدى بن حاتم انه قال والله ما رحمت احد اقط كرحمتي على علي بن ابي طالب حين اتى به مليا بثوبه يقودونه الى ابي بكر وقالوا بايع قال فان لم افعل قالوا انضرب الذي فيه عينك قال فرفع رأسه الى السماء وقال اللهم اني اشهدك انهم اتوني ان يقتلوني فاني عبد الله واخو رسول الله فقالوا له مديك فبايع فابى عليهم فمدوا يده كرها فقبض على علي انامله فراموا باجمعهم في فتحها فلم يقدروا فمسح عليها ابو بكر وهو مضمومة وهو علي يقول وينظر الى قبر رسول الله ﷺ يا بن ام ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلوني

وفيه ايضا نقلا عن ارشاد القلوب ديلمى كه از فاطمه زهرا حديث كند قالت فجمعوا الحطب الجزل على باب دارى واتوا بالنار ليحرقونا ويحرقوا باب الدار فوقفت بعزاة الباب و ناشدتهم بالله و بابى ان يكفوا عنا وينصرونا فآخذ عمر السوط من يدي فتغذ مولي ابي بكر فضرب به عضدى حتى صار كالدماج وركل الباب برجله فرده علي و انا حامل فسقطت لوجهي و النار تسعروا ويسفع وجهي فيضربني بيده حتى انتثر قرطى من اذنى و جرائنى المخاض فاسقطت محسناً بغير جرم .

وفيه ايضا نقلا عن الكافي روى باسناده عن ابي جعفر و ابي عبد الله قالان فاطمة لما كان من امرهم ما كان اخذت بتلابيب عمر فجذبتة اليها ثم قالت اما والله يا بن الخطاب لولا انى اكره ان يصيب البلاء من لاذنب له لعلمت ساقسم على الله ثم اجدته سريعا الاجابة انتهى .

## اثر طبع السيد محمد حسين بن السيد كاظم القزويني

واخر جوامنه عليا بعد ما	ايح منه حقه و انتزعا
قادوه قهرا بنجاد سيفه	وكيف وهو الصعب يمشي طيعا
واقبلت فاطم تعدو خلفه	و العين منها تستهل ادعما

و كسروا بالضرب منها اضلعا	و انتھروھا بسياط قنفذ
تساقطت مع الدموع قطعا	فانعطفت تدعو اباھا بحشی
عنه ضلالا وابن تيم طيعا	يا ابتا هذا على اعر ضوا
تعي خدائي لا ولا مسمعا	اهتف فيهم لا اری واعية
منى وحقى بينهم مضيعا	امسى تراثي فيهم مفتصبا
مبدية حنينها المرجعا	فاسترجعت كاظمة لغيظھا
كاد بفرط الحزن ان ينصدعا	حتى قصت من كمد وقلبھا
مو لعافؤادھا مروعا	قضت و لكن مسقطا جنينھا
ما مهدت لها الزايا مضجعا	قضت ومن ضرب السياط جنينھا

### احتیاجات امیر المؤمنین با اصحاب متقیفہ

(نا) چون امیر المؤمنین علیه السلام را بآن ذلت در محضر ابی بکر در مسجد رسول خدا حاضر کردند در حالیکه ریسمان در گردن داشت آنحضرت روی با ابابکر کرد (فقال یا ابابکر ما اسرع ما وثبتم علی رسول الله بای حق وای منزلة دعوت الناس الی بیعتك الم تبایعنی بالامس بامر الله و امر رسول الله ﷺ و قد كان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمه علیها السلام بالسوط حين حالت بینها و بین زوجها و ارسل الیه عمر ان حالت بینک و بینہ فاطمه فضر بها فألجأھا قنفذ الی عضادة بیتها و دفعھا و كسر ضلعا من جنبھا فالقت جنیناً من بطنھا) فرمود ای ابوبکر چه زود بر رسول خدای تاختن کردی و سر از فرمان او بدر بردی بکدام شایستگی مردھرا به بیعت خود دعوت کردی نه تو در غدیر خم بفرمان خدا و رسول بامن بیعت نمودی اینک قنفذ کہ خدایش لعن کندا فاطمه را باتازیانه بزد گاهی کہ میان من و او میانجی بود و عمر بضرب او فرمان داد فاطمه در پس در پناهنده گشت و او عضاده در را فشار داد چنانکہ پهلوی او را بشکست و طفلی کہ در شکم داشت ساقط ساخت در خیر است کہ فاطمه از آن روز بستری گشت و ناتوان بود تا شہید از جهان در گذشت. مخفی نماند کہ موافق بعضی روایات خود عمر متصدی این جنایت

شد و در بعضی قنفذ را متصدی این جنایت میداند و در روایت عاشربهار در مناظره امام حسن مجتبی علیه السلام در مجلس معاویه متصدی این جنایت را مغیره بن شعبه میداند چنانچه میفرماید آنحضرت بمغیره بن شعبه (انت الذی ضربت امی فاطمة حتی ادميتها والقت مافی بطنها) و این روایات اصلاً با هم دیگر معارض نیست بجهت آنکه جنایتی که يك جماعت با هم دیگر هم دست و هم رأي بشوند در آیتان آن نسبت آن جنایت بهريك انهاب صحیح است علاوه بر این که احتمال قوی میرود که از جهت بغض و عناد باین خانواده هر کدام برای تشفی قلب خود آنمظلومه را بضرب تازیانه و غلاف شمشیر و فشار در اذیت کرده باشند اللهم العن ظالمی آل محمد، بالاخره عمر گفت ایعلی دست از این اباطیل و سخنان بیهوده بردار و با ابوبکر بیعت کن آنحضرت فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت سراز بدنت بردارم (۱) و بتمام ذلت و خواری ترا خواهیم کشت حضرت فرمود اگر چنین کنید بنده خدا و برادر سید انبیارا بقتل رسانیدید گفت قبول داریم که بنده خدا هستی و لکن هر گز برادر رسول خدا نیستی آنحضرت فرمود ای ابابکر انکار میکنی که یغمبر مرا برادر خویش قرارداد و تاسه مرتبه این کلام را فرمود آنگاه متوجه جماعت گردید و فرمود همانان سزاوار تر بامر خلافت باشم از شما و البته بر شما واجب و سزاوار تر است که با من بیعت کنید ای جماعت قریب این امر را از انصار گرفتید و حجت آوردید

---

(۱) قالوا نقتلك ذلوا صفاراً فقال عليه السلام اذا تفلتون عبداً و انا رسول الله قال ابوبکر اما عبدالله فتم و اما اخو رسول الله فما نقر لك بهذا فقال عليه السلام ثلاث مرات يا ابابکر اتكر هذا من رسول الله انه جلنى اخاه و قال يا اخى انت منى بمنزلة هارون من موسى ثم قال عليه السلام انا احق بهذا الامر منكم و انت احق بالبيعة لى اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم عليهم بالقرابة من رسول الله و تأخذونها منا اهل البيت فصبنا الستم نازعتم الانصار و احتججتم عليهم بالقرابة من رسول الله و انكم اولى بهذا الامر منهم لكانكم من رسول الله صلى الله عليه و آله فاعطوكم العقادة و سلوا اليكم الامارة و انا احتج اليكم بثل ما احتججتم على الانصار انا اولى برسول الله حياً و ميتاً و انا وصيه و وزيره و مستودع سره و عله و انا الصديق الاكبر و اول من آمن به و صدقه و احسنكم بلاء فى جهاد الشركين و اعرفكم بالكتاب و السنة و اقهكم فى الدين و اعلمكم بعواقب الامور و اذركم لساناً و اثبتكم جناحاً فلما تنازعونا هذا الامر انصفونا ان كنتم تغافون الله من انفسكم و اعرفوا لنا الامر مثل ما عرفته الانصار لكم و الا فبوتوا بالظلم و انتم تملون .

که ما اقربای رسول خدا میباشیم اکنون چگونه آنرا از ما غصب مینمائید؟ حال آنکه ما اقرب و نزدیکترین مردم برسول خدا میباشیم همانا همان حجّتی که شما بر انصار آوردید و آنها دست باز داشته اند و خلافت را بشما واگذار نمودند من همان حجّت را برای شما اقامه مینمایم که من اولی برسول خدا هستم حیا و متیامنم وصی و وزیر و خلیفه بعد از او و محرم اسرار و مخزن علوم رسول مختار و صدیق اکبر و اول کس که با او ایمان آورد من بودم منم مجاهد فی سبیل الله و اعرف بکتاب خدا و سنت سید انبیاء و فقیه ترین شما در دین حق تعالی و دانایترین شما بحدوث و عواقب امور و فصیح ترین و شجاع ترین و اقوی از شما میباشم باین حال جائز نیست برای شما که با ما مانع از خلافت بنمائید و سلطنت آل محمد را بخانه اغیار و اجانب بیندازید اگر شما از خدای تعالی میترسید با ما از روی انصاف سخن بگوئید و اگر نه این بار ظلم را خود حمل بنمائید و میدانید که البته پاداش آنرا خواهید دید چون امیر المؤمنین سخن بدین چارسانید و از در نصیحت امت از روی صدق و راستی فرمایشات خود را خاتمه داد عمر بن الخطاب سر برداشت و گفت مادست از تو بر نداریم تا اینکه بیعت بنمائی خواهی از روی رضا و رغبت و خواهی بجز و کراهت حضرت (۱) فرمود همانا امروز تو برای ابوبکر خلافت را محکم میکنی که فردا آنرا بتو رد بنماید بخدا قسم بحرف تو گوش نکنم و هرگز سخن ترا قبول ننمایم و اقاویل ترا بچیزی خریداری ننمایم و بآن اعتنائی ندارم من بیعت نخواهم کرد ابو عبیده گفت یا بن عم ما قرابت ترا و سبقت ترا در اسلام و علم ترا و نصرت ترا در اسلام انکار نداریم لکن توجوانی و ابوبکر پیرست ثقل این حمل را بهتر تواند حمل داد امروز این کار با مضار رفته است تو نیز رضا بقضایده اگر خدای ترا زنده گذاشت باتو باز گشت خواهد کرد بی آنکه دو نفر از در خلافت باتو بیرون شوند امروز انگیزش فتنه مکن من دلهای عرب را میدانم که باتو چگونه است و دانسته ام که ترا اطاعت نخواهند کرد (۲) امیر المؤمنین فرمود ای معشرها جرین و انصار از خدا بترسید و وصیت پیغمبر را

(۱) فقال علی اhlب حلبا لك شعطره و اشد له اليوم لبرد هلك غدا والله اذا لا قبل قولك ولا احفل بمقامك ولا ابایع.

(۲) فقال امیر المؤمنین یا معاشر المهاجرین و الانصار الله لا تنسوا عهد نبیکم الیکم فی امری ولا تغر جواه

در حق من در بوته نسیان مگذارید و سلطنت رسولخدا را که مختص ما اهل بیت است از خاندان رسولخدا بخاندان اجانب نقل و تحویل ندهید و مقام امامت و خلافت که جز برای اهل بیت بجهت احدی زیبنده نیست از خاندان رسالت غصب ننمائید بخدای متعال قسم است که حق تعالی حکم فرموده و پیغمبر را بآن آگاه نموده و شما هم مطلب را کاملا میدانید که ما اهل بیت سزاوار تریم بامر خلافت من عالم بکتاب خدا و فقیه در احکام حضرت مصطفی و من دانای تر و ینا تر بامر رعیت میباشم و این خصال مخصوص خاندان رسالت است و شمارادر آن نصیبی نیست متابعت هوای نفس را دست باز دهید که شما را از طریق حق بودای ضلالت اندازد و باز ماندگان شمارا در فتنه و فساد دچار بنماید و اختلاف در اخلاف و اعقاب شما پدیدار گردد بشر بن سعد انصاری که اول کس بود از انصار که بابو بکر بیعت نمود باجماعتی از انصار گفته اند یا ابوالحسن اگر انصار از آن پیش که بابو بکر بیعت کنند این سخنانرا از تو شنیده بودند دو نفر باتو مخالفت نمی نمود (۱) آنحضرت فرمود ای مردم آیا سزاوار بود برای من که جنازه رسولخدا را دفن نکرده بیرون تازم و در امر خلافت بمنازعه پردازم بخدا قسم مرا این گمان نبود که احدی با اهل بیت رسولخدا در مقام منازعه براید بعد از آنمه سفارشات رسولخدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آیا پیغمبر عذری باقی گذارد برای احدی در روز غدیر خم آیا حجتی باقی ماند که در آنروز اقامه نفرمودای جماعت شما را بخدا قسم میدهم که هر کس مقاله رسولخدا را در حق من شنیده است

• سلطان محمد (ص) من داره و قمر بیته الی ادور کم و قمر بیوتکم ولا تدنوا اهلہ من حقہ و مقامہ فی الناس فوالله یا معشر الجمع ان الله قضی وحکم ونبیہ اعلم و انتم تملون انا اهل البیت احق بهذه الامر منکم اما کنت القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المصطلح بامر الرعیة والله انه لفینا لانیکم فلا تتبعوا الهوی فتزدادوا من الحق بعد انفسدوا قدیمکم بشر من حدیثکم .

(۱) فقال علی علیه السلام باهؤلاء کنت ادع رسول الله سجد لاوا و اریه و اخرج انا زاع فی سلطانه والله ما خفت احدا یسوله و ینازعنا اهل البیت فیه و یستحل ما سئلتموه و لاعلمت ان رسول الله ترک یوم غدیر خم لاحد حجة و لا لفاعل مقالا فانشاء الله رجلا سمع النبی (ص) یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ان یشهد بما سمع من النبی (ص) فقام اثنی عشر رجلا من غزات البدر و شهدوا .



در روز غدیر برخیزد و ادای شهادت بنماید دوازده نفر برخاسته اند و ادای شهادت نمودند زید بن ارقم گوید من کتمان شهادت نمودم و در اثر این کتمان از هر دو چشم نایبنا شدم بالجمله امیر المؤمنین این گونه احتجاجات بسیار نمود و آنچه رسول خدا در هر مقام در نص خلافت او و وصایت او فرموده بود بیاد مردم آورد و ایشان گفته اند چنین است که تو گوئی.

مکشوف باد که بسط کلام و کثرت اهتمام و تحمل چندین زحمت و ذلت که امیر المؤمنین علیه السلام برخویشتن نهاد برای طلب سلطنت و خلافت نبود بلکه افسوس میخورد برای امت که دچار ضلالت شدند و غم آنها را داشت که در گرداب کوری و گمراهی افتادند که بعد از آنهمه رنج و شکنج که رسول خدا تحمل نمود و آنهمه دادمردی و مردانگی که علی علیه السلام در جهاد داد تا مشرکان راه بکوچه اسلام نزدیک کردند و سالک وحدت شدند و کافران کلمه توحید بر زبان جاری ساخته اند سپس یکباره از دین بدررفته اند و جلباب کفران به پوشیدند و در انهدام قواعد اسلام بکوشیدند انبیاء و اولیاء که در محبت امت مهربان تر از پدر مهربان بر فرزند صالح اند چگونه در چنین احدی و فتنه بزرگ اندوه کین نباشند لاجرم آنحضرت در انتمام حجت و تنبیه امت چند که توانست خودداری نفرمود.

### اکاذیب ابوبکر

خلاصه ابوبکر سخت بترسید که مبادا روی مردم از وی بگردد و آنحضرت را نصرت نکنند گفت یا علی آنچه گفתי همه صحیح است و سخن بر راستی نمودی و ما همه را از رسول خدا شنیدیم و از بر کردیم و لکن رسول خدا بعد از آن فرمود ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را برگزید و گرامی داشت و از برای ما اختیار کرد سرای آخرت را و نبوت و خلافت از برای ما جمع نمیشود علی علیه السلام فرمود هیچیک از اصحاب رسول خدا وآلهم جز تو این حدیث را شنیده عمر گفت اینک من حاضر بودم و شنیدم خلیفه رسول خدا دروغ گو نیست ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن

جبل نیز شهادت دادند این وقت امیر المؤمنین فرمود (۱) هراينه بتحقق كه وفا كرديد بصحيفة ملعونة خود كه پنجاه نفر شما در روز غدیر خم با هم عهد شدید كه اگر رسول خدا بمیرد یا كشته شود نگذارید كه امر خلافت باهل بیت او برسد ابوبكر گفت این سخن را از كجا گویی و از كجا دانسته ای آنحضرت روی بازیر و سلمان و ابوذر و مقداد نمود و فرمود كه شما را بخدا قسم میدهم آیا مطلب چنین نیست كه من میگویم عرض كردند كه ما بودیم كه رسول خدا ﷺ ابوبكر و عمر و ابو عبیده و سالم مولى ابی حذیفه و معاذ بن جبل بنام هريك را بر شمرد و فرمود ایشان كتابی نگاشته اند و پنجاه نفر مهر كرده اند و با هم عهد كردند كه چون من از دنیا بروم خلافت را به 'تونگذارند و تعرض كردي يا رسول الله چون كار بدین گونه كنند حكم چیست فرمود اگر ناصر و معینی برای تو فراهم خواهد شد با آنها جهاد بنما و اگر كسی ترانصرت نكرد در خانه خود ساكت بشین و خون خود را حفظ بنما

آنگاه علی فرمود بخدا قسم اگر این چهل نفر كه با من بیعت كردند عهد نشكسته بودند هر آینه با شما در راه خدا جهاد میكردم و من بشما خبر بدهم كه این خلافت نصیب فرزندان و اعقاب شما نخواهد شد تا روز قیامت و این حدیث دروغ را كه بر پیغمبر بستید كتاب خدای متعال تكذیب شما را میكند كه میفرماید : ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحكمة و آتیناهم ملكا عظیما (۲) . مراد از كتاب نبوت است و از حكمت سنت و از ملك خلافت است و ما یم آل ابراهیم پس هر كه در خلافت طمع بندد غصب حق ما كرده باشد این وقت عمر با كمال خشم و غیظ و غضب روی بابوبكر كرده گفت كه بر منبر نشسته باشی و اینك

(۱) قال امیر المؤمنین ع لقد و فیتم بصحیفه التی قد تعاقدمت علیها فی الکعبة انه ان قتل الله محمداً اذ مات لتردن هذا الامر عنا اهل البيت

(۲) سورة نساء آیه (۵۷) ففهم من آمن به ومنهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيراً والبراد بالناس رسول الله یعنی آ یا حسد میبرند مردم نيك را كه رسول خدا صلى الله عليه وآله هست بر چیزی كه خدا با ایشان عطا كرده است از فضل خود همانا آوردیم ما برای فرزندان ابراهیم كتاب و حكمت و پادشاهی بزرگ سپس از مردم جماعتی بآنها ایمان آوردند و جماعت دیگر از اطاعت سر باز زدند و مخالفت كردند ایشان آتش افروخته جهنم را برای خود تهیه كردند .

علی در برابر تو نشسته باشد و باتو طریق مجادله و معادات سپرد فرمان کن تا با تیغ سرش را بگیرم امام حسن و امام حسین ایستاده بودند چون این کلمات استماع نمودند صدرا بگریه بلند کردند و سخت بگریسته اند امیر المؤمنین آنها را بسینه چسبانید فرمودند آسوده خاطر باشید و گریه نکنید پسر خطاب قادر بر قتل پدر شما نیست

ام ایمن حاضنه رسول خدا ﷺ حاضر بود از این کلمات آشفته خاطر گشت فریاد برداشت و فرمود ای ابوبکر چه قدر زود بود که حسد و نفاق خود را ظاهر کردید و بر این عم رسول خدا ظلم کردید عمر گفت ما را با زنان و زنان را با ما چه کار است حکم داد تا ام ایمن را زدند و از مسجد بیرون کردند این وقت بریده اسلمی برخواست و فرمود ای عمر بر برادر رسول خدا جسارت میکنی و با او خشونت مینمائی و حال آنکه ما ترا و حسب و نسب ترا خوب میشناسیم در قریش آیا شما نبودید در روز غدیر خم که رسول خدا بتو و ابی بکر فرمود بروید بر علی سلام کنید با هارت مؤمنان یعنی بگوئید السلام علیک یا امیر المؤمنین و تو و ابوبکر گفتید این فرمان از شما است یا از جانب خداست حضرت فرمود از جانب خداست ابوبکر گفت ای بریده راست میگوئی ولیکن رسول خدا از پس آن فرمود لا تجتمع لاهل بیتی الخلافة و النبوة بریده گفت بخدا قسم هرگز رسول خدا چنین سخنی نفرموده و سوگند باخدای در شهریکه تو امیر باشی نمانم عمر فرمان کرد تا او را بزدند و از مسجد بیرون کردند آنگاه روی با امیر المؤمنین کرد و گفت یا علی برخیز با ابوبکر بیعت کن قبل از اینکه سر از بدنت بردارم آن حضرت بقبر رسول خدا پناهنده شد و این آیه را تلاوت کرد (یا بنی امان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)

و همی باناله های جگر خراش میگفت و اجعفر راه و لاجعفر لی الیوم و احمز تاه و لاحمزه لی الیوم این وقت خبر بعباس بن عبدالمطلب دادند که علی پسر برادرت در زیر شمشیر نشسته عباس شتاب زده در رسید و بانگ برداشت که با پسر برادرم رفتی و مدارا کنی بر من است که او بیعت کند چون وارد شد دست آنحضرت را گرفت بی آنکه کف باز کند بادست ابوبکر مسح داد و ابوبکر بهمین قائم شد این وقت علی را رها کردند

پس آنحضرت دست بجانب آسمان برداشت و عرض کرد بارپروردگارا تو میدانی که پیغمبر فرمان کرد مرا که اگر بیست تن باتو همدست بشوند باین قوم جهاد کن و این فرمان تو است که درقرآن کریم فرموده‌ای که بیست تن مرد شکیبای بر دویت کس غلبه جوید و تو آگاهی ای خدای من که بیست نفر برای من فراهم نشد اینوقت مقدار بر خاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین بچه امر میفرمائی بخدا قسم اگر امر کنی مرا هر اینه شمشیر بکشم و جهاد بنمایم و تا جان دارم از نصرت شما دست باز ندارم و اگر میفرمائی ساکت مینشینم آنحضرت فرمود دست بازدار و ساکت بنشین و وصیت رسول خدا را از خاطر خود محو نمما پس مقدار روی بآن جماعت کرد و فرمود قسم بآن کسیکه جان من در قبضه قدرت او است اگر بدانم که میتوانستم ظلم را از مولایم امیر المؤمنین دفع و رفع بنمایم و دین خدا را قدرت داشتم که نصرت بنمایم و آنرا عزیز بدارم شمشیر بدوش میگرفتم و با شما جهاد میکردم وای بر شما بر برادر رسول خدا و وصی سید انبیاء و خلیفه او را درامت و بدر دو فرزندانش و شوهر دخترش بانوی عصمت غارت بردید و حق او را غصب نمودید منتظر باشید بلاهای گوناگون را و مایوس باشید که دیگر شما هدایت یابید بر برادر رسول خدا حمله افکندید پس پذیرای بلا باشید و دچار زحمت و غلارا منتظر باشید

حقیر چون احتجاج آن دوازده نفر را با ابی بکر و سایر وقایع سقیفه را در جلد اول ( الکلمة التامة ) بتفصیل ایراد کردم از اینجا عنان قلم را باز کشیدم .

### من قصيدة الخديجة

و ما ابتلى في دهره مسلم	بمثل ما به علي ابتلى
يوم الى المختار اوحى الاله	بلغ بمافي حيدر انزلا
فقام في الخم خطيبا على	غير كلا والناس ملاء الفلا
من كنت مولاه فذا حيدر	مولاه قد قال رب العلى
فابتدء الشيخان قالا له	بخ بخ اصبحت مولى المالا

فاظهر الحب له و الولا	والحفد في قلبهما قد غلا
ما مضت الايام قالاله	بايع لنا من قبل ان تقتلا
مارأت العينان من قبل ذا	يحل بعد عنه عقد السولا
ياساتلى دع عنك تفصيلها	جرى عليه واسمع المجملا
لما قضى المختار هاجت على	آل الهدى اصحابه الجهلا
جاؤا الى الدار وقد اضرموا	ناراً ورضوا ضلع بنت العلى
وسودوا يا ويلهم منها	بالسوط حتى الموال مفصلا
واسقطوا جنيهاً ويلهم	فما جنى الجنين ان يقتلا
ما راقبوا الله بما قد جنوا	فلا ولا خافوا نزول البلا

### شمس

زد عمر آتش بآن درى كه پي فخر	* بودى روح الامين مدايش چاكر
ناچه بود مصلحت ز امت عاصي	* خوارى ييحد كشيده ز حمت ييمر
دست خدار اود دست بست زيباد	* پهلوى زهراش كست وخست ز كيفر
دخت پيمبر ستاده باتن مجروح	* پور قحافه نشسته بر سرمبر
آه ازان تازيانه كت زده قنفذ	* دادن از آن ريسمان گردن حيدر
يعنى اين است اجر مزد و رسالت	* يعنى آنست شكر حق پيمبر
آتش اين فتنه بود كاش افروخت	* در حرم كربلا بطارم اخضر
آرى اگر اين عمر برباد نميداد	* حرمت آل رسول و حيدر صفدر
طعمه شمشير آن عمر تنمودى	* تازه جوانان نشان زاكبر و اصغر
گر در اين خانه را نسوخته بودند	* بر در آن خيمه كس نميزدى اخگر
غصب فدك گر كس از بتول نميكرد	* تشنه نگشتى حسين ييكس وياور
گر كه علي را رسن نبود بگردن	* بسته بغل مينگشت عابد مضطر
فاطمه گر ضرب تازيانه نخوردى	* لعل حسين كى شدى كبود ز خيزر

## قضیه حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

حضرات اهل سنت در این قضیه جهلا یا تجاهلا سه فرقه می باشند يك فرقه منکرند و می گویند اصلاً چنین قضیه‌ای واقع نشده است فرقه ثانیه گویند عمر اراده حرق باب کرد و فاطمه را بغضب آورد ولی اینگونه کارها از گناهان صغیره است ضرر به مقام ابی بکر و عمر نمی‌رساند فرقه سوم گویند بر فرض که در خانه راهم بسوزانند چون مسئله امامت و نصب خلیفه از اهام امور بود و متخلفین در خانه فاطمه بودند این گونه حوادث اگر رخ بدهد وزنی بخشم بیاید ضرر ندارد و حقیر این موضوع را کاملاً در جلد اول و ثانی ( الکلمة الثامه ) متعرض شدم و نیز در کتاب ( خیر الکلام ) که رد بر کسروی دشمن اسلام نوشته‌ام پاره از این قسمت را در آنجا شرح داده‌ام چون کسروی کاسه لیس نواصب بوده و مزخرفات آنها را نشخوار کرده بکلی منکر حرق باب بود ناچار پاره از کلمات اهل سنت را در آنجا نوشتم و در این کتاب مستطاب نظر باینکه شاید مورد ایراد اهل سنت واقع بشود و اخبار مذکوره را نیز برند سزاوار چنان دیدم که بجهت ارغام انوف منکرین از اسفار معتبره سنیه اثبات کنم که عمر مهیا شد باینکه در خانه را بسوزاند بلکه سوزانید و چون این معنی اثبات شد دماغ منکرین بخاك مالیده خواهد شد که فرقه اولی بودند و جواب فرقه ثانیه هم داده خواهد شد که اگر این عمل از گناهان صغیره بوده باشد گناه کبیره من الازل الى الابد وجود خارجی پیدا نکرده و نخواهد کرد و جواب فرقه سوم که گفته‌اند برای نصب خلیفه خلیفه‌ای و امامی در کار نبود بلکه يك دسته دزدان دین برای غصب خلافت شاه کشور دین و برهم زدن امامت ثابته و خلافت منصوصه در سقیفه نبی ساعده جمع شدند و بغارت گری پرداخته‌اند اکنون بر سر سخن برویم فنقول مستیعناً بالله

اول ابن عبدربه اندلسی مالکی مذهب در عقد الفرید (۱) گفته جماعتی که

---

(۱) ج ۳ ص ۶۳ الذين تغلفوا عن بيعته ابی بکر علی و العباس و الزبیر و سعد بن عبادہ فاما علی و العباس و الزبیر فقدموا فی بیت فاطمه حتی بہت الیہم ابو بکر عمر بن الخطاب لیخرجہم من بیت فاطمة وقال لهم ان ابو قاتلہم فاقبل عمر یقبس من نار علی ان یضرم علیہم الدار فلقتہ فاطمة فقالت یا بن الخطاب اجئت لتحرق داری قال نعم اوتدخلوا فیها دخلت فیہ الامۃ ج ۲ ص ۴۴۳

تخلف از بیعت بابی بکر کردند علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب و زبیر بن العوام و سعد بن عبادہ بودند اما علی و عباس و زبیر در خانۀ فاطمہ نشستند تا اینکه ابو بکر عمر بن الخطاب را بسوی آنها فرستاد که ایشانرا از خانۀ فاطمہ بیرون کند و عمر را گفت اگر از بیرون آمدن ابا دارند با آنها قتال کن سپس عمر با آتش آمد در خانۀ فاطمہ که خانہ را بسوزاند بر آن جماعت فاطمہ را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانۀ مرا بسوزانی عمر گفت آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزیکہ امت داخل شدند .

این عبارت بتمام صراحت می گوید کہ ابو بکر و عمر قتال با نفس رسول و زوج بتول را جائز شمرده اند و ابو بکر فرمان داده است کہ اگر امتناع کردند با آنها جنگ کن .

دوم محمد بن جریر بن یزید الطبری المتوفی سنہ ۳۱۰ در تاریخ خود چنین گوید کہ عمر بمنزل علی آمد و در آنخانہ طلحہ و زبیر و جماعتی از مهاجرین بودند و عمر گفت بخدا قسم البتہ خانہ را بر شما آتش می زنم مگر آنکہ بیرون ییابید و با ابو بکر بیعت کنید پس زبیر با شمشیر برهنہ بیرون دوید پای او بسنگی آمد و بر زمین خورد یک بارہ بر او حملہ کردند و شمشیر او را از دست او ربودند و او را مأخوذ داشتند الخ .

سوم ابو محمد عبد اللہ بن مسلم بن قتیبہ الدینوری المروزی الباہلی المتوفی سنہ ۲۷۶ در الامامۃ والسیاسة (۱) گوید کہ چون ابو بکر براریکہ خلافت مستقر شد

(۱) ابن قتیبہ از اعیان علماء سنت است چنانچہ از مطالعہ و فیات الاعیان ابن خلکان و مرآت الجنان یافعی و جامع الاصول ابن اثیر الجزری و تہذیب الاسماء علامہ نووی و انساب سماعی و میزان الاعتدال ذہبی و بقیۃ الوعاة سیوطی و غیر آن ظاہر است و نسبت کتاب السیاسة و الامامۃ بابن قتیبہ نیز مسلم و محقق است چنانچہ بآن تصریح کرده عمر بن فہد مکی شافعی در کتاب اتعاف الوری باخبار ام القری در وقایع سنہ ۹۰۳ و همچنین تفسیر شاهی کہ از معتبرین تفاسیر سنیہ است در سورۃ نور در ذیل آیۃ اذا دعوا الی اللہ و رسوله لیحکم بینہم و نیز بتصریح عمر رضا کحال در کتاب اعلام النساء در ترجمہ فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و نص عبارت اینست درس ۱

در پی آن برآمد که هر کس از بیعت سرباز زند حاضر محضر بنمایند و از او بیعت بگیرند او را خبر کردند که جمعی از متخلفین در پیرامون علی درخانه فاطمه دختر پیغمبر انجم شدند این وقت ابو بکر عمر افرستاد که ایشان را بیاد عمر بدرخانه فاطمه آمد فریاد برداشت که بیرون بیایید و با خلیفه رسول خدا بیعت بنمائید و اگر سر بر تافتید قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست این خانه را با هر که در او هست آتش در زنم و همه را بسوزانم عمر را گفتند در خانه فاطمه دختر پیغمبر است گفت و لو در خانه دختر پیغمبر بوده باشد خواهم سوزانید پس مردم از ترس سوختن متفرق شدند ناچار رفتند و بیعت کردند مگر علی که قسم یاد کرده بود که ردای بردوش نگیرد تا اینکه قرآنرا جمع بنماید در این وقت فاطمه بر در خانه ایستاد و فرمود خاطر ندارم مردمی

• وان ابابکررض تفقد قومًا تخلفوا عن بیعتہ عند علی کرم الله وجهہ فبیت الیہم عمر فجاء فناداہم و ہم فی دار علی فابوا ان یمخرجوا فدعی بالخطب • فقال والذی نفس عمر یمیدہ لتخرجن اولاً حرقتہا علی من فیہا وقیل لہ یا اباحفص ان فیہا فاطمة فتال: وان؛ فخرجوا و بایدوا الاعلی کرم الله وجهہ فانه زعم انه قال حلفت ان لا اخرج و لا اضع نوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمة رضی الله عنها علی بابہا فقال لاعدلی یقوم حضروا اسوء محضرمکم ترکنتم رسول الله جنازته بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا الینا حقنا فاتی عمر ابابکر فقال لہ الا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة وقال ابو بکر لقتلہ و هو مولی لہ اذهب فادع علیاً قال فذهب الی علی فقال ما حاجتک فقال یدعوک خلیفة رسول الله فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع فابلیع الرساله قال فبکی ابو بکر رضی الله عنه فقال لقتلہ عدالیہ قتل لہ امیر المؤمنین یدعوک لتبایع فجاءت قتند فادی ما امرہ برفع علی بن ابیطالب صوته فقال سبحان الله لقد ادعی مالیس لہ فرجع قتند فابلیع الرساله فبکی ابو بکر طویلاً ثم قام عمر فشی ومعه جماعة حتی اتوا باب فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت فاطمة رضی الله عنها اصواتهم نادت باعلی صوتہا یا ابتا یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب وابن ابی عفاة فلما سمع القوم صوتہا وبکایہا انصرفوا باکین وکادت قلوبہم تنصدع واکبادهم تنفطر وبقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیاً فمضوا بہ الی ابی بکر فقال لہ بایع فقال علی ان لم اعمل فمہ قالوا اذا والله الذی لا لہ الا هو تضرب عنقک قال اذا تقتلون عبد الله و اخا رسول الله قال عمر اما ید الله فتمم و اما اخو رسول الله فلا و ابو بکر ساکت لا یتکلم فقال لہ عمر الا تأمریہ بامرک فقال لا کرهہ علی شیئی ما کانت فاطمة الی جنبہ فلحق علی بقبر رسول الله یصح و یسکی و بنادی یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی و نیز همین ابن قتیبه گوید: علی را کہ بسوی مسجد میبردند ناله کتان میگفت و احزنتاه و لا حمزة لی الیوم و اجعفر اء ولا جعفر لی الیوم •



را که شنیع تر اجتماعی کرده باشند از این اجتماع شما مجازة رسول خدا را در پیش روی ما گذارید و بجانب سقیفه شتافتید و بین خود هر چه خواستید کردید بدون مشورت ما اهل بیت و حق ما را خاص خود پندارید از سخنان فاطمه مردم متفرق شدند عمر چون دید کار بکام نشد ثانیاً بنزد ابوبکر آمد گفت در کار علی سستی روا نیست و از او باید بیعت گرفته شود ابوبکر قنفذ را فرستاد که علی را حاضر نماید قنفذ بدرخانه حضرت آمد آنحضرت فرمود حاجت چیست گفت خلیفه رسول خدا ترا می طلبد علی فرمود چه زود بود که بر پیغمبر خدا دروغ بستید قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود با ابوبکر گفت ابوبکر گفت برو علی را بگو امیر المؤمنین ترا می طلبد قنفذ برگشت و بیضام رسانید حضرت فرمود سبحان الله ابوبکر دعوی امریکه ربط باو ندارد می نماید یعنی لقب امیر المؤمنین که خاص من است بر خود بسته قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود شرح داد عمر ثانیاً ابوبکر را تحریص بر احضار امیر المؤمنین می نمود و ابوبکر میگریست عمر چون حال بدین منوال بدید از جای برخاست باجمعی بدرخانه فاطمه آمد و درخانه را بشدت گوید فاطمه چون صدای هیاهوی مردم بشنید بصدای بلند ناله بر آورد و همی ندبه کرد و گفت ای پدر بزرگوار ویرسول تاحدار آیا خبر داری که امروز چگونه دچار ظلم پسر ابوقحافه و پسر خطاب شدم و چها می بینم بعد از تواز ایشان مردم از ندبه فاطمه و صدای گریه او متفرق شدند در حالتیکه نزدیک بود قلبهای آنها از هم پاشد و جگرهای آنها پاره پاره شود ولی عمر باجماعتی از یاران او روی بر تافتند تا علی را دست گیر کرده بجانب مسجد کشیدند و در محضر ابی بکر حاضر کردند و او را امر به بیعت نمودند فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهد شد عمر گفت سر از بندت بردارم فرمود در این وقت بنده خدا و برادر رسول خدا را بقتل آوردید عمر گفت قبول داریم که بنده خدا هستی ولیکن قبول نداریم که تو برادر پیغمبر باشی این بگفت و روی بایی بکر آورد و گفت امر خود زادر علی جاری کن ابوبکر سر در پیش انداخته ساکت بود بعد سر بر آورد و گفت دست از علی بازدارید تا فاطمه دختر پیغمبر در کنار او هست من او را با امری اکراه نمی کنم در این وقت علی با چشم گریان بر سر قبر رسول خدا پناه دهنده

شد و این آیه را که در حق موسی و هارون بود تلاوت نمود گنایه از اینکه همچنان که بنی اسرائیل هارون را ضعیف کردند و قصد کشتن او نمودند او را توك کرده بگرد گوسالۀ سامری مجتمع شدند امت تو هم مرا ضعیف شمردند و بقصد قتل من دامن بر برکمر زدند. از این خبر وحشت اثر چون سفیده صبح ظاهر است که آنحضرت بیعت نکرده بیرون رفت

**چهارم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) از مصادر وثیقه روایات ابسط از آنچه را که ابن قتیبه نقل کرده نوشته و می گوید سزاوار بود برای ابوبکر و عمر که فاطمه را احترام نمایند.

**پنجم** ابوالولید محمد بن شحنة الحنفی قاضی الحنفیة بحلب المتوفی سنه ۸۱۵ یا هشتصد و هفده در کتاب روضة المناظر فی الاخبار الاوائل والاخر و ابن کتاب در حاشیۀ تاریخ ابن اثیر جزری طبع شده است در خلال داستان سقیفه گوید که مردم برای بیعت با ابی بکر هجوم آوردند مگر جماعتی از بنی هاشم که از جمله آنها زبیر بن العوام و عتبة بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کنندی و سلمان فارسی و ابوذر و عمار یا سرور بریده اسلمی و برائب بن عازب و ابی بن کعب و ابوسفیان بن حرب این جماعت بطرف علی بن ابی طالب آمدند (ثم إن عمر جاء الى البيت لعلی بن ابی طالب لیحرقه و من فيه فلقته فاطمة فقال عمر ادخلوا فیما دخلت فيه الامة) یعنی عمر بطرف خانۀ امیر المؤمنین علیه السلام شتاب گرفت برای اینکه خانه را باهر که در او هست بسوزاند فاطمه او را ملاقات کرد عمر گفت داخل بشوید در آن چیزیکه داخل شده است در او امت. حقیر گوید: این عالم سنی چندانکه توانست تحریف روایت کرده **ششم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) گوید من در نزد استاد خود ابو جعفر ثقیب حدیث هبار بن اسود را می خواندم که نیزه حوالۀ هودج زینب دختر رسول خدا ﷺ کرده او بر سید و فرزندى از او سقط شد و باین سبب رسول خدا در روز

فتح مکه خون او را هدر کرد و میگوید چون این حدیث را خواندم تقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبارا هدر کرد بجهت ترسانیدن زینب ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیوة بود مباح می کرد خون کسیکه فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک گردانید ابن ابی الحدید گوید من به تقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن نام را سقط کردند تقیب تقیبه کرد و گفت من در این باب توقف دارم.

**و هفتم** طبری سابق الذکر در تاریخ خود (۱) از عبدالرحمن بن عوف حدیث کند که ابو بکر هنگام مرگ گفت سه کار کردم و ایکاش نکرده بودم تا آنکه گوید (و ددت انی لم اکشف بیت فاطمه و انکانوا قد اغلقوا علی الحرب)

یعنی دوست داشتم که من کشف بیت فاطمه نکنم و کسیرا بر در آن خانه نفرستم اگرچه با من محاربه میکردند و کار بجنک و جدال میکشید و مراد باین کشف یعنی ایکاش عمر را با جماعتی نمیفرستادم که بآن آستان ملک پاسبان هجوم نمایند و بی اذن فاطمه میان خانه بریزند و این روایت را دیگران از اعلام سنیه نقل کرده اند مثل ابن قتیبۀ در الامامة و السیاسة (۲) و مسعودی در مروج الذهب (۳) و ابن عبدبره در عقد الفرید (۴) و دیگران همه این مطلب را نوشته اند.

**هشتم** احمد بن عبدالعزیز جوهری بنابر نقل ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که مقداد با جماعتی جمع شدند در خانه فاطمه که باوی بیعت نمایند عمر آمد که آتش در خانه بزد زیر باشمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و مرد مرا نمی میکرد.

**نهم** عمر بن شیبۀ که از مشاهیر و معتبرین سنیه است در تاریخ خود بنابر نقل ابن ابی الحدید چنین روایت کرده که عمر با جماعت بسیار از مهاجرین و انصار بخانه فاطمه آمد و گفت و الذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعة و الا حرقن علیکم البیت

**دهم** ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر الازدی الثمالی النحوی اللغوی الموثوق

به عند العامة چنانچه خطیب بغدادی بترجمه او در تاریخ بغداد فراوان اورا توثیق و تجلیل کرده و ثناء بلیغ اورا نموده در کتاب کامل خود سند بعبد الرحمن بن عوف میرساند که گفت من در مرض موت ابی بکر بمیادت او رفتم و بر او سلام کردم و از حالش پرسیدم گفت بهمین حال که میبینی و بعد از سخنان چندی گفت دوست میداشتم که هتک حرمت خانه فاطمه نکنم و اورا بحالت خود بگذارم هر چند جماعتی در آن خانه باشند

یازدهم ابراهیم بن سیار بن هانی البصری المعروف بالنظام المتوفی فی حدود سنه ۲۳ الذی هومن اعظم شیوخ المعتزله و کافی است در تبجراو که استاد جاحظ بوده و این نظام پسر خواهر ابوالهزیل علاف است و متبحر بودن نظام در فنون علم در نزد اهل سنت چون طشت از بام افتاده است او گفته است بتصریح تمام که رسول خدا نص صریح نمود بر خلافت علی بن ابی طالب و لکن عمر و ابو بکر آنرا کتمان کردند و عمر بن الخطاب چنان فاطمه را بزد که فرزندش محسن نام سقط شد (۱)

و نیز صلاح الدین خلیل بن اییک الصفدی در کتاب وافی بالوفیات بترجمه هدین ابراهیم بن سیار معروف بن نظام (۲) چنین گفته (قال النظام ان النبی نص علی ان الامام علی علیه السلام و عینه و عرفت الصحابه ذلك و لکن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضي الله عنهما و قال ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت المحسن من بطنها الخ . و صفدی این موضوع را طعن بر نظام گرفته ولی این مشتم به نیست کوفتن و آب در غربال بیختن است مطلب واضح و روشن تر از این است که بتوان آنرا باین حیلها مخفی و مستور داشت

(۱) و نص عبارت نظام را محمد بن عبدالکریم شهرستانی که در نهایت تعصب است در کتاب ملل و نحل خود ص ۲۶ از جلد اول طبع ایران و در طبع غیر ایران صفحه ۷۲ چنین نقل کرده : ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت المحسن من بطنها و كان عمر يصيح احرقوها بن فيها و ما كان في النار غير علي و فاطمة و الحسن و الحسين

(۲) بنا بر نقل جلد اول حدیث غدیر از عیقات الانوار طبع ۲ ص ۵۰۱

دوازدهم عمر بن شیبۀ سابق الذکر بنا بر نقل ابن ابی الحدید و ابوعبیده در کتاب اموال و ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر [مصغراً] النخعی المتوفی سنه ۳۰۶ که یکی از حفاظ اهل سنت و از علماء طراز اول ایشان است و صاحب معاجم ثلاثه است در معجم کبیر خود تصریح کرده که ابوبکر در مرض موت میگفت: کاش من کشف بیت فاطمه نکرده بودم.

سیزدهم ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی الشافعی المحدث الحافظ المعروف بابن عساکر المتوفی سنه ۵۷۱ در کتاب تاریخ دمشق گفته ابوبکر هنگام مرض موت میگفت: ایکاش من کشف بیت فاطمه نمی کردم.

چهاردهم جلال الدین سیوطی که در نزد اهل سنت آیه الله است همین مطلب را در جمع الجوامع ذکر کرده.

پانزدهم علی متقی در کنز العمال در حرف همزه در ذکر امارت ابی بکر همین را گفته.

شانزدهم طرابلسی در کتاب فضائل الصحابه بنا بر نقل صاحب کفایة الا و حدین همین را گفته.

هفدهم ضیاء مقدسی در کتاب مختاره و دیگران همه این تهدید عمر با حراق باب الدار را گفته اند.

هیجدهم ابن ابی الحدید از مسعودی بروایت عروۀ بن زبیر و ابوالاسود دثلی و سلمة بن عبدالرحمن روایت کردند که چون بنی هاشم از بیعت با ابی بکر تخلف ورزیدند عمر بن الخطاب هیز حاضر کرد که خانه را بسوزانند و گفت بحق آن کسی که جانم بدست اوست که اگر بیرون نیائید و با ابوبکر بیعت نکنید خانه را با شما آتش می زنم.

نوزدهم ویستم و بیست و یکم صاحب کفایة الموحدین از واقدی و صاحب انفس الجواهر و صاحب صراط المستقیم همین مصیبت را نقل کرده اند.

بیست و دوم و نیز علامۀ خیر سید اسماعیل عقیلی از تاریخ ابراهیم بن سعید

تقی که ازاعظم قضاة اهل خلاف است بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بخدا قسم علی علیه السلام بیعت نکرد تا وقتی که دود آتش از در خانه بلند شد و مشاهده نمود. و ابن ابی الحدید در شرح خود از این تقی بسیار نقل میکنند

بیست و سوم در کفایة الموحدین ایضا از بلاذری ابو جعفر احمد بن یحیی بن جابر البغدادی المعاصر للمتوکل والمستعین و المعتمد المتوفی سنه ۲۷۹ روایت کرده که او بسند خود از سلمة بن عبدالرحمن و او از محارب و او از سلیمان تمیمی و او از ابو عون روایت کرده که ابو بکر فرستاد نزد علی که بیاید و بیعت بنماید آنحضرت امتناع نمود عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه فاطمه را بسوزاند فاطمه باو گفت ای پسر خطاب آیا میخواهی خانه مرا بسوزانی عمر گفت بلی و این اقوای است از آنچه پدرت آورد پس علی ناچار آمد و بیعت کرد. حقیر گوید: صاحب کفایة الموحدین نفرمودند که در کدام کتاب بلاذری است سه کتاب از ایشان معروف است یکی فتوح البلدان و دیگر انساب الاشراف و دیگر عهد اردشیر و محتمل است در اولی یا دومی بوده باشد.

بیست و چهارم محمد بن احمد بن جبیر الاندلسی المتوفی سنه ۶۱۴ المعروف بابن جبیر که ازاعظم علماء سنت و جماعت است در کتاب (غرر) از زید بن اسلم روایت کرده که او گفت من از جمله کسانی بودم که هیزم میکشیدم با عمر بسوی خانه فاطمه در وقتیکه علی و اصحاب او از بیعت با ابو بکر امتناع نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون بفرست کسانی که در خانه تواند والا خانه را باهر که در او است میسوزانم فاطمه فرمود که آیا میسوزانی علی و فرزندان مرا گفت ای والله مگر آنکه بیرون آیند و با ابو بکر بیعت کنند.

بیست و پنجم شاه ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه که از متعصب ترین اهل سنت است در کتاب ازالة الخفا درمآثر ابی بکر در مقصد دوم از مقاصد کتاب این روایت اراده عمر حرق باب خانه فاطمه را ذکر کرده و آنرا صحیح و ثابت شمرده و از مآثر و حسن تدبیر ابو بکر و عمر گرفته و نیز در فصل سادس از مقصد دوم کتاب از الة الخفا

این روایت اراده‌ی عمر سوزانیدن درخانه‌ی فاطمه رو بآن قسم یاد کردن ذکر کرده است  
 بیست ششم ابن عبدالبر نمری القرطبی المتوفی سنة ۴۶۳ در استیعاب در حرف  
 عین در ترجمه ابی بکر این قصه‌ی حرق بابرا ذکر کرده  
 بیست هفتم ابراهیم بن عبدالله الیمنی در کتاب الاکتفاء همین مصیبت عظمی  
 را ذکر کرده

بیست هشتم شاه ولی الله سابق الذکر علاوه بر کتاب از الة الخفا این اراده‌ی عمر  
 حرق بابرا در کتاب قرة العین فی فضائل الشیخین وارد کرده و در ازالة الخفا این روایت  
 را بشرط شیخین نقل کرده و حدیثی که بشرط شیخین یعنی بخاری و مسلم باشد در نزد  
 عامه دغدغایت صحت و نهایت اعتبار است

بیست نهم ابوالقداء اسماعیل بن علی بن محمد در جلد اول تـاریخ مختصر در  
 حوادث سنة ۱۱ از هجرت قصه‌ی حرق بابرا ذکر کرده و این تاریخ از کتب معتبره اهل  
 سنت است کمافی کشف الظنون و غیره

سی ام در کفایة الموحدین از کتاب غرر أبو الفضل جعفر بن الفضل المعروف  
 بابن خزابه المتوفی سنة ۳۷۱ یا نو دویک در مصر این قصه‌ی جان سوز را ذکر کرده و او از وزراء  
 بنی الاخشید در مصر بود

سی یکم شعبی بنا بر نقل ابن ابی الحدید (۱) در جلد اول و دوم شرح خود بر نهج  
 البلاغة روایت شعبی که از مشاهیر عامه است چنین نقل کرده ( فلما رأَت فاطمة ما صنع  
 عمر صرخت و ولولت واجتمع معهن النساء کثیر من الہا شمیات و غیرهن فخرجت الی باب  
 حجرتها و نادت یا ابا بکر ما اغرمت علی اهل بیت رسول الله و الله لا اکلم عمر  
 حتی القی الله .

یعنی بروایت شعبی ابوبکر با عمر گفت خالد بن ولید کجا است عمر گفت  
 حاضر است گفت بروید علی و زبیر را نزد من آرید هر دو آمدند و عمر داخل خانه  
 شد و بعنف و جبر شمشیر زبیر را شکست و علی و زبیر را از روی کره و اجبار با

جماعت بسیار که ابوبکر به امداد ایشان فرستاده بود کشان کشان به بردند فاطمه چون اینکر دار را مشاهده نمود بانگ و خروش بر داشت و زنان بنی هاشم و دیگران جمع شدند و نظر میکردند و کوچه های مدینه از جمعیت پر شده بود پس فاطمه بدر حجره آمد و ابوبکر راندا کرد و گفت چه زود بود که غارت براهل بیت رسول خدا آوردید بخدا قسم با عمر تکلم نکنم تا خدا را ملاقات بنمایم

سی دوم ابو عبیده در کتاب اموال بنابر نقل مولانا السید الاجل میر محمد قلی در جلد اول تشیید المطاعن نقل کرده که ابوبکر می گفت کاشکی کشف بیت فاطمه نکرده بودم

سی سوم أبوالمظفر سبط ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان خود قصه ایتمنی لم اکشف بیت فاطمه را مفصلاً ذکر کرده بنابر نقل صاحب تشیید المطاعن سی چهارم در جلد سوم الغدیر ص ۱۰۲ از کتاب (الامام علی) تألیف استاد دانشمند عبد الفتاح بن عبدالمقصود از ص ۲۲۵ مفصلاً نقل کرده بایک عبارتیکه سخت ترین دلهارا بحال صدیق طاهره میسوزاند تا اینکه در آخر کلماتش گوید (قالت یا ابتاه یا رسول الله ما ذالقینا بعدک من ابن الخطاب وابن ابی قحافه فکانما زلزلت الارض تحت هذا الجمع الباغی من رهبة النداء

سی و پنجم دکتر محمد حسین هیکل مصری در کتاب (حیوة محمد) در طبع سوم از صفحه شصت تا صفحه ۶۲ داستان اختلافات را ذکر کرده از آنجمله گویند طایفه وزیر و جماعتی در خانه فاطمه بودند عمر بمنزل علی آمد و گفت والله لاحرقن علیکم اوتلخر جن الی البیعة تا اینکه گویند فاطمه از دنیا رفت در حالیکه بر شیخین غضبناک بود

سی و ششم عمر رضا کحاله در کتاب اعلام النساء در جلد سوم در ترجمه فاطمه سلام الله علیها آنچه را که ابن قتیبه و ابن ابی الحدید و ابن عبد ربّه نقل کردند ایشان با زیادتی نقل کرده و ابن کتاب در مصر بطبع رسیده و خطبه حضرت زهرا را هم نقل کرده و همه را صحیح و ثابت دانسته



سی و هفتم غیاث الدین شافعی در جلد اول حبیب السیر در قصه سقیفه گوید و فرقه ای از اهل اسلام بر آن مهم رضاندادند یعنی بر بیعت با ابی بکر و گفته اند ما با هیچکس بیعت نکنیم مگر با علی بن ابی طالب و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه دوشهادتین و ابویوب انصاری و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و بریده بن الخصب الاسلامی از آن جمله بودند و عباس بن عبدالمطلب در آن ایام چندیتی که ترجمه آن این است انشاد نمود

ندانم خلافت چرا منصرف \* شدا ز هاشم و آنکه از ابوالحسن  
نه او اولین مقبل قبله بود \* نه او بود اعلم بوحی و سنن  
نه اقرب بعهد نبی بود بود \* معین جبرئیلش بغسل و کفن  
جز او مجمم جمله اوصاف کیست \* ز قدر علی و ز خلق حسن

تا آنجا کلام را میکشاند که عمر گفت ترا رها نکنم تا بیعت کنی جناب ولایت مآب جواب داد که من از این سخن نیندیشم و تارمقی از حیوة باقی باشد طلب حق خود کنم و شاه ولایت بی آنکه با ابی بکر بیعت کند مراجعت فرمود  
حقیر گوید اشعاری که ترجمه آنرا ذکر کرده است از فضل بن عباس بن عتبّه است

کمافی الاستیعاب و هی هذه

ما كنت احسب ان الامر منصرف \* من هاشم ثم منها عن ابی الحسن  
الیس اول من صلی لقبيلته \* واعلم الناس بالقرآن والسنن  
وآخر الناس عهدا بالنبی ومن \* جبریل عون له فی الغسل والكفن  
من فيه ما فيهم لا يمترون به \* وایس فی القوم ما فيه من الحسن  
ماذا الذي صدكم عنه فنعلمه \* ها ان ذاغین من اعظم الغین

سی و هشتم مسعودی در مروج الذهب در باب اخبار عبدالله بن زبیر تصریح کرده که آتش وهزم آوردند و بعد تفصیل مطلب را حواله بکتاب حدائق الازهار خود میدهد و در اثبات الوصیه خود مطلب را مفصلا بیان کرده و لایخفی که مسعودی شیعه است چون ابناء سنت او را قبول دارند و در نزد آنها بسیار معتبر است بکلام او استشهاد کردیم

## فاذا عرفتم ما ائتمناه عليكم فنقول مستعینا بالله تعالی

اولا اصل محبت و ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام از اصل دین و از ضروریات اسلام است و علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است غایه هافی الباب عامه او را خلیفه چهارم میدانند نه خلیفه بلا فصل و باجماع تمام مسلمین و بنص کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام لازم است بر همه امت لقوله تعالی (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی) در این صورت اگر کسی بگوید من آنها را دوست دارم مع ذلك آنها را تهدید با حراق بنماید و با شمشیر برهنه بر سراو بایستد و او را تهدید بقتل بنماید آیا باور کردنی است که این شخص دوستار اهل بیت است بلکه آیا میتوان گفت او مسلمان است

اگر بگویند ابوبکر و عمر اجتهاد کردند و در اجتهاد خود خطارفته اند

جواب این است که این حرف غلط است بالضروره زیرا امریکه ضروری دین اسلام است خطا در او معقول نخواهد بود و این نظیر این است که کسی بگوید در اصل تشریع صوم و صلوٰة اجتهاد کرده از این جهت فتوی داده است که نماز و روزه در شریعت مقدسه اسلام مشروعیت ندارد و همچو کلامی مردود و میثوم و باطل خواهد بود و صاحب همچو قولی باجماع مسلمین از زمره کفار و منافقین است و اراده حرق باب وحی نبوت و مهیا شدن برای قتل شاه ولایت و ایذاء بانوی عصمت از این قبیل است.

و ثانیاً این اراده حرق باب و اراده قتل امیر المؤمنین ثابت میکند که شیخین مؤمن نبودند و در طرف باطل و صف منافقین جای داشته اند بنص روایت مجمع علیه شیعه و سنی که حضرت رسول فرمودند یا علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق و الحق مع علی یدور الحق حیث دار علی

کُنْجِي شافعي در کفایت الطالب و صدها امثال آن این روایت را نقل کردند که پیغمبر فرمود علی با حق است و حق با علی است و دور میزند حق هر کجا علی دور بزند .

و ثالثاً این عمل شنیع شیخین موجب اذیت رسول خدا گردید چنانچه مفصلاً از احادیث سنیه از این پیش یاد کردیم که هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است ( قال الله تعالى ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم عذاباً مهيناً

و رابعاً از آنچه ذکر شد بی اطلاعی و جهالت قاضی روزبهان و عبدالعزیز دهلوی و امثال ایشان که رأساً منکرند این قضیه اراده عمر حرق بابر او میگویند این از مفتریات شیعه است و هر که متعرض نقل او بشود رافضی است چه آنکه میخواهد باب طعن را بر صحابه باز کند پس بایستی این جماعت کثیره همه رافضی بوده باشند و ان هذا الشیخی عجاب پس بحمد الله بالا کلفة ثابت شد که از کفریات صریحه شیخین تخویف و تهدید بضعة احمدی بضاعت محمدی صدیقه طاهره سلام الله علیها بسوزانیدن بیت جنابش کرده و بقصد احراق آن آستانه فیض کاشانه اسباب آن از هیزم و نار فراهم آورده سبحان الله علماء عامه را یا اختلال عقل و خلل دماغ روداده یا در نشأه محبت ثلاثه مدهوش و سراسیمه گردیده که گاهی اصل قضیه را انکار کنند و عدم اطلاع و قلة باع خود را بر عالمان اعلان نمایند و خود را مسخره و مورد استهزاء مطلعین قرار دهند گاهی این قضیه را با سند صحیح بشرط شیخین چون صاحب از الة الخفاء روایت کنند و چون متضمن کفریات شیخین است دست و پا میزنند و بعد از آنکه جز اعتراف و عدم انکار راهی پیدا نکنند در مقام اختراع توجیهات رکیکه فاسده بر میآیند و بیشتر خود را مفتضح مینمایند برای تخلیص امامین خود از عار و شنار و چندانکه بتوانند سعی وافر بتقدیم رسانند و لکن این هشت به بیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است ( و هو کسر اب بقیعة یحسبه الظمان ما ااحتی اذا جائه لم یجده شیئا ) و عجب تر آنکه تجویز قتل امیر المؤمنین علیه السلام را از شیخین روایت کنند و لکن اگر شیعه بگوید عمر در بر پهلوی زهرا

علیها سلام زد و محسن ادرا سقط کرد استبعاد کنند و از مفتریات شیعه شمارند و حال آنکه این مطلب بالاتر نیست از عزم خود را جزم کردن بر کشتن نفی رسول و زوج بتول و جائز دانستن قتل او را و قسم یاد کردن باینکه خانه را با هر که در او هست می سوزانم و بیان شد که امر جائز چه مانع از وقوع دارد پس هر گاه بدون اذن که داخل خانه شدند باینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل بدون اذن داخل نمیشدند چه استبعاد دارد که از اذیت دختر رسول خدا کوتاهی نکرده باشند و اگر میخواستند اذیت او را اذیت نکنند چرا بدون اذن وارد خانه او میشدند و احدی از عامه نقل نکرده است که اذن گرفته باشند و تماماً نقل کردند که بلاذن هجوم نمودند.

و خامساً از اقوال معتبرین عامه که شنیدی براینکه امیر المؤمنین و سلمان و أبوذر و مقداد و عمار و ابوالهثم بن تیهان و خزیمه ذوالشهادتین و بریده اسلمی و سعد بن عباد و پسرش قیس باجماعت دیگر ابوبکر را خلیفه نمیدانسته اند از اینجهت تخلف از بیعت او کردند فلذا بتخویف و تهدید و قصد احراق بیت فاطمه پرداخته اند بلکه صرف تخلف نبود همانا اراده برهم زدن بیعت ابی بکر و فاسد کردن خلافت او بودند چنانچه عبدالعزیز دهلوی در تحفه خود که نسخه آن در نظراین قاصر موجود است در رد طعن دوم بهمین تصریح کرده پس ثابت شد که امیر المؤمنین و جماعت مذکوره ابوبکر را خلیفه برحق نمیدانسته اند و برهم زدن خلافت او را واجب می دانسته اند و او را در صف ظالمین و غاصبین بشمار گرفته اند (۱) پس حضرات اهل سنت اگر بگویند در این مدت این جماعت سیما امیر المؤمنین که تا شش ماه بیعت نکردند مفارق از حق بودند پس حدیث الحق مع علی و علی مع الحق بدور الحق حیث دارچه میگوید که اعلام سنیه همه این حدیث را نقل کردند (۲) که رسول خدا فرمود الحق

---

(۱) قال ابن الاثیر الجزری فی اسد الغابة فی ترجمة عبدالله بن عثمان وتغلف عن بیعت ابی بکر علی و بنو هاشم و الزبیر و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادة الانصاری و ذکر قریباً من ذلك فی کتابه کامل التواریخ فی حوادث سنة احدى عشر و قال لم یبایع علی بن ابیطالب ستة اشهر (۲) مثل شاه ولی الله در ازالة الغفا و پسرش عبدالعزیز دهلوی در باب امامت و محمد بدخشانی در مفتاح النجاة و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السطین و دیلمی در جزء اول کتاب فردوس و زمخشری در ربیع

مع علی و علی مع الحق پس ابوبکر و عمر و اتباع ایشان که از علی مفارقت کردند البته مفارقت از خدا و رسول و قرآن نمودند و هوایه الکفر و الشقاق و امیر المؤمنین در تخلف از بیعت با ابی بکر و باطل دانستن خلافت او و اراده بر هم زدن آن عین حق و صواب بود بحکم اخبار مذکوره متواتره .

و سادساً جماعت متخلفین که در خانه امیر المؤمنین بودند از بنی هاشم و غیر بنی هاشم برای بر هم زدن بیعت ابی بکر بودند و رئیس آنها امیر المؤمنین علیه السلام بود و صدیقه طاهره راضی بفعل امیر المؤمنین بود بجهت محال بودن مخالفت کردن فاطمه علی را پس از التزام یکی از دو امر را باید حضرات اهل سنت کار فرما بشوند و ملتزم شدن یکی از دو امر را چاره ندارند یا باید بفسق و ضلال این جماعت که در خانه فاطمه بودند بشوند یا بفسق و ضلال شیخین و اتباع ایشان و این معنی موجب بطلان دعوای ایشان است بعدالت و جلال و ایمان کل صحابی و باطل میکند تقریرات لا طائل ایشان را در مدح و منقبت جمیع صحابه و احتجاج و استدلال بافعال و اقوال ایشان و ظهور کذب و افترای احادیث بسیار در حق صحابه فلهم الخیار باختيار ای الشقین ولی چاره ندارند که بضلال و فسق شیخین و اتباع او قائل بشوند زیرا که متخلفین در میان آنها اهل بیت عصمت علیهم السلام میباشند مثل امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و عباس بن عبدالمطلب و خیار صحابه باجماع امت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال آنها مولانا السید الاجل فرید دهره و علامه عصره میر محمد قلی نیشابوری الهندی در درجلد اول (تشیید المطاعن) ص ۶۰ از کتاب صوابع نصر الله کابلی که در نهایت تعصب است چنین نقل کرده (يقولون اهل السنة من ترك المودة في اهل بيت رسول الله فقد خانه وقد قال الله تعالى لا تخونوا الله ورسوله ومن كره اهل البيت فقد كرهه ولقد اجاد من افاد .

---

• الا براد و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و حاکم در مستدرک و صاحب جمع بین صحاح سته و صدها امثال أن قال النبی «من یألف من فارقنی فقد فارق الله و من فارتک فقد فارقنی و حاکم در مستدرک از ام سلمه روایت کند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی العوض .

فلاتعدل باهل البيت خلقا \* فاهل البيت هم اهل السيادة  
فبغضهم من الانسان خسر \* حقیقی و حبهیم بمباداة  
من آمن بمحمد ولم يؤمن باهل بيته فليس بمؤمن . انتهى

از این عبارت چون آفتابنیم روز واضح است که ترك مودة اهل بیت رسول خدا  
ﷺ خیانت در حق آنجناب است و نیز کراهت اهل بیت کراهت آنجناب است و بغض  
ایشان خسران و زیان حقیقی است و ایمان باهل بیت ایمان بجناب رسالت مآب است  
و هر که باهل بیت ایمان نیاورد او مؤمن نیست؛

بنابر این اهل سنت چه خواهند گفت در حق شیخین که ایذاء اهل بیت نمودند  
و تهدید و تخویف ایشان با حراق بیت و اذیت ذریت او نمودند و چون اهل سنت فاعل  
این افعال را نسبت باهل بیت تکفیر بنمایند بالملازمه از تکفیر دو امام خود چاره ندارند  
چون از بدیهیات اولیه است که نفس تهدید با حراق خانه ملک آشیانه حضرت فاطمه و جمع  
اسباب احراق از مثل هیزم و نار ایذای حضرت فاطمه است و جناب امیر و حسنین بلکه  
روح نبوی را در روضات جنات رنجانیدند و نهایت الم و صدمه بآنحضرت رسانیدند آیا  
بر عاقل متأمل بالقطع ظاهر نیست که اگر در حال حیوة آن سرور عمر هیزم و نار بر  
در خانه فاطمه اطهر میآورد و میگفت این خانه را باهر که در او است میسوزانم این معنی  
موجب رنج و ملال و صدمه و کلال آن سرور میگردد فکذا بعد الوفاة برای اینکه  
بنص احادیث طرفین آنحضرت بافعال امت و اعمال آنها مطلع است سبحان الله رسول  
خدا امت را امر نمود بر تکریم و تعظیم اهل بیت خود و ایشانرا قرین قرآن گردانیده  
و محبت و اتباع ایشانرا بر کافه انام واجب ساخته باز اهل سنت بهوای حفظ مراتب  
دوام خود ابو بکر و عمر تصویب فعل آنها نمایند و تهدید و تخویف با حراق بیت فاطمه  
را مضر بعدالت آنها ندانند و هل ذلك الامحض التعصب القبيح والعناد الصريح والجاهلية  
الفاضحة سیعلمون غداً ان الكذاب الاشر.

## ولقد اجد السید علی التریک

قصیده غرائی در ندبه حضرت حجت عجل الله فرجه انشا کرده است که بعضی آن  
این چند بیت است

هجوماعلی الطهر البتولته دارها	مولای ماسن الضلال سوی الاولی
واو قدت الضفائن نارها	جمعوماعلی بیت النبی محمد خطبا
اثبتوا فی صدرها مسمارها	رضواسلیله احمد بالباب حتی
منها الجنین واخرجوا کرارها	عصر و ابنة الهادی الامین واسقطوا
عبرا فلیتک تنظر استبارها	قادوه و الزهراء تدعو خلفهم
اسفا فلیتک تسمع استنصارها	والعبد سود متنها و استنصرت
یا لیت عینک عایت آثارها	وقضت و آثار السیاط بجنبها
تنعی اباها لیلها ونهارها	منعوا البتول عن النیاحه اذ غدت
عناوقد سلب المصاب قرارها	قالوا لها قری فقد آذینا
ولم عفی الوسی مزارها	واها لبنت المصطفی لم جهزت
ظالما البتول و هتکوا استارها	ماشیعوا بنت الرسول و اسسوا

## اثر طبع بعض معاصرین

زهرا گل گلستان عفت	زهرا مه آسمان عصمت
همتای علی و دخت احمد	محبوبه کردگار سرمد
مشعوف بخادمیش مریم	معطوف زلف اوست آدم
منظور ز بر و بحر و افلاک	مقصود ز آب و آتش و خاک
بر بسمله است نقطه بهاء	ام الخیره بتول عذراء
او هست زرجس و دنس اطهر	کز زهره هزار بار از هر
معصومه که وصف عصمت او	منصوره که نور طلعت او

فرموده خدای حی دانا	بنموده بطور مات موسی
انسیمه حق نمای مطلق	صدیقه گواه صدق او حق
مات است بکنه ذات او عقل	وصفش نتوان زبان کند نقل
آرام دل امیر معراج	بر فرق ولایت است او تاج
در حشر بود شفیع عصیان	مام است بیارده امامان
جبریل ز جان و راست دربان	مداح خدا و مدح قرآن
از ظلم و جفاو جور بیحد	افسوس پس از وفات احمد
بازوش ز تازیانه خسته اند	پهلوش ز ضرب در شکستند
برك گل روی اطهر او	بر روی چه ماه انور او
از سیلی کین بگشت نیلی	از کینه عدو نواخت سیلی
پیوسته ز چشم اشکبارش	در ماتم باب تاجدارش
پر ژاله رخ چه لاله میکرد	هر روز فغان و ناله میکرد
طالب چه جدا شود ز مطلوب	آری چه حبیب رفت محبوب
عمرش بجهان تباه گردد	روزش چه شب سیاه گردد

و سابقاً تنها امیر المؤمنین علیه السلام ابوبکر را غاصب نمیدانستند بلکه تمام متخلفین از بیعت همین عقیده را داشته اند و قصه مالک بن نویره و دوازده نفریکه با ابوبکر احتجاج کردند و سعد بن عباد الانصاری شاهد است پس حضرات اهل سنت یا باید بگویند متخلفین مفارق از حق بودند یا شیخین، اختیار بدست ایشان است چون حق در دو طرف ضد باهم دیگر هرگز جمع نخواهد شد و اجماع در بیعت بضر تازیانه و شلاق و تهدید و بقتل و احراق درست نمیشود و استحقاق خلافت برای ابوبکر نمیآورد و داستان متخلفین از بیعت با ابوبکر را در جلد یکم (الکلمة التامه) ایراد کردیم.

و ثامناً تهدید عمر بن الخطاب با حراق بیت فاطمه علیها سلام دلالت دارد بر اینکه احراق بیت آنحضرت در نزد عمر جائز بوده و مجوز احراق بیت اهل بیت علیهم السلام کافر است چنانکه علامه سیوطی در در المنثور در تفسیر سوره نور چنین گفته:



« اخرج ابن مردويه عن انس بن مالك و بريدة قال قرأ رسول الله ﷺ هذه الآية (في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه) فقام اليه رجل فقال اي بيوت هذا يا رسول الله ﷺ قال بيوت الانبياء فقام اليه ابوبكر فقال يا رسول الله هذا البيت منها و اشار الى بيت علي و فاطمة وقال نعم من افاضلها؛

و نیز سیوطی روایت کرد در در المنثور از ابن مردويه که او بسند خود از انس بن مالک حدیث کرده که چون رسول خدا آیه مذکور را قرائت کرد مردی از جابر خواست و عرض کرد یا رسول الله این خانه از آنها است و اشاره بخانه امیر المؤمنین نمود حضرت فرمود بلی از فاضلترین خانهای انبیاء است در این صورت چگونه برای عمر جائز بود که چنین بیت شریف ممدوح از لسان خدا و رسول را با مرئی بکر بقصد احراق او هیـز م و آتش مهیا کند و اتباع حمالة الخطب او حامل خطب شوند و هرگاه بر در خانه حضرت فاطمه رسیده آنحضرت تعجبانه پرسیده که ای ابن خطاب آمده ای که بسوزانی خانه مرا عمر از غایت بی شرمی و بی باکی ابداء ملاحظه حرمت آنمخدره نمود و بی محابا گفت آری برای همین کار آمده ام و قسم بخدا یاد کرد که خانه ترا بر این جماعت بسوزانم که امتناع از بیعت با ابی بکر دارند یا آنکه بیابند و بیعت کنند و بروایت دیگر چنانکه سبق ذکر یافت فاطمه فرمود آیا بر من خواهی سوخت تو اولاد مرا گفت قسم بخدا که اولاد ترا خواهم سوخت مگر اینکه اینها بیرون آیند و بیعت کنند آیا این وجوه کثیره دلالت بر شقاوت و کفر و نفاق خلافت مآب ندارد آیا مخالفت نص صریح آیه ذی القربی نکرده است آیا این گونه هتاکها اذیت فاطمه نیست آیا انکار ضروری دین نکرده اند اولئك جزائهم ان عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم یبظرون.

و تاسعاً قاضی شهاب الدین ملقب بملك العلماء که شیخ عبدالحق دهلوی حنفی در کتاب اخبار الاخیار از ابن ملك العلماء مدح فر او ان کرده و اورا از اعلام سنیہ دانسته و کتاب فضائل السادات او را از کتب معتبره اهل سنت معرفی کرده بر حسب نقل مولانا العلامة الخیر میر محمد قلی در جلد ۲ ( تشیید المطاعن ) ۴۲۷ فرموده در کتاب

فضائل السادات ( سؤال ) معنی ایذا چیست ( جواب ) در تاج العروس گوید ایذاء آزردن و در کتاب نکات گوید کسیران نجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذاء عام است سوای اینکه اورا بقتل برسانند یا بزند یا بد گوید بحدیکه اگر از مجلس برخیزد و جامه ییفشاند چنانکه خاک بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند و یار و غلام و یک نفر از متعلقین اورا آزارد آزار او بود و نیز روی ترش کردن آزار است زیرا که چون عباس عم النبی ﷺ بر انصار آمد روی ترش کردند مصطفی در غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسیرا که عم مرا آزارد تا بحدیکه هر که پیاز خورد و در مجلس در آید که مردم از بوی دهن او آزرده شوند آزار باشد کذا فی المصایح و المشارق و ایذاء اهل بیت ایذاء رسول خدا است . ( تمام شد عبارت ملک العلماء ) پس هر گاه این امور اذیت باشد قصد احراق بیت اهل بیت و کلمات و قاحت آیات عمر خطابا بصدیق طاهره (ع) حتما و جز ما از اشد انواع ایذاست و هر که در این معنی ریوی و شکی داشته باشد و مغالطه و سفسطه بنماید از زمره سفهاء یعقل است که لیاقت کلام و خطاب ندارد

و عاشر آ ملک العلماء مذکور در باب دهم فضائل السادات گفته است ایذاء علویه ایذاء رسول خدا است در این باب احادیث کثیره است بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذاء حسین ایذاء مصطفی و علی و فاطمه است ( و ایضا گفته در جواز لعن یزید ) و ایذاء ایشان یعنی حسین بنص احادیث موجب کفر و لعنت است فهذا مما اتفق اهل السنة و الجماعة علی الکفر و اللعن علی قاتل الحسین و آمره و چه گمان است ترا که ایذاء سکه همسایه سرایت کند بر همسایه چنانچه در باب حق الجار خوانده باشی و ایذاء ولد بوالد سرایت نکند . انتهى و ظاهر این است که بهمین دلیل که ملک العلماء کفر یزید را ثابت کرده کفر عمر نیز ثابت میگردد پس الحق در یزید و ابوبکر و عمر فرقی نیست و لم یفعل یزید الا بما اسسه ذلك العنید و لقد اجاد السید حیدر الحلّی شاعر آل محمد طیب الله تربته فی رثاء الحسین علیهما السلام

قادت الى حرب الحسين جموعا  
فقدابه رأس الحسين قطيعا  
سقط الحسين عن الجواد صريعا

اليوم من هو عن اسامة خلفت  
اليوم جردت سقيفة سيفها  
اليوم من اسقاط فاطمة حسنا

اکنونکه معنی اذیت را فهمیدی این آیه را تلاوت بفرما.

(الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخره واعد لهم عذاباً مهيناً)

یعنی آنچنانکسانیکه اذیت میکنند خدا و رسول را لعنت میکند بر آنها خداوند عزوجل در دنیا و آخرت و عذاب خوارکننده برای آنها مهیا کرده است و چون تحت عنوان حدیث فاطمه بضعتہ منی ملازمه بین اذیت فاطمه و اذیت خدا و رسول را قرائت کردی اکنون اخذ نتیجہ باجناب عالی است.

یازدهم ایضاً ملك العلماء در مناقب السادات در ذیل آیه قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربی بعد از ذکر اینکه این آیه در حق علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است گفته: «مودت آنستکه جو روحفای محبوب بر اصفای روان داند و جرم و خطای او را و فاخواند بیلیات و ناگامی وی سر نهد و جمله چیزها را بمهر و در باز دس مودت قریبی بر مؤمن سنی بنص صریح واجب و ثابت شد هر کجا قبول کند و منقاد شود مؤمن موحد باشد و الا کافر ملحد و ملعون و مرتد شود تا اینکه میگوید اگر کسی جمیع شرایع را معمول دارد و از روی اهانت علوی را گوید کافر گردد، انتهى

سبحان الله بگفتن علویك در حق علوی آدمی با وصف عمل بر سائر شرایع و اتصاف انواع تقوی و دیانت کافر گردد و ابوبکر در حکم بقتال نفس رسول و عمر در ارباب و تخویف فاطمه بتول باحراق بیت آنحضرت و سوختن جناب امیر و حسنین کافر نگردد بلکه فاسق هم نشود فعلى احية المتعصب فليضحك الضاحكون.

دوازدهم بر فرض محال بشهادت ملك العلماء اگر از اهل بیت در این مقام عیاذاً بالله جرمی و خطائی واقع شده بود باز هم بر ابوبکر و عمر لازم بود که از آن در میگذشتند و آنرا عین حق و صواب میدانسته اند چه جای آنکه معصوم از هر خطا و زلل باشند بنص آیه تطهیر.

لطیفه اینجا است که ملا عبد الرؤف مناوی مصری که از متعصبین اهل سنت است در کتاب (فیض القدیر) شرح جامع صغیر در حرف الف مع الخاء گفته (اخلفه و نی

بضم الهمزة و اللام ای کونو خلفائی نبی اهل بیته علی وفاطمة و ابنیهما و ذریتهما  
 فاحفظوا حتی فیهم و احسنوا الخلافه علیهم باعظامهم و احترامهم و نصحبهم و الاحسان  
 الیهم و توقیرهم و التجاوز عن سیئاتهم (قال الله تعالی قل لاسئلكم علیه اجر الا الموده  
 فی القربی) و من رمی من عوامهم بارتکاب البدع و ترك الاتباع فانه اذنبت فی شخص  
 معین لم یخرجه عن حکم الذنوبه لان القبیح عمله لاذاته و قد منع بعض العمال علی  
 الصدقات بعض الاشراف لكونه رافضیا فرأی تلك اللیلة ان القیامة قد قامت و منعت فاطمه  
 من الجواز علی الصراط فشكلها لایبها فقالت منع ولدی رزقه فاعتل بانہ یسب الشیخین  
 فالتفت فاطمه الیه و قالت اتواخذ من ولدی قال لافاتبه مزعورا فی حکایة طویلہ).

ملا عبدالرؤف مناوی مصری که از مشاهیر معتبرین علماء اهل سنت است در فیض  
 التقدير اخلفونیرا چنین معنا کرده است که شما خلیفهای من باشید در اهل بیت من یعنی  
 همچنان که من بآنها احسان و سرپرستی می کردم شما هم بعد از رفتن پیغمبر در سر  
 پرستی مثل من باشید بلکه بالاتر باینکه آنها را بزرگ بشمارید و احترام بنمائید و  
 در احسان و نصیحت و توقیر آنها خود داری ننمائید و از بدیهای آنها چشم پوشید  
 چون دوستی آنها بنص آیه مودت اجر رسالت است و اگر بعضی از عوام سادات را  
 دیدید که مرتکب بدعتی شده یا ترك سنتی کرده و شما شخص اورا هم میدانی مع ذلك  
 نباید از احسان باو کوتاهی بنمائی برای اینکه اگر عمل او قبیح باشد ذات او قبیح نیست  
 و بدی عمل او ویرا از ذریه بودن خارج نمیکند بعضی از کسانی که اوقاف و صدقات در  
 دست آنها بود و بسادات تقسیم میکرد بر او معلوم شد که فلان سید رافضی است و  
 سب شیخین می نماید وظیفه اورا قطع کرد شب در عالم رؤیادید قیامت بر سر پاشده  
 است این شخص خواست از صراط بگذرد صدیقه طاهره اورا مانع شد آن مرد بر رسول  
 خدا شکایت کرد حضرت از فاطمه سب پرسید عرض کرد یا ابتاه رزق فرزند مرا قطع  
 کرده است آن مرد گفت بعلت اینکه سب شیخین می کند فاطمه زهرا علیها سلام اورا  
 عتاب کرد که برای این کار رزق فرزند مرا قطع می کنی و از او مآخذ مینمائی  
 آن مرد با کمال وحشت گفت هرگز نکنم و از خواب بیدار شد در نهایت ترس و بیم).

در فیض القدير امثال اینگونه حکایات بسیار است و از آن چون سفیده صبح ظاهر است که هرگاه مؤاخذه ذریه فاطمه و ایذاء ایشان بجهت سب کردن آنها شیخین را جائز نباشد با اینکه بعشر عشر جلال امت المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام نمیرسد و با اینکه سب کننده شیخین را از متخلفین بدتر دانند متخلفین را تکفیر نکنند و سب کننده شیخین را تکفیر کنند پس بهزار هزار اولویت ایذاء جناب امیر و فاطمه بلاشبیه موجب عتاب جناب حضرت ختمی مآب و سیده نساء و امیر المؤمنین خواهد بود و عمل شنیع آنها باعث ممنوعیت از جواز صراط و افتادن در اسفل درکات جهنم خواهد بود الحمد لله علی وضوح الحجة.

## داستان فصب فذك و در آن چند امر است

اول در بیان فتح فذك در سنه هفتم از هجرت رسول خدا ﷺ بجانب خیبر راه پیش گرفت محیصه بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فذك پیش گیرد و یهودان فذك را بفرماید یا بشرف اسلام مشرف شوند یا بادای جزیه گردن نهند و اگر نه آماده قتال باشند چون محیصه این خبر برسانید یهودان در پاسخ گفتند هنوز قبیله مرحب و زعمای قوم عامر و یاسر و حارث که از چرم پلنگ قماط کرده اند و از پستان پیکان شیر خورده اند باده هزار مردم رزم آزمای در قلعه نطاط ساخته جنگند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم محیصه چون این بشنید قصد مراجعت نمود گفتند اکنون چند روزی توقف بنما تا معلوم شود کار محمد با مردم خیبر بکجا می کشد چند روزی نگذشت که خبر فتح قلعه ناعم و قتل سکنه آن برسد مردم فذك را حولی عظیم و وحشتی بزرگ فرا گرفت محیصه را گفتند اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما جاری شد از محمد پوشیده داری ترا از روزیور توانگر بنمایم محیصه گفت من نمی توانم چیزی را از رسول خدا پنهان بنمایم برای اینکه خدایش او را خبر خواهد داد گفتند اکنون مهلت بده تا با بزرگان خویش مشورت بنمایم و چند نفر را در صحبت تو بجانب محمد روانه نمایم این وقت نون بن یوشع را با چند نفر دیگر از

مشایخ یهود بهمهراهمجیصه روان ساختند و خود باستحکام قلاع فدك پرداخته اند که اگر محمد مسئلت فرستادگان را باجابت مقرون ندارد روزی چند خودداری بنمایند چون فرستادگان بخدمت رسول خدا ﷺ رسیدند آنحضرت فرمود اگر من شما را بحال خود گذارم تا جمیع این قلاع را فتح بنمایم جزای شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشکرهای ما و گشودن قلعهای فدك کار آسانی نیست و آنرا مختصر نباید گرفت چه ما ابواب قلعه را محکم بسته ایم و کلیدهای آن ابواب را بدست ابطال رجال سپرده ایم و مردان دلور را بحفظ و حراست آن گماشته ایم رسول خدا فرمود کلیدهای ابواب قلاع فدك در نزد من است سپس فرمان کرد تا کلیدها را حاضر نمودند و بعرض ایشان گذرانیدند آن جماعت چنان دانستند که دربان و کلید دار خیانت کرده اند و آن هفتایح را بنزد رسول خدا فرستادند سپس او را حاضر کردند و از او پرسش کردند گفت بخدا قسم من کلیدها را در میان صندوقی نهادم و چون این مرد را ساحر میدانستم دفع سحر او را بآیات توره توسل جستیم و چند آیه بر این کلیدها قرائت کردم و در صندوق را محکم بسته ام و بر آن مهر زده ام آن جماعت فرمان کردند تا صندوق را حاضر کردند و مهر او را بحال خود دیدند چون خاتم بر گرفته اند و در صندوق را باز کردند خالی از کلیدها دیدند یهودان تعجب گرفته اند و چند نفر آنها بشرف اسلام مشرف شدند و گفتند حضرات یهود که این هفتایح را که برای شما آورد فرمود آنکس که الواح را برای موسی آورد یعنی جبرئیل پس در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول خدا ﷺ امیر المؤمنین را فرمان داد تا کتاب صلح نوشت بدان شرط که حوائط فدك مختص رسول خدا باشد و لشکر بقصد فدك کوچ ندهد و هر کس که ایمان آورد خمس مال خود را بر رسول خدا بدهد و بقیه ملک او باشد و آنکس که ایمان نمیآورد اموالش بجمله خاص رسول خداست چون فدك بجمله فتح آن بنیروی سواره و پیاده لشکر نبود بتمامت ملک پیغمبر و مختص آن سرور بود و این آیه مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت

(وما افاء الله علي رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولاركاب ولكن الله يسלט

رسله على من يشاء والله على كل شيء قدير ومافاء الله على رسوله من اهل القرى  
فله وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساكين وابن السبیل کیلابكون دولة بین  
الاغنیاء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید  
العقاب ) ۵

میفرماید آنچه از ملک و مال کفار بارسول خدا گذاشتیم سواران و پیادگان شما  
رنج تاختن و شکنج رزم دادن ندیدند که طلب بهره و نصیبه توانند کرد لاجرم این  
غنایم خاصه و خالصه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد و مقرر است از برای  
خویشاوندان پیغمبر و مساکین ایشان تادرمیان توانگران دست بدست نرود پس آنرا  
که پیغمبر بذل فرماید مأخوذ دارید و اگر نه دست بردارید

### امر دوم تفویض فدیك بفاطمه (ع)

چون قلاع فدیك بتصرف رسول خدا ﷺ در آمد جبرئیل نازل شد و رسول خدا  
را سلام داد و عرض کرد که خداوند میفرماید حق خویشاوندانرا بده و این آیت  
مبار که را بیاورد:

( فأت ذا القربى حقه والمساكين وابن السبیل ذلك خیر للذین یریدون وجه  
الله واولئک هم المفلحون )

چون جبرئیل این خبر را بیاورد که حق خویشانرا بده رسول خدا فرمود این  
خویشان کیانند جبرئیل عرض کرد دخترت فاطمه زهرا است حوائط فدیك را تفویض  
فاطمه بنما و حق خود را باو واگذار چه خداوند متعال حق خویش را نیز بفاطمه واگذار  
فرموده رسول خدا فاطمه را طلبید و آیه مذکوره را بر او قرائت فرمود و اموالیکه از  
فدیك بهره رسول خدا شده بود همه را بفاطمه تسلیم داد و حوائط فدیك را تفویض فاطمه  
فرمود آنمخدره عرض کرد یا رسول الله آنچه بفرمان خدا بهره من شده است همه را  
بشما واگذار کردم رسول خدا فرمود ای نور دیده این جمله مخصوص تو است آن  
برای خود و فرزندان خود نگاه دار و دانسته باش که بعد از من باتو از در معادات و عناد

بیرون شوند و حیلها بسازند و خصوصتها بیاغازند تا فدک را از دست تو بیرون کنند آنگاه رسول خدا ﷺ فرمان کرد تا بزرگان اقوام و معارف اصحاب حاضر شدند و در حضور ایشان حوائط فدک را با هر ملك و مال که از آن اراضی مأخوذ داشته بود به تسلیم فاطمه مقرر فرمود سپس وثیقه ای نگاشت که فدک با تمامت منافع آن مختص فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است این وقت فاطمه سلام الله علیها دست تصرف فراداشت و آن اموال و اتمال که تعلق باو داشت بر مسلمانان بخش کرد و هر سال باندازه قوت خویش از فدک مأخوذ میداشت و آنچه فاضل بود بر مسلمانان قسمت میفرمود و عمال آنمخدره ضبط فدک مینمودند تا رسول خدا رحلت نمود .

## امر سوم در حدود فدک و منافع آن

یا قوٹ حموی در معجم البلدان در حرف فاء در ترجمه فدک گوید: «فدک را چشمه آب روان و درختهای خرما بسیار دارد و این فدک در ملك حجاز واقع است و از مدینه طیبه تا فدک دو روز مسافت و بعضی سه روز گفته اند .»

در ناسخ گوید: « این فدک حصارى چند بود در فرود خیبر اگر چه استحکام و رصانت حصار خیبر را نداشت لکن منافع و خرماستان او افزون از قلاع خیبر بود .»

(و) در مجمع البحرین گوید امیر المؤمنین علی علیه السلام حدود فدک را معین فرمودند حد اول عریش مصر حد دوم سیف البحر حد سوم دومة الجندل حد چهارم جبل احد و معلوم است که همه این اراضی معموره نبوده ولی در تصرف اهالی فدک بوده که اگر میخواستند اعیان آن اراضی موات بنمایند حق داشتند و کسرا حق ممانعت نبود .

و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین از صاحب کتاب ظریف نقل میکند که از امام کاظم علیهما السلام حدود فدک را سؤال کردند در جواب فرمود حد اول عریش مصر است حد دوم دومة الجندل و حد ثالث تیما و حد رابع جبل احد از مدینه طیبه

و نیز در کتاب مذکور میفرماید که روزی هارون الرشید عرض کرد بموسی بن جعفر علیهما السلام که فدک را محدود کن تا با تو گذارم که می دانم در آن امر ظلم بشما اهل



بیت شده است امام فرمود اگر محدود کنم چنان که حق او است ترادل یاری ندهد که با من باز گذاری هارون سو گند خورد که میگذارم حضرت فرمود یک حد آن عدن است رنگ هارون از این سخن بکشت گفت دیگر بگو امام فرمود حد دیگرش سمرقند است رنگ هارون زرد شد گفت دیگر بگو امام فرمود حد ثالث آن افریقیه است از مغرب زمین رنگ هارون از زردی سرخی بکشت از غایت غضب گفت دیگر بگو امام فرمود حد رابع آن ارمینیه است رنگ هارون از سرخی سیاهی بکشت از بسکه تیره و غلیظ شد و مدتی مدید سر در پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و گفت ای موسی بن جعفر تو حدود مملکت ما را نام بردی و غرض امام آن بود که آنچه در دست تو است و در حیطة تصرف شما است حق بنی فاطمه است و بنی العباس آنرا غصب کردند پس امام فرمود من اول ترا گفتم که باین حدود راضی نمی شوی و تو از من نشنیدی بعد از این قضیه هارون با آن حضرت دل بد کرد و بقصد قتل او کمر بست تا او را شهید کرد و در ناسخ التواریخ گوید منافع فذک سالی بیست و چهار هزار دینار و بقولی هفتاد هزار دینار بوده (حقیر گوید جمع بین دو قول این است که با منافع عوالی فذک که آن عبارت از حوائط سبعة بوده باشد و تفصیل حوائط در وصایا و مالیة آنمخدره بیاید در این صورت هفتاد هزار دینار منافع آن بوده و اجاره فذک تنها بیست و چهار هزار دینار بوده و هر دینار يك مثقال طلا است که بحساب پول این زمان ملیونها میشود .

### امر چهارم اخراج عمال فاطمه (ع) را از فذک

چون در جلد اول (الكلمة التامة) و جلد چهارم آن اسباب حقد و حسد ابوبکر و عایشه را از کتب اهل سنت یاد کردیم که تا چه اندازه این پدر و دختر نسبت بامیر المؤمنین و فاطمة اطهر حسد و کینه داشته اند تا اینکه رسول خدا ﷺ رحلت نمود فرصت را غنیمت شمردند و آنچه توانستند کوتاهی نکردند چون ابوبکر برمسند خلافت جای کرد عمر گفت ای (۱) خلیفه رسول خدا دانسته باش که مردم بنده دینا

(۱) ان الناس هبید هذه الدنيا لا يريدون غيرها فامنع عن علی و اهل بيته الخمس و الفیثی و فداکان شیعة علی اذا علمو اذلك ترکوا علیا و اقبلوا الیک رغبة فی الدنيا و ایتارا و معاماة علیها .

میباشند و غیر آنرا نمیخواهند و باید دست علی بن ابی طالب را از خمس و غنیمت کوتاه کنی و فدک را تصرف بنمایی شیعہ علی چون این را دانستند او را واگذازند و در اطراف توجمع شوند برای وصول بآمال و آرزوی خود که از دنیا طمع دارند این سخن در قلب ابوبکر کالنتقش فی الحجر استوار افتاد پس جمعی را فرستاد و دست تصرف عمال و کارگران صدیقۀ طاهره را از فدک کوتاه کرد و خمس غنایم خیبر را تصرف نمود چون این خبر بصدیقۀ کبری رسید يك نفر را بنزد ابوبکر فرستاد و پیام داد که چه پیش آمد ترا که فدک را تصرف کردی آنچه خداوند متعال بر رسول خدا در مدینه عطا فرموده میراث ماست و آنچه از خمس اموال خیبر بجای مانده بهره ماست آنجمله را به ما رد کن و فدک را نیز بحال خود گذار که ترا در آن حقی نیست ابوبکر (۱) پیام داد که رسول خدا میراث نمیگذارد و خودش فرموده آنچه ما بجای بگذاریم صدقه است و اهل بیت من از آن مال همانند سایر مسلمین تناول بنمایند و من بخدا قسم نمیتوانم تغییر بدهم صدقۀ رسول خدا را از آن حالیکه در عهد او بوده و من عمل میکنم بآنچه رسول خدا عمل مینمود.

دیگر باره بروایت احمد بن عبدالعزیز که از مشاهیر علماء عامه است بشهادت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه سند بابو الطفیل میرساند که فاطمه (۲) فرستاد بنزد ابی بکر که تو وارث رسول خدا ﷺ میباشی یا اهل بیت او ابوبکر گفت البته اهل بیت او وارث رسول خدا میباشند فاطمه فرمود پس چرا میراث پیغمبر را ضبط کرده ای و آنرا از مادرین میداری ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود خداوند پیغمبر را عطیتی کرد

(۱) فقال ابوبکر رسول الله قال لا نورث ما تركه انما تأكل آل محمد من هذا المال وانی والله لا اغیر شیئا من صدقة رسول الله عن حالها التي كانت علیها فی عهد رسول الله ولا عملن فیها بما عمل به رسول الله

(۲) ارسلت فاطمه الى ابی بکرا أنت ورثت رسول الله اهلته قال بل اهلته قالت فما بال سهم رسول الله قال انی سمعت رسول الله يقول ان الله تعالی اطعم نبیا طعمة ثم قبضه وجعله للنبی یقوم بعده فولیت انا بعده ان اردت علی المسلمین قال انت وما سمعت من رسول الله (ص)

واطعامی فرمود چون رسول خدا از جهان بیرون شد آن عطیه بایستی در دست کسی باشد که بجای او بنشیند من امروز خلیفتی یافتم و بجای او نشستم و آن مال بهر کس از مسلمانان سزا دارم می رسانم فاطمه گفت تو دانی و آنچه از رسول خدا شنیدی این ابی الحدید بعد از نقل این کلام گوید که مرا تعجب فرو میگیرد از این حدیث زیرا که فاطمه فرمود تو وارث رسول خدائی یا اهل او ابو بکر گفت اهل او پس ابو بکر تصریح کرد که رسول خدا ارث میگذارد و آن ارث مخصوص اهل بیت او است و بعد که میگوید پیغمبر فرموده ما ارث نمیگذاریم این تناقض است بالجمله این (۱) خبر بفاطمه بردند خشمناک شد چادر عصمت بر سر کرد و در مقنعه و جلباب خویش محفوف گشت زنان بنی هاشم و خویشاوندان و پیسوستگان حاضر شدند و حضرت با اتفاق آن زنان طریقه مسجد رسول خدای پیش داشتند و فاطمه چنان طی مسافت مینمود که گفتی رسول خدا عبور میدهد وقتی بمسجد آمد که جماعت مهاجر و انصار از نالیدن او بنالیدند و بهای های بگریستند و ابو بکر با جمعی از مهاجر و انصار در مسجد جلوس داشتند فرمان کرد تا پرده ای برای فاطمه بزنند آرمخدره آمد و در عقب پرده بنشست و چنان ناله جگر خراشی ازدل بر کشید که گویا مسجد را بلرزانید بانگ عویل و ناله مردم بالا گرفت فاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و فزع خاموش شدند لب بجمد و تنای بساری تعالی بگشود ثانیاً مردم بی اختیار بنالیدند و سخت جزع و زاری کردند و بصدای بلند همی بگریستند دوباره فاطمه خاموش گردید تا مردم را ناله و خروش اندک شد این وقت بقرائت خطبه معروفه بخطبه فدکیه شروع فرمود و حقیر قبل

(۱) روی عبدالله بن الحسن الثنی با سند عن آباءه علیهم السلام انه لما جمع ابو بکر علی منع فاطمه فدکاو بلغها ذلك لانت (۱) خمارها علی رأسها و اشتملت ببجلیابها و اقبلت فی لمة (۲) من حدتها (۳) و نساء قومها و تطأ ذیولها ماتعزم مشیتها مشیة رسول الله (ص) حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد (۴) من المهاجرین و الانصار و غیرهم فنیطت (۵) دو نهاملائے فجلست نم انتانه اجیش (۶) القوم لها بالکاء فاربع المجلس ثم امهلت هیئته (۷) حتی اذا سکن نشیج القوم و هدأت فودتهم (۸) افتتحت الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلوة علی رسول الله فماد القوم فی کائهم فلما امسکو عادت فی کلامها

(۱) لانت ای شد و ربط یعنی چادر بر سر کرد (۲) لمة بضم لام و تنهیف بسم الجماعة (۳) حدة بفتح حاء و نساء بفتح ناء و خدم (۴) حشد بفتح حاء الجماعة (۵) نیطت ای علقوا و استراوا و ملاه بالضم و المذکل ثوب ابن رقیق (۶) اجیش فزع الانسان الی غیره و تهنیا للکاء (۷) هنیه علی وزن سبه ای سبز زمانا قلیلا (۸) فودتهم ای شدتهم

از شروع در خطبه سزاوار چنان دیدم که سند و اعتبار این خطبه شریفه را بنکارم .

## امریفجم سند و اعتبار خطبه فدکیه از کتب عامه

این خطبه شریفه را فاطمه زهرا سلام الله علیها در مسجد پشت پرده قرائت نمود علاوه بر اینکه خود خطبه شاهد صدق خود می باشد اعلام و اکابر عامه آنرا نقل کرده اند و ائمه هدی سلام الله علیهم وصیت می نمودند فرزندان و شیعیان خود را بحفظ این خطبه مبارکه و محدثین عظام و علماء فخام در کتب و مؤلفات خود آنرا ضبط کرده اند و صحت نسبت این خطبه بصدیقه طاهره مثل صحت نسبت نهج البلاغه است بامیر المؤمنین و لکن چون این خطبه مشتمل بر ظلم و جور شیخین است و فضایح و قبیاح افعال آنها و اتباع آنها را در بر دارد بعضی عامه که راه تأویل را بر خود مسدود دیدند بانکار این خطبه پرداخته اند و او را از موضوعات روافض معرفی کردند چنانچه در خطبه ششقیه ابن هرزه را بغالب زدند و لکن چشمه خورشید را بمشتی گل نتوان اندود کردن این اثبات منکرات و انکار ثببات که کار شب روز نواصب است آب در غربال بیختن و مشت بنیشتن کوفتن است و بیشتر جهالت و نادانی بخرج دادن است

اول ابوالفضل احمد بن ابی طاهر المتوفی سنة ۲۸ که از أعظم مشاهیر اهل سنت است در کتاب بلاغات النساء تمام خطبه را نقل کرده و این کتاب در نجف اشرف نسخه آن بدست آمد و در سنة ۱۳۶۱ هجری بطبع رسید

دوم ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که از هوثین عامه است تمام این خطبه را در کتاب سقیفه خود نقل کرده و آنرا صحیح و ثابت شمرده بشهادت ابن ابی الحدید در شرح خود و علی بن عیسی اربلسی در کشف الغمة از او بسیار نقل کرده اند

سوم ابن ابی الحدید متولد در سنة ۵۸۶ و المتوفی سنة ۶۵۵ در شرح نهج البلاغه

ج- ۴ - در ذیل کلام امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند ( کانت فی ایدینا فدک من کل

ما اظلتله الخضراء) تمام خطبه را ذکر کرده و نه اشکالی و نه ایرادی بر آن خطبه شریفه کرده است .

چهارم ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبیدالله المرزبانی المعتزلی الخراسانی الاصل البغدادی المولد سنه ۲۹۶ و المتوفی سنة ۳۸۴ المونقی عند جمیع العامة اتفی علیه کثیرا الخطیب البغدادی فی تاریخه وابن خلکان و غیرهما تمام خطبه را نقل کرده بشهادت سید مرتضی علم الهدی درشافی

پنجم احمد بن محمد بن مکی عن محمد بن قاسم یمانی عن ابی عایشه این خطبه را نقل کرده بشهادت مرزبانی و خطیب بغدادی این احمد بن محمد بن مکی را در تاریخ خود ثناء جمیل نموده و گفته وی از اهل بصره بود به بغداد آمد و در آنجا حدیث گفت و در سنه ۲۸۲ وفات کرد و ابن عایشه که این خطبه را از او نقل کرده اند وجه تسمیه اش این است که مادرش عاشیه دختر طلحه بن عبیدالله بود و او از جمله زنانی بود که بعیادت فاطمه آمد و آموخته با او سخنانی فرمود که بعد ازین در محل خود بیاید و آن سخنان همه شکایت از ابو بکر و عمر بود .

ششم عمر بن شبیه که از اعلام سنییه میباشد تمام این خطبه را در تاریخ خود نقل کرده بشهادت علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّه و اربلی با اینکه از علماء شیعه است در نزد علماء عامه موثق است صلاح الدین محمد بن شاگرد ابن احمد الخازن در کتاب فوات الوفيات که ذیل تاریخ ابن خلکان است از اربلی ثناء جمیل نموده

هفتم الامام الحافظ احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی که از اکابر سنییه می باشد این خطبه را در کتاب مناقب خود بسند خویش از زهری نقل کرده بشهادة السید الاجل علی بن طاووس در کتاب طرائف .

هشتم ابوالمظفر شمس الدین یوسف سبط ابن جوزی در باب حادی عشر تذکره خواص الامه این خطبه را ذکر کرده است .

نهم المحدث الشهیر اسحاق بن عبد الله بن ابراهیم این خطبه را از صالح بن کعب بن واز زهری نقل کرده بنا بر نقل علامه خیر السید اسماعیل عقیلی در کفایه

الموحدين .

دهم جلال الدين سيوطی که از مشاهير علماء عامه است در کتاب لآي مصنوعه في احاديث الموضوعه که نسخه مطبوعه آن در نظراين قاصر موجود است باين عبارت گفته ( و ذکر ابو محمد ابن قتيبة ان فاطمة خرجت في ثلاثة من نسائها تطأذيولها حتي دخلت على ابي بكر ثم قال السيوطي قال ابن قتيبة كنت اري ان لهذا الحديث اصلا ) اين عبارت سيوطی بتمام صراحت دلالت دارد که اين خطبه از موضوعات نيست و طعن است بر کسانیکه او را از احاديث موضوعه ميدانند چه آنکه ميگويد ابن قتيبة که از اساتيد فن علم و رجال و حديث است می گوید می بينم من اينکه برای اين حديث اصلي است .

يازدهم علي بن محمد بن العراق که از حفاظ و اکابر عامه است و شيخ عبدالحق دهلوی او را بلفظ علامه ستايش کرده و او را امام و حافظ گفته در کتاب مختصر تنزيه الشريعة من احاديث الموضوعه الشنيعة حکم بصحت اين خطبه نموده و طعن زده است بر کسانیکه او را موضوع دانسته اند .

دوازدهم زمخشري در کتاب فائق در لغت (لمه) گفته وفي حديث فاطمة انها خرجت في لمة من نسائها تطأذيولها حتي دخلت على ابي بكر و نيز در فائق در لغت ( هنبه ) اشاره باين خطبه نموده و بعض لغات ديگر اين خطبه را معنی کرده سيزدهم ابن اثير جزري در کتاب نهایه در لغت ( لمه اشاره بهمين خطبه فرموده و بسیاری از الفاظ مشکلة او را معنی کرده .

چهاردهم مسعودی که نهايت و ثوقرا عامه باو دارند با اينکه از علماء اماميه است در مروج الذهب اشاره باين خطبه نموده و تمام آنرا حواله بکتاب اخبار الزمان فرموده .

پانزدهم عبدالرحمن بن عيسى شافعی در کتاب الفاظ الکتابه ص ۶۵ از طبع بيروت چاپ نهم چند کلمه اين خطبه را نقل کرده و بآن استدلال نموده است . شانزدهم عمر رضا کحاله در جلد سوم اعلام النساء که نسخه مصران در

نظر این قاصر موجود است تمام خطبه را در ترجمه فاطمه صدیقه علیها السلام نقل کرده و ایرادی هم بر آن نگرفته

هفدهم حسن بن علوان از عطیئه عوفی این خطبه را نقل کرده و گفته که من آنرا از عبدالله ابن حسن مثنی استماع کردم بشهادت احمد بن ابی طاهر در بلاغات النساء و شیخ صدوق در علل الشرایع باره از این خطبه را که مشتمل بر علل و حکم قوانین شرع مظهر بود ذکر کرده و آنرا از ابن المتوکل و او از سعد آبادی که بسند خود از عقیله زینب کبری (ع) بنت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده روایت میکند و نیز در بلاغات النساء و دیگر کتب از عطیئه که گفت مادر نزد ابوالحسین زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بودیم که گفتگوی دعوی فاطمه با ابی بکر در میان آمد که ابوبکر چگونه فدک را گرفت زید فرمود مشایخ آل ابی طالب را دیدم که این خطبه را از پدرهای خود روایت میکنند و به پسران خود تعلیم میدهند و پدرم مرابآن حدیث کرد از جدی از فاطمه زهراء (ع) اکنون که صحت و اعتبار این خطبه شریفه کالنور علی شاهر الطور واضح و روشن گردید اصل خطبه را با شرح لغات و ترجمه هدیه قراء محترم مینمائیم

## خطبه مبارکه حضرت فاطمه (ع)

### در مسجد رسول خدا (ص)

هنگام احتجاج با ابی بکر

الحمد لله على ما انعمَ وله الشكرُ على ما اَلهمَّ والثناء بما قدَّم منْ عُمومِ نِعَمِ ابتدأها وسُبُوغِ آلاءِ أسداها وتَمَامِ مِنَنِ والاها جَمَّ عَنِ الإحصاءِ عددها ونَأَى عَنِ الجِزَاءِ أَمَدَها وتَفَاوَتِ عَنِ الإِدْرَاكِ أَبْدُها ونَنِي بالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِها وأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وحدهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، كَلِمَةً جَعَلَ الإِخْلَاصَ تَأْوِيلِها ، وَضَمَّنَ القُلُوبَ مَوْصُولِها ، وَأَنَارَ فِي الفِكرِ مَعْقُولِها ، أَلَمْتَنعَ مِنَ الأَبْصَارِ رُؤْيَتَهُ وَمِنَ الأَلْسُنِ صَفَتَهُ وَمِنَ الأَوْهَامِ

کیفیتش ابتدع الاشیاء. لا من شیء کان قبلها ، وأنشأها بلا احتیذاء أمثلة امتثلها کو نها بقدرته وذرئها بمشیتته من غیر حاجة منه إلى تکوینها ، ولا فائدة له فی تصویرها إلا تنبیئاً لحکمته وتنهیئاً علی طاعته وإظهاراً لقدرته وتعبداً لبریتته وإعزازاً لدعوته ، ثم جعل الثواب علی طاعته ، ووضع العقاب علی معصیتته زیادة لعباده عن نِقمتِهِ وَحیلشَة منه إلى جنّته.

**اللغة** شیء سابق ای کامل اسداها وهو بمعنی العطاء (جم الشئ ای کثر) نآ آی بعد ومثله تفاوت (الامد) الغایة (الابدال دهر والدائم) ندبهم ای دعاهم (اجزلت له العطاء ای اکثرت) تثبت الشئ ای جعله اشئین ای بعد ان اكمل لهم النعم الدنیویة ندبهم الی تحصیل امثالها من النعم الاخرویه (وانار یعنی اوضح فی الفكر والاذهان ما یقتل من تلك الکلمة) احتذى مثاله ای اقتدى به (ذرا ای خلق) حاش الشئ ای جاءه من جوانبه لیصرفه

ترجمه یعنی سپاس و ستایش خاص خداوند است هر نعمتهای او را و ثنا سزای او است بدانچه پیشی گرفت بعموم نعم وابتداند نمود بکمال عطایا و تمام من چند که از حوصله حساب افزون و از گنج شمار بیرون است و دوراست پایان آن از پاداش و ابدیت او از ادراک و دعوت فرموده عموم ناس را بگذاشتن شکر و سپاس و افزون آوردن نعمتهای پی در پی و طلب حمد و سپاس نموده است از بندگان تا بکثرت نعمت و من ایشان را پاداش فرماید و گواهی میدهم که جز خدای باری خدائی نیست و او را احدی و ضدی و شریکی نباشد کلمه ایست که مآول است حقیقت اخلاص را بوحده و متضمن است قلوب را بایصال وحدانیت و روشن ساخته در اندیشه و افکار چیز را که حامل تواند بود و تعقل تواند نمود که ممتنع است از دیدها رؤیت او و بیرون است از نیروی زبانها ذکر صفت او و خارج است از آفرینش و همها چگونگی او و ابداع و اختراع کرده است اشیاء را بی آنکه از پیش ماده و مدت داشته باشد و انشا و ایجاد فرمود اشیاء را بی آنکه اقتدا و اقتفای دیگر بنماید بلکه بیافرید آفرینش را بقدرت خود و بمشیت خود بی آنکه محتاج باشد بآفرینش آنها یا فایدتی متصور باشد در تصویر آنها جز اینکه این آیات در اثبات حکمت او و بینة طاعت او و اظهار قدرت او و گردن نهادن مخلوقات او و اعزاز



دعوت اوست آنکه او را بر اطاعت خود قرار داد و عقاب را بر معصیت و نافرمانی خود مقرر فرمود برای اینکه بندگان خویش را از سخط خود دور دارد و مطیعین را بسوی جنت فردوس کشد

و اَشْهَدُ أَنْ أُمِّي مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِيخْتَارَهُ اللَّهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسِلَهُ وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُجْتَبِلَهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُبْتَعَنَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَبِاسْتِئْثَارِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِمَآلِ الْأُمُورِ، وَإِحَاطَتِهِ بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَمَعْرِفَتَهُ بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ، إِيْتَعَنَهُ إِيْتِمَامًا لَا مَرَهَ، وَعَزِيمَةً عَلَى إِفْضَاءِ حُكْمِهِ وَإِنْفِذَافِ الْمُنَادِيرِ حَتْمَهُ، فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا عُكْيفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لَا وَثَانَهَا مِنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ظُلْمَهَا وَكَشَفَ عَنْ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُصْمَهَا وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهَدَايَةِ وَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةِ وَاخْتِيَارِ وَرَغْبَةِ وَإِثَارِ مُحَمَّدٌ عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفَّتْ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَهَجَاوَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيِّهِ وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرِضِيِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

اللغة جبله الله بالتشديد اى خلقه عكفا بوزن ركما بمعنى ملازم شدن و مواظب شیئی شدن بعد از اینکه شیئی اقبال میکند (البهتم جمع بهمه على وزن غره و هو الجهل الذى لا يعرف) امرغمة اى مبهتم.

ترجمه و شهادت میدهم که پدرم محمد وآله و سلم بنده و رسول خدا است پیش از آنکه او را به پیغمبری مبعوث بفرماید برتری داد و پیش از آنکه او را خلق کند نام او را ذکر فرمود و پیش از آنکه به پیغمبری مبعوث شود او را از بندگان خود برگزید در آن هنگام که خلائق در حجاب غیب محبوس و به برده بیمها و ترسها مستور و پوشیده و به بیابان عدم مقرون بودند زیرا که خداوند متعال بعواقب امور عالم بود و بحوادث و پیش آمدهای دهور ذات اقدسش احاطه داشت و بزمانهای وقوع آنچه مقدر شده بود عارف و شناسا بود برای اتمام امر خود او را مبعوث فرموده و برای عزم بر امضای حکم خود او را برانگیخت و برای انفاذ مقدرات محتومه خود او را به پیغمبری اختیار نمود پس

مردم را در دین خودشان طوائف متفرقه و فترق مختلفه یافت گروهی آتش را می پرستیدند و فرقه ای خدای خود را بت میدانسته اند و در نزد همان بتان بخاک می افتادند و از آنها حاجت می خواسته اند با آنکه بخدا عارف بودند و میشناخته اند او را منکر بودند و بواسطه نور محمد ﷺ تاریکیهای چهل را ازل آنها برداشت و آنها را روشن نمود و شبهات قلوب را بنور محمدی ﷺ بر طرف ساخت و ضعف چشمها را زایل و بروشنی مبدل داشت و آنجناب در میان مردم بامر هدایت و راهنمایی اشتغال ورزید و گمراهان را از گرداب ضلالت نجات بخشید و کوری چشمهای آنها را بنور هدایت خویش منور و روشن ساخت آنها را بسوی دین خداوند دعوت فرمود و راه راست را بسایشان دلالت نمود پس از آن خداوند تعالی روح مقدس او را از روی رحمت و رافت و مهربانی و اختیار و رغبت مقبوض داشت و دار آخرت را برای او برگزید پدر من محمد ﷺ از تعب و رنج این دنیا آسوده شد و استراحت یافت و ملائکه اطراف او را احاطه نمودند و خوشنودی پروردگار غفار او را دریافت و مجاورت پادشاه جبار را اختیار فرمود صلوات و رحمت خداوند بر پدرم محمد ﷺ باد که امین بروحی و برگزیده او از جمیع خلق اداست و برکات و سلام و رحمت خداوند بر او باد)

فاطمه زهرا تابانجا از قوانین توحید و فضائل رسول اکرم و جهالت امت چیزی فرو نگذاشت سپس روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات آنها را مخاطب ساخته فرمود :

أنتُم عبادُ اللَّهِ تُسَبُّ أمره ونهيه و حَمَلَةُ دينه و وحيه و أمناءُ اللَّهِ على أنفسكم و بلغائه إلى الأُمم و زعمتم حقُّ لكم لله فيكم عهدٌ قدَّمه إليكم و بقیةٌ استخلفها عليكم كتابُ اللَّهِ الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء اللامع بینةٌ بصائرهُ منكشفةٌ سرائره متجليةٌ ظواهرهُ مُغتبطٌ بهُ أشياءهُ ، قائدٌ إلى الرضوان اتباعهُ ، مؤدٍ إلى النجاة أسماؤه تنالُ حججُ اللَّهِ المنورةٌ و عزائمهُ المفسرةٌ و عارمهُ المحذرةٌ ، و بیناته الجالية و براهينه الكافية ، و فضائلهُ المندوبة و رخصه الموهوبة ، و شرايعه المكتوبة ، اللغة (نصب) در آن چهار لغت است فتح نون با سکون صاد منم نכון با سون صاد فتح

هر دو و آن بمعنی علامت و نشانه است مثل بیرقی که در زمین نصب کنند که مردم بآن راه را غلط نروند (و بلغاته یعنی تودون الاحکام الی سائر الناس و زعمتم یعنی شمان کردید که شما موصوف باین صفات هستید بلکه از روی کذب و افترا مدعی هستید که ما ابناء الله هستیم و احکام خدا را بر مردم میرسانیم) اسماعه ای تلاوته و فی بعض النسخ استماعه ( و عزائم ای فرائض) بیاناته ای محکمات القرآن ظاهرة و براهینه مؤکد لجملة ما قبله ( و فضائله ای سننه ) و رخصه ای البهاات کما ان شرایعه یعنی سائر احکامه مفروضة

ترجمه یعنی ای بندگان خدا شما محل او امر و نواهی پروردگارید و شما حاملان دین و وحی او میباشید بر نفسهای خود امین خداوندید شمائید که دین خدا را بدیگران ابلاغ میکنید و میرسانید خداوند است که در میان شما ضامن بر حقی قرار داده و عهد و پیمان نامه ای برای شما فرستاده و خلیفه بر شما گماشته و آن کتاب خدا است که همین حلال و حرام و خوانده شده ای است صادق و راستگو و نوری است افروزنده و ضیائی است لامع و بصائر شما را بینا کننده است آشکار سرائر قرآن برای شما منکشف است و ظواهر آن متجلی و آشکار پیروان قرآن مغبوطند ( یعنی مردم خواهش میکنند که چون پیروان قرآن باشند در فضیلت و حسرت مقام اینهارا میبرند) پیروی قرآن بشر را بخوشنودی خداوند میکشاند استماع آن انسانرا بنبجات میرساند و وسیله رستگاری فراهم می آورد بواسطه قرآن است که حجج منوره خداوند ادراک میشود و واجبات مفسره او در یافت میشود و محرمات خداوند که بر ارتکاب آنها تحذیر فرموده مبین و آشکار میگردد و دلائل ظاهرة و براهین و فضائل مندوبه و رخصتهای موهوبه و شرایع فرض شده او بواسطه قرآن آشکار میشود )

فاطمه چون از فضائل قرآن لختی بسرود بفلسفه احکام شروع فرمود و قالت فجعل الله الايمان تطهيراً لكم من الشرك والصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر ، والزكاة تزكية للنفس و نماءً في الرزق والصيام تنبيهاً للاخلاص والحج تشييداً للدين والعدل تنسيقاً للقلوب ، وطاعتنا نظاماً للملكة وإمامتنا أماناً من الفرقة والجهاد عزاً للإسلام ، والصبر معونة على استيجاب الأجر والأمر بالمعروف مصلحة للعامة و برّ الوالدين وقاية عن

السخط وصلة الأرحام منمأة للعدد ، والقصاص حَقناً للدماء ، والوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة والمكائيل والموازن تغييراً للبخس والنهي عن شُرْب الخمر تُنْزِيهاً عن الرجس واجتناب القذف حجاباً عن اللعنة وترك السرقة إيجاباً للعِفَّة وحرَم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية فاتَّقوا الله حق تقاته ولا تموتنَّ إلا وأنتم مسلمون وأطيعوا الله فيما أَسْرَم به ونهاكم عنه فإنه إنَّمَا يخشى الله من عباده العلماء .

**اللغة** النمنمة اسم مكان او مصدر ميمي اى يصير سبباً لكثرة العدد و الاولاد والعشائر و التمرىض بجعل الشئ عرضاً للشئ يعنى يقع فى معرض المغفرة) والبخس النقص والقذف الرمي

ترجمه يعنى خداوند متعال ايمانرا براى شما تطهير از شرك و بت پرستى قرار داده و نماز را براى تنزيه از كبر و منيت و زكوة را براى تزكيه نفس و زيادى در روزى و روزه را براى حصول اخلاص استوار داشته و حج بيت الله را براى اعلاي دين و استحكام آن وضع نمود و عدل را براى تأليف قلوب و طاعت ماخوادة پيغمبر را براى انتظام ملت و امامت ما اهل بيت را براى ايمنى از اختلاف و فرقت و جهاد را براى ارجمندي اسلام و صبر را براى عون استيجاب اجر و امر بمعروف را براى مصالح عامه مردم و نيكي بوالدين را براى دورى از غضب خداوند و صله ارحام و پيوستگى ب اقارب را براى زياد شدن عدد و قصاص را براى حفظ خونهاي مردم و وفاي بنذر را براى رسيدن بمغفرت و تمام پيمودن كيل و وزنرا براى حفظ اموال از نقص و كمى و نهى از شرب خمر را براى دورى از رجس و پليدى و اجتناب از قذف را براى دورى از لعنت و ترك سرقت و دزدى را براى حصول عفت و شرك را حرام فرمود براى آنكه بندگان اعمال خود را خالص كنند براى خداوند بر بويت او پس اى مردم از خداى خويش بترسيد و تقوى را آنطور كه سزاوار است شعار خود نمايد و كارى كنيد كه از دنيا بدر نرويد مگر آنكه مسلمان باشيد و در آنچه خداوند بشما امر فرمود و يا از آن نهى نموده اطاعت كنيد و فرمان بردار باشيد همانا كه علما و دانشمندان از خداوند ترسانند و بس) فاطمه زهرا سلام الله عليه پس از اينكه پاره از فلسفه احكام را بيان نمود در مقام احتجاج برآمد و بمخاطبه آنها فرمود

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَأًا ، وَلَا أَقُولُ مَا  
 أَقُولُ غَلَطًا وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ  
 حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَاءكُمْ ،  
 وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ وَنَعْنَعُ الْمُعْزِي إِلَيْهِ ﷺ فَبَلِّغِ الرَّسَالَهَ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ  
 مَائِلًا عَنْ مَدَرَجَتِهِ مُشْرِكِينَ ، ضَارِبًا نَبَجَهُمْ وَأَخَذًا بِأَكْظَامِهِمْ ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ  
 بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَيَنْكَبُ الْهَامَ حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ ، وَوَلَّوْا  
 الدُّبْرَ حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صَبْحِهِ وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ حُضْنِهِ وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرَسَتْ  
 شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَطَاحَ وَشَبِطَ النِّفَاقُ وَانْحَلَّتْ عُقْدَةُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ وَفُتِمَتْ بِكَلِمَةِ  
 الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخَمَاصِ

اللغة عود او بدأ یعنی اولاً و آخرأ شططاً بمعنی غلط و دور شدن از حق عزیز ای صعب  
 یعنی دشواری است عنت من عنت و هو الزنا و الفجور و الضرر و الفساد و الوقوع فی امر شاق (   
 صادعا من صدع و منه فاصدع یاتومر ای احکم بالعق و فرق بین العق و الباطل) النذاره الاعلام  
 علی وجه التغویف) مدرج اسم مکان بمعنی السلك) تبجهم ای وسطهم و نیب معظم الشئ و هو الیه  
 اکظام جمع کظم بالتعریک علی وزن فرس و هو مخرج النفس و امنه اخذ بکظمه ای بعلقه نیکب و  
 فی بعض النسخ نیکس و هو القأ الرجل علی رأسه یعنی روساء مشرکین بغاک هلاک انداخت) و الهام  
 جمع الهامة و هو مقدم الرأس تفری ای انشق فراه یفریه شقه فاسدا او صالعا - اسفرای اضاء - زعیم  
 سید القوم - و شقاشق جمع شقشقه بالکسر و هو شیء کالربیه یخرجه البعیر من فیه اذا هاج -  
 و طاح ای هلك و شبط کامیر مأخوذ من شطط و منه قولهم شططت الجوالق اذا شدت علیه  
 شطاظته و هی العود یشد الذی به الجوالق و المراد هنا اولی الشرور و الرذایل - نفر یعنی  
 الجماعة و البیض جمع ابیض و الخصاص خلو البطن من الطعام و المراد هنا هم اهل بیت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله

ترجمه فاطمه بانك برداشت که ای مردمان اینك منم فاطمه دختر محمد ﷺ  
 آن سخن که اول میگویم هم در آخر بدان أعادت مینمایم و از در اغلو طه سخن نمی  
 رانم و آنچه میکنم در طلب فدك بیرون حق کار نمیکنم و دروغ نمیزنم همانا پیغمبری

از نوع بشر همانند شما از دررفت ورحمت بسوی شما آمد اگر بجوئید اصل و نسل  
 اورا میدانید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسرعم من است نه پسرعم  
 مردان شما چه نیکو نسبتی است نسبت بامحمد و آنحضرت ابلاغ رسالت فرمود و  
 بی فرمانانرا بیم داد و از شیمت مشرکین روی بر تافت و شمشیر در پس گردنهای کفار و  
 مشرکین بنهاد و گلوی ایشان را فشار داد و بشاه راه شریعت و موعظت دعوت فرمود  
 اصنام را درهم شکست و بسر در انداخت چند که کافران پشت دادند و روی بهزیمت  
 نهادند تا پهلوی ظلمت را چاک زد و بامداد اسلامرا از شب تاریک شرک آشکار ساخت  
 پس حق ظاهر شد و زعیم دین گویا گردید و شقه شیطانی باز جای خزید پس هلاک  
 شدند کارکنان نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شقاق و تفوه کردند مردمی گرسنه و سفید  
 نامه بکلمه اخلاص یعنی اهل بیت چون در روایتی وارد شده فی نفر من البیض الخماس  
 اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا چون فاطمه زهر الختی معرفی مقام خود و پدرش  
 و زحمات اورا برای ترویج دین شرح داد حضار مجلس را باین کلمات مخاطب ساخت  
 وَكُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ، مُدْقَقَةُ الشَّارِبِ، وَ نَهْزَةُ الطَّامِعِ  
 وَ قُبْسَةُ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطَأُ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَدْلِيَّةُ  
 خَائِفِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ تَقْوًى وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ  
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ اللَّتَبَا وَالتَّيِّ وَبَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِهِمُ الرِّجَالُ وَذُوبَانِ الْعَرَبِ وَ مَرْدَةِ أَهْلِ  
 الْكِتَابِ كَلِمَا أَوْ قَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّٰهُ أَوْ نَجَمُ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ وَفُغِرَتْ فَاغِرَةٌ مِنْ  
 الْمَشْرُكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكُفِي، حَتَّى يَطَّأَ صِمَاخَهَا بِأَخْمَصِهِ، وَ يُخْجِدَ لَهَا  
 بِسَيْفِهِ مَكْدُوراً فِي ذَاتِ اللّٰهِ مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللّٰهِ قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَيِّدِ أَوْلِيَاءِ  
 اللّٰهِ مَشْمُراً نَاصِحاً مُّجِداً كَلْحاً وَتَتَمُّ فِي رِفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَكِهِونَ آمَنُونَ  
 تَرْتَبِصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ، وَتَتَوَافُونَ الْأَخْبَارَ، وَتَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَتَقَرُّونَ عِنْدَ  
 الْقِتَالِ .

اللغة شفاى طرفه یعنی کنار جهنم مدقه بضم الاول و سکون الثانی علی فله الشربة من اللبن  
 المزوج بالآ و هنا كتابة عن القلة نهزة بفتح الاول و سکون الثانی یعنی الفرصة و المراد هنا محل

الفرصة) وفسه يضم الاول وسكون الباء وفتح السين من قبس وهو شلة النار ( وموطاً الاقدام مئى يضرب لمن وقع فى ذلة وصار مغلوباً) الطرق ماء مخلوط به بول البعير كناية عن ضيق المعيشه ورداة المشرب والباء كل تقنانون من القت وهو علف الدواب) خاسئين من خساً على وزن ضرب بمعنى البعد كناية عن غمول ذكرهم وعدم الاعتناء بشأنهم) تتخطفكم من خطف اى يستلبكم والغطف اخذ الشئ خفية ( منى على صيغة المجهول بمعنى اتبلى است البهم بالضم جمع البهية و هو المجهول الذى لا يعرف والرداد هنا شجمان الرجال) نجم اى ظهر (قرن كناية عن الطائفة) فترت اى فتحت فاقرة الداهية والرداد انه كلما اراده طائفة من المشركين او عرضت لهم داعية قذف اخاه اى بعث عليها (ع) وعرضه للبهالك (لهواتها جمع لهات وهى اللجة فى اقصى سقف الفم) لا ينكفا اى لا يرجع ( صاخ بالكسر سوراخ كوش راكوبند) باخمه منه اخمص الراحه وآن كف دست راكوبند كناية از شدت قهر و غلبه بر دشمن ميباشد) مكدود امن الكدو هو النعب) مثراً من شمر ثوبه اى رفعه ليغف عليه حتى وصل الى ما يريد) كادحا اى بالغ فى السعى والعمل ( وادعون اى ساكنين فى بيوتكم) فاكهون اى تشغلون بنقل القصص والاشعار والزجاج (والفاكهة ما ينفكه بها الانسان اى تينهم باكله ( تتر بصون اى تنتظرون ( الدوائر الحوادث) (وتنواكفون من وكف وهو اليل والرداد هنا تنيلون وتواجهون الى اسماع الاخبار) وتنكصه اى ترجعه من النزال البادزه فى العروب

ترجمة يعنى شما مردم عرب بسبب شرك و كفر برب وادى و گودال جهنم بوديد و از غایت قلت و ذلت بمنزله شربت آبى بوديد كه تشنه يياشامد و ياچون لقمه اى كه شخص گرسنه بدو دست يابد و ياچون پاره آتشى كه شخصى باشتاب خواسته باشد از آن اقتباس كند و او را بر بايد شما نميد كه لگد كوب مردمان قوى بـ و ديد و آب متعفن مخلوط بابل و سرگين شتر را ميا شاميد و پوست بزهاي دباغى نشده يا برك درخت را بر اى خويش قوت مينموديد و درمتهى درجه خوارى بز ننگى ادامه ميداديد و ترس آن داشتيد كه مردم شمارا از اطراف درر بآيند ولى خداوند به بركت محمد ﷺ شما را از شر آنها نجات داد بعد از آزار و شكستجه و مصائب بزرگ و كوچك كه شما را دامن گير شده بود و در دست شجاعان و گرگان عرب گرفتار و مبتلي بوديد در كف سر كشان و مرده اهل كتاب زبون و خوار گرديديد هر زمان كه آتش حرب و جنگ را ميا فروختيد خداوند او را خاموش مينمود و در هر وقتى كه شاخى از شيطان ظاهر ميشد و يا فتنه عظيمى از مشركين دهن باز مينمود برادر خود امير المؤمنين را در دهان ايشان ميانداخت و از

جنگ بر نمیگردید تا حریف خود را بر زمین نینداخت و سر او را در زیر پای خود نمی نهاد و آتش فتنه و فساد ایشان را بسیلاب ذوالفقار خاموش میکرد و در راه رضای خداوند متعال خود را بتعب میانداخت و در اطاعت امر خداوند اهتمام مینمود و همیشه بر سول خدا نزدیک بود و از او جدا نمیگردید و در میان اولیاء و دوستان خداوند از همه بالاتر و سید ایشان بود دامن همت خود را در اطاعت خدا بر کمر زده بود خیر خواه خلایق بود و در نصیحت بمردم کمال کوشش و سعی را مبذول میداشت و خود را در این راه بمشقت میافکند و لی در تمام این احوال شما در عیش و خوشی بسر میبردید و در مهدایمنی متنعم و خوش بودید و از برای ما انتظار بلاها و فتنها را میکشیدید و متوقع اخبار وحشت آور و اراجیف بودید و چون جنگی پیش میآمد خود را از آن کنار می کشیدید و پهلو تهی مینمودید و در هنگام حرب و ضرب پشت بدشمن میکردید و فرار را بر قرار اختیار مینمودید) چون فاطمه زهرا لختی در نکوهش مهاجر و انصار از پستی و رزالت و ذلت و خواری و خوف و وحشت و کفر و ضلالت ایشان بسرود و پاره ای از زحمات شوهر عالی مقام دارش حیدر کرار بشرح فرمود خواست رجوع آنها را از هدایت بضالت بعد از رسول خدا ﷺ ثابت بفرماید که از شاه کشور دین امیر المؤمنین دست شستند و بعجل سامری گرویدند فلذا فرمود

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَاءِهِ وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينَ وَ تَبِعَ خَامِلُ الْأَقْلَامِ وَ هَدَرَ فَيْنُقُ الْمُبْطِلِينَ ، فَخَطَرَ فِي عِرْصَاتِكُمْ وَ اطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لِلْغُرَّةِ فِيهِ مَلَا حَظِينَ ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ وَ أَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شِرْبِكُمْ هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدُمُ الرُّسُولُ لَمَّا يُقْبِرُ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ الْإِلَافِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ، وَ انْجَهْتُمْ لِمَحِيطَةٍ بِالْكَافِرِينَ فِيهِبَاتٍ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَوْفُكُونَ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ لَانْحَةِ وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَ رَأَى ظُهُورَكُمْ أَرْغَبَةً عَنْهُ تَرِيدُونَ أَمْ بَغِيرُهُ تَحْكُمُونَ بَشَرٌ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا



فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین . ثم لم تلبثوا إلا ريث أن تسکن  
نفرتها ویسلس قیادها ، ثم أخذتم تورون وقدرتها وتهيجون جرتها وتستجیون لهتاف  
الشیطان الغوی واطفاء أنوار الدین الجلی واهماد سنن النبی الصفی تسرون حسوا  
فی ارتقاء وتمشون لأهله وولده فی الخمر والضراء ونصبر منکم علی مثل حز المدی  
ووخز السنان فی الحشا

**اللغة** حسیكة علی وزن فعیلة من حسك وهو العداوة والنفاق) سئل ای خلق یعنی كهینه شد  
جلباب هنا یعنی الرداء) كاظم) هنا یعنی الساكت یعنی بطلق آمدند كهراهان) نبخ ای ظهر) هدر  
کردا یندن شترصدای خود شرا در كلو) فنیق الفعل لكرم من الابل لا یؤذی ولا یركب لكرامته و  
الخطر بالتحريك الاشراف علی الهلاك) مغرز كنبر محل الاختفاء) الفره بكسر الفین المعجزة الخدعة  
ملاحظین یعنی مراعات كننده) استنهض ای امره بالقیام) خفافا ای مسرعین الى اجابته) احسك  
ای اغضبكم) فوسمتم من الرسم وهو العلامة والائر) والكلم بفتح الكاف وسكون الام الجرح  
الرحب) لسة وهما كنايةان عن اخذ مالیس لهم من الغلظة ومیراث النبوة) تؤفكون ای نصرفون  
وكتاب الله جملة حالية) ريث یعنی المقدار) نفرتها ای فرارها) یسلس ای سهل انقیادها)  
تورون) ای تستخرجون وكانت العرب تقدح بعودین تحك باحداهما علی الاخر) یعنی شروع كردید كه  
یبرون آوریسد شعله آتش) تسرون) ضد الاعلان (حسوا شرب الرق) ارتفاع من الرغوة) كف  
شیر را گویند واین مثلی است میان عرب برای کسیكه میخواید اراده كند ب مردم كه من نفع بفر  
میرسانم و حال آنكه در باطن نفع خود را طالب است) خمر) كفرس ما وارك من غزف و شجر او  
جبل) الضراء) بالضاد المعجزة المفتوحة والراء المخففة الشجر الملتف فی الوادی والخرو والضراء  
كناية عن اعراض المناقین من آل الرسول (ع) المدی جمع مدیه بضم المیم وهی السکین والشفرة  
حز المدی قطع الشئ من غیر ابانة وخز السنان الطمن بالرمح

ترجمه چون خداوند متعال پیغمبر خود را بسرای دیگر تحویل داد واریسكه  
حشمت اورا در دارانیاء واصفیانها و خصوصتیكه در خاطر ازدر نفاق پنهان داشتید آشكار  
ساختید و كهینه و فرسوده شد حجاب حشمت دین و سخن سرای شدند اخر سان كهراه  
و شعر سرودند یاوگیان هرزه درای وبازك بر آورد باطل كننده سخن حق چون شتر  
پروراه دم فشانی كرد و بصدا و آواز در آمد در عرصات و میدانهای شما و شیطان سر

بر کشید از بنکاه خود و نداد داد از برای دعوت خود و یافت شمارا که اجابت گردید دعوت اورا و فریفته شدید فریب اورا پس جنبش داد شمارا و شما چست و چالاک بجنبش آمدید و دشمنانك خواست شمارا و سخت دشمنانك شدید پس داغ زدید غیر شتر خود را و در آمدید بیرون آبگاه خود را کنایت از آنکه متصدی خلافت و امامت شدید با اینکه حقی و بهره ای نداشتید و حال آنکه عهد پیغمبر در غدیر خم مدتی از آن نگذشته و از وفات پیغمبر زمانی سپری نشده زخم دل ماهنوز بهمودی نگرفته و جراحت سینه مـالـ التیام پذیرفته رسول خدا راهنوز آب کفن خشك نشده که بدست آویز حدوث فتنه غصب خلافت گردید و خویش را در فتنه در انداختید و کافر شدید و جهنم محیط است بر کافران هیات چه رسید شمارا و بکجامی رسید و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست امورش پیدا و احکامش هویدا نواهیش لایح و اوامرش واضح است همانا مخالفت گردید باقر آن کریم و قرآن را از پس پشت انداختید آیا روی بر تافتید از قرآن و بیرون قرآن حکم خواهید کرد بدبدلی است از برای ستمکاران یعنی دینی غیر دین اسلام و حکمی غیر حکم قرآن اتخاذ نمودن بدبدلی است) و خداوند فرمود هر که بغیر دین اسلام دینی اختیار نماید آن دین از او مقبول نباشد و آن کسی در آخرت از زیانکاران است و شما توقف و درنگ نکردید بمقداری که ساکن شود تنفر از این شتریکه نباحق غصب نمودید و کشیدن آن شتر سهل و آسان شود (یعنی سزاوارچنان بود که بعد از غصب خلافت و ارتاب این امر فطیع اندکی صبر میکردید و متعرض قبایح دیگر نمیشدید ولی شما تا کار خلافت خود را محکم گردید شروع در تهییج فتنه و آشوب نمودید و فساد را نیز بهمین زودی از من بغصب بردید آنگاه با فروختن آتش فتنه و فساد شروع گردید و بدعتها را آشکار نمودید و صدای شیطان گمراه کننده را اجابت نمودید و فرو نشانیدین انوار دین را شعار خود گردید و محو نمودن سنتهای دین نبی صفی را خواستار شدید در پس برده بمکرو حیله و تزویر آثار دین مبین را نابود نمودید و در لباس دین داری انوار شریعت مقدسه اسلام را پنهان گردید و بدعتهای زمان جاهلیت را از نو شایع ساختید و کیمه ای که از پیغمبر در دل داشتید درباره خانواده او تدارك نمودید ولی ما

بر مصائب و ضرر های شما که مانند کسیکه با کارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد صبر میکنیم و از در نفاق چنانکه فرماید تسرون حسوافی ارتقاء پوشیده مینوشید شیر را در زید و کار را دیگر گونه نمودار میکنید و با اهل بیت پیغمبر بطریق خدعه و نیرگ میروید و صبر ما بر مصائب شما همانند حدود کار دوستان نیزه در دل و جگر کار میکند) فاطمه زهرا سلام الله علیها تابانجا باین کلماتیکه رخنه در آفاق ارضین و سموات مینماید اثبات غصب خلافت نمود و ارتداد آنها را از دین ثابت فرمود اکنون بمحاکمه و قضاوت پرداخت و فرمود

نَمَّ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَلَا إِرْثَ لَنَا أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. أَفَلَا تَعْلَمُونَ بَلَى تَجْلَى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنْتُمْ أَبْنَتُهُ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَغْلِبَ عَلَى أَرْنِيتِهِ يَابْنَ أَبِي قَحَافَةَ أَفَى كِتَابُ اللَّهِ أَنْ تَرْتُ أَبَاكَ وَلَا أَرْتُ أَبِي ، لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبَذَلْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ : « وَارْثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ » وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ : « إِذْ قَالَ رَبُّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتَنِي وَبِرْثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ » وَقَالَ : « وَأَوَّلُوا الْإِرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ » وَقَالَ : « يَوْصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ » وَقَالَ « إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادِ الْغَيْرِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ » وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا أَفَحُكْمَ اللَّهِ بَأَيَّةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلَ مَلَكَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ وَلَسْتُ أَنَا أَبِي مِنْ أَهْلِ مَلَكَةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعَمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُولُهُ تَلْقَاكَ يَوْمَ حُشْرِكَ فَنَعْمَ الْحُكْمُ اللَّهُ وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَالْمَوْعِدُ الْقِيَمَةُ وَعِنْدَ السَّاعَةِ مَا تَخْسِرُونَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ وَلِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ .

اللغة فريا من الفريه وهوالكذب ( حظوة بالعاء المهنه والطاء المعجة الساكنة البكاته المنزلة ) معظومة بالغاء المعجة اسم مفعول من الخطام وهوزمام الناقه كما ان مرحوله ايضا اسم مفعول من حل الناقه وهذا تشبيه لطيف يعنى اين فذك در تصرف من بود ومرامعارضى بودوكسيرا

دراو حق و ادعائی درکار نبود همانند شتر زین کرده که صاحبش براو سوار و زمام آنرا در دست دارد و او را بهرجا بخواهد میراند

ترجمه شما الان گمان میکنید که هارا ارثی نیست آیا بسنت جاهلیت میروید و دین جاهلیت طلب میکنید کیست بهتر از خدای تعالی از برای حکم از برای کهانیکه بخدا ایمان دارند آیا نمیدانید ما ارث داریم همانا میدانید و ما نند خورشید تابان در وسط روز بر شما روشن است هان ای مسلمانان من فاطمه دختر بیغمبرم آیا من مغلوب شوم در اخذ ارث خویشان و دیگران ارث مرا ما خود دارند ای پسر ابو قحافه آیا در در کتاب خدا مسطور است که تو از پدر خود ارث میبری و من از پدر خود ارث نمیبرم عظیم و عجیب حکمی آورده ای و بر کتاب خدا دروغ بسته ای آیا دانسته و فهمیده قرآن را متروک ساخته ای و از پس پشت انداخته ای شما حجت میتراشید که انبیاء ارث نیست فراموش کردید که خداوند در قرآن میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی ارث بر دسلیمان از داود و در خبریحیی بن زکریا میفرماید که ذکر یا عرض کرد الهی مرا فرزندی بخش که از من ارث به برد و نیز از آل یعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن کریم مسطور است که خویشاوندان صاحب رحم بعضی اولاد بیعوضی و نیز مسطور است که خداوند وصیت میکند شما را در حق اولاد شما که بهره پسر مساوی و دودختر است و همچنان فرموده است که اگر مالی ترکه آنها باشد وصیت برای والدین و خویشاوندان بطور معروف سزاوار است بر برهیز کاران و گمان میکنید که حظی و نصیبی از برای من نیست و ارثی از پدر نمیبرم و رحم و قرابت با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است خداوند شما را به آیتی از آیات که ارث ببرید و ارث بگذارید و پدر مرا از آن آیت بیرون کرده است یا آنکه میگوئید اهل دو ملت از یک دیگر میراث نمیبرند و من و پدرم از اهل ملت واحد نیستیم آیا پدرم مسلمان است و من کافرم میراث مسلمان را بکافر نمیگذارید آیا شما دانائید بخصوص و عموم قرآن از پدر من و پسر من اکنون این فداک و این خلافت شتر را مانند که مهار کرده از او پالان بر نهاده بی دافع و مانعی ما خود دارید (یعنی ای پسر ابی قحافه این شتریکه از دست ما بقر و غلبه گرفتی با مهار و پالان

بدون معارض و منازع بگير) و مالك باش (مراد فذك و خلافت است) در روز حشر ترا ملاقات ميكند و خداوند نيكو حكم كننده است و محمد نيكوداد خواه ميباشد و وعده گاه ما و شما قيامت است و آنانكه بر باطل اند در آن روز زبان كار خواهند گرديد و و پشيماني شمارا نفع ندهد و هر چيزي را زماني است كه در آن زمان واقع خواهد شد و عنقریب ميدانيد كه عذاب خوار كننده بر چه كس وارد ميآيد و عذاب ابدی بر كه حلول ميكند (فاطمه زهرا سلام الله عليها چون از محكمه قضائي فارق شد و انبسات فرمود ظلم و طغيان غاصبين فذك و خلافت را و دروغ آنها را از قرآن آشكار ساخت سپس روی بامهاجر و انصار نمود و از ايشان طلب نصرت فرمود و قالت

يا معشر الغتية و أعضاد الملة و أنصار الإسلام ماهذه الغميمة في حقّي و السبّة عن ظلامي أما كان رسول الله ﷺ أبى يقول: الأمر، يُحفظ في ولده سرعان ما أحدثتم و عجلان ذاإهالة و لكم طاقة بما أحاول و قوّة على ما أطلب و ازاول أقولون مات محمد ﷺ فخطب جليل استوسع و هيه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الأرض لغيبته و كسفت النجوم لمصيبته و اكدت الآمال و خشعت الجبال و اضيع الحريم ، و ازيلت الحرمة عندماته فملك و الله النازلة الكبرى و المصيبة العظمى لا مثلها نازلة ولا باثمة عاجلة أعلن بها كتاب الله جلّ ثناؤه في انييتكم و في مساكنكم و مصبحكم هتافاً و صراخاً و تلاوة و ألحاناً و لقلمه ما حلّ بأنبيائه و رسله ، حكم فصل و قضاء ، حتم و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفئن مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين ، إياها بنى قيلة ، أهُضم تراث أبى و أنتم بمرأى منى و مسمع و منتهى و مجمع تلبسكم الدعوة و تشملكم الحيرة و أنتم ذوو العدد و العدة و الأداة و القوّة و عندكم السلاح و الجنة و افيكم الدعوة فلا تُجيبون و تأتيكم الصرخة فلا تغيثون و أنتم موصوفون بالكفاح معرو فون بالخير و الصلاح و النجبة التي انتجت و الخيرة التي اختيرت ، قاتلتم العرب ، و تحملتم الكدّ و التعب و ناطحتم الأُمم ، و كفجتم البهائم ، فلانبرح أو تبرحون ، نأمركم فتأمرون حتّى إذا دارت بنا رَحَى الإسلام ، و در حلب الأيّام ، و خضعت نعة الشوك ، و سكنت فورة الإفك و خدّات نيران الكفر و هدأت دعوة الهرج و استوثق نظام الدين

**اللغة** الفیضة من الغز و هو الذی یشیر بعینه والمراد هنا غض البصر عن الحق - والسنة: اول النوم - الظلمة ما اخذه الظالم فتنطلبه - سرعان وعجلان اسم فعل بمعنى سرع وعجل - ذاهالة بكسر الهمزة دسم اللحم و هو جملة حالیه، مثل مشهور لدن له اهلیة فی اخذ الحقوق عن الظالم - احاول بصیفة التکلم ای اقصد - ازاول من المزاولة بمعنى الارادة - وهیة ای خرقه واستنهر فنته ای اتسع خرقه وانشق و الرتق ضد الفتق و الضماير المجرورات راجعة الی الخطب - اکدت ای بغلت وقلت غیره - نازلة: الحوادث الشدیدة - باقفة: الداهیه - افنتیکم ای فی دار کل واحد منکم مسا بالضم اسم مصدر للمساواة حکم فصل ای حکم مقطوع - ایها بمعنى هیات - قیلة اسم ام الاوس والخزرج - منندی ای المجلس - الکفاح مصدر کفح کفحاً و هو العاد و کافح القوم اعدائهم ای استقبلوهم فی حرب بوجههم لیس دونها ترس - والنجبة کالهزمة بمعنى الکریم و فی بعض النسخ بالخاء المعجمة ناطعتم من نطح ای حاربتم الامم بالجد والاهتمام کافعتم ای تعرضتم لدفع العدو من غیر ضعف - البهم کمرد جمع بهمة و هو الرجل الشجاع - فتأمرون و فی بعض النسخ فتأتمرون - خضعت ای سکت - نمرت بمعنى فارت - استونق انتظام الشیئی .

**ترجمه:** فاطمه زهرا سلام الله علیها بانك برداشت كه ای جماعت جوانان ای پیشوایان ملت خیر الانام ای انصار دین و آئین اسلام این تغافل و توانی چیست و این بی اعتنائی در مظلمه من از چه راه باشد مگر نشنیدید از رسول خدا ﷺ پدر من كه فرمود هر مردی را در فرزندش باید احترام كرد كه آن فرزند را نیکو بدآید بجهت احترام پدرش چه بسیار زود كردید آنچه كردید و بهوای نفس خویش عجلت نمودید و حال آنكه شما در دفع این ظلم كه بر من وارد شده تواناید آنچه من در طلب حق خود خواستارم بمن: برگردانید آیا چنان میدانید و میگوئید كه محمد رسول خدا فوت شد و این امر مختصری بود لا والله این خطبی فظیع و مصیبتی بزرگ و نلمه ای وسیع بود كه هیچ اندازه برای خرق آن بدست نشود و هیچ رتقی بهندسه این فتق بر نیاید جهان را در غیبت او ظلمت فرو گرفت و ستارگان در این مصیبت تاریك گردید و امیدهای مردم تبدیل بنا امیدى شد و كوههای عالم خاشع و متزلزل گردید حریم و حرمت پیغمبر را حشمت نماند سوگند با خدای این نازله كبری و این مصیبت عظمی بود كه مانند آن حادثه و داهیه ای دیده نشده همانا كتاب خدا را در خانه های خود بامدادان و شامگاهان تلاوت

کردید واصفای قرائت آنرا نمودید و بجهر واخفات آنرا میخوانید و مکشوف داشتید که برانیای سابقین و رسل پیشین از امضای حکم و قضای حتم چهره رفته و همچنان خداوند در حق محمد فرمود که نیست محمد مگر پیغمبری و در میگردد چنانکه در گذشته اند پیش از وی پیغمبران اگر بمیرد یا کشته بشود و وی از دین برمی تابد و مرتد می شوید و هر که طریق ارتداد سپارد زبانی بحضرت خداوند نمیرساند بلکه خویشتن را بدوزخ میکشاند و خداوند سپاس گذاران را پاداش خیر می فرماید، آنگاه فرمود ای فرزندان قبیله آباباز داشته میشوم من از ارث پدر و حال آنکه شما در مرئی و مسمع من هستید شمار امینم گرم و بانك شمارا می شنوم حاضرید و انجمن کرده اید و دعوت مرا اصغامی فرمائید و بر ظلم و ستمی که بمن رسیده دانا و بینامید و شما صاحبان عدت و عدت و خداوندان سلاح جنگ و مبارزت می باشید چند که دعوت من متواتر میشود اجابت نمیکنید و فریاد مرا میشنوید و داد نمیدهید نه آخر شما بشجاعت موصوفید و بخیر و صلاح معروفید و برگزیده برگزید کانی و از اشراف قبائل و سادات عشائر بشمار میروید شما طوائف عرب مقاتلها کردید و در حروب و مغازی چه تعبها که متحمل شدید و بسا سران قبایل و دلیران مردم و طوائف روزگار مقابلها نمودید و آنها را مغلوب خود گردانیدید و گردن کشان روزگار را از پای در آوردید و هرگز از ما خانواده دوری نمی نمودید و آنچه را که بشما امر میدادیم فرمان می بردید تا آنکه ببرکت ما اهل بیت آسیای اسلام بگردش در آمد و شیر روزگار فراوان شد و خیرات و مبرات در دنیا بسیار کردید و نخوت شرك و جاهلیت خاضع و ذلیل شد و جوشش دروغ و کذب فروخواید و آتش کفر و شرك خاموش گردید و دعوت هرج و مرج فرونشست و نظام دین بقوام آمد. فاطمه زهرا سلام الله علیها بدین کلمات چند آنکه توانست استنصار نمود و بانواع شرائف و شجاعت آنها را بستود پس از آن در اثبات کفر و ارتداد آنها چنین فرمایشاتی بسرود و حجت را بما لاهزید علیه تمام فرمود فقال

فَأَنّى حَرَرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ  
وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ

وَهُمْ بَدَأُواكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْتَخِشُونَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسِطِ وَالْقَبْضِ وَخَلَوْتُمْ بِالْدَّيْعَةِ وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ أَلَا وَقَدْ قُلْتَ مَا قُلْتَ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِثْنِي بِالْخَذْلَةِ الَّتِي خَاَمَرْتَكُمْ وَالْفَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشْعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَنَفْسَةُ الْغَيْظِ وَخَوَرُ الْقَنَاءِ وَبَشَّةُ الصَّدْرِ وَتَقْدَمَةُ الْحِجَّةِ فَدُونَكُمْ مَوْهَا فَاحْتَقِبْهَا دَبْرَةً الظَّهْرِ نَقِيبَةً الْخُفِّ بَاقِيَةَ الْعَارِ مَوْسُومَةً بَغْضِ اللَّهِ وَشِنَارَ الْأَبَدِ مَوْصَلَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمَوْقَدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنَّا نَاعْمَلُونَ وَإِنَّا مُنْتَظَرُونَ.

**الملة:** نکم من باب فعدای رجع علی عقیبه- اخلدت ای رکن و مال و بابه قدمونه اخلد الی ارض ای رکن و مال الی الدنیا و شهواتها- الخفض سعة العیش و منه عیش خافض ای واسع- و ابعدتم ای ترکتم امیر المؤمنین- و خلوتهم ای : انفرادتم بالدعة ای بالراحة و الهاء عوض عن الواو- فمجاجتم من باب قتل مج الماعن منه ای رمی به- و هیثم ای حفظتم کتابة عن بیعتهم لامیر المؤمنین یوم النذیر ثم نکثوا بیعتهم و ترکوه فریدا و حیداً- دسعت ای منعتم من دسح درمنجد کوید دسح دسما قاء ملاعفه بقیته و رمی به و ابن کنایه است از اقبال صحابه باسلام و ادباز ایشان و اعراض آنها از اهل بیت رسول خدا (ص) مثل کسیکه آب زلال خوشگوار پرا بنوشد پس از آن قی کند و آنرا از دهن خارج بنماید- تسوغتم من ساغ- اذا سهل- الخذلة ترک النصر- خامرتم ای خالطتمکم- استشعرتم الشعار وهو الثوب البدن- خور بفتح الحاء و الواو: الضعف- بشة الصدر : الهم الذی لا یقدر صاحبها علی الکتان - و تقدمته العجة اعلام الرجل قبل وقت الحاجة - فدونکوها ضمیر راجع بغلافت و همچنین ضمیر بعد اذاو و الحقب بفتح الحاء و القاف جبل یشد به رجل البعیر الی بطنه کیلا یتقدم الی کاهله و هو غیر الحزام و الجمع احقاب - دبره الجرح فی ظهر البعیر نقبة الخف رقة اسفل رجل البعیر کتابة هن کونه اعرجا لم یقدر علی المشی - موسومة من الوسم و هو العلامة

ترجمه : اکنون چه روی داده که حیران شده اید بعد از آنکه امر واضح و



آشکار و روشن بود و اخفا نمودید و حال آنکه در حالت ظهور و اعلان بود و بعد از آنکه اقدام کردید چرا پشت نمودید و بعد از آنکه ایمان آوردید چرا مشرک شدید آیا مقاتله و جنگ نمیکنید با قومیکه عهد خود را شکستند و رسول خدا را خواستند از مکه اخراج نمایند و حال آنکه با شما ابتدا بقتال کردند آیا از ایشان میترسید پس خداوند سزاوارتر است از اینکه از او بترسید اگر از زمره مؤمنین باشید اکنون نگرانم که بجانب تنعم و آسایش میل کردید و آنکس که در حل و عقد امر خلافت از شما سزاوارتر بود او را از مرکز خلافت دور کردید و باراحتی و تن آسائی خلوت کردید و از شدت و سختی بر فاهیت و وسعت در آمدید و علوم و معارف را پشت پا زدید و بر افکندید از آنچه بیوشیدید و از دهن بیرون دادید آنچه بنوشیدید و آنچه را بهسولت تناول کردید به سختی استفراغ نمودید اگر شما و همه اهل زمین کافر شوند همانا خداوند حمید و غنی است و احتیاجی بشما ندارد و این را بدانید که من گفتم آنچه را که گفتم با علم باینکه شما نصرت من نخواهید کرد و دانا بودم بغدر و مکر شما که دلها را فرو گرفته و کناره جوئی از ما با پوست و گوشت شما آمیخته شده و لئی چکنم که دردها و المها در سینه ام جمع شده است این سخنان که شرح دادم دود حزن و اندوهی بود که در دل خسته من متراکم شده و آه آتش افروزی بود که از سینه دردمندم شعله کشید بعدیکه دیگر طاقت تحمل آنرا نداشتم ناچار شدم که این اندوهها را از دل پر درد بیرون افکنم و خواستم که حجت بر شما تمام کرده باشم اکنون بگیری و به برید این شتریکه بناحق غضب نمودید و این دابه خلافت و فدک را ما خود دارید او را رام و منقاد خود شمارید و بآسودگی سوار شوید اما بدانید که پای این دابه مجروح و پشت او زخم دارد حمل آن عار و ننگ آن باقی و برقرار و بوسم غضب خداوند تعالی داغ دار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل بنار غضب خداوند گار و کشانده است را کب خود را بسوی ناریکه شکافنده قلب فجار و کمار نابکار است همانا خداوند نگران است بدانچه میکنید و میدانند ظالمان بکجا میروند و مقام میگیرند و من دختر پیغمبری هستم که بشیر و نذیر بود از برای شما و بعذاب شدید شما را بیم

میداد پس بکنید آنچه که میتوانید مانیز انتقام خواهیم کشید اکنون شما منتظر آرزو  
باشید ما نیز منتظر آرزو هستیم

## ويعجنني ذكر ايات من قصيدة فاخترة للشاعر المفلح الشيخ كاظم الازري

واذا قوا البتول ما اشجها	نقضوا عهد احمد في اخيه
ومن الوجد ما اطل بكها	يوم جاءت الى عدى و تيم
والرواسي تهتز من شكواها	فدنت واشتكت الى الله شكوى
عاند القول بعلمها وابناها	لست ادري اذ رعت وهي حسرى
حككت المصطفى به وحكاها	تعط القوم في اثم خطاب
بالموارث ناطقا فحوها	هذه الكتب فاسئلوها تروها
شامل للانسام في قرباها	وبعنى يوصيكم الله امر
ان نزول الاحقا دمن طوبها	فطمانت لها القلوب وكادت
نحن من روضة الجليل جناها	ايها القوم راقبوا الله فينا
فيكم فاكرم مواثوبها	واعلموا اننا مشاعر دين الله
ترد المهتدون منه هداها	ولنا من خزائن الغيب فيض
عن موارثها ابو هازواها	ايها الناس اي بنت نبى
باحاديث من لده افتراها	كيف يزوى عني ترانى عتيق
وتيمنا من دوننا اوصاها	كيف لم يوصنا بذلك مولانا
واستحقت تيم الهدى فهداها	هل رانا لانستحق اهتداء
بعد علم لكى تصيب خطاها	ام تراه اضلنا فى البرايا
حرمة المصطفى و ماريها	انصفواني من جابرین اضاءا

بالجمله چون فاطمه زهرا سلام الله عليها اين خطبه که رخنه در آفاق ارضين  
و سماوات ميگرديداي بررد ابوبکر ترسيد مبادا دل انصار نرم بشود وبراى نصرت

آن بانوی عظمی قیام کنند بدین کلمات در پاسخ آتمخدره آغاز سخن کرد و مرد مرا  
از جوش و خروش آرام کرد

فَقَالَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا رُفُفًا رَحِيمًا وَعَلَى  
الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَعِقَابًا عَظِيمًا فَإِنْ عَزَّ وَنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ وَأَخَا ابْنِ  
عَمِّكَ دُونَ الرِّجَالِ آثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَسَاعَدَهُ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا  
كُلٌّ سَعِيدٌ وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا كُلٌّ شَقِيٌّ فَأَنْتُمْ عِترَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ وَالْخَيْرَةُ  
الْمُنْتَجِبُونَ عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ وَابْنَةَ  
خَيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ سَابِقَةٌ فِي وَفْوَرِ عَفْلِكَ غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ  
وَلَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صَدَقِكَ وَاللَّهُ مَا عَدَوْتُ رَأَيْ رَسُولَ اللَّهِ وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِأَذْنِهِ وَإِنْ  
الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَإِنِّي أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ  
يَقُولُ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا  
دَارًا وَلَا عِقَارًا وَأَنْتُمَا نُورِثُ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ  
طَعْمَةٍ فَلْيُولِي الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِنَا أَنْ يُحْكَمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي  
الْكُرَاعِ وَالصَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ  
الْفَجَّارَ وَذَلِكَ بِإِجْمَاعِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَتَفَرِّدْ بِهِ وَحْدِي وَلَمْ اسْتَبِيدْ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ  
فِيهِ عِنْدِي وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي هِيَ لَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ لَا تَزُودُ عَنْكَ وَلَا تَدْخِرُ دُونَكَ  
وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أُمِّيكَ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبْنِيكَ لَا يَدْفَعُ مَالُكَ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا  
يُوضَعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلُكَ حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَهَلْ تَرَيْنَ اخْتَالَفَ  
فِي ذَلِكَ أَبَاكَ .

ابوبکر پاسخ گفت ای دختر پیغمبر پدر تو مؤمنان را مظهر کرم و کرامت و مظهر رحمت  
و رأفت بود و کافران را مصدر عذاب و مورد زحمت و تقمت و او پدر تو است نه پدر  
دیگر زنان و برادر پسر عم تو است نه برادر دیگر مردان و او علی را از همه  
خویشانندان و نزدیکان گزیده میداشت و علی او را در هر کار رأیت معاضدت و مساعدت

میا فرشت همانا دوست ندارد شمارا مگر سعید و دشمن ندارد شمارا مگر شقی شماست  
 عترت رسول خدا و راهنمای بسوی جنة الماوی ای بهترین زنان و دختر، بهترین پیغمبران  
 سخن از در راستی و نصفت گفتی و بحضافت عقل از همگان سبقت بردی هیچکس ترا  
 از حقوق تو دفع ندهد و ترا بکذب و فریه نسبت نکند سوگند بآخداى که من  
 فرمان خدا را پس یشت نیندازم و حکم رسول خدا را دیگر گونه نکنم خدا را گواه  
 میگیرم که من از رسول خدا شنیدم که همی گفت ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم  
 از درهم و دینار و ضیاع و عقار بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوت است و چیزی بکه  
 از ما بجای ماند خاص کسیست که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بهره خواهد  
 فرمان کند و این فداک و عوالی که تو امروز طلب میکنی من از برای تجویز لشکرو  
 اعداد سپاه و آلات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مجاهدت با کفار و مجادلت  
 با فجار بکار برند و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه  
 مسلمانان بامن همدست و همدستان شدند و این رای را بصواب شمرند و اینست که در  
 اموال و انتقال من رای تر است بهره خواهی فرمان میکنی تو سید امت محمدی و  
 از برا فرزندان اصل طاهری فضیلت ترا دفع نمیتوان داد و منزلت و مکانت تراست  
 نمیتوان کرد حکم تو بر آنچه در دست من است از مال و حال روان است اما  
 در کار فداک چه توانم کرد آیا تومی پسندی که من باید تو مخالفت آغازم و فرمان  
 او را دیگر گونه سازم چون ابو بکر خواست باین مغلطه کاریا و روباه بازیها حق  
 را به پوشاندن و این اکاذیب و افترا تائیکه بر رسول خدا ﷺ بر بست و نرمی و گرمی  
 و آرامی را که بخرج آنم خدره داد بکمان اینکه میتواند باطل را لباس حق به پوشاند  
 و خود را عادل و بی غرض و بی طرف معرفی بنماید ولی دو باره فاطمه زهرا (ع) چون  
 دریای متلاطم بموج آمد و اکاذیب و اراجیف او را بر مسلا کالئار علی المنار  
 فرمود فقالت :

سبحان الله ما کان رسول الله عن کتاب الله صارفاً ولا حکامه مخالفاً بل کان  
 يتبع أثره ويقفوا سورة أفتجمعون إلى الغدر إعتلالاً علیه بالزور وهذا بعد وفاته

شبیهِ بَما غَوِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَوَتِهِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَنَاطِقًا فَصَلَا يَقُولُ يَرْتَنِي وَيَرْتِ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَوَرِثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ فَبَيْنَ عَزٍّ وَجَلٍّ فِيمَا وَزَّعَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَشَرَّعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ وَأَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذَّكَرَانِ وَالْإُنَاثِ مَا أَزَاحَ عِلَّةُ الْمُبْطِلِينَ وَأَزَالَ لِنَظْنِي وَالشَّبَهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ كَلَّابٌ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ بِحَيْلٍ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ .

فرمود پاک و منزّه است خداوند همانا رسول خدا ﷺ جز بکتاب خداوند کار نمیگردد و همیشه پیرو قرآن بود شما بیرون قانون شریعت از در مکر و خدیعت بعد از وفات پیغمبر افتراءات برسول خدا بستید و این حیلهها و مکرهای شما بعد از وفات پدر بزرگوارم همانند آن مکر و خدیعتی است که در حیات او در لیلۀ عقبه بقصد قتل او کمر بستید و دبا را پرازربک کرده خواستید. شتراو را برمایند اگر شما مسلمانید اینک کتاب خدا حاکم و عادل و فاصل بین حق و باطل است در قصۀ ذکر یا عَلَّامٌ می فرماید ذکر یا عرض کرد پروردگارا مرا فرزندی بخش که میراث از من و از آل یعقوب بر دو می فرماید داود از بهر سلیمان میراث گذاشت و همچنین بهره ذکر و وراثت را معین فرمود حظوظ دختران و پسران را روشن ساخت و دست حیلت گران را از اجرای باطل و القای شبهات بازداشت شما نیز این جمله را میدانید و بهوا جس نفسانی و تسویلات شیطانی وصول آمال و امانیرا ساختگی همی کنید لاجرم شکیبائی نیکو است من دل بر صبر نهادم و از خداوند استعانت میجویم که آن منتقم حقیقی کیفر کردار شما بایس نکاذیب که بر پیغمبر بستید در کنار شما بگذارد؛ ابوبکر را دیگر مجال انکار نماند ناچار از در مکر و خدیعت به تصدیق آنمخدره زبان برگشاد و گفت :

صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ إِبْنَتُهُ أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهَدْيِ وَالرَّحْمَةِ وَرَكْنُ الدِّينِ وَعَيْنُ الْحُجَّةِ لَا أُبْعِدُ صَوَابَكَ وَلَا أَكْثِرُ خَطَايَاكَ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَلَدُونِي مَا تَقْلُدْتُ وَبِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ غَيْرَ مَكَابِرٍ وَلَا مُسْتَعْبِدٍ وَمَسْ . . . وَهُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ .

ابوبکر گفت خدا و رسول راست گفته اند و تو ای دختر محمد از در راستی سخن

کردی و توئی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدر رحمت و عمود شریعت و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد برکنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جماعت مسلمانان بی آنکه مرا خواهشی باشد و رغبتی باین کار داشته باشم قلادهٔ خلافت را بر گردن من افکندند اینک همگان حاضرند و ناظر بر آنچه من میگویم گواهی دهند. باین کلمات ابوبکر تقصیر را بکردن مهاجر و انصار انداخت ناچار فاطمه زهرا علیها سلام روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات ایشانرا مخاطب ساخت:

وقالت معاشر الناس المسرعة إلى القيل الباطل المغضية على الفعل القبيح الخاسر. أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها كلاً بل ران على قلوبكم ما أسأت من أعمالكم فأخذ بسمعكم وأبصاركم ولبس ما تأولتم وساء ما به أشرتكم وشر ما منه اعنقتم لتجدين والله محمله ثقيلاً وغبه وبيلا إذا كشف لكم الغطاء وبان ما ورائه الضراء وبدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحسبون وخسر هنالك المبطلون.

اللغة المغضية من باب افعال من اغضى جمعه اغضاء ومنه غض بصره یعنی رای منکراً و لاینبی عنه الاطفال جمع قتل و هو معروف والكلام استعارة ران ای غلب. اعنقتم ما غوذن من العنف وهو الاخذ بالشدّة - غبه بكسر الغین المعجمة و التشدید یعنی فی يوم لا يكون ؛ و منه زر غباً تزدد حباً و یلای شدید او منه عذاب و یلای شدید و الویل؛ الوخیم ضد الطری و الوبال الوخامة .

فاطمه (ع) فرمود ای مردم شتابنده بسوی گفتارهای زشت و قبیح و اغماض کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احکام کتاب خدای بنظر تحقیق نمینگرند تا بدان کار کنند یا نیک میانند بشند و دانسته و فهمیده نمی پرهیزند زیرا که دلهای ایشان مقفل و مختوم است همانا کردار زشت شما دلهای شما را محجوب داشته و چشم و گوش شما را کور و کرساخته چه زشت و ناپسند است تأویل شما که بدستاری آن حق را پسایمال ساختید و خلافت را از من کز خود تحویل دادید و بجای امیر المؤمنین (علیه السلام) بدلی زشت قرار دادید و معاوضه نیکو هدیده نمودید بخدا قسم که حمل کیفر این کردار و وخیم و ناگوار و عاقبت این کار سخت و ناهموار است گاهی که پرده از کار بر افتد و پوشیده ها آشکار گردد و عذاب خداوند قهار که هرگز گمان نداشتید در رسد کارکنان باطل زیان

کار شوند و اهل باطل زیان خویش در یابند

فاطمه زهرا سلام الله علیها چون احتجاج خویش را خاتمه داد افتان و خیزان به  
چشم گریان و دل بریان خود را بر سر قبر پیغمبر رسانید و چندان گریست که خاک قبر را  
باب دیدگان عجبین نموده و این اشعار سرود

### هـر ثیة فاطمه بر هـر قبر پیغمبر

قد کان بعدک انباء و هنبئة	لو کنت شاهدھا لم یکبر الخطب
انا فقد ناک فقد الارض و ابلھا	واختل قومک فاشهدکم فقد نکبوا
وکل اهل له قریبی و منزلة	عند الاله على الادنین مقرب
ابدت رجال لنا نجوي صدورهم	لما مضیت و حالت دونک الترب
تجهمتنا رجال و استخف بنا	لما فقدت وکل الارض معتصب
و کنت نوراً و بدرأ تستضاء به	علیک تنزل من ذی العزة الکتب
و کان جبریل بالایات یونسنا	فقد فقدت فکل الخیر محتجب
فلیت قبلك کان الموت صادفنا	اذ غبت عناو حالت دونک الکتب
انا رزقنا بمالهم یرز ذو شجن	من البریة لاعجم ولا عرب
سیعلم المتولی الظلم حامتنا	یوم القیمة انی سوف یتقلب
و سوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت	من العیون بتمهال له سکب
و قد رضینا به محضا خلیقة	صافی الضرائب و الاعراق والنسب
فانت خیر عباد الله کلهم	واصدق الناس حین الصدق و الکذب
و کان جبرئیل روح القدس زامرنا	فغاب عنا فکل الخیر محتجب
ضاقک علی بلاد بعدھا رحبت	وسیم سبطاک خسفاً فیہ لی نصب

اللغة هنبئة الدوامی الشدیده - الخطب بفتح الاول و سکون الثاني جمعه خطوب  
و منه غطب جلیل ای امر عظیم - و ابل: الطر الشدید - ختل بفتح الاول و الثاني یعنی  
القدر و العیلة - النجوى ابدی ای اظهر ما فی قلوبهم من البغض و العناد - تجهمتنا ای استقبلنا .

الكتب بالناء المثلة والكتب والجمع كتب بشتين: الرمل المستطيل - حام يعوم حوما. اذا دارونه من حام حول العى يوشك ان يقع فيها - تهال من هيات عيناه اذا فاضت دموعاً - الضراب الاشكال جمع ضرب وضرب الشئ مثله كناية عن اصول طاهرة - فاطمة بعد از انشاء ابن اشمار هيجنانكه سيلاب اشكش متراكم بود بایك عالم حزن و اندوه بسوى خانه روان شد و اميرالمومنين انتظار مقدم او را داشت چون غور شد جمال فاطمه اذا فاق خانه طالع گرديد بسوى اميرالمومنين توجه فرمود و او را باين كلمات جان گداز مضاطب نمود

فَقَالَتْ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ إِشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ وَقَعَدَتْ حَجَرَةَ الظَّنِّينِ نَقَضَتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ هَذَا ابْنُ أَبِي قَحَافَةَ يَبْتَزِي نَحِيلَةَ أَبِي وَبُلَيْفَةَ ابْنِيَّ وَاللَّهِ لَقَدْ أَجْهَرَ فِي كَلَامِي وَأَلْقَيْتُهُ أَلَدَّ فِي خَصَامِي حَتَّى حَبَسْتَنِي الْقَيْلَةَ نَصَرَهَا وَالْمَهَاجِرَةَ وَصَلَهَا وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرَفَهَا فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ خَرَجْتُ كَظْمَةٍ وَعَدْتُ رَاغِمَةً اضْرَعْتُ خَدَّكَ يَوْمَ اضْطَعْتُ خَدَّكَ إِفْتَرَسَتْ الذَّنَابُ وَافْتَرَسَكَ الذَّبَابُ مَا كَفَفْتُ قَاتِلًا وَلَا أَنْغَيْتُ بَاطِلًا وَلَا خِيَارَ لِي لَيْتَنِي مِتَّ قَبْلَ هُنَيْثِي وَتُوفِيتُ دُونَ ذَلَّتِي عَذِيرِي اللَّهُ هُنَّكَ عَادِيًا وَهُنَّكَ حَامِيًا وَبِلَايٍ فِي كُلِّ غَارِبٍ وَبِلَايٍ فِي كُلِّ شَارِقٍ مَاتَ الْعَمَدُ وَوَهْنَتِ الْعُضْدُ شَكَاوِي إِلَى أَبِي وَعُدَاوِي إِلَى رَبِّي اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً وَحَوْلًا وَأَحَدٌ بِأَسَاوِ تَنْكِيلٍ.

اللغة الظنين التهم - النقص بمعنى الفسخ والكسر - قادمة الاجدل جمعه قدامى على وزن جارى اسم است از برای چهار پر ياده پر كه درپيش بال پرندگان است - جدلت العجل جدله جدلا فتلته محكما - والاجدل الصقر وهومن طيور الجارحة - والعبارة كناية عن قتل الشيطان - فغانك وفي بعض النسخ بالنون - خات الباذي يعنى فرود آمد باز برای شكاردوخت خيا وغيوتاي صوت والقوأت بالتخويف دوى جناح العقاب - الاعزل الاجرد الذى لا شعرة - ابتزنى من برزيعنى اخذ منى قهرا بعيله و بليغه مصغرا و فى بعض النسخ نعله و بلفه و هما بمعنى طعمة و الارث - الد شديد العداء وفى الخصومة قيلة اسم ام الاوس والخزرج - ماكففت اى ما منعت - هنيئتي العادة فى الرفق و السكون عذيري الله يعنى عذرخواه من از تو خداوند است - عاديا اى تجاوز عن الحد - العمد بمعنى الاستوانة والبراديه رسول الله ص - دعت اى ضفت - عدوت فلاناً عن الامر اى صرفته - تنكيل العقوبة



ترجمه عرض کردای پسر ابوطالب همانا خویشان را در شمله پیچیده ای همانند  
جنین در رحم و در گوشه خانه روی از مردم پنهان کرده ای همانند شخص تهمت زده  
مگر تو آن نبودی که شیر شریزه و ازدهای دمنده بمیدان قتال تساختی و ابطال رجال را  
بایمال آجال ساختی و چون عقاییکه از فراز به نشیب آید برای صید خود گردن کشان  
عرب را فریسه ذوالفقار خود مینمودی چه شد که امروز دستخوش مردم ذلیل و زبوسن  
آمدی اینک پسر ابی قحافه عطیه پدر مرا و بلغه فرزندان مرا از من باز گرفت و بغصب  
آنرا تصرف کرد و چهار ابا من دق بابم خاصمت و مبارات میکند امروز چند که توانست  
در سخن گفتن بر من فزونی جست و بفلظت طبع و شر است خوی جسارت نمود و مردم اوس و  
خزرج بمن اعتنائی نکردند و مهاجران دست از حمایت من برداشته اند و اولاد قیله  
و دیگر مردمان چشمها فرو خوابانیدند و مرا نادیده انگاشته اند و در دفع ترك و تاز  
او هیچ دافعی و مانعی بجای نماند همانا من باخشم و غیظ از خانه بیرون شدم و ذلیل  
و زبون باز آمدم تو نیز خویشان را در مضیق مذلت در انداختی آن روز که منزلت و  
مکانت خویش را دیگرگون ساختی از پس آنکه گرگان عرب را فریسه شمشیر آبدار  
نمودی امروز مگسان تر افریسه خود ساخته اند و مردمان پست دست بر تو یافته اند  
منصب خلافت را مغضوب نمودند و عوالی فدک را مضبوط ساخته اند و من از سخن حق  
خویشان داری نکردم و از در باطل بیرون نشدم لکن نیروی اجرای حکم حق نداشتم  
کلی از این پیش می مردم و این روز را نمیدیدم اکنون از این سخنان که در حضرت تو  
شکایت کردم خداوند عذر خواه من است ای وای بر شبهای من ای وای بر روزهای  
من سایه پدر از سرم رفت بازویم سست شد چکنم جز اینکه شکایت بنزد پدر برم و  
رعایت از حضرت داور خواهم آنگاه روی نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز آورد و گفت  
الها پروردگارا نیروی تو از همه کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب  
بیرون است این وقت امیر المؤمنین فرمود لاویل عليك بل ویل علی شانتك نهی عن  
وجدك یا بنه المغوة و بقية النبوة فما و نیت عن دینی و لا اخطات مقدوری فان كنت  
تريدین البلغة فرزقك مضمون و كفيلك مامون و ما اعدك افضل مما قطع عنك

فاحتسبی لله فقات حسبی الله و امسکت .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ویل وای از برای تو مباد بر من خشم مگیر ای دختر برگزیده موجودات و یاد گار نبوت تو خود میدانی و عالم هستی که من در کار دین سستی نکردم و آنچه درخور بازوی من بود تقاعد نورزیدم اکنون از این جوش و خروش آرام گیر و آتش دل و شراره سینه خود را بآب صبر و شکیبایی خاموش فرما همانا خداوند کفیل امر و ضامن رزق تو است آنچه از بهر تو نهاده بهتر از آن است که از تو قطع شده پس در راه خداوند طریق شکیبایی و مصابرت پیش دار لاجرم فاطمه عرض کرد خداوند متعال کفایت امر مرا خواهد فرمود و خاموش گردید

## وان قیل

این گونه کلمات منسجم و مقفا در مقام خطاب عتاب با امیرالمؤمنین علیه السلام از فاطمه چگونگی روا است با آن مقام عصمت که داراست آیا میتوان گفت که این جملات عتاب آمیز و این تعریضات از ملحقات این خطبه است.

## قلنا

اولا هرگز جای این احتمال نیست و این کلمات با اصل خطبه در يك سیاق است و همان جواب را که ابن ابی الحدید در موضوع خطبه ششقیه داده است که این خطبه با سائر نهج البلاغه در يك سیاق است هرگز احتمال الحاق نمیرود و خطا کرده است کسی که میگوید این خطبه ششقیه از گفته های سید رضی است همین سخن در اینجا گفته میشود که اگر کسی این احتمال را بدهد البته خطا رفته است و دچار اشتباهی شده است

و ثانیاً این کلمات اصلاً منافی با مقام عصمت و عظمت آنمخدره نیست چه آن که این کلمات اشد از کردار و گفتار موسی بن عمران علی نبینا علیه السلام بابرادرش هارون نبود که چون از کوه طور مراجعت کرد و دید بنی اسرائیل گوساله پرست شدند رو

هارون کرده باشد غضب گفت ای هارون چه مانع تو شد که هنگامیکه بنی اسرائیل را دیدی همراه شدند و گوساله را پرستیدند و از طاعت تو بیرون رفته اند تو پیروی من درخشم و غضب بر آنها نکردی آیا مخالفت کردی امر و وصیت مرا پس از شدت غضب بایک دست سر هارون را و بایک دست محاسن او را بطرف خود کشید و این در مقابل چشم بنی اسرائیل بود و هارون در مقام استرحام برآمد و برای نرم کردن دل برادرش گفت ای پسر مادر من با من مدارا کن ریش و موی سر مرا بگیر من ترسیدم اگر با آنها طرفیت بنمایم دودسته شوند آنوقت آتش جنگ مشتعل بشود و شما بمن بگوئید تو سبب این تفرقه و جنگ شدی و مراعات وصیت و سفارش مرا نکردی چنان چه خداوند متعال در سوره طه آیه نود و پنجم این حکایت را بیان فرموده (۱) و نیز در سوره اعراف آیه ۱۴۹ میفرماید

ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفاً قال بسما خلفتموني من بعدى اعجلتم امر ربكم و القى الالواح و اخذ براس اخيه يجره اليه قال ابن ام ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونى فلا تشمت بي الاعداء ولا تجعلنى مع القوم الظالمين.

یعنی هنگامیکه موسی عليه السلام از کوه طور مراجعت فرمود و بعمل زشت بنی اسرائیل مطلع گردید متأسفانه بآنها فرمود در کمال غیظ و غضب ای قوم بسیار کار بدی کردید بعد از رفتن من گوساله را پرستیدید و کافر شدید آیدار مخالفت امر پروردگار خودتان تعجیل کردید و از غضب الواح تورات را بر زمین انداخت که شکسته شد و بعضی از شکسته های او مفقود گردید و از غضب سرو گیسوی برادرش هارون را گرفت و بطرف خود کشید و هارون برای تحریک عطفوت موسی گفت ای پسر مادر من بر من غضب مکن که من تقصیری ندارم آنچه توانستم باین مردم نصیحت نمودم اعتنا بحرف من نکردند و مرا بیچاره و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بقتل برسانند با من رفتاری مکن که مورد شتمات دشمنان واقع بشوم و مرا نظیر آنان که گوساله پرستیدند

(۱) قال یا هارون ما منک اذا رایتهم ضلوا لا تبین افعیت امری قال یا بنی ام لا تأخذ به لیتی ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی )

شایسته عتاب مدان.

پس هر گاه موسی بن عمران که پیغمبر صاحب شریعت و کتاب و معصوم با برادرش چنین باشد کردار و گفتار او کسی را نمیرسد که نسبت گناه و تقصیری بموسی یا هارون بدهد چون هر دو پیغمبر معصوم بودند و موسی قاطع بود که هارون تقصیری ندارد همچنین فاطمه زهرا بلکه بطریق اولی در مانحن فیه راه اشکال مسدودتر است که لا یخفی لان من شان النساء الرقة والجزع.

و ثالثاً این گونه مخاطبات در مثل مورد فاطمه زهراء سلام الله علیها را اصلاً اطلاق عتاب نمیتوان کرد بلکه این شکایت و تظلم است و فرق است بین شکایت و تظلم و بین عتاب و تعریض ذر موضوع موسی علیه السلام و برادرش هارون اطلاق عتاب و تعریض صحیح است بخلاف مانحن فیه و عادت در میان همه طبقات مردم است که هر گاه بر آنها ظلمی بشود شکایت و تظلم خود را در نزد بزرگ عشیره میبرند و درد دل خود را باو میگویند و فاطمه زهرا غیر از امیر المؤمنین کسیرا نداشت که باو درد دل بنماید و شکایت از ظالم بفرماید .

و رابعاً بلکه میتوان گفت که بر فاطمه لازم بود این جوش و خروش و شور و آشوب را بنماید تا کفر غاصبین بر عالمیان واضح گردد چنانچه موسی بن عمران با علم بعدم تقصیر هارون آن غضب را نمود تا بر بنی اسرائیل معلوم شود عظمت گناه ایشان در اینجا هم فاطمه باینکه امیر المؤمنین سر موئی برخلاف تکلیف خود عمل نفرموده مع ذلك این جوش و خروش برای همین بود که عادل از ظالم تمیز داده بشود و باطل از حق جدا گردد و جمعی که خمیر مایه فطرت ایشان از ترشحات ولایت بهره یافته از طریق ضلالت و غوایت باز شوند و بشاه راه شریعت و هدایت روند.

و رابعاً بعد از مملکت نبوت عصمت برای اهل بیت عقول مادرک نکنند اسرار اهل بیت را و اسرار اعمال آنها بر ما مکتشف نیست و مستور است و از مدارک امثال ما مردم دور است و بغیر اهل بیت کسیرا بآنها آگهی نیست بلکه بمقداد و ابوذر و سلمان بامنزلت السلیمان منا اهل البيت تمنای این مطلب نکردند منقولست که سلمان رضی الله عنه در

خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام ازغصب فدک و تقاعد آنحضرت اظهار ضجرتی که در آن حضرت فرمود هان ایسلمان میخوای ازاسرار اهل بیت آگاهی بدست کنی بدیعی است که بغیر اهل بیت عصمت علیهم السلام هیچ آفریده ایراتوانای حمل این بار گران نیست همانا فاطمه که محدثه بود و بحکم احادیث صحیحیه بعلم ماکان وما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسول خدا صلی الله علیه و آله وداع جهان گوید و این حوادث هایلّه نازل گردد از مخالفت در امر خلافت و ضبط فدک و عوالی آن آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوبه یزدانی است جز بحکم خدا و رضای علی مرتضی سخن نمی فرمود و سخن او همان سخن امیرالمؤمنین بود و حاشا که سیده نسوان و ودیعه خداوند رحمن در مقابل امیرمؤمنان سخنی گوید که سبب غضب آنجناب شود چه آنکه محل این عصمه الله و مناعت این صدیقه کبری از فلک اطلس محکم تر و رفیع تر است مخدره ایکه چادر او مرقع بلیف خرما باشد و کراراً حسنین را گرسنه بدارد و طعام آنها را بسائل رساند البته مملکت دنیادر نظر او بابر ذبابی بمیزان نمیرفت چه رسد بفدک و عوالی آن.

### پایان

جلد اول در غره شهر ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۶۹ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سید المرسلین و آله الطاهرین و السلام علی اخوانی المسلمین انشاء الله در جلد ثانی این کتاب قرائت خواهید فرمود مفاسدیرا که بر غصب فدک مترتب گردید در ضمن بیست و شش امر که هر یک برهان قاطعی است بر فساد مذهب عامه باقیه زندگانی صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها و باره اخبار و حکایات در فضیلت ذریه ایشان و قلیلی از قصاید در مناقب و مرانی راجع بعصمت کبری (ع) و بحمد الله تحت طبع است انشاء الله بزودی منتشر خواهد شد.

کتاب لو تأمله ضریر \* لعاد کریمتاه بلا ارتیاب  
و لو قد مر حامله بقبر \* لصار المیت حیافی التراب

کتابی سر فی الارض و اسلك فجاجها \* و خل عباد الله تتلوک ما تتلو  
فما بك من اکذوبه و اخافها \* ولا بك من جهل فیزی بک الجهل  
ذیح الله محلاتی

## فهرست مندرجات کتاب

- ۶۵ قصیده عربیه مولودیه و قصیده فارسی  
 ۶۸ کفالت رسولخدا از فاطمه زهراء (ع)  
 ۷۰ اثر طبع آقای کچوری و میرزا جواد تجلی  
 ۷۴ نوافطه زهراء (ع)  
 ۷۴ هجرت فاطمه زهراء از مکه بمدينه  
 ۷۶ ورود فاطمه بمدينه  
 ۷۷ تزویج فاطمه زهراء با علی مرتضی (ع)  
 ۷۹ رفتن امیرالمؤمنین برای خطبه فاطمه  
 ۸۳ تزویج فاطمه در آسمان و خطبه راحیل ملک  
 ۸۵ تزویج فاطمه در زمین با امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ۸۹ صداق فاطمه زهراء (ع)  
 ۹۱ جبهزه فاطمه زهراء (ع)  
 ۹۳ زفاف فاطمه (ع) و ولیمه عروسی  
 ۱۰۰ آمدن رسولخدا (ص) بمبارکباد فاطمه (ع)  
 ۱۰۲ نزول هدیه و حله بهشتی برای فاطمه  
 ۱۰۲ حدیث اولای علی لما کان لفاطمه کفو  
 ۱۰۴ پوشیدن فاطمه حله بهشتی را در شب زفاف  
 ۱۰۶ تساوی فاطمه با انبیاء عظام  
 ۱۱۲ تقدم بتول عذراء بر مریم کبری  
 ۱۱۴ تمثیل حضرت فاطمه برای آدم و حوا در بهشت  
 ۱۱۷ قصیده میمیه از میرزا محمد قمی ره

## ۱۱۸ قلیلی از معجزات و

### خارق عادات فاطمه (ع)

- ۱۱۸ فهرست معجزات گذشته  
 ۱۱۹ داستان عروسی رفتن فاطمه و نظر در این زوایت  
 ۱۲۲ نزول مائده در قصه دینار  
 ۱۲۳ طعام شدن سنک ریزه در میان دیک

### دیبچه کتاب

- ۴ معنی ام اییها  
 ۸ معنی ام الاسماء و ام الهناء  
 ۹ معنی ام العلوم و ام الفضائل  
 ۱۰ قصیده عربیه مخمس  
 ۱۱ ام الکتاب  
 ۱۳ سائر کنیهای فاطمه زهراء (ع)  
 ۱۳ القاب فاطمه و آن صد و چهل لقب است  
 ۱۶ معنی بتول و چند شعر فارسی  
 ۱۹ معنی الطاهره و السیده  
 ۲۰ معنی سیده النسوان و الحوراء  
 ۲۲ معنی العذراء و باره ای اشعار  
 ۲۳ معنی التقیه و الحره  
 ۲۴ معنی الحصان  
 ۲۵ معنی الحانیه و الزهراء  
 ۲۹ معنی المنصوره و باره ای از اشعار  
 ۳۱ معنی الصدیقه الکبری  
 ۳۲ معنی الزکیه و قصیده عربیه  
 ۳۳ معنی الراضیه و المرضیه  
 ۳۵ معنی المبارکه  
 ۳۶ معنی النوریه و المریم الکبری  
 ۳۷ معنی المحدثه و باره ای از اشعار  
 ۴۱ در اسم فاطمه زهراء (ع)  
 ۴۲ بیان ده وجه در معنی اسم فاطمه (ع)  
 ۴۶ ابداع نور فیض ظهور فاطمه (ع)  
 ۴۹ اثر طبع آقای کلایکمانی قصیده راثیه عربیه  
 ۵۰ انعقاد نطفه فاطمه زهراء (ع)  
 ۵۵ توسل انبیاء (ع) و امم سالفه بنور فاطمه  
 ۵۵ قصیده راثیه فارسی

## ۵۹ ولادت فاطمه زهراء (ع)

- ۶۰ قصیده مولودیه فارسی و عربی  
 ۶۲ خبر مفصل در ولادت فاطمه (ع)

- ۱۷۷ تجلیلات رسول خدا و علی مرتضی از  
فاطمه زهراء (ع)  
۱۷۹ فاطمه و عبادت  
۱۸۰ فاطمه و جزالة المعطاء  
۱۸۴ خبر پرده و گوشواره  
۱۸۵ فاطمه و علم  
۱۸۶ خبر مصحف فاطمه  
۱۸۹ قطعه دیگر از قصیده غافل

## ۱۸۹ قلیلی از مناقب فاطمه

### از کتب اهل سنت

- ۱۹۱ صدق لجه فاطمه و احادیث حسن  
و معاشرت او  
۱۹۴ احادیث تسبیح فاطمه و ثواب آن  
۱۹۷ ثواب تسبیح تربت  
۱۹۸ احادیث خیر نساء العالمین اربع  
۲۰۱ اثر طبع غافل در مدح صدیقه طاهره  
۲۰۳ حدیث ان فاطمه لسان المیزان  
۲۰۴ بودن فاطمه لقاح شجره طیبه  
۲۰۴ احادیث من آذا فاطمه و نظائر آن  
۲۰۷ شده حب النبى لفاطمه  
۲۰۸ طیب راجعتها  
۲۰۹ آنها حوراء انسیه  
۲۰۹ کرامتها علی الله  
۲۱۰ نامه برات آزادی از جهنم  
۲۱۰ تابش نور از تنایای فاطمه  
۲۱۰ صفة قصر فاطمه  
۲۱۱ تفسیر حی علی خیر العمل  
۲۱۲ دوازه زنا خدای متعال در قرآن  
بکنایت نام برده  
۲۱۳ ده تن زن را بعطای ده چیز برگزیده

## پاره‌ای از میمرو اخلاق

### فاطمه (ع)

- ۲۱۴ حدیث ای شیء خیر للنساء  
۲۱۴ حدیث کربة النخل  
۲۱۵ ساعت استعجاب دعا

- ۱۲۴ نزول مائده در قصه دو کرده بان  
۱۲۵ نزول لباس برای حسین علیهما السلام  
بدعای فاطمه (ع)  
۱۲۶ گردیدن آسیا بخودی خود  
۱۲۷ تابش نور از چادر فاطمه (ع)  
۱۲۸ جنبیدن کپوراره  
۱۲۸ بلند شدن ستونهای مسجد  
۱۲۹ نزول مائده بروایت علی بن ابراهیم  
۱۳۰ نزول مائده در قصه اعرابی و سوسمار  
۱۳۴ آمدن سه حوزیه بارطب بهشتی  
بزیارت فاطمه (ع)  
۱۳۶ فرود شدن جامه بدعای فاطمه  
۱۳۷ نزول مائده در قصه قطیفه  
۱۳۸ ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها  
را از کفن  
۱۳۸ نزول انواع میوه‌های بهشتی برای  
فاطمه (ع)  
۱۳۹ حدیث رطب  
۱۴۱ احضار چهار نوع از طعام برای  
فاطمه (ع)  
۱۴۱ تکلم ناه با فاطمه زهراء (ع)  
۱۴۲ حکایک طبق انار  
۱۴۴ فرو بردن دست خود را در دیک در  
حال جوشیدن  
۱۴۴ تکثیر طعام قلیل و استشمام راحه  
بهشت از فاطمه (ع)  
۱۴۴ اثر طبع آفات فتح الله قدسی  
۱۴۸ فاطمه و زهد و خشیت و اواحق تعالی  
۱۵۲ ذکر ۳۳ آیه که در شان فاطمه مؤست  
۱۶۲ عصمت فاطمه زهراء (ع)  
۱۶۹ یک قطعه از قصیده غافل  
۱۷۰ چرا نام فاطمه در قرآن نیست  
۱۷۱ تجلیلات باری تعالی نسبت بفاطمه  
زهراء (ع)  
۱۷۵ عناد غریب و تعجب عجیب  
۱۷۵ اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی

۲۵۱ اخبار حق تعالی از ظلیکه بر فاطمه  
وارد میشود  
۲۵۲ اخبار رسول خدا ص از ظلیکه بمداز  
او بر فاطمه میشود  
۲۵۵ واردات احوال فاطمه زهرا هنگام  
آمدن عمر بر در خانه  
۲۶۰ چگونه علی را از خانه بسوی مسجد  
بردند  
۲۶۲ اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة  
الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی  
۲۶۵ رفتن فاطمه زهرا ع از خانه بمسجد  
رسول خدا در طلب علی مرتضی (ع)  
۲۶۶ اثر طبع شیخ صالح حلی (ره)  
۲۶۷ نامه عمر بن الخطاب بمعویة  
۲۷۰ هجوم یحیانه فاطمه بروایت بیت الاحزان  
۲۷۱ اثر طبع سید محمد حسین قزوینی  
۲۷۲ احتجاجات امیر المؤمنین با اصحاب سقیفه  
۲۷۶ اکاذیب ابوبکر  
۲۷۹ پاره ای از مرانی  
۲۸۱ قضیه حرق باب در نزد اهل سنت  
چگونه است  
۲۸۲ قول سی هشت نفر از علماء سنت  
در باره اراده عمر و قسم یاد کردن او که این  
خانه را میسوزانم  
۲۹۳ ذکر دوازده امر که این اراده  
موجب کفر شیخین است  
۲۹۸ ذکر پاره ای از مرانی

### ۴۰۴ دامنه ان غضب فداك

و در آن چند امر است

۳۰۴ در بیان فوج  
۳۰۶ تفویض فدك بفاطمه (ع)  
۳۰۷ در حدود فدك و منافع آن  
۳۰۸ احراج عبال فاطمه را از فدك  
۳۱۲ سند اعتبار خطبه فدکيه از کتب عامه  
۳۱۴ اصل خطبه مبارکه حضرت فاطمه  
در مسجد با شرح لغات و ترجمه خطبه

۲۱۶ احتجاج فاطمه از اعمی  
۲۱۶ غلبه نور وجه فاطمه بر هلال  
۲۱۷ الوان انوار از صورت فاطمه  
۲۱۸ بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه  
۲۱۷ حدیث ان الله يغضب لغضب فاطمه (ع)  
۲۱۸ پرسش فاطمه از مکان ملاقات  
۲۱۸ نام فاطمه در انجیل  
۲۱۸ سفارشات رسول خدا در حق فاطمه  
۲۱۹ حدیث من عرف فاطمه  
۲۲۰ تبسم فاطمه از خبر مړك خود  
۲۲۱ اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ  
محمد حسین اصفهانی  
۲۲۱ قصیده اخرى لغیره  
۲۲۲ نام فاطمه بر سر اذن عرش  
۲۲۳ وصیت پیغمبر فاطمه را باینان چهار  
عمل هنگام خواب  
۲۲۵ اخبار شفاعت و تظلم فاطمه در قیامت  
۲۲۵ روایت فرات در شفاعت فاطمه  
۲۲۸ روایت جابر در شفاعت فاطمه  
۲۲۹ روایت عیون در شفاعت فاطمه  
۲۳۰ روایات ثواب الاعمال در شفاعت فاطمه  
۲۳۲ روایت جابر در شفاعت فاطمه  
۲۳۴ اثر طبع اختر طوسی

## واردات احوال فاطمه

در زمان رسول خدا تا هنگام

رحلت پیغمبر (ص)

۲۴۱ کیفیت دفن رسول خدا (ص)  
۲۴۳ شده بکاء فاطمه و مصائب او بعد از  
رسول خدا (ص)  
۲۴۴ اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشیخ  
محمد حسین اصفهانی  
۲۴۵ بیهوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن  
پیراهن پدر  
۲۴۶ خبر فضة خادمه در شده بکاء فاطمه  
۲۵۰ خبر محمود بن لبید در بکاء فاطمه



ریاحین الشریعہ جلد اول	نام کتاب
آقای شیخ ذبیع ا... محلاتی	نویسنده
دارالکتب الاسلامیہ	ناشر
تلفن : ۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۶۲۷۴۴۹	
جلد ۲۰۰۰	تیراژ
ششم	نوبت چاپ
بہار ۱۳۷۳	تاریخ انتشار :
چاپخانہ خورشید	چاپ از